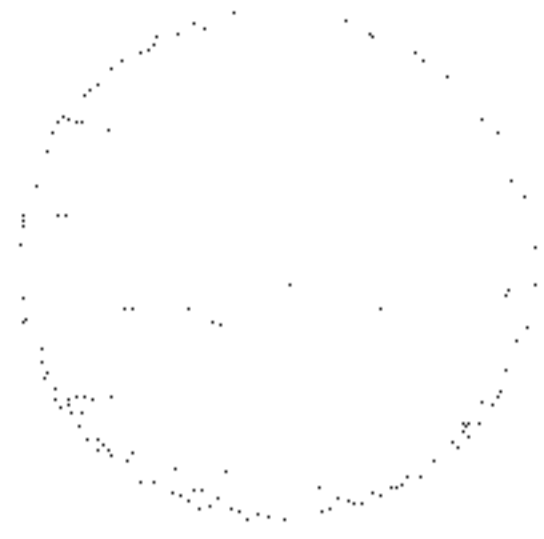


خورشید مغرب

محمد رضا حکیمی



خورشید مغرب

(غیبت، انتظار، تکلیف)

حکیمی — محمد رضا



خورشید مغرب

محمد رضا حکیمی

انتشارات دلیل ما

چاپ بیست و پنجم: پاییز ۱۳۸۲

تیراژ ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ نگارش

قیمت ۱۶۰۰ تومان

شابک: ۸-۸۹-۷۹۹۰-۹۶۴-ISBN

آدرس: قم، خیابان معلم، معلم ۲۹، پلاک ۴۴۸

تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸-۷۷۳۳۴۱۳

صندوق پستی ۱۱۵۳-۳۷۱۳۵

مرکز پخش: تهران، میدان ۱۵ خرداد، کتابفروشی مسجد ارک، تلفن ۳۹۲۷۴۱۲

WWW.Dalile-ma.com

info@dalile-ma.com



انتشارات دلیل ما

حکیمی، محمد رضا، ۱۳۱۴ -

خورشید مغرب / محمد رضا حکیمی - قم: دلیل ما ۱۳۸۲.

۳۹۲ص

ISBN 964 - 7990 - 89 - 8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - سرگذشتنامه.

۲. مهدویت. الف. عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

ح ۸ / ح ۵۱ BP

۱۳۸۲

۸۲-۱۶۴۸۲ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

۱۳	سورة قدر
۱۴	سرآغاز
۱۵	شعار انتظار
۱۷	فصل اول: میلاد
۱۸	۱- میلاد
۱۸	۱- سخنان مسعودی
۱۹	۲- سخنان ابن خلکان
۱۹	۳- سخنان شبرای
۱۹	۴- سخنان شفرانی
۲۰	۵- سخنان قندوزی
۲۰	۲- طالع میلاد
۲۰	۳- چونان ابراهیم و موسی
۲۲	۴- مشاهده مهدی
۲۳	۵- چهل تن از شیعیان در طلب مهدی
۲۳	۶- فیلسوف نوبختی در حضور مهدی
۲۴	۷- طلوعی گذرا
۲۵	۸- هجوم ابرهای سیاه
۲۷	فصل دوم: شمایل و سیرت
۲۸	۱- شمایل
۲۸	۲- مقام
۲۹	۳- سیرت

۲۹	الف - سیرت دینی
۳۰	ب - سیرت خُلُقِی
۳۰	ج - سیرت عملی
۳۱	د - سیرت انقلابی
۳۱	هـ - سیرت سیاسی
۳۲	و - سیرت تربیتی
۳۳	ز - سیرت اجتماعی
۳۳	ح - سیرت مالی
۳۴	ط - سیرت اصلاحی
۳۵	ی - سیرت قضایی
۳۶	۴- داد گری فرا گیر
۳۷	۵- چرا شمشیر؟
۳۸	۶- سفر به آسمانها

فصل سوم: غیبت

۴۱	
۴۲	۱- غیبت
۴۲	۲- غیبت صغری
۴۳	۳- غیبت کبری
۴۴	۴- نایبان خاص در غیبت صغری
۴۴	نیابت خاصه
۴۴	نیابت عامه
	(نواب اربعه)
۴۵	۱- عثمان بن سعید
۴۵	۲- محمد بن عثمان
۴۶	۳- حسین بن روح نوبختی
۴۶	۴- علی بن محمد سمری
۴۷	۵- نایبان عام در غیبت کبری
۴۹	۶- ایام...

۵۱ فصل چهارم: در کتابهای پیشینیان

- ۵۲ ۱- در کتابهای پیشینیان (بشارتها)
 ۵۳ ۲- در آیین زردشتی
 ۵۴ ۳- در آیین هندی
 ۵۴ ۴- در آیین بودایی
 ۵۵ ۵- در آیین یهود
 ۵۷ ۶- در آیین مسیحیت

۵۹ فصل پنجم: در کتابهای مسلمین (۱)

- ۶۰ ۱- در کتابهای اهل سنت
 ۶۰ ۲- انواع کتابها
 ۶۱ ۳- شماری از کتابها
 ۶۳ ۴- کتابهای ویژه
 ۶۸ ۵- نکته ای چند پیرامون کتابها
 ۶۹ ۶- سخنان عالمان اهل سنت
 ۶۹ ۱- ابن حجر هیتمی
 ۷۰ ۲- ابن کثیر دمشقی
 ۷۰ ۳- ابن ابی الحدید مدائنی
 ۷۰ ۴- صدرالدین قونیوی
 ۷۰ ۵- محمد بن بدرالدین رومی
 ۷۱ ۶- جلال الدین سیوطی
 ۷۱ ۷- عبدالحق دهلوی
 ۷۱ ۸- ابوالعرفان صبان
 ۷۱ ۹- ابوالفوز بغدادی
 ۷۲ ۱۰- منصور علی ناصیف
 ۷۲ ۱۱- شیخ محمد عبده
 ۷۲ ۱۲- احمد امین مصری
 (دومطلب)

۷۳	در سدهٔ دهم، دربارهٔ مهدی «ع»
	مطلب دوم، نظر عالمان کنونی عربستان
۷۶	سعودی، دربارهٔ مهدی «ع»
۷۹	۷- از کتاب «کفایة الموحدين»
۸۱	۸- تواتر احادیث مهدی
۸۳	توضیح دربارهٔ «تواتر»
۸۴	۹- اعتقاد به مهدی اسلامی است نه مذهبی
۸۵	۱۰- «مذهب اعتراض» در نزد اهل سنت
۸۹	فصل ششم: در کتابهای مسلمین (۲)
۹۰	۱- در کتابهای شیعه
۹۱	۲- انواع کتابها
۹۲	۳- شماری از کتابها
۹۵	۴- تداوم وعد و موعود
۹۶	۵- فارقلیط
۹۸	۶- امام ابوالحسن الرضا «ع» و استشهاد به «انجیل»
۱۰۰	۷- موعود آخرین
۱۰۱	۸- ذکر مشخصات
۱۰۳	۹- از کتاب «بیان الفرقان»
۱۰۳	مسئله اول
۱۰۴	مسئله دوم
۱۰۴	مسئله سوم
۱۰۵	مسئله چهارم
۱۰۵	مسئله پنجم
۱۰۷	توضیح
۱۰۷	مسئله ششم
۱۰۸	۱۰- درآینهٔ زمان
۱۰۹	۱۱- سرعت و فراگیری
۱۱۰	۱۲- طلوع خورشید از مغرب

فصل هفتم: در «قرآن کریم»

- ۱۱۳
- ۱۱۴ ۱- مهدی در قرآن
- ۱۱۵ آیه اول
- ۱۱۶ آیه دوم
- ۱۱۶ آیه سوم
- ۱۱۷ آیه چهارم
- ۱۱۸ آیه پنجم
- ۱۱۸ آیه ششم
- ۱۱۹ آیه هفتم
- ۱۲۰ آیه هشتم
- ۱۲۱ آیه نهم
- ۱۲۲ آیه دهم
- ۱۲۲ ۲- شماری از تفاسیر

فصل هشتم: در «سوره قدر»

- ۱۲۵
- ۱۲۶ ۱- سوره قدر
- ۱۲۶ ۲- آیا کدامین شب؟
- ۱۲۷ ۳- شب قدر است و طی شد نامه هجر
- ۱۳۱ ۴- شبی، در هر سال
- ۱۳۲ ۵- صاحب شب قدر
- ۱۳۸ ۶- قرآن و شب قدر
- ۱۳۹ ۷- علی و شب قدر
- ۱۴۰ ۸- لیلۀ مبارکه
- ۱۴۲ ۹- احتجاج
- ۱۴۳ ۱۰- معیار انسان

فصل نهم: در علوم عقلی

- ۱۴۹
- ۱۵۰ ۱- نظرگاههای علوم عقلی
- ۱۵۱ الف - در معارف قرآنی
- ۱۵۲ ب - در فلسفۀ الهی

- ۱۵۳ ج - در فلسفه سیاسی
- ۱۵۶ د - در فلسفه اشراقی
- ۱۵۷ هـ - در فلسفه إخوان الصفا
- ۱۵۸ و - در علم کلام و اعتقادات
- ۱۶۰ ز - در مکاشفات و عرفان
- ۱۶۲ ۱- شعری از عطار
- ۱۶۳ ۲- شعری از شبستری
- ۱۶۴ ح - نظریه‌ی یعقوب کِنُدی
- ۱۶۵ ۲- سخنی از رؤیت
- ۱۶۶ ۳- احوال نیکبختان
- ۱۶۸ ۴- غیبت، سنت الاهی
- ۱۶۸ الف - غیبت کبری، آزمایش بزرگ
- ۱۷۰ ب - نقش و تأثیر غیبت صغری در غیبت کبری
- ۱۷۳ ج - وضعیتهای پنجگانه حضور و غیبت
- ۱۷۳ ۵ - ویژگیهای پیامبران در مهدی
- ۱۷۴ صلوات خواجه نصیر طوسی
- ۱۷۶ عبارات حاج میرزا حسین نوری
- ۱۷۸ ۶- واسطه فیض
- ۱۷۹ الف - وساطت در فیض تکوینی
- ۱۸۱ ب - وساطت در فیض تشریحی
- ۱۸۲ ۷- قانون بزرگ تکوین و تداوم آن
- ۱۸۴ ۸- غیبت شأنیه
- ۱۸۵ ۹- آثار وجودی حجت در عصر غیبت
- ۱۸۸ ۱۰- نظام تکوینی و سامان اجتماعی
- ۱۹۱ فصل دهم: در علوم تجربی
- ۱۹۲ ۱- نظر گاههای علوم تجربی
- ۱۹۳ الف - در زیست شناسی
- ۱۹۴ ب - در قوانین طبیعی

- ۱۹۵ ج - قوانین طبیعی و انواع آن
- ۱۹۶ د - در تجربه تاریخی
- ۱۹۷ هـ - مُعَمَّرین
- ۲۰۰ و - در زندگی حاضر
- ۲۰۱ ز - چگونگی ارتباط میان پیری و مرگ
- ۲۰۲ ح - اسرار تغذیه
- ۲۰۴ ۲- بیان دیگری دربارهٔ امکان دراز عمری
- ۲۰۵ ۳- دراز عمری و اقسام آن
- ۲۰۶ ۴- سنجش با کدام میزان
- ۲۰۷ ۵- نوادر طبیعت، اسرار مجهول
- ۲۰۸ ۶- مجهولات علم
- ۲۱۰ ۷- ژرفبینی فرزندانگان
- ۲۱۱ ۸- نظر ابوریحان بیرونی
- ۲۱۳ ۹- نظر خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲۱۴ ۱۰- در قلمرو قدرت الاهی
- ۲۱۷ **فصل یازدهم: در فلسفهٔ تربیتی و سیاسی**
- ۲۱۸ ۱- تربیت و سیاست در اسلام
- ۲۱۸ ۲- هدایت، تربیت است و سیاست
- ۲۲۰ ۳- وحدت جهت در هدایت
- ۲۲۱ ۴- قرآن و امام، هدایت واحد
- ۲۲۲ ۵- غیبت امام، مشکل اساسی تربیت و سیاست
- ۲۲۳ ۶- تکلیف در عصر غیبت
- ۲۲۴ ۷- پنج پرسش و پاسخ
- ۲۲۹ ۸- تداوم رهبری، راه حل مشکل
- ۲۳۱ **فصل دوازدهم: عینیت مقاومت نه عینیت تسلیم**
- ۲۳۲ ۱- پایهٔ اعتقادی مقاومت
- ۲۳۴ ۲- شب قدر، سیمای مقاومت
- ۲۳۵ ۳- تعالیم مقاومت آموزان
- ۲۳۷ ۴- حضور ذهنی و عینی مقاومت

۲۳۸	۵- مقاومت در ابعاد تکلیف
۲۳۹	۱- بُعد دینداری
۲۳۹	۲- بُعد دین آموزی
۲۴۰	۳- بُعد فرهنگی
۲۴۰	۴- بُعد اعتقادی (ایدئولوژیکی)
۲۴۱	۵- بُعد اقتصادی
۲۴۱	۶- بُعد سیاسی
۲۴۲	۷- بُعد نظامی
۲۴۳	۸- بُعد سازماندهی
۲۴۴	۹- بُعد هنری
۲۴۴	۱۰- بُعد زمانگرایی مثبت
۲۴۵	۶- ضرورت حاکمیت دینی
۲۵۱	۷- عدم امکان تجزیه در رهبری
۲۵۴	۸- وحدت قطبها در جامعه اسلامی
۲۵۷	فصل سیزدهم: انتظار
۲۵۸	۱- انتظار
۲۶۰	۲- انتظار، آفاق مقاومت
۲۶۱	۳- انتظار، دعوت به حماسه و اقدام
۲۶۳	۴- انتظار، نام «قائم» و قیام
۲۶۵	۵- انتظار، ابعاد مکتب (۱)
۲۶۵	۱- بُعد توحید
۲۶۶	۲- بُعد نبوت
۲۶۷	۳- بُعد قرآن
۲۶۷	۴- بُعد امامت
۲۶۸	۵- بُعد عدل
۲۶۸	۶- بُعد معاد
۲۷۰	۶- انتظار، ابعاد مکتب (۲)
۲۷۰	۱- بُعد دینداری
۲۷۰	۲- بُعد پارسایی
۲۷۱	۳- بُعد تقیه مکتبی

- ۲۷۲ ۴- بعد امر به معروف ونهی ازمنکر
- ۲۷۳ ۵- بعد اخلاق اسلامی
- ۲۷۳ ۶- بعد آمادگی نظامی
- ۲۷۵ ۷- انتظار، دوران تکلیف حساس
- ۲۷۶ ۸- انتظار، نگهبانی ایمان
- ۲۷۹ ۹- انتظار، عدل واحسان
- ۲۸۰ ۱۰- انتظار، شناخت وموضع
- ۲۸۱ الف - تحمل و پایداری
- ۲۸۲ ب - پیروی از خط ممتد رهبری
- ۲۸۳ ۱۱- انتظار، تمرین وریاضت
- ۲۸۴ ۱۲- انتظار، بسیج عمومی
- ۲۸۷ ۱۳- انتظار و ضد انتظار
- ۲۹۰ ۱۴- نقش نیروهای مردمی
- ۲۹۴ ۱۵- حضور شیعه در صحنه
- ۲۹۴ ۱۶- حضور ایرانیان در صحنه
- ۲۹۵ ۱۷- تأیید ونصر
- ۲۹۸ ۱۸- آماده طلبی، نه...
- ۳۰۱ ۱۹- ملحمه کبری، کشتار بزرگ
- ۳۰۳ ۲۰- حوزه منتظران
- ۳۰۴ ۲۱- همیاری وهمکاری
- ۳۰۷ الف - پرهیز از یأس ومبارزه با آن
- ۳۰۷ ب - استقامت وشکیبایی
- ۳۰۸ ۲۲- تساوی در اموال، تساوی
- ۳۱۴ ۲۳- مسجد، معبد، وزرادخانه
- ۳۱۶ ۲۴- یالثارات الحسین
- ۳۱۸ ۲۵- پرچمهای سیاه خراسان
- ۳۱۹ ۲۶- قیام زمینه سازان ازمشرق
- ۳۲۲ ۲۷- ظلم همه گیر، نه کفر
- ۳۲۳ ۲۸- یاران آماده ونبرد مداوم
- ۳۲۵ ۲۹- دگروار معنا کردن قرآن، مشکلی برسرا راه مهدی

۳۲۶	۳۰- حکومت فاطمی
۳۲۷	۳۱- دولت جهانگیر
	۳۲- خلقی که درانتظار ظهور «مصلح» به سر می برد
۳۳۲	باید خود «صالح» باشد
۳۳۵	فصل چهاردهم: در طلب خورشید
۳۳۶	۱- طلب خورشید
۳۳۸	۲- مسیح المسایح
۳۳۹	سه توضیح
۳۴۱	۳- دیدار پیامبران
۳۴۲	۴- چونان محمد «ص»
۳۴۳	۵- افشای راز بزرگ
۳۴۳	۶- خاور انوار
۳۴۴	۷- تصفیة اردوگاه
۳۴۶	۸- شور طلب
۳۴۸	۹- رمضان - عاشورا
۳۴۹	۱۰- سلام بر آل یاسین
۳۵۰	۱۱- خونخواه شهیدان تاریخ
۳۵۱	۱۲- نور ولاء و موالات
۳۵۳	۱۳- اعتقاد و گواهی
۳۵۴	۱۴- و این است مهدی..
۳۵۷	فهرست اعلام
۳۸۹	یادآوری

سُورَةُ الْقَدْرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ
الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾
نَزَّلَ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ
أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

خلقی که در انتظار ظهور «مصلح» به سر
می برد، باید خود «صالح» باشد.

— متن کتاب،
(ص ۳۳۲)

اکنون که این چاپ از این کتاب - با کمی بازنگری - در دسترس
اجتماع قرار می گیرد، لازم است که باز یادآوری کنم که آرمان والا،
در کار «ابلاغ حقایق مذهبی»، گسترش تربیت صحیح و برپایی
قسط و عدالت بوده است، در همه شئون جامعه، بویژه در امور
اقتصادی و معیشتی برای همگان، که صورت نهایی آن در
حکومت مهدی «ع» تحقق خواهد یافت. این آرمان که عامل سعادت
مادی و معنوی مردم است، همواره در نظر این نویسنده بوده است. و
آنچه در فصل یازدهم به بعد نیز آمده است به گونه ای بازگو کننده
همین حقیقت است. این است که وی اکنون جز به همان آرمان
(نشر تربیت صحیح و بسط عدالت)، نه به چیزی دیگر معتقد است و
نه به چگونگیهای دیگر - با هر اسم و عنوانی هم که به آنها داده شود -
خرسند؛ زیرا چگونگیهای دیگری اقامه حق و اجرای عدل، و بدون
نشر تربیت صحیح به دست کسانی لایق، نه بواقع اسلام است، و نه مایه
خرسندی تواند بود.

والسلام...

تیرماه ۱۳۶۳،

شوال ۱۴۰۴.

فصل اول

میلااد

۱- میلاد

مورخان و محدثان، ولادت امام «حُجَّتِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ» را، به سال ۲۵۵ - یا ۲۵۶ - هجری قمری دانسته‌اند. گفته‌اند: حضرت مهدی (ع)، در شب جمعه، نیمه ماه شعبان سال یاد شده، پای بدین گیتی نهاد. بدینگونه، اصل ولادت مهدی و به این جهان آمدن او، جزء مسلمات تاریخ است. و بجزائمه طاهرین، و عالمان و مورخان و محدثان شیعه، بسیاری از مورخان و محدثان اهل سنت نیز بدین امر تصریح کرده‌اند، و آن را یک واقعیت دانسته‌اند. در کتابهای پژوهشی، نام بیش از ۶۵ تن، از این عالمان و نام کتابهای آنان ذکر شده است. در اینجا گفتار پنج تن، از مورخان و عالمان را، می‌آوریم:

۱- علی بن حسین مسعودی:

در سال ۲۶۰، ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، علیهم السلام، در زمان خلافت المعتز عباسی درگذشت. او به هنگام درگذشت، ۲۹ سال داشت. و او پدر مهدی منتظر است.

۲- شمسُ الدين ابن خَلْكَان:

ابوالقاسم محمد بن الحسن العسكري بن عليّ الهادي بن محمد الجواد، دوازدهمین امام شیعه است. لقب معروف او حُجَّت (الْحُجَّة) است. شیعه همورا، «مُنْتَظَر»، و «قائم» و «مهدی» می داند. او، در روز جمعه، نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ متولد شد. هنگام درگذشت پدر، عمر او، پنج سال بود. نام مادر او، «خبط» است، و برخی گفته اند: «نرجس»^۱.

۳- شیخ عبدالله شبراوی:

یازدهم، از ائمه، حسنِ عسکری است. وی در مدینه، در هشتم ماه ربیع الاول^۲، به سال ۲۳۲، تولد یافت. و روز جمعه، هشتم ماه ربیع الاول، به سال ۲۶۰، درگذشت، در سن ۲۸ سالگی. و همین افتخار این امام را بس که او پدر امام مهدی مُنْتَظَر است... مهدی، در سامرا، در شب نیمه شعبان، به سال ۲۵۵، ۵ سال پیش از درگذشت پدر خود، زاده شد. پدرش، او را از هنگام ولادت، از نظرها پنهان می داشت، و به دلیل مشکلاتی که بود، و نگرانی که از خلفای عباسی داشت، فرزند خویش را از نظرها پنهان می کرد. زیرا عباسیان، در طلب خاندان پیامبر برمی آمدند، و آنان را به حبس و قتل و اعدام محکوم می کردند، چون معتقد بودند که به وسیله آل محمد «ص»، سلطنت ظالمان منقرض خواهد شد، یعنی به دست امام مهدی «ع». و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر «ص» رسیده بود، دانسته بودند^۳.

۴- شیخ عبدالوهاب شَعْرانی:

مهدی «ع»، از اولاد امام حسنِ عسکری است. در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شده است. و او زنده است تا اینکه با عیسی بن مریم ملاقات کند^۴.

۱. «تاریخ ابن خَلْكَان (وَقِيَاتُ الْأَعْيَانِ)»، ج ۳، ص ۳۱۶، چاپ مصر، مکتبة النهضة المصرية.

۲. صحیح، ربیع الثانی است.

۳. «الإتحاف بِحُبِّ الْأَشْرَافِ»، ص ۱۷۸، چاپ مصر (۱۳۱۶ هـ. ق)، به نقل از: «الْمَهْدِيُّ الْمَوْعُودُ الْمُنْتَظَرُ» - تألیف

شیخ نجم الدین جعفر العسکری، چاپ بیروت (۱۳۹۷)، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

۴. «الْبَيَاقِيَةُ وَالْجَوَاهِرُ»، ص ۱۴۵، چاپ مصر (۱۳۰۷ هـ. ق).

۵- شیخ سلیمان قُندوزی:

خبیر معلوم و مسلّم، در نزد مُؤتَقان، این است که ولادت قائم «ع»، در شب نیمه شعبان واقع شده است، به سال ۲۵۵، در شهر سامرا^۱.

۲- طالع میلاد

عالم معروف اهل سُنّت، شیخ سلیمان قُندوزی حَنفی - یاد شده در بالا - پس از تصریح به وقوع ولادت «مهدی»، طالع میلادِ مقدّس را نیز یاد می‌کند، می‌گوید:

ولادت قائم «ع»، در شب نیمه شعبان واقع شده است، به سال ۲۵۵، در شهر سامرا، به هنگام قِرانِ اکبر، در بُرج قوس، به طالع ۲۵ درجه، از برج سرطان^۲.

۳- چونان ابراهیم و موسی

پس از دو قرن و اندی که از هجرت پیامبر «ص» گذشت، و امامت به امام دهم و یازدهم رسید، اندک اندک، در میان حکومتگرانِ مسلمین در مرکز خلافت، نگرانی عمیق جان گرفت. این نگرانی مربوط به اخبار و احادیث بسیاری بود، که در آنها آمده بود: از امام حسن عسکری فرزندی تولد خواهد یافت، که برهم زنده‌اساس حکومتهاست. این پیشگویی، هم در کتابهای پیشینیان آمده بود، و به وسیله آگاهان از آن کتابها، در میان مسلمین نقل می‌شد، و هم در احادیث و اخبار اسلامی، بویژه احادیث نبوی.

بدینگونه می‌نگریم که بر مبنای بشاراتِ کُتبِ پیشینیان، و همچنین احادیث اسلامی، اشتهار یافته بود که از امام یازدهم فرزندی پدید آید، که ویران

۲۰۱. «تنبیغ المَوَدّة»، ص ۴۵۲، به نقل از «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.

کننده تختها، و فرو افکننده تاجها، و پایمال کننده قدرتهاست...
 به هنگام تولد امام مهدی «ع»، در شهر سامرا، حدود ۳۵ سال از ساختن آن شهر (که در کنار ویرانه های شهر قدیم بنا شده بود) می گذشت. و با اینکه به عنوان پایتخت دوم برای خلافت بغداد ساخته شده بود، از همان آغاز، مقرر خلیفه عباسی شد. معتصم عباسی، هشتمین خلیفه بنی عباس، که خلافت او، از سال ۲۱۸ آغاز شد، به ساختن این شهر فرمان داد، و سپس خود بدانجا انتقال یافت، و بدینگونه سامرا مرکز خلافت گشت.

امام دهم، ۲۰ سال در این شهر تحت نظر - و زندانی - بود، و سپس امام یازدهم، در آنجا تحت نظر - و زندانی - به سر می برد.
 به هنگامی که ولادت «مهدی» نزدیک گشت، و خطر او در نظر جباران قوت گرفت، در صدد برآمدند تا از پدید آمدن این نوزاد جلوگیری کنند، و اگر پدید آمد و بدین جهان پای نهاد، او را از میان بردارند. بدین علت بود که چگونگی احوال مهدی، دوران حمل، و سپس تولد او، همه و همه، از مردم نهان داشته می شد، و جز چند تن معدود، از نزدیکان، یا شاگردان و اصحاب خاص امام عسکری، کسی او را نمی دید. آنان نیز مهدی را گاه به گاه می دیدند، نه پیوسته و به صورت عادی. نوشته اند:

راز مخفی داشتن ولادت مهدی این بود: خلفای بنی عباس، از طریق روایاتی که از پیامبر «ص» و ائمه طاهرین «ع» نقل شده بود، دانستند که دوازدهمین امام، همان مهدی است، که زمین را پر از عدل و داد می کند، و دژهای گمراهی و فساد را درهم می کوبد، و دولت جباران را سرنگون می سازد، و طاغوتان را به قتل می رساند، و خود، امیر مشرق و مغرب جهان می شود. چون این امر را دانستند، در صدد برآمدند تا این نور را خاموش کنند، و این امام را به قتل رسانند. از این رو، جاسوسان و مراقبانی چند گماشتند، و حتی قابله هایی را مأمور کردند تا داخله امام عسکری را زیر نظر بگیرند. لیکن خداوند، در هر حال، نور هدایت را پاینده خواهد داشت. این بود که خدایه اراده خویش، دوران بارداری مادر او را پنهان ساخت. مورخان گفته اند: معتمد عباسی، قابلگان را امر داده بود تا وقت و بیوقت، سرزده، وارد خانه سادات شوند، بویژه، خانه امام حسن عسکری «ع»، و در درون خانه بگردند و تفتیش کنند، و از حال همسر او باخبر گردند، و گزارش دهند، اما آنان از هیچ چیز

آگاه نگشتند. خداوند درباره مهدی، همان کار را کرد که درباره موسی کرد. چنانکه دشمنان مهدی نیز، همان روش فرعونی و سیاست فرعونی را دنبال کردند. فرعون دانست که زوال سلطنت او به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود. این بود که بازرسانی گماشت تا زنان حامله بنی اسرائیل را زیر نظر گیرند، و کودکانی را که متولد می شوند تحت مراقبت شدید قرار دهند، و اگر کودک پسر بود او را بکشند. بدینگونه کودکان بسیاری را کشتند تا موسی پدید نیاید — چنانکه در قرآن کریم ذکر شده است^۱ — و با اینهمه، خدای متعال، پیامبر خود موسی را حفظ کرد، و ولادت او را مخفی داشت، و سپس به مادر موسی امر فرمود تا او را در صندوقی گذارد، و به رود نیل سپارد^۲. ... در احادیث بسیاری آمده است که مهدی، شباهتهایی به حضرت ابراهیم و حضرت موسی دارد^۳...

۴- مشاهده مهدی

بدانسان که یاد شد، می نگریم که مهدی «ع»، از نخستین روز ولادت نیز، همواره، در نهان می زیست، و مردمان بطور عموم او را نمی دیدند. و این بدان روی بود تا بدو گزندی نرسد. سعی بر آن بود که مردمان او را نبینند، و از حال و احوال او آگاه نگردند، تا اطلاعاتی درباره او شایع نگردد، و به دست دربار عباسی نرسد.

با این وصف، در مدت ۵-۶ سال آغاز عمر او، که امام یازدهم در قید حیات بود، برخی از نزدیکان امام، و کسانی چند از خواص نیز، او را دیدند، و به درک حضور او نایل آمدند، تا بدینگونه به تولد او و وجود او یقین حاصل شود، و ایشان به موقع لزوم به دیگران و بویژه به حوزه های تشیع اطلاع دهند، و آنان را از وجود وصی دوازدهم آگاه سازند. در میان یاران و اصحاب امام یازدهم کسانی بودند که — به دلیل یاد شده — از او طلب می کردند، تا جانشین خویش را به آنان نشان دهد. و امام یازدهم، در مواردی، این تقاضا را برآورده ساخت، و مهدی را به کسانی، و گاه به گروهی، نشان داد، و معرفی کرد.

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۱.

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۷.

۳. «مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ فِي الْأَمَامِ الثَّانِي عَشَرَ»، ص ۲۸۶ — تألیف شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، انتشارات صدر، تهران.

۵- چهل تن از شیعیان در طلب مهدی

آورده‌اند که روزی جمعی از شیعیان، چهل تن، نزد امام یازدهم، حضرت حسن عسکری «ع» گرد آمدند، و از آن امام تقاضا کردند تا حُجَّتِ پس از خویش را به آنان بنمایاند و بشناساند. و امام چنان کرد. و آنان پسری را دیدند که بیرون آمد، همچون پاره‌ ماه، شبیه به پدر خویش. امام عسکری فرمود:

پس از من، این پسر، امام شماست، و خلیفه من است در میان شما. امر او را اطاعت کنید، از گرد رهبری پراکنده نگردید، که هلاک می شوید و دینتان تباه می گردد. این را هم بدانید که شما او را، پس از امروز، نخواهید دید، تا اینکه زمانی دراز بگذرد. بنابراین از نایب او، عثمان بن سعید، اطاعت کنید...^۱

بدینگونه، امام یازدهم، ضمن تصریح به وقوع غیبت کبری، امام مهدی را به جماعت شیعیان معرفی کرد، و استمرار سلسله ولایت را اعلام داشت.

۶- فیلسوف نوبختی در حضور مهدی

یکی از متفکران و متکلمان بزرگ شیعه، در قرن سوم، که او را در شمار «فلاسفه شیعه» ثبت کرده‌اند، ابوسهل اسماعیل نوبختی است، که در سالهای ۲۳۷ تا ۳۱۱ می زیسته است. ابوسهل نوبختی، از دانشمندان بزرگ شیعه بوده است، و در علوم بسیاری تبحر داشته، و شاگردان چندی تربیت کرده است. گفته‌اند: او در فلسفه و کلام، مکتب و روش خاصی داشت که مدتها پایا- برجای بود، و زمانی دراز افکار این فیلسوف در مجامع علمی بررسی می شد. گروهی از دانشمندان از مکتب او استفاده‌ها کردند، و پس از او، در رأس نهضت فکری قرن چهارم هجری قرار گرفتند.^۲ همچنین شاعر معروف، ابو عباده بُختری، در شنای او چکامه‌هایی چند سروده است.^۳ از ابوسهل نوبختی، بیش از ۳۰ تألیف، در رشته‌هایی چند از علوم عقلی و کلامی و تحقیقی برجای مانده است.^۴

۱. «مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ»، ص ۳۵۵.

۲ و ۳. «فلاسفه شیعه»، ص ۱۷۲ به بعد.

این عالم فیلسوف، و متفکر بزرگ، از اصحاب حضرت امام حسن عسکری «ع» بود. و هموست که در بیماری درگذشت امام عسکری، به عیادت آن امام رفته است، و مهدی «ع» را در حضور پدر دیده است.^۱ ابوسهل شرح این دیدار را بتفصیل نقل کرده است، از جمله گوید:

در آن حال بیماری، امام عسکری خواست تا آن کودک را نزد او آورند. مهدی را که در آن هنگام کودک بود، نزد پدر آوردند. او به پدر سلام کرد. من به او نگرستم. رنگی سفید و درخشان داشت، مویهایش پیچیده و مُجَعَّد بود، و دندانهایش گشاده. امام حسن «ع» او را با جمله «یا سید اهل بیتی» مخاطب قرار داد، یعنی: ای سرور خاندان خود. و سپس از فرزند خواست تا در خوردنِ دوایی که برایش جوشانیده بودند، به او کمک کند. و او چنین کرد. و سپس پدر را وضو داد. آنگاه امام عسکری «ع» به او فرمود:

«ای پسرک من! تویی مهدی، و تویی حجت خدا بر روی زمین...»^۲

۷- طلوعی گذرا

چنانکه یاد شد، مهدی، در نهان می زیست، و مردم بطور عموم از او خبر نداشتند. و جز تنی چند، کسی او را ندیده بود. کاربردین منوال می گذشت، تا روز درگذشت امام یازدهم فرا رسید یعنی: روز هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری. در این روز، چهار امر باعث شد، تا مهدی، خود را به گروهی از مردم بنمایاند، و به حوزه کسانی که برای مراسم تشییع و خاک سپاری امام یازدهم حاضر شده بودند آشکارا پا نهد:

- ۱- اینکه باید امام بر جنازه امام نماز گزارد. مهدی «ع» برای رعایت این سنتِ الهی، و سررُبانی، لازم بود که ظاهر شود و برپیکر پدر نماز گزارد.
- ۲- اینکه جلوگیری شود از این امر، که کسی از سوی خلیفه بیاید و بر پیکر امام یازدهم نماز بخواند، و سپس جریان امامت ختم شده اعلام گردد، و خلیفه جابر عباسی، وارث امامت شیعی معرفی شود.

۱. «سفینه البحار»، ج ۱، ص ۶۷۶.

۲. «منتهی الآمال»، باب سیزدهم، فصل پنجم.

۳- اینکه جلوگیری شود، از روی دادن انحراف داخلی در جریان امامت، زیرا که جعفر بن علی الهادی، معروف به جعفر کذاب، که برادر امام عسکری بود، و در صدد ادعای امامت بود، آمد تا برپیکر امام در گذشته نماز گزارد - چنانکه سپس گفته خواهد شد.

۴- اینکه ادامه جریان امامت حقه و ولایت اسلامیّه تثبیت شود، و بر معتقدان به امامت معلوم گردد، که از پس امام حسن عسکری، امام دیگری، امام دوازدهم، حامل این وراثت معنوی، و رسالت اسلامی، و ولایت دینی و دنیایی است، و او هست، تولد یافته و موجود است.

به این علتها بود که مردمی که برای انجام مراسم آمده بودند ناگاه مشاهده کردند، که کودکی خردسال، اما در نهایت شکوه و حشمت، همچون خورشیدی فروزان، از اندرون سرا به درآمد، و عموی خود جعفر را، که آماده نماز گزاردن بر پیکر پیشوای فقید شده بود، به یک سوزد، و برپیکر پدر نماز گزارد.

۸- هجوم ابرهای سیاه...

آری... مهدی، در آن روز، خویشتن را نشان داد. پای از درون خانه بیرون نهاد، و در کنار مردم و در میان مردم قرار گرفت. و آن روز، روزی آفتابی شد. لیکن این تجلی همایون، که کودکی خردسال، بزرگانه گام پیش گذارد، و جعفر کذاب را کنار زد، و خود پیش ایستاد، و بر خلق امامت کرد، و برپیکر پیشوای فقید نماز خواند، مسئله را روشن کرد، و اخبار آن منتشر شد، و بزودی به گوش مراقبان و مأموران رسید، و سفاکان دربار عباسی را آگاه ساخت که آن-کس که سالها مراقب بوده اند تا پدید نیاید، پدید آمده است، و خود مسئولیت ادامه جریان امامت را، و مبارزه با ستم و ستمگران را، به عهده دارد.

عباسیان دانستند که فرو گشوده جباران، درهم کوبنده ستمگران، برباد-دهنده تاجها، و ویران کننده کاخها، تولد یافته و رشد کرده است.

همینکه این خبر پهن گشت، بیدرنگ از سوی خلیفه عباسی، المعتمد^۱، دستور هجوم به خانه امام حسن عسکری «ع» و تفتیش آن خانه، و جلب مهدی -

۱. ابوالعباس احمد معتقد، پانزدهمین خلیفه عباسی، خلافت از ۲۵۶ هجری قمری، تا ۲۷۹.

و چه بسا قتل او — صادر شد. مأموران خلیفه، همچون رعد و برق غریزند و جهیدند، و چون توده‌های ابر سیاه، بر سرِ خانهٔ امامِ عسکری خیمه زدند. همه جا را بدقت گشتند، از این حجره به آن حجره دویدند، و از این روزن به آن اطاق، و از آن اطاق به این روزن سر کشیدند، تا مهدی را بیابند، و نزد خلیفه بُرده گردن زنند.

در چنین شرایطی، امر غیبتِ امام دوازدهم — برای بقای سلسلهٔ امامتِ حقّه، و تشکیل حاکمیتِ اسلامی در آخرالزمان، و مسائل و مصالحی دیگر — پیش آمد. در فصل سوم، دربارهٔ غیبت، سخن خواهیم گفت.

فصل دوم

شمايل و سيرت

۱- شمایل

محدثان معتبر، از شیعه و اهل سنت، بنا بر احادیث بسیار از پیامبر اکرم «ص» و امام علی بن ابیطالب «ع» و دیگر امامان^۱، شمایل و اوصاف امام مهدی «ع» را، در کتابهای خویش آورده اند:

چهره اش گندمگون. ابروانش هلالی و کشیده. چشمانش سیاه و درشت و جذاب. شانه اش پهن. دندانهایش براق و گشاده. بینیش کشیده و زیبا. پیشانی‌ش بلند و تابنده. استخوان بندیش استوار و صخره سان. دستان و انگشتانش درشت. گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی — که از بیداری شب عارض شده —. بر گونه راستش خالی مشکین. عضلاتش پیچیده و محکم. موی سرش بر لاله گوش ریخته^۲. اندامش متناسب و زیبا. هیئتش خوش منظر و رباینده. رخساره اش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوه مند غرق. قیافه اش از حشمت و شکوه رهبری سرشار. نگاهش دگرگون کننده. خروشش در یاسان، و فریادش همه گیر.

۲- مقام

محدثان و عالمان اسلام، کمال معنوی، و ولایت امام را، در سن کودکی، به سرگذشت عیسی مسیح، و یحیی بن زکریا — که در قرآن کریم آمده است — همانند دانسته اند، و گفته اند: در میان شانه اش اثری است، چون اثر

۱. و همچنین، در مواردی، به استناد به گفته کسانی که آن امام را دیده اند.

۲. در برخی روایات چنین آمده است: «موی سرش بردوشش ریخته — نسیل شَعْرُهُ عَلٰی مَنْكِبِهِ»، «المهدی الموعود...»،

نبوت. و او صاحب علم و حکمت بسیار است، و دارنده ذخایر پیامبران است. مهدی، فرزند پیامبر است، و از اولاد بانوی اکرم، حضرت فاطمه زهرا، و نهمین امام است از نسل امام حسین «ع»:

مهدی ۹ ← حسن عسکری ۸ ← علی النقی ۷ ← محمد النقی ۶ ← علی بن موسی الرضا ۵ ← موسی بن جعفر ۴ ← جعفر بن محمد صادق ۳ ← محمد بن علی باقر ۲ ← علی بن الحسین ۱ ← حسین بن علی.

این است مهدی، با این مشخصات، و با این ویژگیها، و دهها نشانه و علامت دیگر، که پیش از ظهور مهدی، و مقارن ظهور مهدی، و پس از ظهور مهدی، محقق می شود. اینهاست واقعیت این امر. و مهدی این امام معین و منصوب است. دیگر هر چه بگویند، و هر کس را پیش اندازند، یاوه است، و قبول آن حماقت.

مهدی — علیه السلام — اکنون غایب است. او خلیفه حق، و ولی مطلق است. او خاتم اولیاء، و وصی اوصیاء، منجی نهایی، و قائد جهانی، و انقلابی اکبر، و مصلح اعظم است. چون درآید، به کعبه تکیه کند، و پرچم پیامبر «ص» را در دست گیرد، و دین خدا را زنده سازد، و احکام خدا را، در سراسر گیتی، جاری کند. او با شمشیر درآید، و زمین پر شده از جور و بیداد را، پر از مهربانی و داد گرداند.

۳- سیرت

درباره روش و رفتار و سیرت مهدی «ع»، مطالب و مسائل بسیاری در احادیث رسیده است. این مطالب و مسائل، سیرتهای مهدی را روشن می سازد: سیرت دینی، سیرت اخلاقی، سیرت عملی، سیرت انقلابی، و دیگر سیرتهای او را. چون سیرتهای مهدی «ع» می تواند برای ما نمونه ها و سرمشقهای خوبی باشد، خوب است در این مقام، درباره هر یک از این سیرتها، با اشاره، سخنی بیاوریم.

الف — سیرت دینی:

مهدی «ع»، در برابر خداوند و جلال خداوند، فروتن است، بسیار فروتن، همچون عقاب، به هنگامی که بال خویش فرو گشاید، و سر به زیر انداخته،

از اوج آسمان فرود آید. مهدی، در برابر جلال خداوند اینسان خاشع و فروتن است. خدا و عظمت خدا، در وجود او متجلی است، و همه هستی او را در خود فرو برده است.^۱ مهدی «ع»، عادل است و خجسته و پاکیزه. او ذره‌ای از حق را فرو نگذارد. خداوند دین اسلام را به دست او عزیز گرداند... مهدی، همواره بیم خداوند را به دل دارد، و به مقام تقریبی که نزد خدا دارد مغرور نشود. او به دنیا دل نبندد، و سنگی روی سنگ نگذارد. در حکومت او، به احدی بدی نرسد، مگر آنجا که حد خدایی جاری گردد.^۲

ب- سیرت خلقی:

مهدی «ع»، صاحب حشمت و سکینه و وقار است. مهدی جامه‌هایی درشتناک پوشد، و نان جو خورد. علم و حلم مهدی از همه مردمان بیشتر است. مهدی، همان پیامبر است (محمد)، و خلق او، خلق محمدی است.^۳ مهدی «ع»، در جهان، با مشعل فروزان هدایت سیر کند، و چونان صالحان بزید.^۴

ج- سیرت عملی:

به هنگام رستاخیز مهدی «ع»، آنچه هست، دوستی و یگانگی است، تا آنجا که هر کس هر چه نیاز دارد، از جیب آن دیگری بردارد، بی هیچ ممانعتی.^۵ در زمان مهدی، مؤمنان در معاملات از یکدیگر سود نگیرند.^۶ کینه‌ها از دلها بیرون رود، و همه جا را آسایش و امنیت فرا گیرد.^۷ مهدی، بخشنده است، و بیدریغ، مال و خواسته، به این و آن دهد. نسبت به عمال و کارگزاران و مأموران دولت خویش بسیار سختگیر باشد، و با ناتوانان و مستمندان، بسیار دل‌رحم و مهربان.^۸

عَلَامَةُ الْمَهْدِيِّ، أَنْ يَكُونَ شَدِيداً عَلَى الْعَمَالِ، جَوَاداً بِالْمَالِ، رَحِيماً بِالْمَسَاكِينِ.^۹

مهدی «ع»، در رفتار چنان است که گویی با دست خود، کره و عسل، به

۱ و ۲. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۳۰۰.

۳ و ۴. کتاب پیشین، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲ و ۲۶۶ و ۳۰۰.

۵. «الاختصاص»، شیخ مفید، ص ۲۴.

۶. «وسائل الشیعة» - ابواب تجارت.

۷. «بحار الانوار»، ج ۱۰.

۸ و ۹. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۷۶.

دهان مسکینان می نهد^۱. مهدی «ع»، چونان امیرالمؤمنین «ع» زندگی کند، نان خشک بخورد، و با پارسایی بزید^۲.

د - سیرت انقلابی:

مهدی «ع»، حق هر حق‌داری را بگیرد و به او دهد، حتی اگر حق کسی زیر دندان دیگری باشد، از زیر دندان انسان متجاوز و غاصب بیرون کشد، و به صاحب حق بازگرداند^۳. چون مهدی قیام کند، جزیه برداشته شود، و غیر مسلمانی نماند. او مردم را با شمشیر به دین خدا دعوت کند، هر کس نپذیرد، گردن زند، و هر کس را سرکشی کند، خرد سازد^۴. مهدی «ع»، وارد شهر کوفه شود، و هر منافق و شک باوری را بکشد، و کاخها را ویران سازد، و ارتش مستقر در آنجا را از دم تیغ بگذرانند. اینچنین، ظلمه و أعوان ظلمه را بیدریغ بکشد، تا خدا راضی شود و خشنود گردد^۵. مهدی، مانع الزکاة را بکشد. زانی مُحْصِن را نیز بدون طلب شاهد رَحْم کند^۶.

زُرارة بن اَعْمِین گوید: «از امام محمد باقر «ع» پرسیدم: آیا قائم، با مردمان، مانند پیامبر «ص» رفتار کند؟ فرمود: هیئات، هیئات! پیامبر با ملایمت با مردم رفتار می کرد، و می کوشید تا محبت مردم را، در راه دین، جلب کند و تالیف قلوب نماید. امام قائم با شمشیر و قتل با مردم روبرو شود. خدا به او اینگونه امر کرده است، که بکشد و توبه‌ای از کسی نپذیرد. وای به حال کسی که با مهدی بر سر ستیز آید^۷. مهدی، فقط و فقط شمشیر بشناسد. او از کسی توبه نپذیرد، و در راه اجرای حکم خدا و استقرار بخشیدن به دین خدا، به سخن کسی گوش ندهد، و نکوهش احدی را نشنود^۸.

ه - سیرت سیاسی:

به هنگام حکومت مهدی «ع»، حکومت جباران و مستکبران، و نفوذ سیاسی منافقان و خائنان، نابود گردد^۹. شهر مکه، قبله مسلمین، مرکز حرکت

۱. کتاب پیشین، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۵۹.

۳ و ۴. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۷۹، ۲۸۲ - ۲۸۳.

۵. «الارشاد»، مفید، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۶. «اکمال الدین»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۲۵.

۷ و ۸. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۹. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۵۲.

انقلابی مهدی شود. نخستین افراد قیام او، در آن شهر، گرد آیند، و در آنجا به او پیوندند.

مهدی «ع»، به نفوذ یهود و مسیحیت در جهان خاتمه دهد. از غار انطاکیه، تابوت سکینه را بیرون آورد. نسخه اصلی تورات و انجیل در آن است. و بدینگونه در میان اهل تورات با تورات، و در میان اهل انجیل با انجیل حکم کند، و آنان را به متابعت خویش فراخواند. برخی به او بگروند^۱. با دیگران جنگ کند، و هیچ صاحب قدرتی و صاحب مرامی (چه از اهل کتاب و چه از دیگر مسلکها و مرامها) باقی نماند، و دیگر هیچ سیاستی و حکومتی، جز حکومت حقه اسلامی و سیاست عادله قرآنی، در جهان جریان نیابد. بدینگونه حکومت مهدی، شرق و غرب عالم را فرا گیرد. عیسی «ع» از آسمان فرود آید، و پشت سر مهدی «ع» نماز گزارد، و فریاد زند که: «در بیت المقدس را باز کنید!» در را باز کنند. در این میان، دجال با هفتاد هزار یهودی مسلح پدیدار شود... و چون عیسی آهنگ کشتن دجال کند، دجال بگریزد. عیسی بگوید: من تو را با یک ضربت بکشم و چنین شود. او را بگیرد و بکشد. یهودیان در گوشه و کنار، و در پناه هر سنگ و درخت و جانور و چیز دیگری پنهان شوند. اما همه چیز به سخن آید و بانگ بردارد: ای بنده مسلمان خدا، اینجا یک یهودی است بیا و او را بکش^۲! و اینچنین جهان از وجود یهود پاک گردد. آری، چون مهدی «ع» قیام کند، زمینی نماند، مگر اینکه در آنجا گلبانگ محمدی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بلند گردد.^۳

و- سیرت تربیتی:

در زمان حکومت مهدی «ع»، به همه مردم، حکمت و علم بیاموزند، تا آنجا که زنان در خانه ها، با کتاب خدا و سنت پیامبر، قضاوت کنند.^۴ در آن روزگار قدرت عقلی توده ها تمرکز یابد. مهدی، به تأیید الهی، خرد های مردمان را به کمال رساند، و در همگان فرزاندگی پدید آورد.^۵ در روزگار ظهور

۱. کتاب پیشین، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۵.

۲. کتاب پیشین، ج ۲، ص ۷ و ۵.

۳. «تفسیر القیاشی»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۴۰.

۴. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

۵. «اصول کافی»، ج ۱، «کتاب العقل»، حدیث ۲۱.

دولت مهدی، عیب و آفت از شیعه برطرف گردد، و دل‌های آنان چون پاره‌های پولاد شود. یک مرد، به نیرو، چون چهل مرد باشد. و حکومت و سروری روی زمین به دست آنان افتد.^۱

ز- سیرت اجتماعی:

چون مهدی «ع» درآیند-پس از سختی‌ها که افتد، و جنگ‌ها که رود- ظلم و ستم را براندازد، و سراسر زمین را از عدل و داد بیا کند. هیچ جای در زمین باقی نماند، مگر اینکه از برکت عدل و احسان او فیض برد و زنده شود، حتی جانوران و گیاهان نیز از این برکت و عدالت و داد و نکویی بهره‌مند گردند.^۲ و همه مردم، در زمان مهدی، توانگر و بی‌نیاز شوند.^۳

عدالت مهدی چنان باشد، که بر هیچ کس، در هیچ چیز، به هیچ‌گونه، ستمی نرود. نخستین نشانه عدل او آن است که سخنگویان حکومت او، در مکه، فریاد زنند: «هر کس نماز فریضة خویش را، در کنار حَجْرِ الْأَسْوَدِ و محل طواف، خوانده است، و اکنون می‌خواهد نماز نافله بخواند، به کناری رود، تا حق کسی پایمال نگردد، و هر کس می‌خواهد نماز فریضة بخواند، بیاید و بخواند»^۴.

ح- سیرت مالی:

همه اموال جهان، در نزد مهدی «ع» گرد آید، آنچه در دل زمین است و آنچه بر روی زمین. آنگاه مهدی به مردمان بگوید: «بیایید! و این اموال را بگیریید! اینها همان چیزهایی است که برای به دست آوردن آنها، قطع رَجِمِ کردید و خویشان خود را رنجاندید، خونهای بناحق ریختید، و مرتکب گناهان شدید. بیایید و بگیریید!»^۵.

پس دست به عطا گشاید، چنانکه تا آن روز کسی آنچنان بخشش اموال نکرده باشد.^۶ در زمان مهدی «ع»، زمین محصول بسیار دهد، و مال و خواسته همی خرمن شود. هر کس نزد مهدی آید و گوید: «به من مالی ده!»، مهدی

۱. «یحصال»، صدوق، «خرایج»، راوندی، «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۳۱۷ و ۳۳۵.

۲. «بحارالانوار»، ج ۱۰، در این بره، روایت بسیار است و معروف.

۳. «بحارالانوار»، ج ۵۱، ص ۱۴۶.

۴. «الکافی»، ج ۴، ص ۴۲۷.

۵. «عِلَلُ الشَّرَائِعِ»، صدوق، «بحارالانوار»، ج ۵۱، ص ۲۹.

بیدرنگ بگوید: «بگیر».^۱

مهدی «ع»، اموال را، به صورت مساوی، میان همگان تقسیم کند^۲، و کسی را بر کسی امتیاز ندهد.^۳

ط - سیرت اصلاحی:

مهدی «ع»، فریادرسی است، که خداوند او را بفرستد، تا به فریاد مردم عالم برسد. در روزگار او، همگان، به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بمانند دست یابند، حتی چهارپایان فراوان گردند، و با دیگر جانوران، خوش و آسوده باشند. زمین گیاهان بسیار رو یابد. آب نهرها فراوان شود. گنجها و دینه های زمین و دیگر معادن استخراج گردد.^۴

در زمان مهدی، آتش فتنه ها و آشوبها بیفردد، رسم ستم و شیخیون و غارتگری برافتد، و جنگها از میان برود.^۵

مهدی «ع»، مردم جهان را، از آشوبی بزرگ و همه گیر و سر درگم نجات بخشد.^۶

در جهان، جای ویرانی نماند، مگر آنکه مهدی «ع» آنجا را آباد سازد.^۷ یاران قائم به سراسر جهان پا نهند، و همه جا قدرت را در دست گیرند. همه کس و همه چیز مطیع آنان شوند، حتی درندگان صحرا و مرغان شکاری، همه و همه، رضا و خشنودی آنان را بطلبند. شادی و شادمانی یافتن به این پیام آوران دین و صلاح و عدالت، تا بدانجاست که قطعه ای از زمین بر قطعه ای دیگر مباحثات کند که یکی از یاران مهدی بر آنجا پا نهاده است.^۸ هر یک از یاران قائم، به نیرو، چون چهل مرد باشد، و دل آنان، مانند پاره های پولاد. اگر کوههایی از آهن بر سر راه آنان پیدا شود، آنها را بشکافند. یاران قائم، شمشیرهای خویش را بر زمین نهند، تا اینکه خدای عزوجل راضی شود — لَا يَكْفُونَ سُؤْفَهُمْ، حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.^۹

آری، هنگامی که جهان را فتنه و آشوب آکنده سازد، و همه جا را غارتگری و فساد و ستم بپوشد، خداوند مصلح بزرگ را بفرستد، تا دژهای ضلالت و گمراهی را از هم فروپاشد، و فروغ توحید و انسانیت و عدالت را، در دلهای

۱. «کشف الغمّة»، از بلی، «کفایة الطالب»، گنجی شافعی، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۸۸.

۲. فصل سیزدهم این کتاب، عنوان «تساوی در اموال، تساوی» را نیز ملاحظه کنید.

۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۸۷، ج ۲، ص ۱۱.

۹. «اکمال الدین»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

تاریک و سنگ شده، بتاباند.^۱ و سرانجام، درباره سیرت اصلاحی مهدی «ع»، به سخنان علی «ع» می‌رسیم، در «نهج البلاغه»: شهادت پدر، در حق پسر:

«چون مهدی درآید، هواپرستی را به خداپرستی بازگرداند، پس از آنکه خداپرستی را به هواپرستی بازگردانده باشند. رأیها و نظرها و افکار را به قرآن بازگرداند، پس از آنکه قرآن را به رأیها و نظرها و افکار خود بازگردانده باشند... او عُمال و کارگزاران را مؤاخذه کند. زمین آنچه را در اعماق خویش دارد برای وی بیرون دهد، و همه امکانات و برکات خویش را در اختیار او گذارد. آنگاه است که مهدی به شما نشان دهد که سیرت عدل کدام است، و زنده کردن کتاب و سنت چیست؟»^۲

ی - سیرت قضایی:

در قضاوتها و احکام مهدی، و در حکومت وی، سرسوزنی ظلم و بیداد برکسی نرود، و رنجی بردلی ننشیند.^۳ مهدی «ع»، برطبق احکام خالص دینی (— بدون توجه به آراء و افکار دیگران و فقها و علمای مذاهب)، حکم و حکومت کند.^۴

مهدی، میزان عدل را، در میان مردم نهد، و بدینگونه هیچ کس نتواند به دیگری ستمی کند.^۵

مهدی، قضاوتی جدید آورد...^۶ مهدی، به حکم داود و آل داود حکم کند، و از مردم بیته و شاهد نطلبد.

شیخ مفید، می‌گوید: «چون قائم آل محمد «ص» قیام کند، مانند حضرت داود «ع»، یعنی برحسب باطن، قضاوت کند، و بی هیچ نیازی به شاهد حکم دهد. خداوند حکم را به او الهام کند، و او برطبق الهام الهی حکم کند. مهدی، نقشه‌های پنهانی هر گروه را بداند و به آنان آن نقشه‌ها را بگوید. مهدی، دوست و دشمن خود را، با نگاه، بشناسد»^۷.

۱. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. «نهج البلاغه»، چاپ فیض الاسلام، ص ۴۲۴-۴۲۵.

۳ و ۴. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۸۰، ۲۸۳-۲۸۴.

۵. «الغیة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۴۹ و ۳۵۴.

۷. «الارشاد»، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۴- داد‌گری فراگیر

چنانکه مشهور است، عدالت، به روزگار مهدی «ع»، همه جا را و همه چیز را فرامی‌گیرد، و جهان را می‌آگند. حضور عدل و اجرای عدالت، به مسائل و روابط انسانی انحصار نخواهد داشت، در مورد دیگر چیزها نیز عدالت رعایت می‌گردد، و در جامعه‌ها و روابط انسانی، اصول عدالت، در امور کلی و جزئی، به گونه‌ای عجیب، عملی می‌شود. در نشان دادن رعایت دقیق اصول عدالت، در حکومت مهدی «ع»، پیشتر آوردیم، که:

سخنگویان دولت مهدی، از نخستین مرحله، در مکه، فریاد زنند: هر کس نماز فریضة خویش را، در کنار حَجْرُ الْأَسْوَد و محلّ طواف خوانده است، و اکنون می‌خواهد نماز نافیله بخواند، به کناری رود، تا حق کسی پایمال نگردد، و آن کس که می‌خواهد نماز فریضة بخواند، بیاید و بخواند.

همچنین آورده‌اند که:

مهدی، عدالت را، همچنانکه سرما و گرما وارد خانه‌ها می‌شود، وارد خانه‌های مردمان کند، و داد‌گری او همه جا را بگیرد. *أَمَا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمُ عَدْلُهُ، جَوْفُ بُيُوتِهِمْ، كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقُرُأُ.*

یعنی، همانسان که گرما و سرما، بی‌اذن مردمان، وارد خانه‌ها می‌شود، و همه زاویه‌ها و روزنه‌ها را پر می‌کند، و روی همه چیز اثر می‌گذارد، مهدی «ع» داد‌گری و عدل خویش را، اینچنین به درون زندگیا می‌برد، و نفوذ می‌دهد و می‌گستراند. همه چیز در عدل و داد فرو می‌رود، و جوهر عدل و داد می‌پذیرد. این است عدالت فراگیر و داد‌گستری خدایی. و من، در جایی دیگر نوشته‌ام:

... و چون مهدی بیاید همه زمین را پرازداد کند، نه تنها جامعه‌ها و آبادیها را، همه زمین را... تا قطره‌ای آب، از چشمه ساری، به هدر نرود، و دانه‌ای از درختی، به ستم یا اسراف، چیده نشود. او همه جا و همه وقت را پراز عدالت و داد می‌کند: آبادیها و هامونها را، دشتها و دره‌ها را، جنگلها و کوهساران را، بامدادان و غروبها را...^۱

۵- چرا شمشیر؟

آری، اینچنین است: شمشیر. دیگر، روزگار موعظه و خواهش تمام می‌شود. از قدیم‌ترین روزگاران که پیامبران آمدند، همواره، بشر را موعظه کردند، و راه نمودند و راه نمودند، و درخواست کردند که: مؤمن باش، و عمل صالح به جای آر. و دیدیم که بشر چقدر گوش به آن سخنان داد، و چگونه انبیا و اولیا را از دم تیغ گذرانید. اما روزگار مهدی، روزگار خوار ساختن زورداران است. بشر توانگر و قدرتمند و فاسد و جانی و درنده، چقدر نوامیس خدا را هتک کرد، و چقدر محرومان و ناتوانان و مستضعفان را پایمال ساخت، و چقدر زمین را از ستم و فساد آکنده نمود؟! مهدی «ع» که بیاید دیگر اینچنین نخواهد بود....

دیگر، آن روزگار نخواهد بود، که پیامبران و امامان و مصلحان، مردمان را موعظه کنند، و ارشاد نمایند، و از آنان بخواهند که مؤمن و صالح باشند، و ستم و گناه مرتکب نشوند؛ و بسیار کسان گوش ندهند، و سرگرم جنایت و فساد باشند... پیامبران را بکشند، سُنتهای آنان را محو کنند، مصلحان را زهر خورانند، نیکان و پاکان را نابود سازند، و صحنه‌هایی چون صحنه «عاشورا» پدید آورند؛ هیهات، هیهات، یَسیرُ بِالْقَتْلِ، وَلَا یَسْتَبِیْ أَحَدًا؛ شمشیر در میان نابکاران نهد، و از احدی توبه نپذیرد. و بدینگونه ماهیت زمان را تطهیر کند، و انسانیت خرد شده را زنده سازد، و والاییها را حاکم نماید، و پستیها را از میان بردارد.

بشر، در گذشته خویش، امتحان خوبی نداده است. هم‌نوع خود را، برای امیال و هوسهای سُبُعَانَه خود، پایمال کرده است. باید انتقام پس دهد. و مهدی، دست انتقام‌خدایی است. مهدی، دشمنِ خونریزِ مستکبران و فاسدان است، و یارِ دلسوزِ فروتنان و مستضعفان و پاکان.

۱. «بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی» / مقدمه.

مهدی، آنقدر بکشد که مردم بگویند: این مرد، از آل محمد نیست. اگر از آل محمد بود، این اندازه خون نمی ریخت. اما او از آل محمد است، یعنی: آل حق، آل عدالت، آل عصمت، و آل انسانیت. و همین است که برای فرا آوردن انسانیت هضم شده، و عدالت بخون خفته، و حق خاک شده، و عصمت هتک-گشته می کشد. او می کشد اما درندگان را، او می کشد، خونخواران را، که تا پیش از ظهور او خود مشغول آدمکشی و خونخواری بودند، و سرسوزنی به کشته-شدگان خود نمی اندیشیدند، و لحظه‌ای به آنهمه خون ناحق که ریخته بودند فکر نمی کردند. او این جانیان را می کشد.

از شمشیر مهدی، برای خون آشامان پست، و درندگان متمدن، و ابرقدرتان ناانسان، خون و مرگ می بارد، و برای انسانیت درد کشیده خرد شده، رحمت و حیات.

شمشیر مهدی، سیف الله است، سیف الله المنتقم. شمشیر مهدی، شمشیر انتقام از همه جانیان است، در طول تاریخ.

۶- سفر به آسمانها

در اینجا و در این رساله — بمناسبت — می خواهم مسئله‌ای بزرگ را مطرح کنم، مسئله‌ای بسیار بزرگ....

شما می دانید که بشریت، پس از چند هزار سال کوشش و پیگیری، در راه تجربه و شناخت طبیعت و جهان، و پس از قرن‌ها آزمایش و تفکر و عمل، و هزاران گونه زحمت دیدن، و رنج بردن، و قربانی دادن، و هزینه گذاشتن، و پس از آنکه هزاران دانشمند و متفکر و آزمایشگر، در طول قرون و اعصار، آمدند و کوشیدند، و به مقامات علمی رسیدند، و حاصل کوششها و تلاشهای خویش را به شاگردان و آیندگان سپردند، پس از اینها همه، اکنون چند سالی بیش نیست که انسان به مسئله سفر به فضا و گردشهای آسمانی و نقل و انتقالهای کیهانی دست

۱. اینکه همواره گفته شده است که مهدی «ع» با شمشیر قیام می کند، چه بسا مراد اقدام از موضع قدرت باشد و قیام مسلحانه، نه خصوص «شمشیر».

۲. که البته، در این راه، دانشمندان مسلمان (طبیعی دانان و آزمایشگران و ستاره‌شناسان و دیگر عالمان مسلمان)، سهم بسیار داشته‌اند، و کتابهای آنان، فتح باب عمده این علوم و اختراعات بوده است. رجوع شود به کتاب «دانش مسلمین» و مآخذ آن.

یافته است، آنهم به صورتی بسیار بسیار مقدماتی و بسیار بسیار محدود؛ و پیش از این عصر، سخنی از سفر انسان به آسمان، و عملی بودن آن، به صورتی جدی، در میان بشر و عالمان بشری، مطرح نبوده است. پس از توجه به این موضوع، اکنون، به این روایت، که از حضرت امام محمد باقر (ع) رسیده است، و بیشتر از ۱۲۹۰ سال از صدور آن می گذرد، توجه کنید:

مهدی، بر مرکبهای پرصدایی، که آتش و نور در آنها تعبیه شده است، سوار می شود، و به آسمانها، همه آسمانها، سفر می کند^۱.

در روایت دیگری — از روایات معراجیه — خطاب به پیامبر اکرم (ص)، چنین آمده است:

ای محمد! من به دست آخرین وصی تو، زمین را از وجود دشمنان خود پاک خواهم ساخت. و حکومت شرق و غرب عالم را به او خواهم داد. بادها را مُسَخَّرِ او خواهم کرد. ابرهای تُندر آگین سخت را رام او خواهم نمود. و او را از طریق اسبابی (که برای سفر به آسمانها هست)، به سفر کردن به آسمانها موفق خواهم داشت^۲.

در متن روایت اول، چنین تعبیر شده است که مهدی، به وسیله ابر سختی که رعد و برق و صاعقه دارد، به آسمانها خواهد رفت. در روایت معراجیه نیز سخن از ابر آمده است. بسیار مناسب است که این تعبیر کنایه باشد از مرکبی از نوع مرکبهای فضاپیمای جدید، یا مرکبی مهمتر که بعدها پیدا شود، و یا خود امام دستور ساختن آن را بدهد. اگر خود ابر طبیعی هم منظور باشد، اهمیت خارق عادت بودن آن روشن است. تعبیر «اسباب السماوات» نیز، که در هر دو روایت آمده است، شایسته دقت بسیار است^۳. «اسباب سماوات» چیست؟ آیا راههایی است برای پیمودن آسمان؟ آیا ابزار و وسایلی است در زمین، که باید شناخت و مورد استفاده قرار داد، و با آنها، به آسمانها رفت؟

۱. «بصائر الدَّرَجَات»، شیخ ابوجعفر صفار، «الإختصاص»، «بحار الانوار» ج ۵۲، ص ۳۲۱.

۲. «عیون اخبار الرضا»، ج ۱، ص ۲۶۲ — ۲۶۴، «عِلَلُ الشَّرَائِعِ»، ج ۱، ص ۵ — ۷، «إِکْمَالُ الدِّینِ»، ج ۱، ص ۳۶۶ — ۳۶۹، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۱۲.

۳. زیرا که تعبیر «اسباب السماوات»، در مورد سفر به آسمان به کار می رود، چنانکه در «قرآن کریم» آمده است: سورَةُ حَجَّ (۲۲)، آیه ۱۵؛ سورَةُ ص (۳۸)، آیه ۱۰؛ سورَةُ غَافِر (۴۰)، آیه ۳۶ و ۳۷.

از آن روزگار، که این روایات گفته شده است، ۱۲۹۰ تا ۱۴۰۰ سال می‌گذرد. آن روز، آنچه در میان دانایان و فیلسوفان بشری وجود داشته است، این بوده است که، سفر به آسمان محال است. فلاسفه یونان معتقد بوده‌اند که سفر به آسمانها موجب شکافتن و پیوستن اجسام فلکی می‌شود، و این امر (خرق و التیام)، در اجسام آسمان محال است. از نظر کیهان‌شناسی، اطلاعات آنروز، همان هیئت بطلموسی بوده است. باید گفت اصلاً آنان فضا و کیهان را چیزی نمی‌دانسته‌اند که قابل مسافرت باشد.

با اینهمه، آنچه هم گفتیم، اطلاعات مراکز تمدن آنروز بوده است، نه جاهایی مانند شبه جزیره العرب. با این حساب، این چه علمی، و چه اطلاعی، و چه فرهنگی است، که در چنان جوی، مسئله «سفر به آسمان»، و مسئله «ابزار و اسباب سفر به آسمان» را، و رفتن به کرات دیگر را، بسادگی و صراحت، مطرح می‌سازد؟ در روایت امام باقر (ع) گفته شده است که بیشتر آسمانها آباد و محل سکونت است. البته این آسمان‌شناسی اسلامی، که از مکتب ائمه طاهرین (ع) استفاده می‌شود، ربطی به آسمان‌شناسی یونانی و... ندارد. و هرچه در آسمان‌شناسی یونانی، محدودیت افلاک و ستارگان مطرح است، در آسمان‌شناسی اسلامی، درست به عکس است، و سخن از ابعاد عظیم، و ستارگان بیشمار، و اقمار فراوان، و منظومه‌های متعدد است^۱. و ابراز اینگونه مطالب، در آن روزگاران، ممکن نیست جز با علم به غیب، و اطلاع از واقعیت بزرگ عوالم هستی. و این علم نیست مگر علمی که از سوی خدا، به هادیان راه خدا، عنایت شده است.

۱. در این باره، از جمله، رجوع کنید به کتاب «الهیة و الإسلام» — تألیف علامه سید هیة الدین شهرستانی، و ترجمه فارسی آن: «اسلام و هیئت».

فصل سوم

غیبت

۱- غیبت

پس از هجوم مأموران خلافت عباسی، به خانه امام حسن عسکری «ع» و جستجوی فرزند و جانشین آن امام، روشن گشت که خطری که جان امام آینده را تهدید می کند، خطری بس سهمگین است. این هجوم و پیگیری، در پیدا کردن مهدی، ایجاب می کرد تا برای نگهداری جان باقیمانده سلسله امامت، و سلاله نبوت، و مصلح بزرگ بشریت، اقدامی بس جدی به عمل آید. در امر غیبت امام دوازدهم، و علل آن، مسائل بسیاری وجود دارد. یکی از علتهای ظاهری و ملموس آن، همین چگونگی و پیشامد بود، که از سوی دشمنان پدیدار گشت، و باعث امر عظیم «غیبت» شد. در احوالی که یاد شد، ضمن مقارناتی، زمینه ناپیدایی امام از نظرها فراهم آمد. و دوازدهمین هادی، به فرمان الاهی، و به قدرت و حکمت خدایی، از نظرها پنهان گردید.

۲- غیبت صغری

غایب شدن امام دوازدهم از نظرها، به دو مرحله تقسیم گشت: مرحله کوتاه مدت (غیبت صغری)، و مرحله درازمدت (غیبت کبری). غیبت اول، از دو جهت محدود بود: از جهت زمانی و از جهت شعاعی.

از نظر زمانی، بیش از ۷۰ سال به طول نینجامید^۱، و از این رو «غیبت صغری» نامیده گشت.

از نظر شعاعی نیز، این غیبت، غیبتی همه جانبه نبود، و شعاع و دامنه آن محدود بود. یعنی در طول مدت ۷۰ ساله این غیبت، اگرچه امام از نظرها پنهان بود، لیکن این غیبت و پنهانی، نسبت به همه کس نبود، بلکه کسانی بودند که به صورتی با امام در تماس بودند. و اینان نایبان خاص امام بودند، کارهای مردم را می گذرانیدند، نامه ها و سؤالات مردم را به نزد امام می بردند — یا می فرستادند — و پاسخ امام را به مردم می رساندند. و گاهی گروهی از مردم، به وسیله آن نایبان خاص — که ذکرشان می آید — به دیدار امام دوازدهم بار می یافتند. این بود که در این مدت، امام، هم غایب بود و هم غایب نبود.

۳- غیبت کبری

پس از گذشتن دوره غیبت صغری، غیبت کبری و درازمدت آغاز گردید. و این غیبت است که تا کنون ادامه یافته است.

و در این مدت طولانی است، که بزرگترین مرحله آزمایش و امتحان، در دار طبیعت، و سنجش ایمان و عمل خلق وجود دارد، تا معلوم گردد، در خلال این روزگاران — که هر بامداد خورشید از کرانه افق شرقی سر برمی آورد، و بر سراسر صحنه های زندگی مردمان می تابد — اهل قرون و اعصار، در هر نقطه ای از جهان، چگونه عمر خویش را سپری می کنند، و از هستی و نیروهای خویش چگونه استفاده می برند، چه نتیجه ای می گیرند، و افراد و اشخاص، و دسته ها و مردمان، در برابر احساس و وظیفه چه می کنند: نویسندگان، دانشمندان، مصلحان، روحانیان، مبلغان، مریبان نوباوگان، زمامداران، جنگاوران، و سایر

۱. از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹. برخی، سالهای غیبت صغری را، از هنگام ولادت حضرت مهدی «ع» به شمار آورده اند، یعنی: سال ۲۵۵، زیرا در آن سالها نیز، مهدی «ع» حضور و معاشرت چندانی نداشته است، و از نظر کلی، غایب محسوب می شده است. با این حساب، دوره «غیبت صغری»، ۷۵ سال می شود. شیخ بزرگوار، محمد بن نعمان مفید، از جمله کسانی است که به این شمار معتقد بوده است. وی در کتاب «الارشاد» (ص ۳۴۶، از چاپ حروفی)، می گوید: «غیبت صغری، از زمان ولادت مهدی است تا پایان دوره سفارت (نیابت خاصه)، و هنگام درگذشت آخرین سفیر، از سفیرانی، که واسطه ارتباط شیعه با امام بوده اند».

توده‌های انسانی، که در این پهنه بزرگ قرار می‌گیرند، و به این جهان کوشش و کردار می‌آیند، چگونه برنامه‌زیست خویش را تنظیم می‌کنند، و علت به وجود آمدن چه اعمال و حوادثی، و چه آثار و افکار و رفتاری می‌شوند؟

۴- نایبان خاص، در غیبت صغری

در هیچیک از دو غیبت، صغری و کبری، پیوند امام دوازدهم، حضرت حُجَّتِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ - با مردمان، بطور کلی، گسسته نبوده است. زیرا در هر دو غیبت، امر سفارت^۱ و نیابت وجود داشته است و دارد. و از طریق نیابت و نایبان، پیوند امام با مردم برقرار بوده است، و برقرار هست. همانسان که دیدیم که غیبت امام دوازدهم، به دو مرحله تقسیم گشت، و به دو گونه بود، نیابت نیز همینگونه است، یعنی دارای دو مرحله است و دو گونه: نیابت خاصه، در غیبت صغری، و نیابت عامه، در غیبت کبری.

نیابت خاصه

نیابت خاصه، آن است که امام، اشخاص خاصی را، نایب خود قرار دهد، و به اسم و رسم معرفی کند، و هر کدام را، به وسیله نایب پیش از او، به مردم بشناساند.

نیابت عامه

نیابت عامه، آن است که امام، ضابطه‌ای کلی به دست دهد، تا در هر عصر، فرد شاخصی که آن ضابطه، از همه جهت، و در همه ابعاد، بر او صدق می‌کند، نایب امام شناخته شود، و به نیابت از امام، ولی جامع باشد، در امر دین و دنیا.

بنابراین، کسانی که در دوره غیبت صغری، نیابت داشتند، و با اسم و رسم معرفی شده بودند، «نایب خاص» نامیده می‌شوند، و کسانی که از آغاز

۱. در قرون اولیه غیبت، به جای «نیابت» و «نُوب»، بیشتر «سفارت» و «سُفراء» تعبیر می‌شده است. و شاید میان «سفارت» و «نیابت» فرقی نیز بوده است.

غیبت کبری نیابت داشته اند و دارند، و برطبق ضابطه معین شده از سوی خود امامان، به نیابت رسیده اند، «نایب عام» نامیده می شوند. نایبان خاص را، «نواب خاص»، و «نواب آربعه^۱» می گویند. نواب آربعه — چنانکه از همین تعبیر پیداست — چهارتن بوده اند، همه از علما و زهاد و بزرگان شیعه:

۱- عثمان بن سعید

نخستین نایب خاص مهدی «ع»، عثمان بن سعید اسدی عمروی^۲ بود، در گذشته — ظاهراً — بعد از ۲۶۰ هجری قمری، به خاک سپرده در بغداد. عثمان بن سعید، از یاران و اصحاب و شاگردان مورد وثوق امام دهم و امام یازدهم بود، و خود در زیر سایه امامت تربیت یافته بود. در دوره آن دو امام نیز، وکیل امور ایشان بود. هم امام علی هادی «ع»، و هم امام حسن عسکری «ع»، او را تمجید و توثیق فرموده بودند، و اطمینان خود را نسبت به او ابراز داشته بودند. پس از درگذشت امام یازدهم، و پیش آمدن امر غیبت، عثمان بن سعید، از سوی حضرت مهدی «ع»، به نیابت خاص منصوب گشت، و واسطه میان امام و شیعیان شد.

۲- محمد بن عثمان

دومین سفیر و نایب، محمد بن عثمان بن سعید عمروی بود، در گذشته سال ۳۰۵ هجری قمری، به خاک سپرده در بغداد. وی فرزند سفیر اول، عثمان بن سعید بود. او از جانب امام یازدهم نیز تمجید و توثیق شده بود. عثمان بن سعید، به هنگام مرگ خود، امر نیابت را، به فرمان امام غایب، به فرزند خویش محمد سپرد، و او واسطه میان امام و شیعیان گردید. مدت نیابت محمد بن عثمان و سفارت او، بیش و کم، ۴۰ سال به طول انجامید.

۱. نواب، جمع نایب است، مثل طلاب، جمع طالب.

۲. تلفظ: عمروی.

۳- حسین بن روح نوبختی

سومین سفیر، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بود، در گذشته سال ۳۲۶ هجری قمری.

وی، از شیوخ مورد اعتماد محمد بن عثمان بود. یکی دیگر از بزرگان که مورد اعتماد محمد بن عثمان بود و از نزدیکان و اصحاب او بود، جعفر بن احمد بود. این بزرگان، همه، اهل معرفت و ایمان و قبول و تسلیم بودند، دیانت آنان چنان کامل بود، که همیشه و در همه امور، تسلیم نظر امام خود بودند. نوشته اند که برخی چنین تصور می کردند که نیابت امام دوازدهم، پس از محمد بن عثمان، به جعفر بن احمد خواهد رسید. چون هنگام درگذشت محمد بن عثمان فرا رسید، جعفر بن احمد در بالای سر محمد بن عثمان نشسته بود، و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح در پایین پای او. محمد بن عثمان، در آن حال، رو کرد به جعفر بن احمد و گفت: «من مأمور شدم که ابوالقاسم بن روح را وصی گردانم، و امور را به او واگذارم». چون جعفر بن احمد این سخن را شنید، از جای خود برخاست، و دست حسین بن روح را گرفت، و او را در بالای سر محمد بن عثمان نشانید، و خود در پایین پای وی نشست.

همچنین آورده اند که محمد بن عثمان، هنگامی بزرگان و مشایخ شیعه را گرد آورد، و گفت: «هرگاه برای من حادثه ای پیش آید و مرگم فرا رسد، و کالت (و نیابت از امام دوازدهم) با ابوالقاسم بن روح خواهد بود. من مأمور شدم که او را به جای خود معرفی کنم»؛

۴- علی بن محمد سمری

چهارمین سفیر، شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری بود، در گذشته سال ۳۲۹ هجری قمری، به خاک سپرده در بغداد، نزدیک آرامگاه عالم و محدث بزرگ، ثقة الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی.

این بزرگان، و عالمان، و روحانیان برسته و متقی و زاهد و آگاه، در دوره غیبت صغری، هر یک پس از دیگری، نایب خاص امام دوازدهم بودند، و

امور مردم را می گذرانند، و واسطه میان امام و شیعیان بودند^۱.
 شیخ محمد بن یعقوب کلینی، مؤلف کتاب «الکافی»، که از او یاد کردیم نیز در سال ۳۲۹ (یا: ۳۲۸) هجری قمری در گذشته است. بنابراین، شیخ کلینی، هم عصر با نُوابِ اربعه بوده است.^۲

۵- نایبان عام، در غیبت کبری

شب که خورشید جهانتاب نهان از نظر است
 قطع این مرحله با نور مهی باید کرد.

چنانکه یاد شد، در هیچ دوره‌ای از غیبت، پیوند حضرت حُجَّتِ ابنِ الحَسَنِ «ع» با مردم نگسلیده است. در دوره غیبت صغری، سفارت و نیابتِ خاصه وجود داشت، و چهارتن، یکی پس از دیگری، سفیر خاص و نایبِ مشخصِ امام بودند. و چون آن دوره گذشت، دوره غیبت کبری آغاز شد، و آخرین سفیر و نایب خاص، شیخ ابوالحسن علی بن محمد سَمُرِی، مأمور گشت تا به کسی وصیت نکند، و کسی را به عنوان «نایب خاص» معرفی ننماید، و آغاز «غیبت کبری» را اعلام دارد.

... و بدینگونه، دوران طولانی غیبت کبری آغاز گشت. دوره «غیبت کبری»، دوره «نیابتِ عامه» است.

در دوره غیبت کبری و نیابتِ عامه، چنانکه یاد کردیم، در هر عصری، عالم بزرگی که واجد همه شرایط لازم فقاهاست و رهبری باشد، در رأس جامعه قرار می گیرد، و رهبری از آن او است، و رجوع مردم به اوست، و او صاحب «ولایت

۱. «مُنْتَهَى الْأَمَالِ»، باب چهاردهم، فصل هشتم، «كَفَايَةُ الْمُؤَخِّدِينَ»، ج ۳ (از چاپ ۴ جلدی).
 ۲. شیخ ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی، از عالمان بزرگ و موثق اسلام، و از خدمتگزاران جلیل القدر دین خدا و مذهب تشیع است. تعبیر «ثِقَّةُ الْإِسْلَامِ» - که در کاربرد جدی خود، مفهومی مهم دارد - لقب معروف اوست. به این دلیل که این عالم بزرگ، در عصر «غیبتِ صغری» می زیسته است، و کتاب عظیم «الکافی» را، در این عصر، در خلال ۲۰ سال کوشش و پژوهش، با تنظیم و نقل و ترتیبی بسیار خوب، گرد آورده است، می توان حدس زد، که چه بسا گاه گاه، از سوی امام در کار این تألیف راهنمایی می شده است. کتاب «الکافی»، در چاپ اخیر، در ۸ جلد، منتشر شده است. ۲ جلد، در بیان خرد و آگاهی، و بیان اصول عقاید و جهان بینی الهی، و داشتن خط اعتقادی (توحید، ایمان)، و شرح ولایت و سیاست اسلامی و حکومت شرعی (امامت)، و اخلاق است، ۵ جلد، در بیان احکام فقه و حقوق اسلامی است، و ۱ جلد، در مسائل گوناگون.

شرعیّه» است به نیابت از امام.

بنابراین اصل دینی، مشروع بودن امور، و اسلامی بودن روابط سیاسی و اجتماعی، و مشروعیت حکومت، و لازم الاجرا بودن مقررات دولتی، همه و همه، بستگی دارد به تصویب و تنفیذ نایب امام «ع». و اگر نایب امام، حکومتی را تصویب و تنفیذ نکند، آن حکومت، طاغوتی است، زیرا چنین حکومتی ارتباطی به خدا، و دین خدا، و امامت و نظارت شرعی و الهی، ندارد^۱.



در اینجا باید یاد کنیم که این مقام، و این نیابت، به وسیله خود ائمه طاهرین «ع»، و بویژه حضرت حجت بن الحسن المهدی «ع»، به «عالم واجد شرایط»، تفویض گشته است. بنابراین، مخالفت با دستور و ردّ بر حکم چنین پیشوای دینی، ردّ بر امام است، و ردّ بر امام، ردّ بر پیامبر است، و ردّ بر پیامبر، ردّ بر خدا و احکام خداست. و حکم آن معلوم است. و این متن دین ما، و روایات امامان ماست.^۲



نکته دیگری که باید یاد کرد، این است که این مقام تنها برای حفظ فروع فقهی و انتقال آنها از نسلی به نسل دیگر نیست، بلکه این مقام، برای حفظ و انتقال موجودیت تشیع، و نگرهبانی دین خداست. بنابراین، باید همواره کسی در

۱. در این باره، در فصلهای آغازین کتاب «شرف الدین»، شرحی نوشته ام، ملاحظه شود. بحث مفصل، در این موضوع، در کتاب «الحیة»، جلد دوم، باب هشتم، فصل چهاردهم، آمده است.

۲. باید توجه شود که مقصود این نویسنده، از بیان این «اصل اعتقادی» و سابقه دار تشیع، و از این موضعگیری فکری و سیاسی، تصویب هر چه می شود نیست و اسلامی دانستن همه جریانها؛ زیرا با توجه به توسعه حیات بشری، و عمق مسائل انسانی، و گسترش روابط جهانی در این عصرها، شرایط این مقام بسیار پیچیده می شود، و علوم و اطلاعات لازم برای آن - علاوه بر فقاقت و اجتهاد مصطلح - همچنین عمل کردن به اصل اسلامی «مشاورت» با کسان و هیئتهای متعدد، اهمیت حیاتی پیدا می کند. و چه بسا ضرورت پیدا کند که کار به دست «هیئت نواب» باشد. و البته مقصود از هیئت هم، تعداد کمی نیست، بلکه کفایت و غنای کیفی است، در همه ابعاد یک مدیریت اسلامی عمیق و مترقیانه و پاک و سازنده و بدور از نقایص... و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

رأس جامعه شيعه قرار گیرد، که شایستگیها و اهلیتهای لازم را داشته باشد. و چون چنین کسی، به اعلمیت یا اولویت — چنانکه بزرگان دین گفته اند — در رأس جامعه دینی و اسلامی قرار گرفت، دیگر مجتهدان و عالمان، باید مقام او را پاس دارند، و به وحدت رهبری، و مرکزیت یافتن قدرت دینی کمک رسانند... تا بدینگونه، دین خدا، و توده های متدین، همواره پناهگاهی محکم، و ذری استوار داشته باشند، و از خطرهای گوناگون روزگار، و فسادهای جباران، و تباهی - آفرینشهای اهریمنان و بیدینان مصون مانند، و تا قدرتهای فاسد شیطانی نتوانند ایتم آل محمد «ص» را بر بایند، و نتوانند تربیتهای تباه حیوانی، و افکار ضد خدایی و ضد اسلامی را، در میان نسلها و محیطها رواج دهند، و تا دنیا داران و باطل پرستان مجال نیابند که بنیاد تربیت انبیایی را متزلزل سازند، و کلمه حق را فرو دارند، و کلمه باطل را فرا آرند.

۶- ایام...

مسئله ایام، و تداول ایام، در میان افراد و اقوام، مسئله ای بسیار مهم است. ایام، ظرف اعمال و حوادث است. و گردش آنها، در میان مردمان، طبق فلسفه الهی تاریخ، برمنوال خاص است. خداوند در سوره آل عمران، آیه ۱۴۰، چنین می فرماید:

وَتِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...

— ما دولت روزگار را، هر چند گاه، به دست کسانی می دهیم، تا مقام اهل ایمان، به امتحان، معلوم گردد.^۲

همه ایام روزگار، برای بشریت، امتحان است، لیکن یکی از مهمترین دوره های این امتحان بزرگ — چنانکه یاد شد — دوره غیبت کبری است. خداوند، این فرصت امتحانی را به مردمان داد، و آنان را به اختیار خویشتن

۱. «فوائد الرضویة» — تألیف حاج شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۸۴، و «بیدارگران اقالیم قبله»، ص ۱۲۸، از چاپ «دفتر نشر فرهنگ اسلامی»، و ص ۱۳۰، از چاپ «مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی».

۲. و پس از ظهور مهدی «ع»، دولت ایام، پیوسته، از آن اولیای خدا خواهد بود... «لَا دَاوِلُ الْآيَاتِ بَيْنَ أُولِيَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». — «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۱۳.

گذارد، و ایام را همچنان میان آنان برگزار کرد — و برگزاری می کند — تا این امتحان عظیم و گسترده نیز برگزار شود.

البته، غیبت و ایام غیبت، از نظر عاطفه های مذهبی، واقعیتی دردآور بوده و هست. زیرا که دوری آن پیشوای دلسوز و مرتبی محبوب، هجرانی سوزان و فراقی غمبار را در پی آورد، فراقی که انسانهای کامل و بشردوستان معتقد، و مردم باایمان را بسی سوخت و گداخت، و داستان این مشتاقی و مهجوری، پایاب شکیبایی از دستشان ربود، و اشکشان را بر این چمن و گل، که بی فروغ رخ ساقی رنگی نداشت، پاشید.

و اکنون، سالهاست که این دوری ادامه یافته است. و مردم ما معتقدند که مهدی «ع»، به اذن خدا، زنده است، و در جهان می زید، لیکن نهان از عموم مردمان، تا روزی که به هنگام حصول «اقتضای تام»، خود را — به امر خدا — ظاهر سازد، و از پرده غیبت به درآید، و پا در میان اجتماعات نهاد، و ضمن انقلابی پرشور و پرغوغا، و حرکتی خونین و دامنگستر، بشریت مظلوم را نجات بخشد، و رسم توحید را بر پا دارد، و درفش دادگری را، بر فراز بلندترین آبادیهای گیتی، به اهتزاز درآورد.

فصل چهارم

در کتابهای پیشینیان

۱- در کتابهای پیشینیان (بشارتها)

از روزگاران کهن، داستان ظهور مصلح، در آخر الزمان، اصلی اساسی بوده است. پیشینیان بشر، پیوسته، آن را به یادها می آورده اند. اکنون نیز پس از گذشتن قرن‌ها، در خلال یادگارهای انسانهای قدیم، آثاری هست که ما را به گفته بالا رهنمونی می کند.

اصولاً، فتور یسم^۱ یعنی اعتقاد به دوره آخر الزمان، و انتظار ظهور منجی، عقیده‌ای است که در کیشهای آسمانی یهودیت (جودایسم)، و زردشتی (زور استریانیسم)، و مسیحیت (در سه مذهب عمده آن: کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس)، و مدعیان نبوت عموماً، و دین مقدس اسلام خصوصاً، به مشابه یک اصل مسلم قبول شده است. و درباره آن در مباحث تئولوژیک مذاهب آسمانی، رشته تئولوژی بیبلیکال، کاملاً شرح و بسط داده شده است.^۲

بشارتها و پیشگوییهای که درباره مهدی و ظهور مهدی، در کتابهای مقدس، و دیگر آثار پیشین، و در سخنان حکمای قدیم، رسیده است فراوان است. برخی از فاضلان، پاره‌ای از این بشارتها و این سخنان را گرد آورده اند.^۳ گفته اند حتی در آثار مصر قدیم نیز در این باره کلماتی آمده است. ما در اینجا به

۱. Fotorism

۲. «مجموعه حکمت»، سال سوم، شماره ۱ و ۲، مقاله سیدهادی خسروشاهی.

۳. از جمله، رجوع شود به کتاب «بشارت عهدین».

برخی از مدارک بشارت‌های گذشتگان و سخنان انسانهای روزگاران قدیم، در چند قسمت، اشاره می‌کنیم.

۲- در آیین زردشتی

در کتابها و آثار زردشت و زردشتی، دربارهٔ آخر الزمان، و ظهور موعود، مطالب بسیاری آمده است، از جمله در این کتابها:

کتاب اوستا

کتاب زند

کتاب جاماسب نامه^۱.

کتاب دایستان دینیک^۲.

کتاب زراتشت نامه^۳.

در دین زردشت، موعودهایی معرفی شده‌اند که آنان را سوشیانت می‌نامند. این موعودها سه تن بوده‌اند که مهم‌ترین آنان آخرین ایشان است. و او «سوشیانت پیروزگر» خوانده شده است. و این سوشیانت، همان موعود است، چنانکه گفته‌اند:

سوشیانت مزدیشنان، به منزلهٔ گریشنای برهمنان، بودای پنجم بودائیان، مسیح یهودیان، فارقلیط عیسویان، و مهدی مسلمانان است^۴.

اشاره خواهیم کرد، که در هر روزگاری، و در میان هر قومی و امتی، و در هر سرزمینی، و به زبان هر پیامبر، یا حکیم، یا بزرگی، که سخن از «موعود» رفته است، به تعبیرها، و اصطلاحها، و نامهای متعارف در میان همان قوم و مردم بوده است، و منظور از همهٔ آن تعبیرها و اشارتها و نامها، سرانجام، موعود آخر الزمان است. و آن موعود، مهدی است، مهدی موعود.

۱. از آثار منسوب به مزدیشنان، مشتمل بر پرسش و پاسخی چند، که میان گشتاسب شاه و جاماسب حکیم، رد و بدل شده است. جاماسب را داماد زردشت دانسته‌اند. «دایرة المعارف فارسی».

۲. از موبد بزرگ منوچهر.

۳. از شاعر زردشتی، زردشت بهرام پژدو.

۴. «دایرة المعارف فارسی»، ج ۱، ص ۱۳۷۳.

همچنین، در فصل ششم، درباره «تداوم وعد و موعود»، که از روزگاران قدیم مطرح شده است، و درباره «موعود آخرین»، که حضرت بقیة اللہ (ع) است، سخن خواهیم گفت.

۳- درآیین هندی

درآیینهای هندوان و کتابهای آنان نیز، سخن از نجات دهنده و موعود آمده است، از جمله در کتاب «مهابها را تا»، و کتاب «پورانها». در این باره گفته اند:

همه ادیان معتقدند که در پایان هر دوره ای از تاریخ، بشر از لحاظ معنوی و اخلاقی روبه انحطاط می رود، و چون طبعاً و فطراً، در حال هبوط و دوری از مبدأ است، و مانند احجار به سوی پایین حرکت می کند، نمی تواند به خودی خود به این سیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی خاتمه دهد. پس ناچار روزی یک شخصیت معنوی بلند پایه، که از مبدأ وحی و الهام سرچشمه می گیرد، ظهور خواهد کرد، و جهان را از تاریکی جهل و غفلت و ظلم و ستم نجات خواهد داد. در این مورد، در تعالیم هر دینی، به صورت رمز، به حقایقی اشاره شده است، که با معتقدات آیینهای دیگر توافق و هماهنگی کامل دارد... مثلاً در کیش هندو، در کتب پورانا (Purana)، شرح مفصلی، درباره دوران آخر عصر کالی (Kali)، یعنی: آخرین دوره قبل از ظهور دهمین آواتارای ویشنو درج گردیده است.^۱

«مقصود از عصر کالی، آخر الزمان است. اکنون عصر کالی است».

۴- درآیین بودایی

چنانکه در پاره ای از کتب و مآخذ آمده است، در دین بودایی نیز، مسئله انتظار مطرح است. گفته اند که در این آیین نیز انتظار هست. شخص مورد انتظار این آیین، بودای پنجم است.

۱. «معارف اسلامی در جهان معاصر»، ص ۲۴۵.

معلوم است که در این بشارتها و اشارتها و انتظارها و موعودها، تعبیرها متناسب با فرهنگ خود آن ادیان و اقوام است — چنانکه یاد شد — مثلاً در دین زردشتی، «سوشیانت پیروزگر» گفته می شود، در آیین هندو، «آواتارا»، و در بودایی، «بودای پنجم».

۵- در آیین یهود

یهودیان که خود را پیروان حضرت موسای کلیم «ع» می دانند نیز منتظر موعودند. در آثار دینی یهود، و اسفار تورات، و دیگر کتابهای انبیای آنان، همواره، به موعود اشاره شده است. به پاره ای از این کتابها اشاره خواهیم کرد. اگر به مطالب کتاب «نَبُوئْتْ هَيْلْدُ» (وحی کودک) استناد کنیم، به مطالب بسیاری، درباره ظهور پیامبر اکرم «ص»، و به قسمتهایی از تاریخ و احوال پیامبر، و حوادث مربوط به بعثت، و پاره ای از علائم آخر الزمان، و رجعت، و اشاراتی به شخصیت حضرت حُجَّتْ بن الحسن المهدی «ع»، و حتی اشاراتی درباره واقعه عاشورا، دست خواهیم یافت.^۱

به هر حال، چون یهودیان، به حضرت مسیح «ع» ایمان نیاوردند، بطبع، موعود آنان هنوز ظهور نکرده است. اگر در مجموع آنچه در آثار مقدس یهودی آمده است تأمل شود، چهره سه موعود، در آنها ترسیم می شود:

حضرت مسیح «ع».

حضرت محمد «ص».

حضرت مهدی «ع».

با این حساب، انتظار، در یهودیت، کیفیتی ویژه می یابد. و چون این قوم، نه به حضرت مسیح «ع»، و نه به حضرت محمد «ص»، به هیچکدام، نگرویدند، باید در برابر مسئله موعود و انتظار، بسیار حساس و نگران باشند، و باید از اینهمه اشارات و بشارات، که در کتابها و آیات خودشان آمده است، بسادگی و غفلت نگذرند. آنان باید از دیگر منتظران، منتظرتر باشند، و بیشتر به انتظار و آمادگی برای ظهور فکر کنند، و از اینهمه ظلم و خیانت و تجاوز و انسان کشی

۱. رجوع کنید به کتاب «بشارات عهدین»، ص ۷ به بعد.

دست بردارند، و از عواقب ظلم و ستم بترسند. آنان دو موعود خود، مسیح «ع»، و محمد «ص» را نپذیرفتند، لیکن از دست موعود سوم رها نخواهند گشت. این است که در روایات آمده است، که جماعتی از یهودیان گرد «دَجَال» را می گیرند. و با ظهور مهدی، و فرود آمدن عیسی، و کشته شدن دجال، آنان نیز قتل عام می شوند، و دامنه تاریخ و دامن بشریت از وجود آن جماعت پاک می گردد^۱.

اینک نام چند کتاب از کتابهای یهودیت و عهد عتیق، که در آنها سخنانی درباره موعود آمده است:

کتاب دانیال پیامبر^۲.

کتاب حَجّی (حَکَا) ی پیامبر.

کتاب صَفَنیای پیامبر.

کتاب اِشْعیای پیامبر.

همچنین در کتاب زبور حضرت داود «ع» نیز، در این باره، مطالبی ذکر شده است، چنانکه «قرآن کریم»، از «زبور» و ذکر غلبه صالحان در آن، سخن گفته است:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ، أَنَّ الْأَرْضَ بَرْنِهَا عِبَادِي
الصَّالِحُونَ^۳.

در اینجا اشاره می کنم که بشارتهای مذکور، در آثار مقدس یهود، همه و همه، درست است، پاره ای تحقق یافته است و پاره ای تحقق خواهد یافت. لیکن آنان حق را نپذیرفتند، نه از زبان حضرت مسیح «ع»، و نه از زبان حضرت محمد «ص» (با اینکه بشارت آمدن این دو پیامبر بزرگ، در کتابهای خودیهود، آمده

۱. اینهم یک خبثت عجیب و پستی دیگر برخی از آنان که حتی در آخرالزمان نیز تسلیم حق نمی شوند، بلکه در زمره هواداران دجال درمی آیند.

۲. برخی از متخصصان فاضل و مطلع از کتب عهدین گفته اند: «... شهادات محکمی موجود است که کتاب را خود دانیال نوشته است. نبوتی (خبرهایی از آینده)، که در آخر کتاب مسطور است، از ایام دانیال تا به قیامت و روز پسین امتداد دارد، و از دجال سخن گفته است. وضع و زبان و طرز تحریرش با زمان دانیال موافقت کلی دارد...».

۳. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۵.

است)، اما از زبان شمشیر مهدی خواهند پذیرفت... و امید داریم، پیش از آن نیز، فرزندان رشید اسلام بتوانند مزد اینهمه قتل و خیانت، و فساد و جنایت، و پستی و رذالت را کف دست رده جانی و فاسد و ظالم این قوم... بگذارند.^۱

در هر حال، چه یهود حقیقوش بپذیرد و چه نپذیرد، پس از حضرت موسی «ع»، حضرت عیسی «ع» آمد، و او دین موسی را نسخ کرد. اکنون دین یهود، دین منسوخ و شریعت باطله است. و پس از حضرت عیسی «ع»، حضرت محمد بن عبدالله «ص»، پیامبر اکرم ما ظهور کرد (پیامبری که عیسای مسیح «ع» نیز آمدن او را بشارت داده بود^۲)، و دین مسیح را نسخ کرد. اکنون دین مسیح، دین منسوخ و شریعت باطله است^۳. و از هنگام طلوع اسلام، تا کنون، و تا دامنه قیامت، تنها دین آسمانی موجود در روی زمین، دینی که مبتنی بر وحی و پیامبری است، دین مقدس اسلام است. و کتاب خدا، در میان خلق همواره، قرآن است. و موعود، اکنون، مهدی است، و بشارتها و اشارتهایی که از پیامبران و دیگر بزرگان سلف رسیده است، در حق مهدی «ع» صادق است، و به او و ظهور او ناظر است، و اوست مصداق واقعی آنها همه...

۶- در آیین مسیحیت

در آیین مسیحیت، و کتابهای مقدس این آیین نیز، بشارتهای بیشتر و روشنتری، درباره موعود آخر الزمان، رسیده است. و علت آن، یکی قرب زمان است، زیرا با ظهور حضرت مسیح «ع»، زمان در مقیاس کلی، به ظهور حضرت مهدی «ع» نزدیکتر شده است. علت دیگر، تحریف کمتری است که در این آثار پدید آمده است. و این نیز از جهتی به زمان مربوط می شود، زیرا از دوره نزول و صدور آثار مقدس یهود، زمان بسیار بیشتری می گذرد، تا دوره نزول و صدور آثار

۱. ممکن است در میان آنان، در ایران و دیگر جاهای جهان، افراد خوبی باشند مخالف دیگران و ناراضی از اینهمه جنایت و پستی و طغیان. بنابراین، اینگونه افراد از آنچه می گوئیم بدور خواهند بود.

۲. چنانکه در «قرآن کریم» ذکر شده است: سوره صف (۶۱)، آیه ۶. نیز کتاب «بشارات عهدین» دیده شود.

۳. این تعبیر - چنانکه پیداست - به این معنی نیست که شریعت حضرت موسای کلیم «ع»، یا شریعت حضرت عیسای مسیح «ع»، در زمان خود نیز باطل بوده است. این دو دین، هر یک در عهد خود، و در دور زمانی خاص خود، و همچنین بدور از تحریفها و تصرفهایی که در آنها شده است، دین آسمانی و برحق بوده است.

مقدس مسیحیت. این امر باعث شده است، تا دست تحریف و پوشیده داری، در این آثار، به اندازه آثار یهود فرصت کار نیابد، اگرچه علمای مسیحی نیز در این باره کوشش بسیار کردند، و در تأیید یا ردّ انجیلها، به این مسائل نیز توجه داشتند، و «انجیل برنابا» را کمتر تأیید می کردند.

به هر حال، در آثار دینی مسیحیت نیز، این بشارتها آمده است. در اینجا، به چند کتاب، که در آنها بشارتها و اشارتهایی درباره ظهور آخر الزمان آمده است، اشاراتی می کنیم:

انجیل متی.

انجیل لوقا.

انجیل مرقس.

انجیل برنابا.

مکاشفات یوحنا.

*

و به دلیل همین حضور در فرهنگهای گوناگون، و در عقاید و کتابهای امتهای و ملتهاست، که در یکی از زیارتیهای حضرت حُجَّتِ بِنِ الْحَسَنِ «ع»، چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَيَّ مَهْدِي الْأُمَمِ، وَجَامِعِ الْكَلِمِ.

سلام بر مهدی، که امتهای او سخن گفته اند، همو که همه اقوام و افکار را متحد می کند، و زیر یک پرچم گرد می آورد.

فصل پنجم

در کتابهای مسلمین (۱)

۱- در کتابهای اهل سنت

در فصل چهارم، نگرینیم که مسئله «موعود»، از روزگارانِ بس قدیم، از سده‌ها پیش از ظهور اسلام، مطرح بوده است. و در کتابهای پیامبران، و نوشته‌ها و آثار گوناگون برجای مانده از حکیمان و فرزندانِ پیشین، به این امر، یعنی ظهور منجی بزرگ جهانی، در آخر الزمان، تصریح یا اشاره شده است. و این اعتقاد و فکر، چنانکه گفته‌اند: «در اکثر دیانات قدیم وجود داشته» است.

اکنون می‌خواهیم ببینیم این مسئله، در اسلام، چگونه است؟ آیا تنها اهل یک مذهب، از مذاهب اسلامی، سخنان و مدارک‌هایی درباره «مهدی» در دست دارند، یا نه، چنین نیست که مدارک وجود و ظهور مهدی، منحصر به مأخذها و کتابهای یک مذهب اسلامی باشد، بلکه روایات و مدارک اسلامی، درباره مهدی، در نزد همه مسلمانان وجود دارد، آنهم نه یک روایت و دو روایت، بلکه روایات و اقوال بسیار، و همه مستند، و معتبر.

۲- انواع کتابها

واقع این است که مدارک و روایات موجود، درباره مهدی، و مسئله مهدی، و ظهور مهدی، منحصر به اهل یک مذهب از مذاهب اسلامی یعنی شیعه نیست، بلکه کتابها و مدارک همه مذاهب اسلامی دیگر: حنفی، شافعی، مالکی، و... نیز سرشار است از روایات نبوی که درباره مهدی و ظهور او رسیده

است. و نه تنها یکدسته از عالمان مذاهبِ سُنَّت، یعنی مثلاً محدِّثان، به ذکر احادیث و مطالب مربوط به مهدی پرداخته‌اند، بلکه عالمانِ گوناگونِ اهلِ سُنَّت: مُفسِّران، محدِّثان، مورِّخان، نَسَابِگان، مناقِب‌نویسان، زیستنامه‌نگاران، ادیبان، لُغویان، مجموعه‌پردازان، اهلِ کشف و عرفان، شاعران و منقبت‌سرایان، حتی نویسندگان کُتب جغرافیا و بُلدان، و مؤلّفان دایرةالمعارفها، همه و همه، در کتابهای گوناگون خویش، به ذکر احادیث و مطالب مربوط به مهدی پرداخته‌اند، و سخنانی مهم دربارهٔ این موضوع گفته‌اند.

در یک آمار اجمالی، می‌توان از انواع کتابهای اهلِ سُنَّت، که در آنها، دربارهٔ موضوع مهدی و ظهور او، احادیث و مطالب و سخنان و اشاراتی آمده است، به اینگونه یاد کرد:

- ۱- کتابهای حدیث.
- ۲- کتابهای شُروح حدیث.
- ۳- کتابهای تفسیر.
- ۴- کتابهای تاریخ.
- ۵- کتابهای مناقب و فضائل.
- ۶- کتابهای زیستنامه.
- ۷- کتابهای کلام و اعتقادات.
- ۸- کتابهای لغت و ادبیات.
- ۹- کتابهای تصوف و عرفان.
- ۱۰- کتابهای جغرافیا و بُلدان.
- ۱۱- دیوانهای شاعران.
- ۱۲- مجموعه‌ها و دایرةالمعارفها.

۳- شماری از کتابها

با وجود کتابهایی که در این ۵۰ سال اخیر، به وسیلهٔ عالمان و فاضلان خود ما، دربارهٔ «مهدی و مهدویت» نوشته شده است، و در این کتابها مدارک بشماری از اهل سنت معرفی گشته است، و نام کتابهای فراوانی آمده، و از آنها

احادیث بسیار نقل شده است، نیازی نیست که ما به نامبردن کتابهای برادران اهل سنت بپردازیم. لیکن برای اینکه این رساله نیز، از چنین مطلبی خالی نباشد، و هم اینکه در چاپهای گذشته «خورشید مغرب»، شماری از این کتابها را نام برده‌ام (و گاه کتابی است که نام آن را در کتب مورد اشاره ندیده‌ام)، اینک شماری از کتابهای اهل سنت را، که در آنها احادیث مربوط به مهدی «ع» نقل شده است، و سخن درباره مهدی «ع» رفته، و قطعی بودن امر مهدی یاد گشته است، می آورم:

۱- الرَّسَالَة	محمد بن ادریس شافعی	در گذشته	۲۰۴ هـ. ق ^۱
۲- مُسْنَد	احمد حنبل شیبانی	=	۲۴۱
۳- صحیح	محمد بن اسماعیل بخاری	=	۲۵۶
۴- صحیح	مسلم بن حجاج نیشابوری	=	۲۶۱
۵- سُنَن	ابن ماجه قزوینی	=	۲۷۳
۶- سُنَن	ابوداود سیجستانی	=	۲۷۵
۷- جامع	ابوعیسی ترمذی	=	۲۷۹
۸- حدیث الولاية	محمد بن جریر طبری	=	۳۱۰
۹- مُسْتَدْرَكُ الصَّحِيحَيْنِ	حاکم نیشابوری	=	۴۰۵
۱۰- شُعَبُ الْاِيْمَانِ	ابوبکر بیهقی	=	۴۵۸
۱۱- الْاِسْتِيعَابُ	ابن عبد البر قرطبی	=	۴۶۳
۱۲- تاریخ بغداد	ابوبکر خطیب بغدادی	=	۴۶۳
۱۳- مَصَابِيحُ السُّنَّةِ	ابومحمد قراء بغوی	=	۵۱۶
۱۴- كَشْفُ الْأَسْرَارِ	رشیدالدین میبیدی	بعد از	۵۲۰
۱۵- تاریخ موالید الائمة	ابومحمد ابن الخشاب	در گذشته	۵۶۷
۱۶- مفاتیح الغیب	فخرالدین رازی	=	۶۰۶
۱۷- جامعُ الاصول	مجددالدین ابن اثیر	=	۶۰۶
۱۸- مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ	یاقوت حموی	=	۶۲۶
۱۹- فتوحات مکیه	محبی الدین ابن عربی	=	۶۳۸
۲۰- عنقاء المغرب	=	=	=
۲۱- مطالبُ السُّؤُولِ	ابن طلحة شافعی	=	۶۵۲

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۹۳.

۶۵۴	=	سبیط ابن الجوزی	۲۲- تذکرة خواص الأمة
۶۵۵	=	ابن ابی الحدید مدائنی	۲۳- شرح نهج البلاغه
۷۲۲	=	شیخ الاسلام حموی	۲۴- فرائد السمطين
۷۶۴	=	صلاح الدین صفدی	۲۵- شرح الدائرة
۸۲۲	=	خواجه پارسای بخاری	۲۶- فصل الخطاب
۸۵۵	=	ابن صباغ مالکی	۲۷- الفصول المهمة
۹۱۱	=	نورالدین سمهودی	۲۸- جواهر العقدين
=	=	جلال الدین سیوطی	۳۹- الجامع الصغير
۹۷۳	=	عبدالوهاب شعرانی	۳۰- التواقيت والجواهر
۹۷۴	=	ابن حجر هیتمی	۳۱- الصواعق المحرقة
۱۰۰۰	=	جمال الدین شیرازی	۳۲- روضة الاحباب
۱۰۳۱	=	زین الدین مناوی	۳۳- كنوز الحقائق
۱۰۴۴	=	نورالدین علی حلبی	۳۴- السيرة الحلیة
۱۱۸۸	=	شیخ محمد سفارینی	۳۵- لوامع الانوار البهية
۱۲۰۶	=	ابوالعرفان صبان	۳۶- إسعاف الراغبين
۱۲۹۳	=	خواجه کلان قندوزی	۳۷- ینابیع المودة
۱۳۰۴	=	احمد زینی دحلان	۳۸- الفتوحات الاسلامیة
۱۳۲۳	=	شیخ محمد عبده	۳۹- المنار
	=	دکتر عبدالرحمن بدوی	۴۰- مذاهب الاسلامیین
		معاصر	

۴- کتابهای ویژه

آنچه در بخش پیش آمد، شماری چند بود - نه همه - از کتابهای عالمان اهل سنت، که در آنها سخنان و فصلهایی درباره مهدی «ع» آمده است. عالمان اهل سنت، در این کتابها، به نقل احادیث مربوط به حضرت مهدی «ع» پرداخته اند، و درباره خصائص مهدی سخن گفته اند، و درباره زندگی و سیرت مهدی، و چگونگی ظهور و حکومت مهدی، و... در این کتابها، همچنین، در این باره سخن گفته شده است که مهدی «ع»، از خاندان پیامبر اکرم است، از فرزندان حضرت علی «ع» و حضرت فاطمه «ع».

همچنین، بر این موضوع تأکید کرده اند که مهدی «ع» را پیامبر اکرم ذکر کرده و شناسانده است، و این مسئله مهم، در اسلام، به وسیله آورنده اسلام مطرح گشته است. پیامبر «ص» خصوصیات مهدی را نیز یاد فرموده، و ظهور او را در آخر الزمان بشارت داده است. و بارها با تأکید گفته است که مهدی بیاید، و جهان را پس از آنکه از بیداد آکنده باشد، از داد و دادگری آکنده سازد. و پیامبر خود فرموده است:

اگر از عمر جهان، جز یک روز باقی نماند، خداوند همان یک روز را، چنان دراز کند، تا مهدی بیاید، و جهان را از داد و دادگری لبریز سازد.

و مقصود از این بیان، تأکید بر حتمی بودن ظهور مهدی آل محمد «ص» است.

پس از آنچه گذشت، اکنون، و در این بخش از این فصل، می خواهیم یاد کنیم که در فرهنگ پهناور اسلامی، مسئله دیگری وجود دارد، که بسیار شایان توجه است. آن مسئله این است که عالمان اهل سنت، به این اندازه، درباره مهدی «ع»، بسنده نکرده اند که در کتابهای گوناگون خود، احادیث مربوط به مهدی را بیاورند، و اسناد آن احادیث را ضبط کنند، و مسائل و سخنانی در این باره بنگارند، و فصلهایی چند در این موضوع بنویسند، و چامه ها و چکامه هایی در مناقب مهدی، و آرزوی دولت او، و توسل به ذیل عنایات او بسرایند، و حتی عارفان ایشان به خصوصیات چند از «امر مهدی» اشاره کنند، و پیشگوییهای درباره ظهور او ابراز دارند، آری، عالمان اهل سنت، به این امور بسنده نکرده اند، بلکه — همانند عالمان شیعه — کتابهایی چند، خاص مهدی و ویژه احوال او، تألیف کرده اند. و اگر کسی از میان آنان، درباره مهدی و احادیث مهدی، نظر مخالف داده است، این مخالفت را، مخالفت با سنت و حدیث و تعالیم پیامبر دانسته اند^۱، و این نادرستگویی را برنتابیده اند^۲، و در رد او کتاب نوشته اند^۳، و صحت احادیث مربوط به مهدی، و صحت امر مهدی را، اثبات کرده اند^۴.

این مسئله در فرهنگ، و در تاریخ تألیفات مسلمین، بسیار جالب توجه

۱- در این باره ها، از جمله، رجوع کنید به کتاب «موسوعة الامام المهدی»، به کوشش حجت الاسلام حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی، انتشارات «مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی»، اصفهان.

است، و بسیار مهم است، هم برای ما شیعه، و هم برای خود اهل سنت. وسعت دامنه این تألیفات — چه آنها که در بخش پیش آمد و چه آنها که در این بخش می آید — قطعیت امر مهدی «ع» را در اسلام، بخوبی می رساند. و نیز می فهماند که مهدی، همان امامی است که با آنهمه نشانه ها در خودش، و آنهمه علامات و علائم پیش از ظهور، و مقارن ظهور، و پس از ظهورش، مشخص و معین شده است.

بنابراین، هر چه مدعیان مهدویت گفته اند، و آنچه دینسازان، و دکه داران، و ایادی سیاستهای بیگانه به هم بافته اند، همه و همه، یاوه است و بیهوده. کسانی که خود را به این عنوان جا زده اند، بیچارگانی بوده اند مجنون، یا جاه پرستانی پست، یا دنیادوستانی فاسد، یا مأمورانی خائن، و یا آشوب طلبانی فرومایه. چنانکه کسانی که — بدون تحقق آن علامات، و بدون به سامان رسیدن اوضاع بشریت — ادعاهای واهی را پذیرفته اند، یا گولخوردگانی بوده اند گمراه. شده، یا ساده ذهنانی بی اطلاع از امور و مسائل، یا ابلهانی سفیه، و یا مغرضانی مأمور... .

ما در این بخش، از این فصل، که از کتابهایی سخن می گوئیم که عالمان اهل سنت، و اثره و خاص مهدی «ع» نوشته اند، شماری از این کتابها را نیز، نام می بریم:

۱- إِبْرَارُ الْوَهْمِ الْمَكْنُونِ،

— من کلام ابن خلدون.

احمد محمد صدیق مغربی.

۲- أَخْبَارُ الْمَهْدِيِّ.

حماد بن یعقوب.

۳- الإِذَاعَةُ،

— لِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ.

محمد صدیق خان بخاری هندی.

٤- الأربعين.

ابونعيم اصفهاني.

٥- البرهان،

— في علامات مهدي آخر الزمان.

علي بن حسام الدين متقي هندی، مؤلف «كنز العمال».

٦- البيان،

— في اخبار صاحب الزمان.

ابوعبدالله محمد بن يوسف گنجی شافعی.

٧- الرد،

— على من حاكم وقضى: ان المهدي الموعود جاء ومضى.

ملاعلي قارى حنفى مكى.

٨- العرف الوردى،

— في اخبار المهدي.

جلال الدين سيوطى.

٩- العطر الوردى،

— في شرح القطر الشهدى، في اوصاف المهدي.

محمد بن محمد بليسى.

١٠- القطر الشهدى،

— في اوصاف المهدي (منظوم).

شهاب الدين خلوانى.

١١- المشرّب الوردى،

— في اخبار المهدي.

ملاعلي قارى حنفى مكى.

۱۲- المهدی.

شمس‌الدین ابن قسیم الجوزیه.

۱۳- الهدیه الندیة،

- للأمة المهدیة، فی فضل الذات المهدیة.

شیخ مصطفی بکری.

۱۴- تحدیق النظر،

- فی أخبار الامام المنتظر.

محمد بن عبدالعزیز بن مانع (از علمای نجد، قرن چهاردهم).

۱۵- تلخیص البیان،

- فی علامات مهدی آخر الزمان.

ابن کمال پاشای حنفی.

۱۶- عقْد الدّرر،

- فی أخبار المهدی المنتظر.

یوسف بن یحیی مقدسی سلمی^۱.

۱۷- فوائد الفکر،

فی المهدی المنتظر.

یوسف کرمی مقدسی^۲.

۱۹- مناقب المهدی،

حافظ ابونعیم اصفهانی.

۱. ظاهراً همسین کتاب است که در «کتابخانه آستان قدس» - مشهد، به نام «عقْد الدّرر فی المهدی المنتظر» ،

تألیف: یحیی التلمی الشافعی، به شماره ۱۸۴ حدیث خطی ضبط است.

۲. این کتاب، در رساله شیخ عبدالمحسن عباد سعودی، اینگونه ذکر شده است: «فوائد الفکر فی ظهور المهدی المنتظر»، و مؤلف آن، مرعی بن یوسف حنبلی خواننده شده است. «موسوعة الامام المهدی»، ج ۱، ص ۵۹۷ - ۵۹۸، و ظاهراً هر دو یک کتاب است.

۲۰- نَعْتُ الْمَهْدِي،

— حافظ ابونعیم اصفهانی .

فهرستی که دیدید، شامل همه کتابهایی که عالمان اهل سنت، و یثه مهدی «ع» نوشته اند نیست. هنوز کتابهای دیگری هست، که در این فهرست نیامده است، مانند کتاب «القولُ الْمُخْتَصَرُ، فی علاماتِ المهديِّ المنتظر»، از حافظ ابوالعباس احمد، ابن حَجَر هَيْتَمِي شافعی (در گذشته ۹۷۴ هـ. ق) ^۱، و کتابهایی دیگر، که باید تتبع شود، و در فهرستهای پژوهشی وارد گردد. ^۲

۵- نکته ای چند پیرامون کتابها

در باره کتابهایی که — شماری چند از آنها — یاد شد، چند نکته هست که باید مورد توجه باشد:

۱- اساس کتابهایی که و یثه مهدی «ع» نگارش یافته است، یا فصلهایی که در دیگر کتابها، در باره مهدی آمده است، بر احادیث مبارک نبوی نهاده است.

۲- در این کتابها، احادیثی بسیار جالب نظر، در باره مسائل مهدی، روایت شده است.

۳- در برخی از این کتابها (بو یثه کتابهای تفسیر)، آیاتی از «قرآن کریم»، که در باره مهدی و قضایای مهدی است، مطرح گشته است.

۴- در میان این کتابها، کتابهایی است، که پیش از میلاد مهدی تألیف یافته است.

۵- در میان این کتابها، کتابهایی است، که در عصر «غیبت صغری» تألیف گشته است.

۶- در میان این کتابها، معتبرترین کتابهای اهل سنت وجود دارد: مانند «صِحاحِ سِتِّه» ^۳، و «مُسْنَدِ» احمد حَنْبَلِ، پیشوای مذهب حَنْبَلِی .

۱. «کتابنامه امام مهدی — ع —»، ص ۸.

۲. در این باره کتاب «موسوعة الامام المهدي» نیز دیده شود.

۳. «صِحاح»، جمع «صَحِيح» است، مانند «عِظَام»، جمع «عَظِيم»، و «کِرَام»، جمع «کَرِيم». و «سِتِّه» یعنی:

۷- بسیاری از این کتابها (و چه بسا بتوان گفت: نوع آنها)، در محیطهایی فارغ از هر گونه بستگی به شیعه، و اجتماعات و حوزه‌های تشیع، تألیف یافته است^۱ و بنابراین، اینهمه، حاصل جریان تَسَنُّن و فرهنگ اسلامی و میراث علمی و حدیثی و روایی خود تَسَنُّن است.

۸- در این کتابها، مسائل گوناگون، و حقایق و مطالب بسیاری که در اسلام، درباره مهدی «ع» آمده است، درج گشته است، و همچنین کلمات و تأییدها و سخنانی بسیار جالب توجه، از خود عالمان و محدثان و مفسران اهل سُنَّت، در این باره، ذکر شده است.

۶- سخنان عالمان اهل سنت

اکنون خوب است، چند سخن، از عالمان اهل سُنَّت، و برادران اهل قبله، درباره حضرت مهدی «ع»، بیاوریم. آنچه آورده می‌شود، نمونه‌ای است از دهها و دهها سخن، که عالمان یاد شده، در طول سده‌ها، و عصرها، در کتابهای خویش ابراز داشته‌اند.

۱- ابن حَجَر هَيْتَمِي شافعی:

ابوالقاسم، محمد، الحُجَّجَة، عمر او پس از درگذشت پدرش پنج سال بود. خداوند در همین عمر، به او «حکمت ربانی» را عطا کرد. او را «قائم مُنْتَسَظِر» گویند. اخبار متراتره رسیده است که مهدی از این امت است. و عیسی «ع» از آسمان فرود خواهد آمد، و پشت سر مهدی نماز خواهد خواند.^۲

شش. پس، صحاح بیته، یعنی: شش صحیح، صحیحهای ششگانه. «صحاح بیته، عنوان عمومی شش مجموعه بزرگ، از کتب حدیث است، که در نزد اهل سُنَّت، موثق‌ترین کتابهای حدیث بشمارند. یعنی کتابهای صحیح بخاری، صحیح مُسَلِم، سُنن أبوداود، سُنن ابن ماجه، سُنن نسائی، جامع ترمذی». اهل سُنَّت، احادیث نقل شده در این کتابها را، «صحیح» می‌شناسند، و سخن پیامبر اکرم «ص» می‌دانند، و پس از «قرآن کریم»، آنها را بویژه «صحیح بخاری»، و «صحیح مُسَلِم» - معتبرترین کتاب می‌خوانند. مؤلفان این کتابها، موثق‌ترین و معتبرترین محدثان و عالمان جهان تَسَنُّنند. برخی از «صحاح بیته» را - چنانکه دیده شد - «سُنن» (جمع سُنَّت) نامیده‌اند، مانند «سُنن ابوداود»، زیرا این کتابها شامل حدیث و سنت پیامبر «ص» است. در بخش ۳، از این فصل، از شماره ۲ تا ۷، نام این کتابها، همراه تاریخ درگذشت مؤلفان، ذکر گردید.

۱. و برخی در مسیحیها و فضاهاهی تدوین یافته است مضافاً با تشیع، مانند رساله «عقیده اهل السُّنَّة والآثر فی المهدی المنتظر»، از شیخ عبدالمحسن عباد سعودی، استاد دانشگاه اسلامی مدینه منوره.

۲. «آلمهدی المرعود...»، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- عمادُ الدین ابن کثیر دمشقی:

مقصود از پرچمهای سیاه (که در روایات مهدی ذکر شده است)، پرچمهای سیاهی نیست که ابومسلم خراسانی برافراشت، و دولت بنی امیه را ساقط کرد، بلکه مقصود، پرچمهای سیاهی است که یاران مهدی خواهند آورد.^۱

۳- ابن ابی الحدید مدائنی:

میان همه فرق مسلمین اتفاق قطعی است، که عمر دنیا، واحکام و تکالیف پایان نمی پذیرد، مگر پس از ظهور مهدی.^۲

۴- صدرالدین قونوی:

پس از مرگ من، آنچه از کتابهایم که درباره طب و حکمت است، و همچنین کتابهای فلسفه و فلاسفه، همه را بفروشید، و پول آن را به فقرا صدقه بدهید. و کتابهای تفسیر و حدیث و تصوف را در کتابخانه نگاه دارید. در شب اول مرگ من، هفتاد هزار بار کلمه توحید (لا اله الا الله) را بخوانید، و سلام مرا به مهدی «ع» برسانید.^۳

۵- محمد بن بدرالدین رومی:

... خداوند، به وسیله حضرت محمد «ص» نبوت تشریحی را ختم کرد، و دیگر تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد. همچنین خدا، به وسیله فرزند صالح پیامبر، همو که دارای نام پیامبر (محمد) و کینه پیامبر (ابوالقاسم) است، ولایت تامه، و امامت عامه را ختم خواهد کرد. و این ولی، همان کس است که مرده داده اند که زمین را چنانکه از جور و ستم لبریز شده باشد، از عدل و داد لبریز بسازد. و ظهور او بناگهان اتفاق بیفتد.

خداوندا! اینهمه پریشانی و گرفتاری را، از این امت، به برکت ظهور و حضور او، برطرف فرما! إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا. کسانی ظهور او را بعید و ناشدنی می پندارند، و ما آن را شدنی و نزدیک می دانیم.^۴

۱. یا: «همراه مهدی خواهد آمد» - «المهدی الموعود...»، ج ۲، ص ۷۲.

۲. «شرح نهج البلاغه»، ج ۲، ص ۵۳۵، در اینجا، از کتاب «مُنْتَحَبُ الْأَثَرِ»، ص ۳ - ۵، پانویس، نقل شد.

۳. «الامامُ الثانی عشر»، ص ۷۸، پانویس.

۴. «طراز البردة» - شرح قصیده برده بوسیری، از کتاب «الامامُ الثانی عشر»، ص ۷۷، پانویس.

۶- جلال الدین سیوطی:

احمد حنبل، و ابوعیسی ترمذی، و حافظ سلیمان بن احمد طبرانی، همه، با اسنادی که خود دارند، روایت کرده اند از عبدالله بن حرث زبیدی، از پیامبر اکرم «ص» که فرمود: «مردمان از مشرق زمین (ایران^۱) خروج کنند، و مقدمات حکومت مهدی را فراهم سازند». این مردم، همان کسانی که با پرچمهای سیاه، از ایران^۲ بیرون خواهند آمد، و در حدیث ذکر شده اند. و همینانند که پیامبر «ص» امر کرده است همه مردم را که با امیر آنان، یعنی: مهدی «ع»، بیعت کنند^۳.

۷- شیخ عبدالحق دهلوی:

احادیث بسیاری که به حد تواتر رسیده است وارد شده، که مهدی از اهل بیت پیامبر است، از اولاد فاطمه «ع»^۴.

۸- شیخ ابوالعرفان صبان:

اخبار و احادیث، از پیامبر «ص»، به حد تواتر نقل شده است که مهدی ظهور خواهد کرد. او از اهل بیت پیامبر است. و او زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد.^۵

۹- ابوالفوز محمد امین بغدادی:

آنچه مورد اتفاق نظر علماء است، این است که مهدی، قائم آخر الزمان است. و او زمین را از عدل و داد می آکند. احادیث درباره مهدی و ظهور او بسیار است...^۶

۲۰۱. در چاپ پیش، در این موارد، «خراسان» نوشته بودم به پیروی از متن احادیث، لیکن منظور از خراسان در احادیث، مشرق دنیای اسلام است به اعتبار آن روز که همان ایران بوده است. در این باره به کتاب «المُمَّتَدُول لِلْمَهْدِيِّ-ع» نیز رجوع کنید.

۳. «الْعَرَفُ الْوَرْدِيُّ»، از: «المهدی الموعود...»، ج ۲، ص ۷۲.

۴. «الَلَمَعَات»، نقل از: «منتخب الاثر»، ص ۳، از حاشیه «صحیح ترمذی»، ج ۲، ص ۴۶، چاپ دهلی (۱۳۴۲ هـ. ق).

۵. «إِسْعَافُ الرَّاعِبِينَ»، ب ۲، ص ۱۴۰، چاپ مصر (۱۳۱۲ هـ. ق). از: «منتخب الاثر»، ص ۳.

۶. «سَبَائِكُ الذَّهَبِ فِي مَعْرِفَةِ قِبَائِلِ الْعَرَبِ»، ص ۷۸، از: «منتخب الاثر»، ص ۴.

۱۰- شیخ منصور علی ناصیف:

باب هفتم، درباره خلیفه مهدی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - در میان علمای سلف و خلف مشهور است، که در آخر الزمان - بحتم و یقین - مردی از اهل بیت پیامبر، که نام او مهدی است، ظهور خواهد کرد. او بر همه کشورهای اسلامی استیلا خواهد یافت. مسلمانان همه پیرو او خواهند شد. او به عدالت رفتار می کند، و دین را قوت می بخشد. آنگاه دَجَال پیدا می شود. عیسی مسیح از آسمان فرود می آید و دَجَال را می کشد، یا با مهدی در کشتن دَجَال همکاری می کند. سخنان و احادیث پیامبر را، درباره مهدی، جماعتی از نیکان اصحاب پیامبر، نقل کرده اند. و آن احادیث را بزرگان محدثین، در کتابهای خود، با اسناد و مدارک، گرد آورده اند. محدثان بزرگی مانند ابوداود، و ترمذی، و ابن ماجه، و طبرانی، و ابو یعلی، و بزار، و امام احمد حنبل، و حاکم نیشابوری - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ - جزء ناقلان احادیث مهدی هستند... این است عقیده اهل سنت، از سلف تا خلف...^۱

۱۱- شیخ محمد عبده:

خاص و عام می دانند، که در اخبار و احادیث، ضمن شمردن علائم قیام قیامت، آمده است که مردی از اهل بیت پیامبر «ص» خروج می کند، که نام او مهدی «ع» است. او زمین را، پس از آنکه از جور و بیداد آکنده باشد، از عدل و داد آکنده می سازد. در آخر ایام او، عیسی مریم «ع» از آسمان فرود می آید، جزیه را برمی دارد، صلیب را می شکنند، و دَجَال را می کشد.^۲

۱۲- احمد امین مصری:

اهل سنت نیز، به مهدی و مسئله مهدی یقیناً ایمان دارند.^۳

در پایان این بخش که سخنان عالمان اهل سنت را، درباره حضرت مهدی «ع» نقل کردیم، دو مطلب مهم دیگر را نیز می آوریم.

۱. «غایة المأمول»، ج ۵، ص ۶۳۲ و ۳۸۱. از «منتخب الاثر»، ص ۴ - ۵ پانوش.

۲. تفسیر «المنار»، ج ۶، ص ۵۷.

۳. «المهدی المنتظر والعقل» - تألیف شیخ محمدجواد مغنیه لبنانی، ص ۵۹.

مطلب اول

فتوای عالمان مکه مکرمه، در سده دهم هجری، درباره مهدی «ع»، و ظهور،
و علامات ظهور، ورد مدعیان باطل.

علاءالدین علی متقی هندی، عالم معروف اهل سنت، در کتاب
«البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان»، فتوای چهارتن از پیشوایان چهار مذهب
ستی را، درباره مهدی «ع» نقل کرده است.

واقع این است که موضوع مهدی و ظهور او در «آخر الزمان»، در روزگار
خود پیامبر اکرم، و از زبان او، و همچنین در میان اصحاب پیامبر و تابعین (و
همینگونه دوره به دوره و عهد به عهد) مطرح بوده است. و این موضوع، یکی از
بشارتهای مهم اسلام به شمار می آمده است. اصحاب پیامبر اکرم و تابعین^۱ در
میان خود، سخن از آخر الزمان و بروز حوادث بزرگ و ظهور مهدی «ع»
می گفته اند. علاءالدین علی متقی هندی، به این موضوع که یاد شد، یعنی اینکه
مهدی «ع»، علاوه بر احادیث نبوی، در آثار و اقوال و اخبار اصحاب و تابعین نیز
مذکور افتاده است اشاره می کند^۲. سپس در باب سیزدهم از کتاب «البرهان»،
به نقل فتوی و نظر مفتیان چهار مذهب اهل سنت، درباره مهدی، می پردازد. این
فتوی، پاسخ پرسشی است که از آن مفتیان شده است. تاریخ سؤال و استفتاء،
سال ۹۵۲ هجری قمری است. جریان امر این است: کسی در حدود سالهای
۸۹۰ تا ۹۱۰ هجری قمری، در دیار هند، ادعا می کند که مهدی اوست. این
مدعی چهل سال می زیست، و در سال ۹۱۰ درمی گذرد. جمعیتی گرد او را
می گیرند و به او اظهار اعتقاد می نمایند، و مخالفان خود را تکفیر می کنند، و در
صدد ایذا و آزار دیگران برمی آیند و... این واقعه باعث می شود تا مسلمانان آن

۱. تابعین، در اصطلاح اهل حدیث، به دسته و طبقه ای از محدثان و عالمان و قاریان و فاضلان و مفسران مسلمین گفته
می شود که عهد پیامبر اکرم را درک نکرده اند، لیکن عهد و صحبت اصحاب پیامبر را درک کرده اند، مانند مالک
أشتر، و سعید بن جبیر، و حسن بصری. همچنین به طبقه ای که اصحاب را نیز درک نکرده اند، و فقط تابعین را دیده و
درک کرده اند، تابعین تابعین (تابعوا التابعین) و اتباع می گویند.

۲. «البرهان»، ص ۶۶.

دیار، از عالمان و مفتیان بزرگ مکه مکرمه، درباره این موضوع و تکلیف دینی خویش در این امر، استفتا و نظرخواهی کنند. چون سؤال به عالمان مکه می رسد، آنان پاسخ می گویند. ما، در اینجا، خلاصه ای از سؤال، همچنین خلاصه ای از چهار پاسخ آن را به عرض خوانندگان می رسانیم:

خلاصه سؤال

نظر علمای دین و راهنمایان مسلمین — آيَدُهُمُ اللَّهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ — درباره این موضوع چیست: شخصی در هند پیدا شده، و در سال ۹۱۰ در سرزمین عجم در گذشته است. وی مدعی گشته که مهدی موعود اوست. جماعتی به او اعتقاد پیدا کرده اند، و هر کس منکر وی باشد تکفیر می کنند. نظر خود را درباره این شخص و معتقدان به او، و همچنین نظر خود را درباره انکار («مهدی موعود») بیان فرمایید.

خلاصه پاسخ ابن حجر هیثمی،
مفتی مذهب شافعی:

این عقیده، از روی نادانی پیدا شده و باطل است و بدعت است و ضلالت. زیرا با محتوای احادیث متواتر و فراوانی که رسیده است مخالف است. احادیث می گویند: مهدی از خاندان پیامبر («ص») است. و او مشرق و مغرب جهان را می گیرد، و همه گیتی را از عدل و داد پر می کند، و عیسی به زمان او می آید، و با یکدیگر دجال را، در فلسطین، در کنار دروازه «لد»، نزدیک بیت المقدس می کشند. و مهدی پیشاپیش امت اسلام به نماز می ایستد، و عیسی پشت سر او نماز می گزارد. مهدی، سفیانی را می کشد. و ارتشی که سفیانی برای جنگ با مهدی آماده کرده است، در سرزمین بیدا، میان مکه و مدینه، در ذی الحلیفه، در زمین فرو می رود و نابود می گردد، به طوری که فقط دو تن از آن ارتش موفق می شوند بگریزند. برای مهدی و ظهور او علامات بسیار دیگری نیز ذکر شده است. و من آن علامات را در کتابی جداگانه نوشته ام، و آن کتاب را «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» نامیده ام. در آن کتاب، حدود ۱۰۰ علامت برشمرده ام، که همه از پیامبر اکرم و اصحاب پیامبر و تابعین روایت شده است. و من آنها را از کتابهای عالمان و مؤلفان بزرگ گردآوری کرده ام. کتابهایی که دارای احادیث و اسناد بسیار

است، و حوادث عجیب و مشهوری درباره ظهور مهدی در آنها یاد گشته است.

این مطالب همه نشان می دهد که این طایفه که معتقدند این شخصی که مرده و رفته است مهدی است گمراهند. برای هر عاقلی که احادیث مهدی را دیده باشد، کمترین شبهه ای باقی نمی ماند، که آن میّت اربین رفته، مهدی موعود نیست...

خلاصه پاسخ ابوالشروع حنفی،
مفتی مذهب حنفی:

اعتقاد این طایفه زشتکردار باطل است و پوچ. باید با این عقیده باطل و پیروان آن بسختی مبارزه کرد، و این فکریاوه را از مغز آنان درآورد. چون این عقیده مخالف است با احادیث صحیح، و سنن صریح و متواتری که به وسیله راویان بسیار و اخبار فراوان رسیده است. و آن احادیث و سنن همه می گوید که مهدی موعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ — که در آخر الزمان خروج می کند، همراه عیسی «ع» خروج می کند، و با کمک عیسی دجال را می کشد. و برای ظهور او، علامتهایی است، از جمله خروج سفیانی، و گرفتن ماه در ماه رمضان، و گرفتن خورشید در نیمه رمضان، که برخلاف حساب اهل نجوم است. و این علامات هنوز واقع نشده و این حوادث هنوز اتفاق نیفتاده است. بنابراین، اعتقاد آن طایفه، درباره آن میّت، باطل و غلط است...

خلاصه پاسخ محمد بن محمد خطابی،
مفتی مذهب مالکی:

عقیده طایفه یاد شده، درباره آن میّت در گذشته، که او مهدی موعودی است که باید در آخر الزمان ظهور کند، باطل است، زیرا احادیث صحیح، درباره صفات مهدی و چگونگی خروج او و حوادثی که پیش از ظهور او رخ می دهد رسیده است. پیدا شدن سفیانی و در زمین فرورفتن ارتش اودر «بیدا»، گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در اول رمضان، شماری از رخدادهایی است که باید پیش از ظهور مهدی واقع گردد. همچنین در احادیث رسیده است که مهدی همه جهان را می گیرد... و این امور و علائم، در مورد آن میّت در گذشته، اتفاق نیفتاده است. پس عقیده به مهدی بودن او باطل است و بی پایه...

خلاصه پاسخ یحیی بن محمد حنبلی،
مفتی مذهب حنبلی:

عقیده مذکور، بدون شک، باطل است، چون مستلزم مخالفت و رد احادیث صحیحی است که از پیامبر اکرم «ص»، از طریق راویان موثق رسیده است. پیامبر در این احادیث از ظهور مهدی در آخر الزمان خبر داده است، و مقدمات ظهور، و ویژگیهای شخصی مهدی، و حوادث زمان ظهور را یاد کرده است. یکی از علائم مهم ظهور مهدی، که کسی نمی تواند ادعا کند که واقع شده است، فرود آمدن (نزول) حضرت عیسی مسیح است از آسمان، و قرار گرفتن او در کنار مهدی، و نماز گزاردن او پشت سر مهدی... اینچنین حوادثی برای میت مذکور کجا اتفاق افتاده است؟ او مرده و ازین رفته است؟!... خداوند ما را از رانده شدن از درگاه خود نگاه دارد، و از دامگستر یهای شیطان برهاند...^۱

مطلب دوم

نظر عالمان کنونی عربستان سعودی
در باره مهدی «ع».

در این باره، یکی از نمونه های جالب توجه و مهم، مقالی است مفصل و رساله وار و تحقیقی، از استاد دانشگاه مدینه، شیخ عبدالمحسن العباد، به نام «عقیده اهل السنة والآثر فی المهدی المنتظر». این مقال، سخنرانی مبسوطی است که در یک محفل دانشگاهی، به وسیله استاد نامبرده القا شده است، و سپس به صورت رساله ای، به وسیله مجله دانشگاه مدینه به چاپ رسیده است.^۲ در تقسیماتی که برای این بحث تحقیقی در نظر گرفته شده است، مطالب آن به ده بخش تقسیم گشته و بدین ترتیب تحریر یافته است:

۱- ذکر نام آن عده از اصحاب پیامبر «ص» که احادیث مربوط به

۱. «البرهان»، ص ۱۷۷ - ۱۸۳.

۲. «مجلة الجامعة الإسلامية»، سال اول، شماره سوم، ذی قعدة ۱۳۸۸ (۱۹۶۹).

- مهدی «ع» را از پیامبر نقل کرده اند.
- ۲- ذکر نام عالمان بزرگی که احادیث مهدی را در کتابهای خویش - براساس اسناد - ذکر کرده اند.
- ۳- ذکر نام عالمانی که هر یک کتابی مستقل درباره مهدی «ع» نوشته اند.
- ۴- ذکر نام عالمانی که احادیث مربوط به مهدی را متواتر دانسته اند و نقل کلام آنان.
- ۵- ذکر احادیثی که در کتاب «صحیح بخاری» و کتاب «صحیح مسلم» ذکر شده است، و مربوط است به امر مهدی.
- ۶- ذکر پاره‌ای احادیث درباره مهدی، که در دیگر کتابهای معتبر حدیثی آمده است، و بیان سندهای آنها و معتبر بودن آن سندها.
- ۷- ذکر برخی از عالمان که احادیث مربوط به مهدی را مستند شناخته اند، و اعتقاد به ظهور مهدی را لازم شمرده اند، و نقل سخنان آنان.
- ۸- ذکر برخی کسان که احادیث مربوط به مهدی را انکار کرده یا مورد تردید قرار داده اند، و رد کلام آنان.
- ۹- ذکر پاره‌ای احادیث، که ممکن است گمان شود با احادیث مربوط به مهدی سازگار نیست، و پاسخ به این گمان و توهم.
- ۱۰- سخنی در پایان.

این گفتار بلند و مستند، با این فصلها که یاد شد، شامل احادیث بسیار، و مآخذ سرشار، و بحثهای فنی معتبری است که در خور توجه فراوان است. ناگفته نمی گذاریم که برخی از اهل سنت، از جمله نویسندۀ رسالۀ یادشده در پاره‌ای مسائل مربوط به این امر عظیم، با ما شیعی مذهببان، اختلاف نظرهایی دارند - که علت آن اختلاف نظرها هم در جای خود روشن و شناخته است - لیکن آنچه مهم است این است که اصل موضوع، با ابعاد عمده خویش، مورد تصدیق و تأیید و اعتقاد و باور است، حتی در اواخر قرن چهاردهم، آنهم در سرزمینی مثل عربستان سعودی. و این تصدیق و اذعان تا جایی است که مدارک موضوع گردآوری می شود، و در یک محفل دانشگاهی، مورد بحث و کنفرانس قرار

می‌گیرد، و سپس از استادی که این بحث را تهیه کرده است تقدیر به عمل می‌آید، و مجله دانشگاه وهابی، این اثر اعتقادی را منتشر می‌کند. اینها دلیل برپائی بودن عمود حق است در هر زمان. استاد عبدالمحسن العباد، در فصل نهم این مقال می‌گوید:

شیخ محمد سفارینی، در شرح منظومه اعتقادات اهل سنت گفته است: «سخن درستی که اهل سنت بدان معتقدند این است که مهدی... پیش از اینکه عیسی از آسمان به زیر آید ظهور می‌کند. درباره خروج مهدی احادیث بسیاری وارد شده است تا جایی که به حد تواتر معنوی رسیده است. و این احادیث میان عالمان اهل سنت شیوع و شهرت دارد، بطوری که این امریکی از عقاید آنان به شمار است.» سفارینی آنگاه برخی از اقوال و احادیث مربوط به خروج مهدی را، و نامهای پاره‌ای از راویان آن احادیث را از اصحاب پیامبر «ص»، یاد کرده است. سپس چنین افزوده است: «احادیث فراوانی از پیامبر اکرم، از طریق این شمار از اصحاب که نام برده شدند، و دیگری که نامشان نیامد، روایت شده است. همچنین نسلهای پس از اصحاب، یعنی تابعین نیز، این احادیث را نقل کرده‌اند. و این مجموعه چنان است که برای انسان، موجب علم قطعی می‌شود. بنابراین، ایمان و اعتقاد به خروج و ظهور مهدی واجب است. چنانکه این حقیقت نزد عالمان ثابت گشته، و در کتابهای اعتقادی اهل سنت و جماعت تدوین یافته است.

در پایان رساله یاد شده، سخنانی آمده است از شیخ عبدالعزیز بن باز، نایب رئیس دانشگاه مدینه. وی که در محفل دانشگاهی یاد شده حاضر بوده است، در پایان، از استاد عبدالمحسن العباد، برای تهیه این مطالب تحقیقی تشکر می‌کند، و خود نیز مطالب و احادیث و استنادهایی، در تأیید موضوعات مقاله، می‌افزاید. مقاله (رساله) یاد شده، در کتاب پراج «موسوعة الامام المهدی»^۱ نیز درج گشته است.

با این نقلها و استنادها بخوبی روشن می‌گردد که موضوع مهدی و ظهور آخر الزمان امری است مسلم، و اعتقادی است اسلامی، اعتقادی که در طول سده‌ها و اعصار، در میان عالمان مذاهب اسلامی مورد قبول بوده است، و شرایط و

علامات مربوط به آن ثبت و ضبط شده است. عالمان اسلامی پیوسته این احادیث را روایت کرده‌اند و به دست نسلهای دیگر امت رسانیده‌اند. و در اقالیم مختلف اسلامی در این باره فصلها و کتابها نوشته‌اند. و هرگاه مدعی پیدا شده است به رسوا ساختن او پرداخته‌اند، علایم عمده ظهور و حوادث بزرگ آخر الزمان را یادآور گشته‌اند، تا مردم به دست مدعیان گول نخورند، و به دام دگه داران و حقه‌بازان و دینسازان دچار نیایند. نقل و ثبت و ذکر (تخریج) احادیث مربوط به مهدی (ع)، در طول سده‌ها، در میان اهل سنت نیز قطع نگشته است تا عصر حاضر. و در این عصر می‌نگریم که حتی عالمان عربستان سعودی (که از شیعه و مدارک شیعه، و شناخت شیعه و حقایق و مبانی تشیع بسیار دورند، و نمی‌خواهند این حقایق و مبانی را به صورت صحیح و جامع بفهمند و درک کنند و بشناسند)، امر مهدی را مسلم می‌شمارند، و برای اثبات آن، و گسترش مفهوم آن، و رد مخالفان آن، تلاش علمی می‌کنند، و در سطح محافل دانشگاهی، به بیان فصول درخشان حدیث نبوی، در این باره، مبادرت می‌ورزند.

۷- از کتاب «کفایة الموحدين»

عالم پژوهشگر، و اعتقادشناس محقق، سید اسماعیل عقیلی طبرسی (در گذشته ۱۳۲۱ هـ. ق)، مؤلف کتاب اعتقادی و تحقیقی «کفایة الموحدين»، در مقاله اولی، از فصل دوازدهم، از فصول امامت، احادیث بسیاری درباره مهدی و ظهور و علائم ظهور، از مدارک معتبر، نقل کرده است. شماری از مدارک او از این قرار است:

صحیح بخاری. صحیح مسلم. سنن ابی داود. سنن ابن ماجه. سنن نسائی. جامع ترمذی. مسند احمد حنبل. الجمع بین الصحیحین ابو عبدالله آزدی حمیدی. الجمع بین الصحاح الستة رزین بن معاویه عبدری. جامع الاصول مجدالدین ابن اثیر. فردوس الاخبار دیلمی. معجم کبیر طبرانی. فراند السمطين حموی. حلیة الاولیاء و اربعین ابونعیم. غریب الحدیث ابن قتیبه. تفسیر ثعلبی. الجرح والتعديل دارقطنی. کفایة الطالب، و البیان گنجی شافعی.

مؤلف در آغاز نقل احادیث می گوید:

آنچه رسیده است از رسول خدا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین — صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ — از اخباری که علماء عامه و روای ایشان، در صحاح و مؤلفات معتبره خودشان نقل کرده اند، هر یک از آنها نص صریح است بر امامت و خلافت آن زبده آفاق. و اخباری که در این باب نقل شده بعید نیست که در کثرت و تظافر، نظیر اخبار وارده در «غدیر خم» باشد، که در حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب — علیه السلام — وارد شده، چنانکه عنقریب ظاهر خواهد شد. حافظ ابونعیم، در کتاب «جلیة الاولیاء» دوازده حدیث، به اسناد صحیحة معتبره، از رسول خدا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — در نص بر امامت و خلافت حضرت مهدی — عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ — روایت کرده که سید انبیاء — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — به امت خود اخبار فرمود...

و سرانجام، در اواخر این مقاله، از فصل یاد شده، می گوید:

... این هفتاد حدیث، مجملی از اخبار منقوله، از کتب و مؤلفات علماء عامه است، به طُرُق و روایات ایشان، از تنصیص (تصریح) رسول خدا، بر امامت و خلافت حضرت حُجَّةُ اللَّهِ، صاحب العصر و الزمان — عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ — و حال آنکه اکثر اخباری را که از علماء عامه، در این باب رسیده است، نقل ننمودیم...

آنگاه، به مطالب خویش، چنین ادامه می دهد:

... و علاوه بر این نصوصات، اخبار بسیاری در کتب و مؤلفات خودشان، از اوصاف حضرت مهدی صاحب الزمان نیز، از رسول خدا «ص» روایت کرده اند... حافظ ابونعیم، در کتاب «جلیة الاولیاء»، به سند خود، از حذیفه روایت کرده، که رسول خدا «ص» فرمود که: «مهدی مردی است از اولاد من، وَجْهُهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ ← رخساره او مانند ستاره تابنده است»... ابن شیرویه دیلمی، در کتاب «فردوس» [فردوس الاخبار] و مؤلف کتاب «مصایح» [مصایح السنة]، حسین بن مسعود فرآء [بغوی]، از ابن عباس روایت کرده اند، که رسول خدا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — فرمود که: «مهدی طاووس اهل بهشت است».

... ابن اثیر، در «جامع الاصول»، ده حدیث در خصوص خروج مهدی، و اوصاف او ذکر کرده است، و شافعی گفته که اخبار در خصوص مهدی، از رسول خدا — صلی الله علیه وآله — به حد تواتر رسیده است. و ثعلبی اخبار در خصوص مهدی — علیه السلام — را به پنج سند و روایت نقل کرده است... نیز ابونعیم، در کتاب «اربعین»، و «عوالی»، و «فوائد»، قریب به چهل روایت، در باب خروج مهدی و اوصاف آن بزرگوار روایت کرده است...^۱

۸- تواتر احادیث مهدی

احادیث نبوی، درباره مهدی «ع»، در کتابها و اسناد عالمان مذاهب اسلامی، به اندازه ای فراوان است، که کمتر به آن اندازه، درباره موضوعی دیگر، حدیث رسیده است. این واقعیت، یعنی کثرت احادیث یاد شده و فراوانی و گوناگونی راویان آن، در مآخذ و طرق روایی اهل سنت، بخوبی چشمگیر است. و همین واقعیت باعث شده است، تا دانشمندان علم حدیث، و حفاظ بزرگ سنی، جای جای، به «متواتر» بودن احادیث مهدی، تصریح کنند. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی (در گذشته ۶۵۸ هـ. ق)، در کتاب «البيان»، می گوید:

تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ وَاسْتَفَاضَتْ، بِكثْرَةِ زَوَاتِبِهَا عَنِ الْمُصْطَفَى «ص»، فِي أَمْرِ الْمَهْدِيِّ «ع»^۲.

— احادیث پیامبر اکرم «ص»، درباره مهدی «ع»، به دلیل راویان بسیاری که دارد، به حد تواتر رسیده است.

حافظ معروف حدیث، ابن حجر عسقلانی شافعی (در گذشته ۸۵۲ هـ. ق)، که او را «حافظ عصر» خوانده اند، در کتاب «فتح الباری»، که در شرح «صحیح بخاری» نوشته است، می گوید:

تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ، بِأَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنَّ عَيْسَى — عَلَيْهِ السَّلَامُ — سَيَنْزِلُ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ^۳.

۱. «کفایة المؤمنین»، ج ۳ (از چاپ ۴ جلدی)، ص ۲۸۱ — ۲۹۷.

۲ و ۳. «منتخب الاثر»، ص ۵، پانویس.

— احادیث متواتر رسیده است، که مهدی از این امت است، و عیسی «ع» از آسمان فرود خواهد آمد، و پشت سر مهدی نماز خواهد خواند.

بجز این دو عالم و محدث معروف، عالمان دیگری نیز به «متواتر» بودن احادیث نبوی، درباره مهدی، تصریح کرده اند، که در مآخذ آمده است^۱. ما از نقل آن تصریحات می گذریم. و برای همین واقعیت است که قاضی محمد شوکانی یمنی، رساله خود را، در این موضوع، «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والدجال والمسیح» نامیده است. او در این باره می گوید:

... وَجَمِيعُ مَا سُقِنَاهُ بِالْبَيْتِ حَدِّ الثَّوَاتِرِ، كَمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ مَنْ لَهُ فَضْلُ اِطْلَاعٍ.
فَتَقَرَّرَ بِجَمِيعِ مَا سُقِنَاهُ أَنَّ الْاِحَادِيثَ الْوَارِدَةَ، فِي الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ، مُتَوَاتِرَةٌ^۲.
— همه این احادیث که آوردیم به حد تواتر می رسد، چنانکه بر مطلقان پوشیده نیست. بنابراین، با توجه به همه احادیث مذکور، مسلم گشت که احادیث رسیده، درباره مهدی منتظر، متواتر است.

این موضوع، که مسئله مهدی، مسئله ای اسلامی است و قطعی، به اندازه ای مسلم است و مشهور، که حتی لغت نویسان و واژه شناسان اهل سنت نیز، در ذیل کلمه «مهدی»، آن را مطرح کرده اند. از جمله، جمال الدین ابن منظور افریقی مصری (در گذشته ۷۱۱ هـ. ق)، در لغتنامه بزرگ و معتبر خویش (لسان العرب)، چنین می گوید:

الْمَهْدِيُّ، الَّذِي قَدْ هَدَاهُ اللَّهُ إِلَى الْحَقِّ. وَقَدْ اسْتُعْمِلَ فِي الْأَسْمَاءِ، حَتَّى صَارَ كَالْأَسْمَاءِ الْغَالِبَةِ. وَبِهِ سُمِّيَ «الْمَهْدِيُّ»، الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ — أَنَّهُ يَجِيءُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ^۳.

— مهدی، یعنی: کسی که خداوند راه حق را به او نشان داده است. این کلمه (که از نظر دستوری، «وصف» است)، به صورت اسم به کار رفته است (و اشخاص را به آن نامگذاری کرده اند)، تا جایی که علم بالغلبه شده است^۴. و همین کلمه (مهدی)، نام

۱. نمونه هایی نیز از تصریحات آنان — بیشتر — نقل گردید.

۲. کتاب پیشین، ص ۵، پانوش.

۳. «لسان العرب المحيط»، ج ۳، ص ۷۸۷.

۴. یعنی از جنبه «وصفیت» به «اسمیت» انتقال یافته، و استعمال اسمی بر آن غلبه کرده است، و اغلب به صورت اسم (نام اشخاص) به کار می رود، نه وصف.

آن کسی است که پیامبر «ص»، مرده داده است که در آخر الزمان می آید.

همچنین محدث و ادیب و واژه شناس معروف عرب، مجد الدین ابن اثیر شافعی (در گذشته ۶۰۶ هـ. ق)، در کتاب «التهایة»، و مرتضی زبیدی حنفی (در گذشته ۱۲۰۵ هـ. ق)، در فرهنگ «تاج العروس»، این موضوع را یاد کرده اند. زبیدی در آخر، این جمله دعا را نیز افزوده است:

جَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ أَنْصَارِهِ. ۱

— خداوند، ما را، از جمله یاران مهدی قرار دهد!

توضیح:

در پایان این گفتار، اصطلاح حدیثی «متواتر» را شرح می دهیم. متواتر، یعنی: پی در پی آینده، اسم فاعل است، از مصدر «تواتر» از «باب تفاعل»، یعنی: پی در پی آمدن. متواتر، از اصطلاحات «علم الحدیث» است. حدیثی را که به حد تواتر رسیده باشد، متواتر گویند. حد تواتر چیست؟ هر حدیثی که در همه طبقات راویان (نسلهای روایتی و حدیثی)، راویانی متعدد — میان ۱۰ تا ۲۰ راوی — و از جاهای مختلف، داشته باشد، به طوری که نتوان آن راویان را، به تبانی و کذب، منسوب داشت، به «حد تواتر» رسیده است و «متواتر» است. ۲ بدینگونه، «تواتر» را می توان، «ثبوت قطعی» تعبیر کرد. و «حدیث متواتر» را می توان، «حدیث ثابت و قطعی» خواند، حدیثی که در هر نسل روایی و حدیثی، راویان بسیار داشته، و در کتابهای بسیار روایت شده است، و به وسیله محدثان و مشایخ روایت، سینه به سینه، و ضبط به ضبط، از نسلی به نسلی دیگر رسیده است، و ثبوت و صدور آن، از پیامبر اکرم «ع»، یا ائمه طاهرین «ع»، قطعی است.

۱. «منتخب الاثر»، ص ۱، پانوش.

۲. «حدیث یا متواتر است یا آحاد. متواتر، در لغت، آمدن یکی پس از دیگری بلافاصله است، که آیه شریفه «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى» به همین معنی آمده. و در اصطلاح علم الحدیث، منظور خبر جماعتی است که (فی حدیث نفیه، نه به ضمیمه قرائن)، اتفاق آنان بر کذب محال، و در نتیجه، موجب علم به مضمون خبر باشد» — «علم الحدیث»، تألیف استاد فاضل، کاظم مدیرشانه چی، چاپ دانشگاه فردوسی (مشهد)، ص ۱۴۴.

۹- اعتقاد به مهدی، اسلامی است نه مذهبی

با توجه به آنچه در این فصل — از آغاز تا اینجا — گذشت، بخوبی آشکار می‌گردد، که موضوع «مهدی»، و «انتظار»، و «ظهور»، موضوعاتی است اسلامی، نه مذهبی. و با در نظر گرفتن آنچه در فصل چهارم گذشت، باید گفت که اعتقاد به ظهور مصلح و منجی، در آخر الزمان، اعتقادی است ملی^۱، و نه فقط اسلامی، یعنی: اهل ملتها و ادیان نیز بدان اعتراف داشته‌اند، و در میان آنان، در روزگاران قدیم نیز، سخن از «موعود» می‌رفته است.^۲

و واقع این است که «اسلامی» بودن این مسئله، اصلی است روشن، و بسیار روشن. بنابراین، عقیده به مهدی «ع»، اختصاص به شیعه ندارد. پیروان دیگر مذاهب اسلامی نیز، در این اعتقاد و انتظار، با شیعه هماویند. و البته چنین هم باید باشد، زیرا احادیثی که در کتابهای همه مسلمین، از همه مذاهب، درباره مهدی، و شان و مقام و کار او، و غیبت و ظهور او، و علائم ظهور، آمده است احادیث نبوی است، و در مقیاسی بسیار، و در حد تواتر، روایت شده است. و حتی دیدیم که جماعتی از عالمان و محدثان اهل سنت، کتابهایی ویژه، درباره مهدی «ع» نوشته‌اند، و در کتابهای خویش درباره خصوصیات مهدی، علائم ظهور، شمار اصحاب مهدی و نام آنان و... بحثهایی سرشار کرده‌اند. علت این امر، که عالمان فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، همه و همه، به موضوع مهدی اینگونه توجه کرده‌اند، و در این باره اینهمه نوشته‌اند، همان واقعیت است که بدان اشاره کردیم، یعنی: اینکه مهدی در اسلام، به وسیله خود پیامبر اکرم «ص» مطرح گشته و تعلیم داده شده است، مانند توحید، امامت، معاد، نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تَوَلَّی، تَبَرُّی، قبله، میقات... و دیگر عقاید و اصول و اخلاق و احکام اسلامی. بنابراین، اعتقاد و توجه به این امر، بر هر مسلمان لازم است. و برای همین است که گفته‌اند:

۱. «ملی»، در این اصطلاح، منسوب به «ملت» است، به معنای دین و شریعت آسمانی.

۲. در فصل بعد، ضمن سخن درباره «موعود»، به این بحث بازخواهیم گشت.

در مسائل نقلی، یعنی: مسائلی که فقط از راه نقل (گفته خدا، پیامبر و امام) اثبات می شود، هیچ چیز وجود ندارد، که اعتقاد به آن، از اعتقاد به ظهور مهدی «ع» اولی و لازمتر باشد، اگر نگوییم که اعتقاد به ظهور مهدی، از پاره ای از مسائل دینی نقلی دیگر اولی و لازمتر است. چرا؟ چون احادیث و بشارتهایی که درباره ظهور مهدی آمده است، به حد «تواتر» رسیده است، با اینکه احادیث منقول درباره بسیاری از اعتقادات مسلمین، به این حد نرسیده است، بلکه در پاره ای موارد، فقط یک حدیث وجود دارد، و با این حال، مسلمانان آن امر را جزء امور مسلمة می دانند. با این حساب، مسلمانی که به آنچه پیامبر اکرم «ص» فرموده و خبر داده است ایمان دارد، نمی تواند به ظهور مهدی «ع» اعتقاد نداشته باشد، با وجود اینکه احادیث نبوی و گفته های پیامبر اکرم، در این باره^۱.

۱۰- «مذهب اعتراض»، در نزد اهل سنت

اینها همه، که یاد شد، لزوم اعتقاد به «مهدی»، و «انتظار»، و «ظهور» را بر هر مسلمان روشن می دارد. این احادیث و مدارک، و همچنین آیاتی از «قرآن کریم» — که به قول مفسران بزرگ اهل سنت نیز، درباره «مهدی» نازل گشته است — همه و همه، روشن می دارد که انسان مسلمان که به قرآن کریم معتقد است، و آن کتاب را کتاب خدا می داند، و به حضرت محمد «ص» معتقد است و او را پیامبر و فرستاده خدا می داند، و تعالیم او را تعالیم الاهی می شناسد، باید به «مهدی» و «انتظار» معتقد باشد، و به «آداب انتظار» عمل کند، و خویشتن را برای چنان «ظهور عظیم»، آماده سازد.

توجه و تأمل، در اینکه حدیث نبوی، و همچنین اقوال صحابه و تابعین، و اینکه همه راوی و سند، و اینکه کتاب و تألیف، و اینکه قول و تصریح، و اینکه محتوای غنی و مسلم، همچنین آیاتی چند از قرآن کریم (که در فصل هفتم و هشتم درباره آنها سخن خواهیم گفت)، ایجاب می کند، که سراسر جهان تسنن نیز پیرو «مذاهب اعتراض» باشند، و از وجود این ولی بزرگ الاهی غافل نمانند، و همه آنان، از هر مذهب و در هر کشور، دارای این جهانبینی اسلامی، یعنی:

۱. «منتخب الاثر»، ص ۲.

اعتقاد به ظهور مهدی، برای نابود کردن ظلم جهانی، باشند. و مانند شیعه (علاوه بر کوشش در راه تحقق عدل، و مبارزه با ظلم و ظالم، و پشت کردن به حکومت‌های ستمکار)، توجُّهات و توسُّلاتی نیز، به ساحت اعلای آن امام، داشته باشند.

اقتضای امر، این است که گفته شد. و البته چنین نیست که در سراسر جهان سنت، هیچکس به این امر توجه نداشته باشد. در همین عصر ما نیز، کسانی از برادران اهل قبله، در این باره کتاب نوشته‌اند. و پاره‌ای — با اینکه خود از تعصُّب و رزاندند — به «وجود احادیث بسیار، دربارهٔ مهدی»، و «اسلامی بودن این عقیده»، تصریح کرده‌اند، مانند ابوالاعلیٰ مودودی هندی^۱، و عبدالرحمن بسدوی مصری^۲. و برخی گفته‌اند که این عقیده، در میان اهل سنت نیز حضور دارد، و خاص و عام صاحب این اعتقاد و باور هستند، چنانکه از شیخ محمد عبده، و احمد امین مصری، نقل کردیم.

این اظهارات خوشحال کننده است، زیرا حاکی از آن است که این تعلیم اسلامی و نبوی، نه تنها در میان عالمان و محدثان اهل سنت، بلکه در میان توده‌های سنی نیز مورد توجه است و حضور اعتقادی دارد.

در اینجا بد نیست که به سخنی از دکتر طه حسین مصری اشاره کنیم. وی در کتاب «الآیام» می‌گوید: «مردم منتظر ظهور مسیح‌اند». او عقیده به انتظار را به عامهٔ مردم نسبت می‌دهد، اما انتظار حضرت مسیح «ع». در اینجا، توجه به دو نکته لازم است:

۱ — اینکه در جامعهٔ مصری، بوثرهٔ جامعهٔ اطراف طه حسین، در آن ایام، عقیدهٔ به ظهور، و انتظار ظهور، وجود داشته است.

۲ — اینکه این عقیده تحریف شده است، از مهدی، به مسیح. ما، در اسلام، مسئله‌ای به نام ظهور مسیح و انتظار ظهور مسیح، آنهم جدای از ظهور مهدی نداریم. پس از اینکه حضرت مسیح «ع» آمده است، و شریعت خود را عرضه فرموده است، و سپس نَبیِّ اعظم اسلام تابیده است، و محمد مصطفی «ص» آمده، و قرآن نازل گشته است، برای جامعهٔ مسلمانان، چه انتظاری نسبت به آمدن دوبارهٔ حضرت مسیح می‌تواند وجود داشته باشد؟

۱. در کتاب «البیانات».

۲. در کتاب «مذاهب الاسلامیین».

در احادیث بسیاری، که هم اهل سنت و هم شیعه نقل کرده‌اند، رسیده است که پس از خروج مهدی «ع»، مسیح «ع» نیز می‌آید، و «بُصَلِّي خَلْفَهُ» یعنی: در پشت سرمهدی نماز می‌گزارد و به او اقتدا می‌کند، و در کشتن دجال و سرکوب کردن غائله یهود، با مهدی همکاری می‌کند. شاید موضوع از اینجا تحریف شده است، و مسئله به آن صورت مطرح گشته است، و گرنه فرود آمدن حضرت عیسی‌ای مسیح «ع» از آسمان، و حضور ایشان در میان مردمان جهان، در واقعه خروج مهدی خواهد بود، و خود یکی از مسائل جنبی حضور کلی مهدویت قاهره است.

در هر حال، توجه به موضوع «مهدی»، و «انتظار»، و «ظهور»، بیشتر از همه، در نزد عالمان دینی بزرگ و مطلع، و محدثان فاضل، و مؤلفان آگاه اهل سنت مطرح است. و البته جا داشت که آنان این مسئله اعتقادی و اسلامی، و سیاسی و اجتماعی و اقدامی را، در میان توده‌های اهل سنت رواج بیشتر می‌دادند، و همانگونه که در راه تألیف و تحقیق در این باره، و روایت کردن و ضبط متون احادیث آن، و تدوین اسناد این احادیث کوشیده‌اند — که درخور تقدیر بسیار است — کوشش می‌کردند تا «مذهب اعتراض»، و دست رد گذاشتن به سینه حکومت‌های جابر و طاغوتی، و اندیشیدن به حکومت عدل و قسط الهی، و آمادگی برای ظهور «مصلح فاطمی»، در توده‌های وسیع جهان تسنن، نیز حضور فعال داشته باشد، و تا این اعتقاد، چونان خونی زنده و هیجانی، برای مقابله با ستم و ستمگستری، در همه سرزمینهای اسلامی، و در میان همه اهل قبله، در حال دوران، و داغ و جوشان باشد. همچنین توجه و توسل، به حقیقت‌اعلای «ولایت الاهیة مهدویة»، همواره، مددگار روح و جان، و روشن‌کننده عقل و روان، و پشتیبان دل و ایمان آنان بگردد.

فصل ششم

در کتابهای مسلمین (۲)

۱- در کتابهای شیعه

آفاق پهناور، و ابعاد وسیع مسئله مهدی «ع» را، در فضاهاى بیرون از حوزه اعتقادات و فرهنگ تشیع بازنگر یستم: در دیانتها و نَحَله های قدیم، در آیین زردشتی، در آیین هندی، در آیین بودایی، در آیین یهود، در آیین مسیحیت... همچنین در قلمرو گسترده فرهنگ اسلامی اهل سُنَّت، در کتابهای آنان، در کتابهای و یژة آنان، و در سخنان عالمانِ آنان...

و بدینسان دیدیم که، اعتقاد به «مهدی»، در سرتاسر آفاقِ زمانی و مکانیِ اسلام، و تاریخ اسلام، و فرهنگ اسلام، و مبانی اعتقادی اسلام، و در کتابها و تألیفها، و در مسجدها، و مدرسه‌ها، و در میان مشایخ و استادان حدیث، و در مجالس روایت و ضبط و تَحْمُلِ حدیث، و همچنین در تفسیرهای «قرآن کریم»^۱، در همه جا و همه جا، اصلی بوده است قطعی و اسلامی. و از این رو، در میان همه فرق اسلام مطرح بوده است، و مطرح هست^۲. و — چنانکه گفتیم — هیچ اختصاصی به شیعه ندارد.

۱. در دو فصل بعد، راجع به آیات «قرآن کریم»، در این باره، و تفاسیر سخن خواهیم گفت.

۲. چنانکه در فصل پیش به کار علمی و دانشگاهی عالمان سعودی در این باره اشاره شد. و امروز که جهان در همه جا و همه سو، به نقطه‌های اوج نومی‌دی رسیده است و وظیفه عالمان و آگاهان مسلمان است که به این اصل اسلامی باز گردند و مسئله مهدی «ع» و حتمیت آن و روایات نبوی در باره آن را زنده کنند، تا جانها همه مستعد ظهور و فداکاری در راه اهداف آن شود.

آری، این اعتقاد، هیچ اختصاصی به شیعه ندارد^۱، لیکن شیعه به آن اختصاص دارد. چرا؟ چون مهدی، فاطمی است، یعنی: از فرزندان حضرت بانوی عظمی، صدیقه کبری، فاطمه زهرا — علیها السلام — است، همچنین پسر امام حسن عسکری «ع» است، یعنی: یازدهمین وصی و خلیفه پیامبر «ص»، و یازدهمین امام شیعه. و مهدی خود، دوازدهمین وصی و خلیفه پیامبر است، و دوازدهمین امام شیعه. به این ملاحظات است که شیعه، نسبت به مهدی «ع»، و یثربگی، داشته است و دارد. علاوه بر این، شیعه، بجز احادیث مبارک نبوی، از ائمه طاهرین «ع» نیز، احادیث بسیاری، درباره مهدی «ع» دارد...^۲

بنابر آنچه یاد شد، بجاست اگر در فرهنگ پهناور تشیع، به کتابهای بسیاری بر بخوریم که در آنها سخن درباره مهدی و مسائل مهدی گفته اند، یا کتابهای بسیاری که و یثرب مهدی و احوال مهدی «ع»، نوشته اند، بلکه بجاست اگر بگویند:

درباره وجود مهدی «ع» و ظهور او، در آخر الزمان، کتابهای بسیار تألیف کرده اند، و رساله ها و مقاله های جامع فراوان نوشته اند. نوشتن در این باره، از زمان امام حسن عسکری «ع» شروع شده، و تا عصر حاضر ادامه یافته است. و کمتر کسی در میان عالمان شیعه یافت می شود، که در این باره کتابی نوشته باشد، یا مقاله ای نگاشته، یا سخنی نگفته باشد...^۳

۲- انواع کتابها

در فصل پیشین — بخش ۲ — انواع کتابهای اهل سنت را، درباره مهدی «ع» بر شمردیم، و بطور اجمال، ۱۲ عنوان را یاد کردیم. برای نشان دادن

۱. بسیار جالب توجه است که می بینیم برخی از عالمان اهل سنت گفته اند که اعتقاد به مهدی، یک «اعتقاد سنی» است، و این اهل سنتند که به این موضوع اعتقاد دارند. این نظر از شیخ علی ناصیف نقل شده است، از کتاب «غایة المأمول» او («فی انتظار الامام»، چاپ دوم، بیروت، ص ۱۸). و علت این نظر، همان کثرت احادیث و اسناد مسئله مهدی «ع» است، در کتابها و مدارک اسلامی و حدیثی و تفسیری اهل سنت، مدارکی که دین و اعتقادات و تفسیر و اخلاق و آداب و فقه اهل سنت — پس از «قرآن کریم» — مبتنی بر آنهاست.

۲. باید اشاره کنیم که در کتابهای عالمان و محدثان اهل سنت نیز، که شماری از آنها در فصل پیشین یاد شد، برخی از احادیث منقول از حضرت علی «ع» یا دیگر امامان، درباره مهدی «ع»، روایت شده است.

۳. «منتخب الاثر»، ص ۵.

انواع کتابهای شیعه، در این باره، می توان همان عنوانها را در نظر گرفت. برای پرهیز از تکرار از ثبت دوباره آنها می گذریم، فقط می افزایم که — در اینجا — عنوانهای دیگری را بر آنچه یاد شد می توان افزود، از جمله:

- ۱ — کتابهای ادعیه و زیارات.
- ۲ — کتابهای فلسفه تاریخ دینی.
- ۳ — کتابهای جامعه شناسی آینده.^۱
- ۴ — کتابها و رساله های انقلابی، در ارتباط با مطرح ساختن «مذهب اعتراض».

۳ — شماری از کتابها

کتابها و رساله های شیعه، درباره مهدی و مهدویت، تا حدود زیادی شناخته است و در دسترس. بسیاری از عالمان و محدثان و محققان قرنهای گذشته، و همچنین مردم این روزگار، در این باره، کتابها و رساله هایی تدوین کرده اند، و مقاله هایی نوشته اند. با اینکه نمی توان ارزش علمی و محتوایی همه آنها را در یک رده دانست می گوئیم: کوششهای آنان سپاس یافته باد!^۲

در ۲۰ ساله اخیر نیز، کار تألیف و پژوهش، درباره مهدی «ع» و مسائل مربوط به «غیبت» و «انتظار» و «ظهور»، پی گرفته شده است. در این مقوله، صاحب نظران آگاه دست به کارهایی ارجمند زده اند، و مسائل یاد شده را، در ارتباط با روح متحول زمان، و فرهنگ بشریت معاصر، مورد پژوهش قرار داده اند، و آن پژوهشها را عرضه کرده اند. باید اینگونه کتابها و مقاله ها، هم بیشتر تألیف و نوشته شود (البته به دست صاحب نظران آگاه، و درست اندیش، و زمان شناس، و خردمدار، و با محتوایی غنی و درخور)، و هم بیشتر شناسانده و عرضه گردد.

۱. در اینجا به کتاب پیراج «تاریخ مابعد الظهور» اشاره می کنم، از مؤلف فاضل و متبحر، محمد الصدر. وی سه کتاب دیگر نیز، در ارتباط با موضوع مهدی «ع» تألیف کرده است: «تاریخ الغیبة الصغری»، «تاریخ الغیبة الكبرى»، و «الأيوم الموعود بین الفكر المادی والذینی».

۲. با این تعبیر نمی خواهم این اندیشه را القا کنم، که هر کس هر کاری به نام مذهب و دین کرده است و می کند، و هر کس هر چه و هر گونه نوشته است و می نویسد همه قابل تقدیر است، هرگز! بلکه نوشته های سست و مبتذل مذهبی، در هر موضوع، خیانت است به مذهب و دین، و به هیچ گونه قابل اغماض نیست.

اکنون، شماری چند از کتابها و آثار شیعه را، در این باره، در پنج بخش، نام می بریم:

بخش اول:

شماری از کتابها و آثار بزرگان تشیع، از گذشته تا حال:

- | | |
|--|----------------------------------|
| ۱- اصول الكافي (كتاب الحجّة) | ثقة الاسلام كليني . |
| ۲- إكمال الدين | شيخ ابو جعفر صدوق . |
| ۳- الإرشاد | شيخ مفيد بغدادی . |
| ۴- خمس رسائل في إثبات الحجّة | " " |
| ۵- الوجيزة في الغيبة | سيد مرتضى علم الهدی . |
| ۶- الغيبة | شيخ القائفة طوسی . |
| ۷- البرهان على صحّة طول عمر الامام صاحب الزمان | شيخ ابو الفتح كراچگی . |
| ۸- الغيبة | محمد بن ابراهيم نعمانی . |
| ۹- إعلام الوری | امین الاسلام طبرسی . |
| ۱۰- الملاحم والفتن | سيد ابن طاووس (رضی الله عنهما) . |
| ۱۱- فصول نصیریه (فصل امامت) | خواجه نصیر طوسی . |
| ۱۲- وسیلة الفوز والامان (قصیده) | شيخ بهاء الدين عاملی . |
| ۱۳- المحجّة فيما نزل في القائم الحجّة | سيد هاشم بحرانی . |
| ۱۴- بحار الأنوار | علامة مجلسی . |
| ۱۵- إثبات الهداة | شيخ حرّ عاملی . |
| ۱۶- استقصاء الإفحام | میرحامد حسین هندی . |
| ۱۷- نجم الثاقب | حاج میرزا حسین نوری . |
| ۱۸- الصحیفة المهدویة | حاج شيخ فضل الله نوری . |
| ۱۹- كفاية المؤمنین (جلد ۳) ^۲ | سيد اسماعيل عقيلي طبرسی . |
| ۲۰- بيان الفرقان (جلد ۵) | شيخ مجتبی قزوینی خراسانی . |

۱. جلد ۱۳، از چاپ قدیم، جلد ۵۱ و ۵۲ و ۵۳، از چاپ جدید.

۲. از چاپ ۳ جلدی، و جلد ۴، از چاپ ۴ جلدی.

بخش دوم:

شماری دیگر از کتابها:

- | | |
|---|------------------------------------|
| ۱- المَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ وَالْعَقْلُ | شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی |
| ۲- المَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ بَيْنَ التَّصَوُّرِ وَالتَّصْدِيقِ | شیخ محمد حسن آل یاسین نجفی. |
| ۳- إِلَى مَشِيخَةِ الْأَزْهَرِ | شیخ عبدالله سُبَيْتِي لبنانی. |
| ۴- الْمُصْلِحُ الْمُنْتَظَرُ | شیخ محمدرضا شمس الدین. |
| ۵- مِكيَالُ الْمَكَارِمِ | سید محمدتقی موسوی اصفهانی. |
| ۶- قائم آل محمد «ص» و فلسفه غیبت | حاج میرزا خلیل گمراه ای. |
| ۷- موعودی که جهان درانتظاراوست | حاج شیخ علی دوانی |
| ۸- نوید امن و امان | شیخ لطف الله صافی گلپایگانی. |
| ۹- مهدی، موعود اُمم | استاد محمدتقی شریعتی. |
| ۱۰- داد گستر جهان | شیخ ابراهیم امینی اصفهانی. |
| ۱۱- جهانگشای عادل | سید جمال الدین دین پرور. |
| ۱۲- آخرین تحوّل | هیئت قائمیه - تهران ^۱ . |

بخش سوم

کتابهایی که همه، یا بیشتر احادیث و مطالب آنها، از مدارک و کتب اهل سنت نقل شده است، و بر پایه اسناد و روایت و مدارک سنی، تألیف یافته است:

- | | |
|--|--|
| ۱- المَهْدِيُّ | آیت الله سید صدرالدین صدر. |
| ۲- مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ | شیخ لطف الله صافی گلپایگانی. |
| ۳- المَهْدِيُّ الْمَوْعُودُ الْمُنْتَظَرُ | شیخ نجم الدین جعفر العسکری. |
| ۴- الْإِمَامُ الثَّانِي عَشَرَ | سید محمد سعید موسوی هندی. ^۲ |
| ۵- الْمُنْتَظَرُ عَلَى ضَوْءِ حَقَائِقِ الْعَامَةِ | محمد حسین الادیب عراقی. |

۱. «الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ، أَمَلُ الشُّعُوبِ»، از: حسن موسی الصفار نیز، در شمار رساله های خوب و مفید است. چاپ بیروت (۱۴۰۱).

۲. نواضة صاحب «عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ».

بخش چهارم

کتابها و رساله‌هایی که بر پایه تحقیقات اجتماعی و سیاسی، و آگاهیهای زمانی، و روحیه‌های اصلاحی و انقلابی، تألیف یافته است:^۱

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱- آینده بشریت از نظر مکتب ما | آیت الله سید محمود طالقانی. |
| ۲- قیام و انقلاب مهدی، از دیدگاه فلسفه تاریخ | شیخ مرتضی مطهری. |
| ۳- انتظار مذهب اعتراض | دکتر علی شریعتی. |
| ۴- فی انتظار الامام | عبدالهادی الفضلی. |
| ۵- در فجر ساحل | شیخ محمد حکیمی خراسانی. |

بخش پنجم

کتابهایی که بر پایه مدارک و کتابها و آثار پیش از اسلام، و بشارتهای پیشینیان، گردآوری شده است:

- | | |
|--|---|
| ۱- بشارات عهدین | دکتر محمد صادقی. |
| ۲- الْمُصْلِحُ الْمُنْتَظَرُ فِي أَحَادِيثِ الْأَدْيَانِ | محمد امین زین الدین عاملی. ^۲ |

۴- تداوم و عد و موعود

در فصل چهارم، دیدیم که مسئله «موعود»، در تاریخ بشر، و تاریخ ادیان، سابقه‌ای بسیار کهن دارد، زیرا بسیار می شده است که پیامبران پیشین، برخی، آمدن دیگری را وعده می داده‌اند. این امر، در میان پیامبران بزرگ و مشهور بیشتر مشهود است. و از طریق این وعده‌ها و بشارتها، در ذهنیت هر یک از امتها، موعودی مورد انتظار، شکل می یافته است. در آیات کتاب مقدس - تا آنجا که تحریف نیافته است - این بشارتها دیده می شود.

۱. برخی کتابهای ارزنده دیگر در این بخش، تألیف یافته است که بعد به دست نویسندگان رسید. و به پاره‌ای از آنها نیز در جاهایی از این چاپ اشاره شد.

۲. رساله‌ای منتشر شده است به نام «کتابنامه امام مهدی - ع -». در این رساله، کتابها، رساله‌ها، و مقاله‌های بسیاری، درباره حضرت مهدی «ع»، و مسائل گوناگون متعلق به این موضوع، شناسانده گشته است. کسانی که می خواهند، در این باره، به مدارک و نوشته‌های بیشتری دست یابند، می توانند از راه دیدن این رساله، کمک شوند.

از این مقوله، یکی بشارتهای حضرت موسای کلیم «ع» است، که آمدن عیسیای مسیح «ع» را بشارت داده بود. از این رو، «مردم سرزمینهای جلیل و یهودا، همواره، در اشتیاق ظهور مسیح موعود بودند». عیسی در ۳۰ سالگی مبعوث به رسالت گشت، و بجز حضرت موسی، که از قرنهای قبل، آمدن او را بشارت داده بود، حدود ۳ تا ۴ سال پیش از بعثت او نیز، «واعظی زاهد، نامش یوحنا یا مَعْمَدان، مردم را به ظهور مسیح موعود بشارت داد. و آنان را به توبه و تعمید، جهت آمادگی برای ظهور وی دعوت کرد. و بدینگونه، جنبشی در دره اردن ایجاد نمود...».

پس، عیسیای مسیح «ع»، خود «موعود» بود، موعود یهود و بنی اسرائیل... و با اینکه توده‌های مردم، منتظر آمدن او بودند، سردمداران دین یهود، با این انتظار مخالفت می کردند، و «فریسیان و کاتبان، که پیشوایان دین یهود بودند، همکیشان پرحرارت خود را (در مسئله انتظار موعود) تحقیر می کردند، و خود را، فقط، حامی نصّ شریعت موسی می دانستند». و بدینگونه برای حفظ مقام و بهره‌وریهای خویش حق را نمی پذیرفتند.

حضرت عیسیای مسیح «ع» نیز، آمدن پیامبر اکرم «ص» را بشارت داده بود. آمدن پیامبر ما را، پیامبران، و حکیمان، و آینده‌گویانی چند، بشارت داده بودند، از آن جمله، پیامبر بزرگ، حضرت مسیح. و بدینگونه پیروان شریعت مسیح نیز، منتظر «موعود» گشتند.

۵- فارقلیط

فارقلیط (Paraqlit)، مُعَرَّب کلمه یونانی پاراکلتوس (Parakletos) است؛ و به معنای «تسلی دهنده»، و «شفیع»، و «راحت آور». عیسی به شاگردان خود وعده داده بود، که پدرش (یعنی آب‌ا، که اَقْنوم اول است)، تسلی دهنده دیگری می فرستد، که همواره با آنان خواهد بود، و همه چیز را به آنان تعلیم خواهد داد (یوحنا ۱۴، ۱۶، ۲۶)².

۱. بنا بر عقیده مسیحیان.

۲. «دایرة المعارف فارسی»، ج ۲، ص ۱۸۳۰.

برخی از مسیحیان می خواستند، این بشارت را، که ظهور حضرت محمد مصطفی «ص» را اعلام می دارد، از حقیقت خود منحرف سازند، این بود که آن را به «روح القدس» تعبیر می کردند. «اما در اخبار و آثار و دیگر کتب سماوی، از حضرت موسی و عیسی — علیهما السلام — محقق و ثابت گردیده که فارقلیط، به معنی تسلی دهنده، عبارت از «خاتم النبیین» است. و این بشارت حجتی است بر نبوت آن حضرت»^۱.

در قرآن کریم نیز، از این بشارت عیسوی یاد گشته است — در سوره صَف (۶۱)، آیه ۶. در این سوره، از پیامبر اکرم با نام «احمد» یاد شده است. گفته اند که فارقلیط به معنای احمد — ستاینده تر — (نیز) هست. مفسران قرآن، احمد را به معنای ستاینده تر گرفته اند، یا ستایش شده تر، یعنی کسی که از همه بیشتر خداوند را ستایش کرده است، یا کسی که خود بیش از همه، ستایش شده، و «محمود» و مورد ستایش است.

گفتیم که برخی دیگر از پیامبران پیشین، ظهور پیامبر ما را بشارت داده بودند. لیکن چون آخرین پیامبر، پیش از ظهور پیامبر اکرم، حضرت مسیح است، در قرآن کریم، مسیح ذکر شده است:

وَأَذَقَآلَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ، وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ، يَأْتِي مِن بَعْدِي، اسْمُهُ أَحْمَدُ. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، قَالُوا: هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ.^۲

— در نظر آر، هنگامی را که عیسای مریم گفت: «ای اسرائیلیان من فرستاده خدایم. تورات را که موسی پیش از من آورد قبول دارم. همچنین مژده می دهم که پس از من پیامبری بیاید، به نام «احمد». و چون این پیامبر (احمد) آمد، و دلایل آشکار آورد، نپذیرفتند، گفتند: اینها سحر است و جادو.

این آیه مبارک، بصراحت و روشنی، وجود بشارت را در انجیل اعلام می کند. طبق این آیه مبارک، عیسی «ع» که حد وسط میان موسی «ع» و محمد «ص» است، از سویی نام تورات را بر زبان می آورد، و از سویی آمدن

۱. «لغت نامه دهخدا»، ذیل کلمه «فارقلیط».

۲. سوره صف (۶۱)، آیه ۶.

پیامبر اکرم را با ذکر نام (احمد) بشارت می دهد. و اگر چنین بشارتی، در کتب تحریف نیافته مسیحی نبود، نصارای معاصر پیامبر، که با وی درگیریهای شدید داشتند، می گفتند: «این آیه درست نیست، و چنین اشارت و بشارتی در کتابهای ما نیست». لیکن چنین نکردند، چون میسور نبود. و همواره از راههای دیگر، به دشمنی و معارضه با «نجات دهنده» پرداختند^۱.

گفته اند: «مانی مدعی بود که مسیح ثانی — یعنی همان فارقلیط — است، که مسیح ظهور او را وعده داده است. و او دیانت نجات بخش را به جهان آورده است»^۲. از این سخن معلوم می شود، که مسئله موعودی که مسیح آمدن او را وعده داده بوده است، چنان — در آن روزگاران — مسلم بوده است که آن موعود را، «مسیح ثانی» می خوانده اند، و همین مشهور و مسلم بودن، سبب می شده است، تا مانی به آن استناد و از آن استفاده کند.

۶- امام ابوالحسن الرضا (ع)، و استشهاد به «انجیل»

حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) نیز، در مناظراتی که با عالمان مسیحی روزگار خویش کرد، بر پایه استناد به انجیل — که در آن روزگار کمتر دستخوش تحریف شده بود، و حافظانی نیز داشت^۳ — وجود بشارت به ظهور پیامبر اکرم و خبر آمدن او را، در دین عیسی و به زبان وی، مدلل داشت^۴. خوب است در اینجا این بشارت را بیاوریم. در ترجمه «تفسیر طبری»، شرح بشارت عیسی مسیح (ع)، با نثر زیبا و شیرین آن روزگار، چنین آمده است:

۱. به این کتابها رجوع شود:

«الهدی الی دین المصطفی»،

و «الرحلة المدرسیة».

هر دو از علامه مجاهد شیخ محمدجواد بلاغی نجفی.

و نیز کتاب «بشارات عهدین».

۲. «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» — تألیف حنا الفاخوری، و تحلیل الجری، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۷۶۳.

۳. «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۳۱۳ — ۳۱۴.

۴. در این اثر رجوع شود به:

تفسیر «مجمع البیان»، ج ۹، ص ۲۸۰.

تفسیر «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۳۱۲ — ۳۱۶.

تفسیر «کشف الاسرار»، ج ۱۰، ص ۸۶ — ۸۷.

و عیسی — علیه السّلام — از هجرت باز آمد، و خَلْقان را آیتها بنمود. و مرده را زنده گردانید. و از گل صورت مرغی بگرد، و بدان مرغ اندر دمید، و زنده گشت به فرمان خدای عزوجل، و پیرید. و خدای عزوجل او را انجیل فرستاد از آسمان. و اهل بیت المقدس می گفتند که: او این همه، به جادوی، همی کند. پس عیسی را از ایشان اندوه آمد و برخاست، و از شهر بیرون آمد، و بر گروهی گازران که جامه همی شستند، بگذشت. و مرآن گازران را گفت که: من هجرت خواهم کرد، و به نزدیک خدای عزوجل می روم، چنانکه پیغامبران دیگر کردند.

و از آن گازران، دوازده تن با او برفتند، و آن، حواریان بودند. و حواری، به — تازی، گازر باشد، لِأَنَّهُ يُحَوِّرُ النَّيَابَ، یعنی که سپید کند جامه، چنانکه گفت عزوجل: «كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي أَلْسَى اللَّهُ، قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَسَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...». چنانکه گفت عیسی پسر مریم گازران را: کیست یاری ده من، سوی خدا (در راه خدای و حرکت به سوی خدای و نشر دین خدای) عزوجل؟ گفتند گازران: ما ییم یاری دهنده تو سوی خدای، عزوجل.

پس چون این حواریان با او برفتند، خلقی نیز برو گرد آمدند، و بدان بیابان اندلس اندر شدند^۱، و نانی و توشه ای نداشتند، و خدای عزوجل، ایشان را خوانی^۲ فرستاد. و ایشان گفتند که: این جادو است که در بیابانی چنین، خوانی چنین، پدیدار آورد. پس حق تعالی ایشان را مسخ گردانید، و از صورت مردم بگردانید...

و عیسی — علیه السّلام — از آن هجرت باز گشت، و خَلْقان را پیدا شد^۳، که او پیغامبر خدای است، و انجیل برایشان خواند، و خدای عزوجل، حدیث پیغامبر ما محمد — صلواتُ الله و سلامه علیه — اندر انجیل پیدا کرده بود^۴. پس عیسی — علیه السّلام — آن انجیل^۵ برخواند که: خدای عزوجل، مرا به سوی بنی اسرائیل فرستاده است به پیغامبری، و همه پیغامبران که از پیش من بودند، همه راستگوی بودند، و آن کتابها که خدای عزوجل، بدیشان فرستاد، و

۱. گازر، یعنی جامه شوی، رختشوی، چنانکه در متن آمده است.

۲. یعنی: به بیابان اندلس رفتند.

۳. خوان: سفره، مانده.

۴. یعنی: برای خلق آشکارا و پیدا شد.

۵. یعنی: خداوند در انجیل، آشکارا، درباره پیغامبر سخن گفته بود.

۶. یعنی: آن آیات انجیل، که درباره پیغامبر آمده بود برخواند.

شریعتها که بنهاد، از عهد آدم تا وقت موسی، همه راست است. پس بشارت داد ایشان را که: پس از من پیغامبری بیرون آید از عرب، نام او «احمد». و چون بیرون آید مردمان او را جادو خوانند، و او را براست ندارند.^۱ و به انجیل اندر همچنین پیدا کرده بود^۲. و پس از عیسی — علیه السلام — انجیل به دست آن حواریان اوفتاد. و این قصه بگفته آمده است. پس چون پیغامبر ما بیرون آمد، نام پیغامبر ما از انجیل بگردانیدند، و با آن جهودان یکی شدند و گفتند: آری، به انجیل اندر است که پیغامبری از عرب بیرون آید، ولیکن این محمد نه آن پیغامبر است...^۳

۷- موعود آخرین

خوب، دیدیم که مسئله موعود، در کتابهای پیامبران، مطرح بوده است. این موعود، در مواردی پیامبر بعدی بوده است که پیامبران پیشین، بشارت و وعده ظهور او را می داده اند. پیامبر اسلام، خود، به عنوان «پیامبر آخر الزمان»، و «نجات دهنده» و «شفیع» و «خاتم پیامبران» و «فارقلیط» و... در نزد پیشینیان، موعود بوده است. بشارتهای بسیاری هست، که همه، درباره طلوع نیر اعظم اسلام، و ظهور طلعت اقدس محمدی است.^۴

لیکن، در سرتاسر بشارتها و اشارتهای پیشینیان، که از پیامبران و دیگر دانایان و فرزندگان رسیده است، همواره، سخنانی درباره «موعود آخرین» و «موعود آخر الزمان» گفته شده است. این سخنان و اشارات، و این وعده ها و بشارت — چنانکه در فصل چهارم، به اندکی از آنها اشاره کردیم — همه و همه، ناظر به قیام الاهی آخر الزمان، و حرکت بشری — جهانی مصلحی است که در پایان ادوار نبوت، و در امتداد جریان دین اسلام، از داخل اسلام، ظهور خواهد کرد. این است که هرگاه «موعود» گفته شود، منظور موعود نهایی و منتظر آخرین است.

۱. یعنی: چون آن پیامبر — که عیسی مزده داده بود — بیاید، مردمان (بنی اسرائیل) از روی عناد، او را براست ندارند و تصدیق نکنند.

۲. یعنی: این مطالب را آشکارا در انجیل گفته بود.

۳. «ترجمه تفسیر طبری»، ج ۷، ص ۱۸۶۷ — ۱۸۶۹ (وص ۱۸۶۱ — ترجمه آیه)، چاپ انتشارات توس، تهران (۱۳۵۶ ش).

۴. «بشارت عهدین» دیده شود.

از این موعود — چنانکه گذشت — در دیانت‌های قدیم تعبیرهایی شده است، و هر کدام به عنوانی از او یاد کرده‌اند. همچنین نشانه‌ها و خصوصیات نیز، از او، جدّ او، آیین او، و علائم ظهور و وقایع پس از ظهور او، در آثار کهن آمده است. و در دین اسلام، به صورت کاملاً مشخص، و با نام و نشان معین، معرفی گشته است.

۸ — ذکر مشخصات

موعودی که از روزگاران قدیم مطرح بوده است، هنگامی که به اسلام می‌رسد، کیفیتی خاص پیدا می‌کند. توضیح مطلب چنان است که در جایی دیگر نوشته‌ام: «بشاراتی که در آثار پیش از اسلام هست، دو نوع است، بشارت مربوط به آمدن پیامبر اسلام، و بشارت مربوط به خروج موعود در آخر الزمان یعنی مهدی (ع)». داستان اینچنین است تا می‌رسیم به اسلام. در اسلام مسئله مهدی، با مشخصات کامل بیان شده است. زیرا که اسلام آخرین دین آسمانی است، و آن موعود بزرگ و نهایی از اسلام است، از این رو لازم بوده است در این آیین آخرین و دین واپسین، خصوصیات وی ذکر شود، و به اشارات و بشارت پیشینیان بسنده نگردد. این است که در اسلام خصوصیات مهدی تعیین شده است: شمایل، پدر، مادر، سلسله نسب تا پیامبر، چگونگی ظهور، چگونگی تشکیل حکومت الهی، عدالت آفاقی، تربیت انفسی، و جریان قضاوت، و مسائل کار و اقتصاد زمان مهدی، همه و همه، در مآخذ اسلامی، اعم از سنی و شیعه، آمده است».

بنابراین، به دلایلی که در زیر یاد می‌شود، بایست مشخصات دقیق مهدی، در اسلام، ذکر می‌گذشت:

۱ — چون اسلام آخرین دین آسمانی است، باید در آن، همه حقایق و واقعیات، و همه حوادث مهمی که پیش از قیام قیامت، در رابطه با دین و هدایت، اتفاق می‌افتد بیان شود. و چون مهدی و ظهور او، یکی از حقایق بزرگ و واقعیات مهم است، لازم است در دین آخرین، همه چیز درباره او گفته شود.

۲ — چون مهدی، از امت اسلام است، و از فرزندان پیامبر اسلام، و دوازدهمین وصی پیامبر است، بطبع، باید اوصاف و خصوصیات او، همه، به

وسيلة خود پیامبر و یازده وصی پیش از مهدی، در مناسبت‌های مختلف، یاد شود.

۳- چون ظهور مهدی، در امتداد دوره اسلام خواهد بود، و این امت اسلامند که به عنوان پیروان آخرین دین آسمانی، و شریعت خاتم، و دین حق، در جهان زندگی می‌کنند، و سرانجام، ظهور مهدی را درک خواهند کرد، باید از «موعود»، شناختی دقیق و درست داشته باشند، تا همواره منتظر او باشند، و شرایط انتظار را رعایت کنند، و او را به هنگام ظهور بشناسند، و به او پیوندند، و با او بیعت کنند، و او را یاری رسانند، و دین حق را، به رهبری او، در سراسر جهان نشر دهند.

۴- چون پس از ظهور اسلام، دوره‌های زمانی، رو به دوره آخرالزمان می‌رود، و اندک اندک روزگار ظهور «موعود آخرین» فرامی‌رسد، همواره ممکن است کسانی در مقام مدعی برآیند، و خود را موعود بخوانند - چنانکه بسیار شده است - پس بایستی خصوصیات موعود، بدرستی ذکر شده باشد، تا مردم بیدار و آگاه باشند، و گول هر مدعی را نخورند، و تا عمر بشریت، فدای هواهای هواپرستان و دینسازان نگردد.

۵- چون امت اسلام، پس از گذشت دو قرن و نیم از ظهور اسلام، در عصر غیبت قرار می‌گیرد، و مهدی موعود، امام غایب مسلمین است و ولی خدا و صاحب ولایت و تصرف است، و توجه به او وسیله تقرب به درگاه خدا، و حصول کمال و معرفت است، و از سویی برای او غیبتی دراز پیش می‌آید، باید با ذکر خصوصیات شناسانده شود، تا مردمان نسبت به او معرفت داشته باشند، فرج او را از خدا بخواهند، و از توجه و توسل به او، و فیض طلبی، و بهره‌وری معنوی از او، غافل و بی‌نصیب نمانند.

اینها پاره‌ای از مسائلی است که ایجاب می‌کرد تا خصوصیات مهدی «ع»، در اسلام ذکر شود. و همینگونه هم شده است، و در دهها و دهها کتاب، این خصوصیات بازگو گشته است. و یک سلسله علائم و نشانه‌ها، به نام «علائم الظهور»، معرفی شده است. همچنین به حوادث بزرگ، و آشوبها و جنگها و آزمایشهایی که پیش از ظهور و نزدیک ظهور، به وقوع می‌پیوندد اشاره رفته است. و این اطلاعات، در کتابهای «الْمَلَا حِمُّ وَالْفِتْنُ»، و دیگر مدارک مربوط، گردآوری شده است.

۹- از کتاب «بیان الفرقان»

استاد معارف حقه، والاهیات قرآنی، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (در گذشته ۱۳۸۶ ه. ق)، در کتاب ارجمند «بیان الفرقان»، جلد پنجم، مسائل و مباحثی چند، درباره «غیبت امام عصر» - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ - آورده است. از جمله مباحث ارزنده ای که در خلال فصلهای آخرین این کتاب (بخش «غیبت»)، مورد اشاره و طرح قرار گرفته است، اینهاست:

- ۱- بیان فرق میان فرج جزئی، و فرج کلی.
 - ۲- بیان فرق میان علائم متصل به ظهور، و علائم غیرمتصل.
 - ۳- بیان فرق میان علائم حتمی، و علائم غیرحتمی.
 - ۴- بیان فرق میان علائم ظهور، و علائم رستاخیز (اشراف ساعت).
 - ۵- رد هر گونه توقیت (تعیین وقت) اگرچه بر اساس علوم غریبه.
 - ۶- عدم منافات میان غیبت کبری، و امکان رؤیت برای کسانی چند.
- خلاصه توضیحات استاد بزرگ، درباره مسائل یاد شده در بالا، این است:

مسئله اول

پاره ای از احادیث، که فرج را در زمانهای نزدیک (مثلاً: تا ۱۴۰ سال) بیان کرده است، یا سقوط بنی امیه و امثال آن را مقدمه فرج دانسته است، ناظر به فرج جزئی است، یعنی: پیش آمدن گشایشی برای ائمه طاهرین (ع) تا به تربیت شیعه و نشر تعالیم پردازند، و همچنین گشایشی برای شیعه، تا از فشارها، زندانها، شکنجه ها و تعقیبها - برای مدتی - آسوده شوند. اینگونه روایات ناظر به فرج کلی و جهانی نیست، زیرا برای فرج کلی، به هیچ وجه تعیین وقت نشده است.

مسئله دوم

از علائم ظهور، که در احادیث ذکر شده است، پاره‌ای علائمی است که وقوع آنها متصل به زمان ظهور و ظهور است، یا با ظهور فاصله بسیار کمی دارد، و پاره‌ای علائمی است که در طول زمانی غیبت واقع می‌شود، و هر چه زمان بگذرد و زمان ظهور نزدیکتر شود، این علائم، بمرور، واقع می‌شود، اما متصل به ظهور نیست. مثلاً، اگر سقوط خلافت عباسی جزء علائم به شمار آید، و مراد همان سقوط خلافت بغداد، به سال ۶۵۶ هجری قمری باشد، از علائم غیرمتصل است. یعنی: ائمه طاهرین «ع»، سالها و قرن‌ها پیش، به هنگام اوج قدرت و حشمت عباسیان، خبر دادند که این خلافت عظمی و امپراطوری بزرگ نیز، در طول تاریخ، و پیش از قیام قائم «ع»، سقوط خواهد کرد، و از جمله وقایعی که پیش از ظهور مهدی اتفاق خواهد افتاد، سقوط این خلافت است. پس این واقعه جزء علائم متصل نبوده است.

مسئله سوم

پاره‌ای از علائم ظهور، علائم حتمی است، که بدون وقوع آنها ظهوری نیست، و پیش از وقوع آنها هر کس هر چه ادعا کند یاوه است، و قبول هر ادعایی سادگی و سفاهت است. و برخی از علائم، غیر حتمی است، یعنی ممکن است واقع بشود و ممکن است واقع نشود. پنج علامت است که در احادیث، حتمی شمرده شده است:

- ۱- خروج یمانی (سرداری از یمن).
- ۲- قتل نفس زکیه (سید حسن)، میان رکن و مقام (در کعبه مُعَظَّمه).
- ۳- خسف در بیداء (نابود شدن لشکری و فرورفتن آن، در زمین، در جایی به نام «بیداء»، میان مکه و مدینه).
- ۴- خروج سُفیانِی (قیام و لشکر کشی مردی که نسب او به اولاد ابوسفیان می‌رسد).
- ۵- صیحه آسمانی (شنیده شدن فریادی از فضا).

استاد بزرگوار، خود اینچنین می فرماید:

از روایات این باب، کاملاً استفاده می شود، که یک قسمت از علائم، علائم حتمیه است. و مسلماً «خروج سُفیانِ»، و «صیحهٔ آسمانی»، از علامات حتمیه است. و در بعضی از روایات، پنج امر شمرده شده: خروج یمانی، و قتل سید حسنی میان رُکن و مقام، و خَسف در بیداء، و خروج سُفیانِ، و صیحهٔ آسمانی. از آنچه بیان کردیم می توانیم نتیجهٔ بزرگی بگیریم، که شک و شبهه در آن نیست. و آن نتیجه این است که قبل از ظهور این علائم حتمیه — با قطع نظر از آدله و براهین دیگر — ادعای مهدویت، از هر که باشد، باطل است، و قابل استماع نیست^۱.

مسئلهٔ چهارم

پاره ای از علائم، که در احادیث مربوط به آخر الزمان، و اخبار «مَلاَیِم و فِئِن»^۲ آمده است، جزء علائم قیامت و شروط برپا شدن رستاخیز (أَشْرَاطُ السَّاعَةِ) است، و مربوط به ظهور نیست:

در این دو روایت^۳، دَجَال از علائم ظهور ذکر شده است. در روایات زیادی، دجال از علائم قیامت ذکر شده است. گویا ذکر سفیانِ — که مسلم از علائم ظهور است — با دجال، که از علائم قیامت است، خلط شده است^۴.

مسئلهٔ پنجم

هرگونه وقتگویی و وقتگذاری، برای ظهور حضرت بقیة الله (ع)، خلاف احادیث بسیار است. ائمه طاهرین، علم به وقت ظهور را، مانند «علم ساعت» (علم به زمان وقوع قیامت)، خاص خداوند دانسته اند، و وقتگذاران و وقتگویان را تکذیب کرده اند. نه برای غیبت مدت معینی ذکر فرموده اند، و نه

۱. «بیان الفرقان»، ج ۵، ص ۱۸۱ — ۱۸۲.

۲. مَلاَیِم و فِئِن، به معنای جنگهای بزرگ، و حوادث با عظمت، و آشوبهاست. این اصطلاح، در مورد اخبار مربوط به حوادث آخر الزمان، و وقایع پیش از ظهور به کار می رود، و — چنانکه در پیش اشاره شد — کتابهایی به همین عنوان:

۳. «المَلاَیِم»، و «المَلاَیِم و الفِئِن» داریم.

۴. مقصود دو روایت مذکور در «بیان الفرقان» (ج ۵، ص ۱۷۰) است.

۵. یعنی: به وسیلهٔ روایان خلط شده است.

برای هنگام ظهور، وقتی تعیین کرده اند. فقط علائمی ذکر شده است که باید همه متوجه آن علائم و وقوع آنها باشند، و به وقتگویان توجه نکنند. زیرا که وقتگویان از پیش خود چیزی می گویند... و این ربطی به اراده خدا، و حکمت غیبت، و مدت آن، و زمان ظهور، ندارد:

از روایات و بیانات گذشته روشن شد، که عمر مبارک حضرت (حُجَّت بن الحسن «ع»^۱) طولانی است، و مدتی، برای غیبت آن حضرت، و وقتی برای ظهورش معین نشده است. بلکه جداً از تعیین وقت معین، منع و نهی شده، پس تعیین وقت ظهور، از بعضی درویش یا مدعیان علوم غریبه، مخالف با دستورات و روایات است.^۱

در اینجا یاد می کنیم که — چنانکه بزرگان گفته اند — مردمان همواره باید به یاد حجت الاهی، و ربّانی آیات خدا، حضرت بقیة الله «ع» باشند. و برای آن امام، و برای نزدیک شدن فرج و ظهور او دعا کنند. همیشه باید ظهور او را از خدا بخواهند. جای هیچ ناامیدی نیست. هر لحظه ممکن است، مقدمات قریبه این امر، واقع گردد، و فرج برسد، و امام ظاهر شود. این است که باید همواره به یاد آن امام بود، و دل را به یاد او قوی داشت، و رسیدن او را از خدا طلب کرد. و همین است که حضرت امام جعفر صادق «ع» فرموده است:

هنگامی که حجت خدا، در میان مردم نباشد، مردم به خدا نزدیکترند، و خدا از مردم خوشنودتر است. زیرا با اینکه حجت خدا ظاهر نیست، و جای او را نمی دانند، باز باور دارند که حجت خدا هست، و پیمان خدایی استوار است. در چنین روزگاری (روزگار غیبت)، هر صبح و هر شام منتظر فرج باشید. چون به هنگامی که حجت غایب باشد، خشم خدا بر دشمنان خود بیشتر است (پس ممکن است به هر هنگام او را، برای نابودی دشمنان برساند). و خدا می دانست که اولیاء و مؤمنین، درباره حجت او (اگرچه غایب باشد و غیبت او طولانی گردد)، شک نمی کنند؛ اگر می دانست که شک می کنند، یک چشم به هم زدن، حجت خود را غایب نمی داشت...^۲

۱. «بیان الفرقان»، ج ۵، ص ۲۱۷.

۲. «اصول کافی»، کتاب الحجّة، «باب نادر فی حال الغیبة».

توضیح :

منظور امام «ع»، از این سخن که فرمود: «... هر صبح و شام منتظر فرج باشید!»، این است که در چنان اوضاع و احوالی، همواره، در انتظار وقوع واقعه باشید، از طریق پدیدار شدن علائم حتمی آن. پس انتظار فرج، در هر صبح و شام، با لزوم پدیدار شدن علائم حتمی منافاتی ندارد. منتظر فرج باشید، یعنی: منتظر علائم حتمی باشید، و سپس ظهور و فرج کلی. زیرا که از پیدایش نخستین علامت از علائم حتمی — که پیایی خواهد بود — تا رسیدن اصل فرج و بیرون آمدن امام «ع»، فاصله‌ای چندان نیست. درباره «قتل نفس زکیه»، شیخ مفید، از حضرت امام محمدباقر «ع» روایت کرده است که فرمود:

فاصله قتل نفس زکیه، و قیام قائم، بیش از ۱۵ شب نخواهد بود^۱.

البته، فاصله پاره‌ای از علائم حتمی، با ظهور، از ۱۵ شب بیشتر است، اما چندان زیاد نیست، حدود چند ماه... چنانکه از برخی احادیث فهمیده می‌شود.

مسئله ششم

بزرگان دین گفته‌اند که در زمان غیبت کبری، کسان بسیاری به دیدار امام غایب «ع» نایل شده‌اند. شیخ استاد، در این باره، حدیثی از حضرت امام جعفر صادق «ع» نقل کرده است، و سپس توضیحی افزوده است. اینک، خلاصه ترجمه حدیث و توضیح استاد، در این مقوله:

برادران یوسف «ع»، صاحبان عقل و خرد، و اولاد پیغمبر بودند، بر حضرت یوسف «ع» وارد شدند، و با او سخن گفتند، و معامله و تجارت نمودند، و با هم برادر بودند، و یوسف را شناختند، تا اینکه خود را معرفی کرد و فرمود: من یوسف هستم. پس آنگاه او را شناختند. آیا مردمی متحیرانکار می‌کنند که خداوند اراده کند تا حجت خود را از انظار مستور نماید. یوسف «ع» مالک

مصر بود، و بین او و پدرش هیچ‌ده روز راه فاصله بود، اگر خدا می‌خواست جای یوسف را به پدرش نشان دهد، نشان می‌داد. پس چگونه انکار می‌کنند که خداوند رفتاری که با یوسف کرد با حجت خود بکند؟ چه مانعی دارد که صاحب امر... در بین مردم باشد، و در بازارهای آنان راه رود، و روی فرش آنان پا بگذارد، و در عین حال، مردم او را شناسند، تا وقتی که خدا اذن دهد که خود را معرفی کنند، چنانکه به یوسف اذن داده شد، وقتی برادرانش گفتند: تو خود همان یوسفی؟ گفت: آری منم یوسف.

این روایات صریح است در اینکه وجود مبارک ولی عصر — علیه السلام — با اینکه در بین مردم است، مردم او را نمی‌شناسند. و البته این مطلب، با اینکه بعضی از مردم آن حضرت را ببینند و بشناسند، منافات ندارد. زیرا مقصود این است که در عین حالی که آن حضرت در بین مردم می‌باشد، عموم مردم او را نمی‌شناسند. پس بین این روایات، و دیدن عدهٔ قلیلی امام را، بنا به مصالح و جهاتی، منافات نخواهد بود.^۱

۱۰- در آینهٔ زمان

می‌توان گفت، بسیاری از علائم آخر الزمان که در احادیث ذکر شده است، اکنون سالهاست که پدیدار گشته است، و همواره پدیدار می‌گردد. این علائم و پیشگوییهای عجیب و صحیح، بسیاری، دربارهٔ حوادث و احوالی است که در بستر زمان، از مدتها پیش از ظهور، به پدیدار گشتن آغاز می‌کند، و هر یکی پس از دیگری، و با زمینه‌ای، تحقق می‌یابد. تأمل در اینگونه احادیث، که دربارهٔ آخر الزمان و احوال مردمان، در چنین روزگارانی، یعنی: روزگاران پیش از ظهور، رسیده است (بویژه احادیث مفصل)، و در کتابهای حدیث ثبت است، اموری عظیم را آشکار می‌سازد. مقصود احادیثی است از این نمونه:

۱- احادیث معروف سلمان فارسی، از پیامبر اکرم («ص»)، که دست در

حلقهٔ کعبه زد و فرمود،^۲

۱. «بیان الفرقان»، ج ۵، ص ۱۶۷ — ۱۶۸؛ با اندک تغییری در عبارات.

۲. «جامع الاخبار»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۶۲ — ۲۶۴.

۲- حدیث آنس بن مالک، از امیرالمؤمنین «ع»، در برائا،^۱

۳- حدیث حمران بن اعین، از امام جعفر صادق «ع».^۲

در این احادیث، احوال آخرالزمان و چگونه شدن مردمان، از قرنهای پیش، چنان بروشنی و وضوح شرح داده شده است، که گویی گویندگان این سخنان، آینده را، در آینه ای بسیار صاف و روشن می دیده اند: چگونگی حالات مردم، اخلاق و معاشرت، گناه و تباهی، پوشش و سلوک، وضع مردان و زنان و کودکان، زندگی و وسایل و ارتباطات، وضع تبلیغ و مطبوعات، حکومتها و نظامها، و دهها مسئله دیگر. و این امور، که می توان آنها را از علائم عامه ظهور به شمار داشت، بسیاری - در این ۵۰ سال اخیر - به وقوع پیوسته است... و وقوع همین وقایع، انسان بصیر را، نسبت به دیگر علائم و حوادث هشیار می کند، و مؤمن می سازد، و او را به مراقبت و پرهیز می خواند، و به آمادگی و توجه سوق می دهد.

۱۱- سرعت و فراگیری

در شخصیت مهدی «ع» در مرحله ظهور، دو قید مندرج است که لازمه جدایی - ناپذیر ظهور است. با توجه به این دو قید می توان رسوایی هر مدعی را دانست. این دو قید عبارت است از: فوریت و عمومیت، سرعت و فراگیری. یعنی: ظهور مهدی واقعی، مستلزم عمومیت پیدا کردن حکومت توحید است در سراسر جهان، آنهم در زمانی بسیار کوتاه. در غیر این صورت، خاصه ذاتی مهدی، منتفی خواهد بود.

پس با توجه به این دو اصل مسلم - که در احادیث بسیار گفته شده است - اگر ببینیم بعد از ادعای مدعیان، هنوز جهان دچار حکومتهای متعدد، و نظامهای فاسد، و عقاید و آراء باطل، و فساد و تباهی و ظلم و گناه و تاریکی بسیار است، می دانیم که هنوز مهدی ظهور نکرده است. این چه مهدیهایی هستند که آمده اند و نابود شده اند، و جهان هنوز مالا مال از ستم و اجحاف، و تجاوز و

۱. «کشف الیقین»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۱۷ - ۲۱۹.

۲. «روضه کافی»، ص ۳۶ - ۴۲، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۵۴ - ۲۶۰.

انحراف، و کفر و جهل، و گمراهی و انحطاط است؟! مهدی، برای این نیست که بیاید و دعوتی را نشر دهد و فرقه تازه‌ای بسازد و بر تشتت اقوام و مشکلات بشری چیز دیگری بیفزاید.

مهدی، بقیه الله است، و ذخیره الهی است. مهدی، مظهر «یا منتقم»، و «یا عدل یا حکیم» است. او برای نجات بشریت ذخیره شده است. او ذخیره شده است که چون بیاید، انسانیت را از همه دردها و رنجها، جهلها و پستیها، ستمها و محرومیتها رهایی بخشد...

مهدی، پس از آزمایشهای خدایی از بشر - آزمایشهای اعصاری و اقوامی، نسلی و عصری، فردی و جمعی، اعتقادی و عملی - در هنگام مقدر، به امر خدا، ظاهر می‌گردد، و خود را به مردمان می‌شناساند، و قاطع و سریع، جهان را (به تأیید غیبی، و به کمک نیروی انسانی یاران و اصحاب خود، و کسانی که به او پیوندند، و دیگر نیروهای ناشناخته)، به صورت جهانی خدایی درمی‌آورد. این است فلسفه اعلای غیبت و ظهور مهدی «ع». و با توجه به همین عمق جوهری شخصیت مهدی، و دو نشانه اقدامی ظهور او (سرعت و فراگیری) است، که شیعه اثناعشری آگاه و مؤمن، از دام همه مدعیان و دکه داران و مسلک سازان و استعمارگران و خیانت‌پیشگان و تشتت آفرینان رسته است، و از هر ضلال و انحرافی جسته است، و همواره منتظر ظهور «طلعت رشیده»، و «دولت کریمه» است.

۱۲ - طلوع خورشید از مغرب

در علائم ظهور، از جمله، سخن از طلوع خورشید از مغرب رفته است. در برخی از احادیث، این امر، اینگونه بیان شده است:

خورشید به هنگام ظهر، در آسمان را کد شود (آسمان بسختی تیره گردد، و خورشید ناپدید شود، چنانکه گویی غروب کرده است)، و ساعتی چند، تا به هنگام عصر، پیدا نباشد، آنگاه (که به جانب مغرب رسیده باشد)، از مغرب ظاهر گردد!

از این بیان، چنان معلوم می‌گردد، که با تیره شدن آسمان، ورکود^۱ و تار-
شدن خورشید و ناپیدا شدن آن، به هنگام ظهر، و طول کشیدن این حال تا نزدیک
غروب، و سپس پیدا شدن آن در مغرب، چنان به نظرها می‌آید که خورشید، پس
از آنکه به هنگام ظهر در وسط آسمان ناپدید گشته است، به هنگام غروب، «از
مغرب طلوع کرده است».

در برخی از روایات این مطلب نیز آمده است که: «آیت و نشانه‌ای، و
سیمایی، در خورشید پدیدار گردد». و در برخی آثار رسیده است که «مهدی»، خود، همان
خورشیدی است که از مغرب (محل غروب کردن) خویش طلوع خواهد کرد — (وَهُوَ
الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا)^۲.

۱. ظاهراً ناپدید شدن خورشید، در تیرگی سخت هوا، رکود خوانده شده است، و گرنه حرکت کرات برقرار خواهد بود، چنانکه در خود این احادیث آمده است که خورشید پس از ساعتی چند، از مغرب — که در طول مدت تاریکی و تیرگی هوا، با (سیرزمین) تا آنجا رسیده است — طلوع می‌کند.

۲. «اکمال الدین»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۹۵.

فصل هفتم

در «قرآن کریم»

۱- مهدی در قرآن

آشکار شد که موضوع «مهدی»، «انتظار»، و «ظهور»، سراسر کتابها و مدارک مذاهب اسلامی را فرا گرفته است. پیامبر اکرم «ص»، خود آن را تعلیم داده است. علی بن ابیطالب «ع» و دیگر امامان، همواره، درباره آن سخن گفته اند، و درباره خصوصیات موعود و ظهور، و انتظار منتظران، دقایقی بسیار مطرح ساخته اند. علما و بزرگان فریق اسلام، در سرتاسر تاریخ اسلام، و در سرتاسر جهان اسلام، در این باره فصلها نوشته اند و کتابها نگاشته اند.

با این حساب، آیا شدنی است که موضوعی اینچنین، در کتاب الاهی ریشه‌هایی نداشته باشد؟! موضوعی به این مهمی، که خود پیامبر تعلیم داده، و آنهمه درباره آن سخن گفته است، و سپس از علی و دیگر امامان، آنهمه در آن باره بیانه‌ها و سخن‌ها رسیده است، بیقین ریشه‌هایی قرآنی دارد، و آیاتی چند، مربوط به آن، فرود آمده است...

در قرآن کریم، درباره مسائل آینده دوران، و حوادث آخرالزمان، و استیلاي خوبی و خوبان بر جهان، و حکومت یافتن صالحان — گاه با اشاره، و گاه بتصریح — سخن گفته شده است. اینگونه آیات را مفسران اسلامی، طبق مدارک حدیثی و تفسیری، مربوط به مهدی و ظهور آخرالزمان دانسته اند. آیات دیگری، در قرآن کریم هست، که به جنبه حضور ولایتی مهدی «ع»، اشاره — بلکه در این باره صراحت — دارد، که در فصل بعد، یاد می‌کنیم. اینک ۱۰ آیه، از آیاتی که راجع به مهدی است، و آخرالزمان، و ظهور «طلعت رشیده»، و «دولت کریمه»:

آیه اول:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ، مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ، أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ^۱.

— مادر زبور داود، از پس ذکر (تورات)، نوشته ایم که سرانجام، زمین را بندگان شایسته
ما میراث برند و صاحب شوند.

امام محمد باقر «ع» فرمود:

این بندگان شایسته که وارثان زمین شوند، اصحاب مهدی هستند، در
آخِرُ الزَّمَانِ.

شیخ طبرسی، پس از نقل این حدیث، می گوید:

حدیثی که شیعه و سُنی، از پیامبر «ص» روایت کرده اند، برگفته امام باقر
دلالت دارد. حدیث این است: «اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز،
خداوند همان یک روز را آن قدر دراز کند، تا مردی صالح، از اهل بیت من،
برانگیزد، و او جهان را، همانگونه که از جور و ستم لبریز شده باشد، از داد و
دادگری لبریز سازد». و امام ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، در کتاب
«الْبَعَثُ وَالنُّشُورُ»، اخبار بسیاری در این باره آورده است. و آن اخبار را،
نواسه او، ابوالحسن عبیدالله بن محمد بن احمد، در سال ۵۱۸، برای ما روایت
کرد.^۲

در «تفسیر علی بن ابراهیم»، درباره این آیه، آمده است:

مادر زبور، از پس ذکر نوشتیم... همه کتابهای آسمانی ذکر نامیده می شود.
أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، یعنی قائم و اصحاب او. (این مطلب در زبور
آمده است زیرا که) در زبور وقایع و کشتارهای عظیم آمده است، و هم حمد
خداوند و تمجید ذات او، و هم دعا و نیایش^۳.

۱. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۵.

۲. تفسیر «مجمع البیان»، ج ۷، ص ۶۶ - ۶۷.

۳. تفسیر «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۴۶۴.

آیه دوم:

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ، وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً،
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۱.

— ما می خواهیم تا به مستضعفان زمین نیکی کنیم، یعنی: آنان را پیشوایان سازیم و میراث بران زمین.

این آیه نیز، طبق پاره‌ای از سخنان امام علی بن ابیطالب «ع»، در «نهج البلاغه»، و روایاتی از دیگر امامان، به گونه‌ای، ناظر به مستضعفان محروم و پیروان راه حق است، که سرانجام، جهان از آن شایستگان ایشان خواهد شد. و این امر، در زمان ظهور حُجَّتِ بِالْغَةِ است^۲؛ چنانکه شیخ بزرگوار ابوجعفر صدوق، در «آمالی» روایت کرده است که علی «ع» فرمود: «این آیه مربوط به ماست»^۳.

آیه سوم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ،
يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...^۴

— ای مؤمنان! هرکس از شما از دین خویش بگردد (زیانی به دین خدا نخواهد رسانید، زیرا که خداوند دین خود را بی‌یاور نخواهد گذاشت، بلکه) او مردمی پدید خواهد آورد، که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان او را دوست می‌دارند، آن مردم، با مؤمنان خوشرفتار و نرم‌خو خواهند بود، و با کافران سختگیر و بی‌گذشت، و آنان همواره می‌کوشند و در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنشگری باکی نخواهند داشت...

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲. «مجمع البیان»، ج ۷، ص ۲۳۹.

۳. تفسیر «نور الثقلین»، ج ۴، ص ۱۰۷ — ۱۱۱.

۴. سوره مائده (۵)، آیه ۵۴.

... این آیه، دربارهٔ قائم و اصحاب او نازل شده است، همانان که در راه خدا جهاد کنند، و از هیچ چیز پروا ندارند^۱.

آیه چهارم:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ،
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ، الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ،
وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...^۲

— خداوند، آنان را که گرویدند از شما و نیکیها کردند، وعده داد که بیقین ایشان را خلیفه کند در زمین — چنانکه آنان که از پیش بودند خلیفه ساخت — و دینشان را باز بگستراند، آن دین که بیسندید برای آنان، و هم آنان را از پس بیمی که دارند، بی بیمی دهد و ایمنی...^۳

شیخ طبرسی می گوید:

از امامان اهل بیت روایت شده است که این آیه، دربارهٔ مهدی آل محمد «ص» است. شیخ ابوالنضر عیاشی، با اسناد خود، از حضرت امام زین العابدین «ع» روایت کرده است که این آیه را خواند و فرمود: «اینان به خدا سوگند شیعه ما هستند، خدا این کار را در حق آنان به دست مردی از ما خواهد کرد. و این مرد مهدی این امت است. و همان کسی است که پیامبر «ص» فرموده است: «اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خدا همان یک روز را چنان دراز کند تا مردی از خاندان من حاکم جهان گردد. اسم آن مرد اسم من (محمد) است. او زمین را از عدل و قسط لبریز سازد، همانگونه که از ظلم و جور لبریز شده باشد»، و چنین مطلبی، دربارهٔ این آیه، از امام محمد باقر «ع» و امام جعفر صادق «ع» نیز روایت شده است.

امین الاسلام، شیخ ابوعلی طبرسی، سپس سخن خویش را، دربارهٔ این آیه، به اینگونه به پایان می برد:

چون گسترش دین، در سراسر زمین، و جهانگیر شدن آیین، از گذشته تا کنون پدیدار نگشته است، پس بیقین این امر در آینده خواهد بود. چه این جهانگیری

۱. تفسیر «نور الثقلین»، ج ۱، ص ۶۴۱.

۲. سوره نور (۲۴)، آیه ۵۶.

دین و آیین، وعده‌ای خدایی است — طبق آیه — و وعده خدایی خُلف بردار نیست و خلف نخواهد گشت^۱.

آیه پنجم:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ،
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۲.

— او آن خداست که رسول خویش را بفرستاد، به راهنمونی و دین راست، تا آن دین را پیروز گرداند بر همه دینهای دیگر، هرچند بر مشرکان دشوار آید.

رشیدالدین میبُدی، در تفسیر «کشف الاسرار»، در شرح این آیه گوید:

رسول، در این آیه، محمد است، و هدای و هدایت، قرآن و ایمان است. و دین حق، اسلام است. خدا این دین را بر دیگر ادیان برتری دهد، چنانکه دینی نماند مگر اینکه اسلام بر آن غالب آید. و این امر، بعد از این خواهد شد، و هنوز نشده است. و قیامت نخواهد آمد مگر اینکه این کار بشود. ابوسعید [خِدری] روایت کرده است که پیامبر «ص» از بلایی یاد فرمود که به این امت رسد، تا بدانجا که از بسیاری ظلم و ستم، کس برای خویش پناهی نیابد. چون چنین شود، خداوند مردی از خاندان مرا برانگیزد، و به دست او زمین را از عدل و قسط بیا کند، انسان که از ستم آکنده باشد. همه ساکنان آسمان، و همه ساکنان زمین، از او، خرسند باشند. در روزگار او، قطره بارانی در آسمان نباشد، مگر اینکه بر زمین فرود بارد، و گیاهی در زمین نباشد، مگر اینکه بروید. چنان روزگاری خوش و بابرکت پدید آید، که کسان آرزو کنند کاش مردگانشان زنده شوند، و به این جهان بازگردند...^۳

آیه ششم:

... لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۴.

— برای ایشان است، در این جهان، خواری، و در آن جهان، عذابی بزرگ.

۱. «مجمع البيان»، ج ۷، ص ۱۵۲. نیز تفسیر «البرهان»، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۳۳.

۳. «کشف الاسرار»، ج ۴، ص ۱۱۹ — ۱۲۰.

۴. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۴.

رشیدالدین میبُدی، در شرح این قسمت از آیه، گوید:

ترسایان راست در این جهان رسوایی و خواری و ننگ، اگر ذمی بود گزیت، و اگر حربی بود قتل، و در آن جهان عذاب مهین جاودان در آتش. مُقاتِل و کَلْبی گفتند: «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبِي»، فتح قسطنطنیه و عموریّه و رومیّه است، حصارها و نشستگاه ایشان، که در آن استیصال ایشان است و تَبَتُّرِ نظامِ دولت ایشان. مصطفی «ع» گفت: «الْمَلْحَمَةُ الْعُظْمَى فَتْحُ قُسْطَنْطِينِيَّةَ، وَخُرُوجُ الدَّجَالِ، فِي سَبْعَةِ أَشْهُرٍ» [یعنی: واقعه و کشتار بزرگ، فتح قسطنطنیه است و خروج دجال که خیال هفت ماه پدید آید]. سُدی گفت: حِزْبِ ایشان در دنیا آن است که «مهدی» بیرون آید، و قسطنطنیه بگشاید، و جای ایشان خراب کند، و قومی را بکشد، و قومی را به بردگی ببرد. و «مهدی» آن است که مصطفی «ع» گفت: «لَوْ لَمْ يَثِقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِثِّي...»^۱. [اگر از عمر جهان باقی نماند مگر یک روز، خداوند همان یک روز را چنان دراز کند، تا مردی از خاندان من، برانگیزد...].

آیه هفتم:

... وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا، فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا، فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا^۲.

— و هر کس را بکشند به بیداد، وارثان او را صاحب فرمان کردیم (که هر چه خواهند بکنند: قاتل را بکشند، یا دیه ستانند، یا عفو کنند). و مباد که کس به گزاف کسی را بکشد، که خدا یاورِ خونِ بناحق ریخته است.

حُوِزِي، در تفسیر «نور الثقلین»، می گوید:

امام محمد باقر «ع» فرمود: این کس، حسین بن علی «ع» است که مظلوم کشته شد. و ماییم اولیاء این خون. هنگامی که قائم ما بیرون آید، خون حسین را بطلبد... وَانَّهُ كَانَ مَنصُورًا، آن است که جهان پایان نگیرد، تا انتقام این خون، به دست مردی از آل رسول «ص» گرفته شود، مردی که جهان را از قسط و عدل لبریز سازد، همانسان که از ستم و بیداد لبریز شده باشد^۳.

۱. «کشف الاسرار»، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۳.

۳. «نور الثقلین»، ج ۳، ص ۱۶۳.

آیه هشتم:

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...^۱.

— بَقِيَّةُ اللَّهِ (ذخیره الاهی)، برای شما مردم، اگر مؤمن باشید، از هر چیز و هر کس دیگر بهتر است.

در تفسیر «نور الثقلین»، از «اصول کافی»، نقل شده است:

مردی از امام جعفر صادق «ع» درباره قنائم پرسید، که آیا می توان او را به هنگام سلام دادن، «یا امیر المؤمنین» خطاب کرد؟ امام صادق فرمود: نه، این اسمی است که خداوند به «امیر المؤمنین» داده است. ... پرسیدم: فدایت شوم، به هنگام سلام دادن به او، چه بگویم؟ امام صادق فرمود: همه باید بگویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ!» سپس امام این آیه را تلاوت کرد: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲.

شیخ ابومنصور طبرسی، در کتاب «الاحتجاج»، از امیر المؤمنین «ع» نقل کرده است که فرمود:

بَقِيَّةُ اللَّهِ، یعنی مهدی، که پس از گذشتن این دوره، خواهد آمد. و زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد، همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد^۳.

شیخ صدوق، در کتاب «إكمال الدين»، از امام محمد باقر «ع»، حدیثی طولانی نقل کرده است. امام در آن حدیث که سخن از قائم می گوید، از جمله می فرماید:

هنگامی که قائم خروج کند، به خانه کعبه تکیه دهد، آنگاه ۳۱۳ تن نزد او گرد آیند. پس نخستین سخنی که گوید این آیه است: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»... من بَقِيَّةُ اللَّهِ ام، و حُجَّتِ خدایم، و خلیفه خدایم در میان شما. آنگاه هر مسلمانی که به او سلام دهد، گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ»

۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۸۶.

۲. «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۳۹۰.

۳. «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۳۹۰.

فی ارضه»^۱.

همچنین در احادیث آمده است که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود:

علم به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص)، در قلب مهدی ما می روید. چنانکه بهترین و شادابترین گیاهان می رویند. هر کس از شما باقی ماند، و مهدی را ملاقات کند، به او اینگونه سلام بدهد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَالتُّبُوَّةِ، وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ، وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ!»^۲

— درود بر شما، ای خاندان رحمت و نبوت! و ای ذخیره گاههای علم، و ای پایگاههای رسالت! درود بر تو ای ذخیره خدایی، ای بقیة الله! ...

آیه نهم:

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ...^۳.

— روزی که پاره ای از آیات پروردگار تو پدیدار گردد، آن روز هیچ کس را — اگر از پیش ایمان نیاورده باشد — ایمان و باور سودی نخواهد بخشید.

سیدهاشم بحرانی، صاحب «تفسیر»، می گوید:

شیخ صدوق، از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «آیات، در این آیه، ائمه هستند. و آن آیت مورد انتظار، قائم (ع) است. روزی که قائم با شمشیر قیام کند، ایمان آوردن آن کسان، که از پیش به او ایمان نداشته اند، آنان را سودی نخواهد داشت، اگر چه آنان، به امامان پیش از او، ایمان داشته باشند»^۴.

همچنین می گوید:

ابوبصیر، از امام جعفر صادق (ع)، روایت کرده است که فرمود: «مقصود از این آیه (یعنی: یوم یأتی بعض آیات ربك... روزی که پاره ای از آیات پروردگار

۱. «تورالتقلین»، ج ۲، ص ۳۹۰ — ۳۹۲.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۱۷ — ۳۱۸.

۳. سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۸.

۴. تفسیر «البرهان»، ج ۱، ص ۵۶۴.

توپدیدار گردد...)، خروج قائم آل محمد «ص» است. ای ابابصیر! خوشا به حال شیعیان قائم، که در زمان غیبت در انتظار او به سر می‌برند، و هنگامی که ظاهر شود، فرمانبردار او یند. آنانند اولیای خدا، که نه از چیزی ترسی دارند، و نه به دل اندوهی»^۱.

آیه دهم:

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ^۲.

— در شب قدر، همه امور را، بر طبق حکمت، به جای خویش مقرر دارند.

مقصود از این آیت فرخنده، تقدیر امور است در شب قدر، در هر سال. و این امر در ارتباط مستقیم است با حضرت ولی عصر «ع»، و حضور ولایتی او، در امت، و در مجاری تقدیر، و در جهان کائنات. در فصل بعد، در این باره، سخن خواهیم گفت.

۲- شماری از تفاسیر

این ده آیه که یاد شد، و پاره‌ای دیگر از آیات «قرآن کریم»، به «مهدی موعود»، و مسائل و رخدادهای آخرالزمان، و وقایع مقارن ظهور، و پس از ظهور، تفسیر شده است. و در شرح و تفسیر آنها، به احادیث نبوی، و سخنان امام علی بن ابیطالب «ع»، و دیگر ائمه طاهرین، و سایر علما و محدثان و بزرگان اسلام، استناد گشته است. شاید کتاب تفسیری، از تفاسیر عالمان شیعه یافت نشود، که در آن، به مناسبت آیات یاد شده، سخنی از مهدی «ع» و مسائل آن امام، به میان نیامده باشد. من در اینجا به یاد کرد نام این تفاسیر نیازی نمی‌بینم. البته برای آگاهی بیشتر، در زمینه آیات قرآنی مربوط به موضوع، می‌توانید به کتاب: «الْمَحْجَّةُ، فِيمَا نَزَلَ فِي الْقَائِمِ الْحُجَّةُ»، مراجعه کنید. این کتاب، تألیف عالم بزرگ، سید هاشم بحرانی است^۳، مؤلف تفسیر عظیم «البرهان»^۴.

۱. تفسیر «البرهان»، ج ۱، ص ۵۶۹.

۲. سوره نوح (۴۴)، آیه ۴.

۳. از محدثان و محدثان سده یازدهم — دوازدهم. درگذشت: ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هجری قمری.

۴. رساله دیگری نیز اخیراً در این باره به دستم رسید، به نام «المهدی فی القرآن». از سید صادق حسینی شیرازی، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم (۱۴۰۱).

در تفسیرهای معتبر اهل سنت نیز، برخی از آیات مذکور، و پاره‌ای آیات دیگر، به حضرت مهدی «ع» و ظهور او تفسیر شده است. و اینک، نام شماری از تفاسیر عالمان اهل سنت، که در آنها آیاتی چند، به حضرت مهدی «ع» و حوادث ظهور تفسیر گشته، و ذکر آن امام بزرگ، در آنها آمده است:

- | | |
|------------------------|--------------------------|
| ۱- تفسیر غرائب القرآن | نظام نیشابوری. |
| ۲- تفسیر الکشف والبيان | ابواسحاق ثعلبی. |
| ۳- تفسیر کشف | جارالله زمخشری. |
| ۴- تفسیر کشف الاسرار | رشیدالدین میبدی. |
| ۵- تفسیر مفاتیح الغیب | فخر رازی. |
| ۶- تفسیر الدر المنثور | جلال‌الدین سیوطی. |
| ۷- تفسیر المنار | شیخ محمد عبده مصری. |
| ۸- تفسیر روح البیان | اسماعیل حقی. |
| ۹- تفسیر روح المعانی | شهاب‌الدین آلوسی بغدادی. |
| ۱۰- تفسیر الجواهر | طنطاوی مصری. |

فصل هشتم

در «سوره قدر»

۱- سورة قدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .
اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ .
وَمَا اَدْرَاکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ .
لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ .
تَنْزَلُ الْمَلٰٓئِکَةُ وَالرُّوْحُ فِیْهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ .
سَلَامٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ .

— ما قرآن را، در شب قدر، فرو فرستادیم.
تو شب قدر را چگونه شبی می دانی؟
شب قدر، از هزار ماه بهتر است.
در آن شب فرشتگان و روح (جبرئیل)، به اذن خدا، همه فرمانها و سرنوشتها را فرود
می آورند.
آن شب، تا سپیده دمان، همه، سلام است و سلامت.

۲- آیا کدامین شب؟

این امر بزرگ چیست؟
و این شب کدام است؟
آن شب فرخنده، که قرآن فرود آمده است، چه شب است؟
آن شب که از هزار ماه بهتر است، کدام لحظات گرانقدر است؟

آن شب، که فرشتگان فرود می آیند، و روح (جبرئیل)^۱ نیز فرود می آید، کدامین است؟

آن شب، که فرمانها و تقدیرها را به زمین می آورند، و برطبق حکمت برمی نهند، و معین می دارند؟ ...

آن شب، که تا سپیده دمان، همه آنات و لحظات آن، درود است و سلام، و رحمت است و سلامت، و ایمنی است و فرخندگی؟ ...

این واقعیت بزرگ، که با «فعل مضارع» بیان شده است، و استمرار را می رساند چیست: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ...» فرشتگان و روح، همی فرود آیند، و همی فرود آیند، به کجا؟

آری، فرشتگان و روح، در هر سال، در شب هنگام «قدر» پیوسته فرود آیند، و به «اذن خدا»، هر «امری»، و «تقدیری» را فرود آورند... این امر چگونه است؟ این فرشتگان نزد چه کسی می روند، و فرمانها و تقدیرها را به چه کسی می سپارند؟ آنجا که روح بزرگ فرود می آید کجاست؟ و آن آستان مقدس، و مطلع نور، و مرکز ناموس، که «کُلَّ أَمْرٍ»، به همراه فرشتگان، به جانب آن فرود آورده می شود، کدام آستان است؟ در شب قدر، فرودگاه فرشتگان آسمان، در کدام سرمنزل قدس، و مَهَبَطٌ مُّظَهَّرٌ است؟

۳- شب قدر است و طی شد نامه هجر

آن شب، که باید شکوائیه هجران را درنوردید، و به امید وصل و دیدار بیدار نشست، و از جامِ ظهورِ «سلام»، تا «مطلع فجر»، سرمست بود، کدام شب است؟

آن شب، که شاعرِ حافظِ قرآن، با الهام گرفتن از قرآن، آن را «شب وصل» می نامد، و نامه هجران را، در آن شب، طی شده و پایان یافته می خواند، کدام شب نورانی و دل افروز است؟ شبی که باید در عاشقی ثابت قدم بود: در طلب کوشید، و بیدار ماند، و دیدار جست، و احیا گرفت، و به نیایش پرداخت، و

۱. در برخی از احادیث، «روح» را در این آیه - «جبرئیل» گفته اند، و در برخی، مخوفین یا عظیم تر از ملائکه و جبرئیل.

کار خیر کرد، و صالحات به جا آورد، و به نیازمندان رسید، و دانایی طلبید، و مذاکره علم کرد؟^۱ شبی که در آن، کاری بی اجر نخواهد ماند؟ شبی که باید به یاد روی آن محبوب عزیز، و آن یار آواره از دیار، و پنهان رخسار، با دردمندیهای عاشقانه نالید، و دیدار روی او را از خدای طلبید؟ ... کدام شب عزیز است؟

شب وصل است و طی شد نامه هجر^۲
سلامم فيه حتى مطلع الفجر

دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی اجر

بر آ ای صبح روشندل خدا را!
که بس تاریک می بینم شب هجر

دلم رفت و ندیدم روی دلدار
فغان از این تطاول، آه از این زجر^۳

اشاره‌های حافظ، در این غزل، بویژه با تضمین کلمات قرآنی «سوره قدر» همه و همه، به همین معانی است: شب قدر، رابطه آن با امام و غیبت، ثابت قدم بودن در عاشقی اگرچه مشکلات در کار باشد، و هجرانی طولانی تورا از معشوق حقیقی دور بدارد، همچنین آرزوی ظهور و دمیدن صبح روشندل وصال، به امید رهایی از شب تاریک هجران و غیبت، و سرانجام، شکوه از تطاول مهجوری، و درازی دوران دوری...

آری، حافظ، از این دوری و مهجوری، اینگونه می نالد، و از دست تطاول این هجران و غیبت، اینسان شکوه می کند، اما با توجه به حقیقت امر، می خواهد

۱. «وقال شيخنا الصدوق، فيما أتملى على المشايخ، في مجلس واحد، من مذهب الإمامية: وَمَنْ أَحْيَى هَاتَيْنِ اللَّيْلَتَيْنِ بِمُذَاكِرَةِ الْعِلْمِ فَهُوَ أَفْضَلُ» - یعنی: شیخ بزرگوار صدوق، در بیانیه‌ای که در محفل مشایخ حدیث درباره مذهب تشیع عرضه داشت گفت: «افضل اعمال، در شب قدر، مذاکره علم است» - «مفاتيح الجنان»، فصل «اعمال مخصوصة شب قدر»، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۲. درباره‌ای از نسخه‌های دیوان:

شب قدر است و طی شد نامه هجر.

۳. «دیوان حافظ»، چاپ علامه قزوینی، ص ۱۷۰ (غزل ۲۵۱).

تا همگان در شور عشق و عاشقی، ثابت قدم باشند، و در طلب و دلدادگی، استوار
مانند...

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، درباره ولایت عصر، و ذخیره
دهر، بجز این غزل، سخنانی شیفته‌وار و اشارتهایی لطیف دارد، از جمله:

کجاست صوفی دجالِ فعلی ملحدِ شکل
بگوبسوز که مهدی دین پناه رسید.

*

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده ام فالی و فریادرسی می آید

*

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی توبجان آمد وقتست که بازایی

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایابِ شکیبایی

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی^۱

ساقی، چمن گل را بی روی تورنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی

۱. «رخساره به کس ننمودن» و «شاهد هر جایی» و «حاضر» درهمه جا «بودن»، می‌تواند اشاره باشد به آنچه ما آن را «غیبت شائیه» و «حضرت شونیه» اصطلاح کرده‌ایم. و در بخش ۸، از فصل بعد در آن باره سخن خواهیم گفت.

ای درد توأم درمان
وی یاد توأم مونس
در بستر ناکامی
در گوشه تنهایی^۱

۱. ذکر خجسته امام حجت بن الحسن المهدی — علیه السلام — در شعر فارسی، سابقه ای بس قدیم دارد. اینکه خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر فاضل و مطلع از معارف اسلام، و حافظ قرآن، و عارف شیعی دوازده امامی، در سده هشتم، آن امام بزرگ را در شعر خویش ذکر کرده باشد، جای خود دارد، حتی در سده های پیش، در شعر اسدی طوسی نیز، ذکر مهدی «ع» آمده است. شاعر و حماسه سرای معروف ایران، در سده پنجم، و مؤلف فرهنگ معروف «لغت فارس»، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی (در گذشته ۴۶۵ هـ. ق)، در آغاز «گرشاسپنامه»، ضمن اشاره به حکمت دین و لزوم دینداری، و تأکید بر حقانیت دین اسلام، ذکر فرخنده امام غایب، حضرت مهدی «ع» را اینچنین ادا کرده است:

دل از دین نشاید که ویران بود
که ویران زمین جای دیوان بود
نگه دار دین آشکار و نهان
که دینست بنیاد هر دو جهان
پناه روانست دین از نهاد
کلید بهشت و ترازوی داد
چراغیست در پیش چشم خرد
که دل ره به یزدان به نورش برد
جهان را نه بر بیهده کرده اند
تورا نزیب بازی آورده اند
ره دین بیاب از خرد چون سزاست
که گیتی بدین ایستادست راست
ازین پس نباشد پیمبر دگر
به آخر زمان «مهدی» آید به در
بگوید خط و نامه کردگار
کند دین پیغمبری آشکار
بدارد جهان بر یکی دین پاک
برآرد ز دجال و خیلش هلاک
رسد ز آسمان هر پیمبر فراز
شوند از پس «مهدی» اندر نماز...

— «گرشاسپنامه» — مقدمه، چاپ سربلی پاریس، با ترجمه کلیمان هوارد (۱۹۲۶).

۴- شبی، در هر سال

چنانکه از آیه های «سوره قدر»^۱، بروشنی فهمیده می شود، در هر سال شبی هست، که از هزار ماه - به ارزش و قدر و فضیلت - برتر است^۲. و این شب، در هر سال، هست. و در هر سال، یک شب، شب قدر است. در این شب، فرشتگان به همراه بزرگ خویش (روح) به زمین می آیند، و هر امر و فرمان و تقدیری، که از سوی خدا معین شده است - برای یک سال، تا شب قدر سال آینده - فرود می آورند.

آنچه از احادیثی که در تفسیر این سوره، و تفسیر آیات آغاز سوره «دُخان»، و جز آن رسیده است، فهمیده می شود، این است که فرشتگان در شب قدر مقدرات یکساله را به نزد «ولّی مطلق زمان» می آورند، و بر او عرضه می دارند و به او تسلیم می کنند. این واقعیت، همواره، بوده است و خواهد بود. در روزگار پیامبر اکرم، محل نزول فرشتگان شب قدر، آستان مصطفی «ص» بوده است. این امر مورد قبول همگان است. امر دیگری که مورد قبول است این است که پس از پیامبر اکرم «ص» نیز «شب قدر» هست، چنانکه در «قرآن کریم»، در «سوره قدر»، و «سوره دُخان»، بروشنی ذکر شده است، که شب قدر، در هر سال هست. رشیدالدین میبّدی، مفسّر معروف سُنی، می گوید:

برخی گفته اند: این شب قدر، به روزگاران پیامبر «ص» بود، و سپس از میان رفت. اما چنین نیست، زیرا که همه اصحاب پیامبر و علمای اسلام معتقدند که شب قدر، تا قیام قیامت، باقی است^۳.

شیخ طبرسی نیز، در این باره، روایتی از ابوذر غفاری نقل می کند:

۱. همچنین آیات آغاز «سوره دُخان»، که ذکر آنها خواهد آمد.

۲. «شب زنده داری و عبادت کردن و انجام دادن کار خیر، در این شب، بهتر است از شب زنده داری و عبادت و کار خیر، در هزار ماه، که شب قدر نداشته باشد»، «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۵۲۰. هزار ماه، ۸۳ سال و ۴ ماه است.

۳. «کشف الاسرار»، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

جاءت الرواية عن أبي ذرٍّ، إنَّه قال: يا رسول الله! ليلة القدر هي شيء
تَكُونُ على عهد الأنبياء، يُنزلُ فيها، فإذا قبضوا رُفِعَتْ؟ قال: لا، بل هي
إلى يوم القيامة^۱.

... از ابوذر غفاری روایت است که گفت: به پیامبر خدا گفتم: ای پیامبر! آیا شب قدر و
نزول فرشتگان، در آن شب، تنها در زمان پیامبران وجود دارد، و چون پیامبران از جهان
رفتند، دیگر شب قدری نیست؟ پیامبر فرمود: «نه، بلکه شب قدر، تا قیام قیامت هست».

در باره این امر شناختی مهم، احادیث متعدد رسیده است، و این موضوع
عظیم قرآنی، مورد تشریح و توضیح قرار گرفته است. از این جمله است حدیث
دیگری، که در کتاب «اصول کافی» نقل شده است. در این حدیث، از قول امام
جعفر صادق (ع)، چنین آمده است:

علی (ع) بسیار می فرمود، که هرگاه دوتن از اصحاب نزد پیامبر (ص) بودند،
و آن حضرت سوره «انا انزلناه» را با خشوع و گریه تلاوت می کرد، می گفتند:
چقدر در برابر این سوره حساسی؟ می فرمود: «این حساسیت برای چیزی
است که چشمانم دیده است، و جانم نیوشیده است. و پس از من، جان این
مرد (اشاره به علی) خواهد نیوشید». می پرسیدند: توجه دیده ای، و او چه
خواهد دید؟ پیامبر (ص) در پاسخ آنها روی خاک می نوشت: «نَنْزَلُ
الْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ← در شب قدر فرشتگان و روح، به
اذن خدا، هر امری (و تقدیری) را فرود می آورند». آنگاه می فرمود: «پس از
اینکه خدای متعال فرموده است: «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»، (هر امری)، آیا چیز دیگری
باقی خواهد ماند؟» می گفتند: نه...^۲

۵- صاحب شب قدر

هنگامی که در شناخت قرآنی، به این نتیجه می رسیم که «شب قدر» در
هر سال هست، باید توجه کنیم که پس «صاحب شب قدر» نیز باید همیشه وجود

۱. «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۵۱۸.

۲. «اصول کافی»، کتاب الحجّة، «باب فی شأنِ انا انزلناه فی ليلة القدر وتفسیرها»، حدیث ۵.

داشته باشد — چنانکه در احادیث آمده است^۱ — و گرنه فرشتگان بر چه کسی فرود می آیند؟ و کتاب تقدیر را نزد چه کسی می گشایند؟ و مجاری امور را، به اذن خدا، به چه کسی می سپارند؟

هدایت و ولایت «تکوینی»، از هدایت و ولایت «تشریحی» جدا نیست. عکس این قضیه نیز صادق است. پس چنانکه «قرآن کریم» تا قیام قیامت هست و «حُجَّت» است، صاحب شب قدر نیز همواره هست و همو «حجت» است. و پس از رحلت پیامبر اکرم «ص»، این مقام، از آن جانشینان پیامبر است. و همین دو واقعیت بزرگ است (یعنی: وجود شب قدر در هر سال، و وجود صاحب شب قدر در هر عصر)، که امام علی بن ابیطالب «ع»، از آنها، اینچنین یاد می کند:

إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، فِي كُلِّ سَنَةٍ. وَأَنَّهٗ يُنَزَّلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ. وَإِنَّ لِدَلِكَ الْأَمْرِ وُلاَةً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...^۲

— شب قدر، در هر سال هست. در این شب امور همه سال (و تقدیرها و سرنوشتها) فرو فرستاده می شود. پس از درگذشت پیامبر «ص» نیز، این شب، صاحبانی دارد...

بسیار جالب توجه است که عالمان اهل سنت نیز، در مواردی این حقایق را بصراحت گفته اند، از جمله در شرح «حدیث ثَقَلَيْنِ»^۳. حدیث ثَقَلَيْنِ، حدیث

۱. کتاب پیشین، همانجا، حدیث ۷.

۲. کتاب پیشین، همانجا، حدیث ۲.

۳. ناه این حدیث مهم و مشهور اسلامی، از همین کلمه «ثقلین» که در آن آمده گرفته شده است. برخی این کلمه را «ثَقَلَيْنِ» دانسته اند، تشبیه «ثقل» بر وزن «جلم» به معنای بار سنگین، بزرگان. بنابراین معنای «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ...» چنین می شود: «من دو بار سنگین، دو چیز گرانبهار، سنگین وزن، در میان شما باقی می گذارم...». برخی دیگر از محدثان و لغویان آن را «ثَقَلَيْنِ» دانسته اند، تشبیه «ثقل» بر وزن «أثر»، (در اینجا) به معنای چیز نفیس، خطیر (بزرگوار)، با قدر و جاه و بها، که همواره آن را محفوظ نگاه می دارند. در این صورت معنای حدیث این است: «من دو چیز نفیس، پر بها، با قدر و جاه، دو ذخیره گرانبها، در میان شما باقی می گذارم...». در زبان فارسی تلفظ ضبط نخست (ثَقَلَيْنِ) آسانتر است. و ما در این کتاب همان را به کار برده ایم، ولی چه بسا ضبط دوم بهتر و صحیحتر و مناسبتر باشد، چنانکه برخی از لغویان بزرگ نیز آن را ثبت کرده اند، از جمله ابن منظور می گوید: روایت شده است از پیامبر — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ — که در آخر عمر خود فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَشْرَتِي». وی این حدیث شریف را، در ذیل کلمه «ثقل» آورده است. «لسان العرب المحيط»، ج ۱، ص ۳۶۶.

مشهور و متواتری است، که صدها مدرک سُنی و شیعی آن را نقل کرده‌اند، و یکی از مسلمترین حقایق اسلامی و احادیث نبوی است. پیامبر اکرم، در این حدیث شریف، می‌فرماید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا
أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي.^۱

— من، در میان شما امت، دوشیء گرانقدر می‌گذارم و می‌روم، تا هنگامی که به آن هر دو چنگ زنید (و از هر دو با هم و در کنار هم پیروی کنید)، گمراه نخواهید شد. یکی از این دو، از دیگری عظیمتر است. این دو، کتاب خداست و عترت من (ائمه طاهرین «ع»).

در باره این حدیث، عالمان و محققان اهل سست، بیانات بسیار مهمی دارند. در اینجا، به عنوان نمونه، یکی از آن بیانات را می‌آورم. محدث معروف، ابن حجر هیتمی مکی شافعی، مؤلف کتابهایی چند، از جمله «الصواعق المحرقة»، می‌گوید:

وَفِي أَحَادِيثِ الْحَسَنِ عَلَيَّ التَّمَسُّكُ بِأَهْلِ الْبَيْتِ، إِشَارَةٌ إِلَى عَدَمِ انْقِطَاعِ
مُتَأَهِّلِي مِنْهُمْ لِلتَّمَسُّكِ بِهِ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كَمَا أَنَّ الْكِتَابَ الْعَزِيزَ كَذَلِكَ،
وَبِهَذَا كَانُوا أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ...^۲

— احادیثی که از پیامبر رسیده است و در آنها تأکید شده است بر پیروی از خاندان پیامبر و چنگ زدن به هدایت آنان، می‌فهماند که همیشه، تا قیام قیامت، کسی از خاندان پیامبر وجود دارد که شایسته رهبری و هدایت است، چنانکه قرآن نیز تا به قیامت راهبر و هادی است. و برای همین (که همیشه کسی از ایشان در جهان هست)، آنان سبب ایمنی و بقایند برای اهل زمین...

بدینسان می‌نگریم که حدیث عظیم ثقلین، بجز اثبات اصل «امامت»، تداوم امامت را نیز اثبات می‌کند. این حدیث نبوی مسلم، همانگونه که به ما می‌گوید، هدایت با دورکن تحقق می‌یابد: قرآن و امام، همانگونه نیز تداوم بقای امام و امامت را — چونان تداوم و بقای قرآن — اثبات می‌کند. و همین

۱. «غیقات الانوار»، مجلدات «حدیث ثقلین»، چاپ اصفهان.

۲. کتاب پیشین، ج ۳، ص ۱۵۱، نیز «شرف الدین»، ص ۵۸ — ۶۶.

واقعیت بزرگ و محتوای سترگ است که علامه مجاهد، و مرزبان حماسه جاوید، حضرت میرحامد حسین نیشابوری هندی نیز آن را یادآور می شود. وی می گوید:

حدیث ثقلین چنانکه برهان باهر امامت ائمه اثناعشر — سلام الله عليهم — عموماً، و سلطان قاهر خلافت بلافصل جناب امیرالمؤمنین — علیه السلام — خصوصاً می باشد... همچنین این حدیث شریف، دلیل واضح امامت امام دوازدهم — علیه السلام — و حجت قائمه وجود و بقای آن امام عصر — عَجَّلَ اللهُ تَظْهُورَهُ — نیز هست، زیرا که این حدیث شریف، بلاشبهه، دلالت بر مرافقت و ملازمت کتاب و عترت، تا به قیام قیامت... دارد. پس چنانکه قرآن مجید، تا به یوم آخر، باقی است، همچنین از عترت معصومه جناب رسالت مآب «ص»، کسی که امام زمان، و حجت وقت باشد، بقاء اولی الامر و حتمی است.^۱

علامه میرحامد حسین، سپس یاد می کند که گروهی از دانشمندان و حافظان حدیث و بزرگان اهل سنت، به این حقیقت، تصریح کرده اند، و در توضیح «حدیث ثقلین»، به این امر عظیم خستو گشته اند، دانشمندان و حافظانی چون:

شهابُ الدین دولت آبادی	در کتاب	هدایة السَّعْدَاءِ.
نورالدین سمهودی	=	جواهرُ العَقْدَائِنِ.
شهابُ الدین ابن حَجَرِ هَيْتَمِي مَكِّي	=	صواعقُ الْمُحَرِّقَةِ.
کمال الدین جهرمی	=	براهین قاطعه.
عبدُ الرَّؤُوفِ مناوی	=	فیضُ القَدِيرِ.
ابوعبدالله زرقانی مصری	=	شرحُ المَوَاهِبِ اللَّذْنِيَّةِ.
احمد بن عبدالقادر عجیلی	=	ذخیرهُ المَالِ.
مولوی حسن زمان	=	قولُ مُسْتَحْسَنِ. ^۲

من، پیش از نقل سخنان علامه میرحامد حسین هندی، گفته ابن حجر هیتمی را، در توضیح حدیث ثقلین، از کتاب «عباقات» نقل کردم. و آن،

۱. «عباقات»، ج ۳، ص ۶۵ — ۶۶.

۲. کتاب پیشین، ج ۳، ص ۶۶ — ۶۸.

نمونه‌ای است از گفته‌های دانشمندان دیگر اهل قبله.

باری، سخن درباره شب قدر بود. در فصل آینده، درباره اهمیت «شب قدر»، از نظرگاه دو قانون عظیم حاکم بر کاینات، سخن خواهیم گفت، یعنی: «قانون وساطت در فیض»، و «قانون اجمال و تفصیل در خلق و تقدیر». در اینجا همین اندازه تأکید می‌کنم که مسئله «تداوم تقدیر»، و «تداوم مجری تقدیر»، مسئله‌ای حتمی و قانونی الهی است. و قانونهای الهی، هرگز تبدیل نمی‌پذیرد، و تغییر نمی‌کند. این دو واقعیت توأمان، همیشگی است، همواره بوده است، و هست، و خواهد بود.

در این مقام، از حضرت ابن الرضا، امام جواد (ع) تعلیمی رسیده است. خوب است خلاصه آن تعلیم را، در این مقام بیاوریم، که بیان ولوی همین حقیقت حقه، و واقعیت ثابت است:

خداوند متعال، شب قدر را، در ابتدای آفرینش دنیا آفرید. همچنین در آن شب، نخستین پیامبر و نخستین وصی را آفرید. در قضای الهی چنان گذشت که در هر سال شبی باشد، که در آن شب، تفصیل امور و مقدرات یکساله فرود آید...

بی شک پیامبران با شب قدر در ارتباط بوده‌اند. پس از پیامبران نیز، باید حجت خدا وجود داشته باشد. زیرا زمین از نخستین روز خلقت خود تا آخر فنای دنیا، بی حجت نخواهد بود. خداوند، در شب قدر، مقدرات را به نزد آن کس که اراده فرموده است (وصی و حجت) فرو می‌فرستد. به خدا سوگند، روح و ملائکه در شب قدر، بر آدم نازل شدند، و مقدرات امور را نزد او آوردند. و حضرت آدم درنگذشت مگر اینکه برای خود وصی و جانشین تعیین کرد. همه پیامبرانی که پس از آدم آمدند نیز، بر هر کدام، در شب قدر، امر خداوند نازل می‌گشت. و هر پیامبری، این مرتبت را، به وصی خویش می‌سپرد...^۲

در این حدیث شریف، و تعلیم بزرگ — که تنها بخشی از آن آورده شد — نکته‌های مهم چندی است، که از نظر شناخت و معرفت، درخور توجه بسیار و فراگیری عمیق است. و شناخت واقع وجود، و ماهیت جهان، و روابط کائنات، و قوام ماهوی حقایق، بدون این معرفتها، و معرفت این نهادها و پیوندها، جز شناختی

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۷؛ سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶۲؛ سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۳؛ سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۳.

۲. «اصول کافی»، کتاب الحجّة، «باب فی شأن انا آنزلناه...»، حدیث ۲.

پوسته‌ای و قشری نخواهد بود، چنانکه «قرآن کریم» درباره علمهای کسانی که از این حقیقتها بی اطلاعند، فرموده است:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...^۱

— اینان، تنها صورتی ظاهری، از جهان و زندگی جهان، می شناسند.

البته شناخت ظاهر اشیا و جهان، منافات ندارد با پی بردن به خواص پاره‌ای از اجسام و فلزات و ترکیبات شیمیایی و معادن، و اطلاع یافتن از مقداری از کهنکشانها... و اختراع برخی وسایل رفاهی و مسافرتی و جنگی و پزشکی و اطلاعاتی و کیهان‌نوردی. اینها نیز — به گونه‌ای — هنوز همان صورت ظاهر است، در قیاس با درک حقایق. باری، سخن درباره نکته‌هایی بود، که در حدیث مذکور، آمده است. در اینجا به پنج نکته اشاره می کنیم:

- ۱ — ضرورت وجود نظم و تقدیر، تا جایی که نخستین چیزی که از این جهان آفریده می شود، شب قدر است — یعنی: ظرف زمانی تقدیر و تنظیم امور.
- ۲ — ضرورت وجود اجرا کننده، به گونه‌ای که می بینیم همراه ظرف زمانی تقدیر، دست اجرا کننده نیز پدیدار می گردد.
- ۳ — ضرورت وجود حجت، در جریان امور، که همان اجرا کننده مقدرات است به اذن خدا، و خلیفه خداست: پیامبر، یا وصی پیامبر.
- ۴ — ضرورت واسطه فیض، در پیوند باطنی عالم، که همان ولی و حجت است، و وجود او مقدم است بر دیگران.
- ۵ — ضرورت تداوم سنتهای الهی تاریخ، و استمرار آنها، بی وقفه و بی گسست، تا هنگامه رستاخیز و قیام قیامت.

پس می نگریم که شب قدر و تقدیر، از نخستین هنگام آفرینش این جهان بوده است، و در امتهای پیش از ما نیز مورد توجه قرار داشته است. گفته اند: امتهای پیشین نیز در طلب شب قدر بوده اند، و به این شب و اهمیت آن توجه داشته اند.^۲

۱. سوره روم (۳۰)، آیه ۷.

۲. تفسیر «کشف الاسرار»، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

۶- قرآن و شب قدر

در برخی از احادیث آمده است که راوی به امام جعفر صادق (ع) می گوید:

در باره شب قدر، به من اطلاعاتی بدهید! آیا این شب، فقط در روزگاران گذشته [مثلاً روزگار حیات پیامبر (ص)] بوده است [و اکنون دیگر نیست]، یا اینکه شب قدر، در هر سال، هست؟ امام می فرماید: «لَوْ فِئَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَرُفِعَ الْقُرْآنُ» — اگر شب قدر را بردارند، قرآن را نیز برمی دارند^۱.

این بیان امام صادق (ع) اشاره است به فلسفه غایی نزول انسان به زمین. جهان ارضی، از آنرو منزلگاه انسان قرار داده شد، تا انسان در این منزلگاه، آزمایش شود، و کامل و ناقص، و سعید و شقی، از هم باز شناخته آید، و سرانجام، انسان به حرکت تکاملی و کمالی پردازد، و به سوی خدا برود. این امر مستلزم برقرار بودن جهان ارض است. برقرار بودن جهان ارض، مستلزم حکمت و تقدیر، و اجرا و تدبیر است، و اینهمه مربوط به شب قدر و تنظیم امور، و حضور ولی و حُجَّت است. پس از برقرار شدن اینها همه، کتاب شناخت و عمل لازم است. پس حکمت بقای جهان ارضی، حرکت تکاملی انسان است، در رابطه با کتاب و حجت. و چون برداشتن شب قدر، به منزله برهم زدن جهان ارضی است، این است که در صورت برداشته شدن شب قدر، قرآن نیز برداشته خواهد شد. و تکلیفی و فعلی و حرکتی باقی نخواهد بود. پس تا جهان هست، شب قدر هست، و تا شب قدر هست، قرآن هست. و تا این هر دو هست، حجت هست، که صاحب شب قدر است و حامل علم قرآن. و تا این هر دو هست، امکان حرکت و فعل و تکامل هست. و هر حرکت و فعلی، در صورتی تکامل و کمال است، که به پیروی از این دو انجام یابد، و در خط تعلیمی و ارشادی این دو (کتاب و حجت) قرار داشته باشد — آری: «... مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا».

بدینگونه این بیان امام نیز اشاره است به همان حکمت عمیق، و راز عظیم وجود و ارتباط و امتزاج هدایت تکوینی و هدایت تشریحی، و رابطه مستقیم

۱. «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۶۲۱.

«حُجَّتِ صامت» — یعنی: «قرآن»، با «حُجَّتِ ناطق» — یعنی: امام. و این تعلیم، توضیح سخن معروف پیامبر اکرم «ص» است، در حدیث «ثَقَلَيْنِ»، که در پیش ذکر شد. در بسیاری از متون «حدیث ثَقَلَيْنِ» این جمله نیز آمده است:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

— این دو نهاد گرانبها (که در میان امت می گذارم و می روم، یعنی: قرآن و امام)، تا روز قیامت، که در لب حوض کوثر، نزد من باز آیند، از یکدیگر جدا نشوند.

در پایان این بحث، مطلب عظیم دیگری قابل اشاره است و آن مطلب، رابطه علم امام است با «شب قدر» از سویی، و با «قرآن کریم» از سویی دیگر. آیا آنچه از امور و مقدرات، در شب قدر، بر امام عرضه می گردد، و در مرحله تحقق و اجرا، به دست امام اجرا می شود، در چه ارتباطی با قرآن کریم، و آیات، و علوم، و کلمات، و اسرار قرآن قرار دارد؟ این مسئله، از نظر شناخت ابعاد گوناگون قرآن کریم، و بواطن آیات، و قدرتهای نهفته در آنها، اهمیت بسیار دارد. خواص واقعی آیات — که گاه در جاهایی ذکر شده است — به این شناخت بستگی دارد، و تحقق آن خواص نیز، بیشتر، در گرو پیدا کردن علمی از این رشته است.

در تأیید این موضوع، یادآوری این امر نیز مفید است، که می بینیم نزول قرآن در شب قدر بوده است، بلکه در سوره «قدر» و سوره «دُخَان» نخست سخن از نزول قرآن، در این شب رفته است، و سپس خود شب قدر و محتوی و حقایق آن بیان گشته است.

۷ — علی و شب قدر

امام علی «ع» در حدیثی که برخی از مقامات خویش را برای حارث هَمْدَانِی یاد می کند می گوید: «مرا در شب قدر، همه ساله، نیرویی افزون رسد. و این در فرزندانم که نگهبانان دینند، چنان آمدن شب و روز، تا قیامت باقی است»^۱. امام صادق «ع» — به نقل از پدر خویش — گوید:

۱. «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى»، ص ۴، چاپ دوم، نجف.

هنگامی، علی «ع»، سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را می خواند، و فرزندانش، حسن و حسین، در نزد او بودند. حسین به پدر عرض کرد: ای پدر، وقتی تو این سوره را می خوانی، شیرینی و حلالت دیگری از آن حس می شود؟

علی «ع» فرمود: ای فرزند پیامبر و فرزند من! من از این سوره چیزی می دانم که تو (اکنون) نمی دانی. چون این سوره فرود آمد، جد تو پیامبر «ص» مرا خواست. وقتی نزد او رفتم، سوره را خواند، آنگاه دست خویش به روی شانه راست من نهاد و فرمود: ای برادر و وصی من، وای ولی امت من پس از من، وای جنگنده بی امان بادشمنان من... این سوره، پس از من، از آن تو است، و پس از تو، از آن دو فرزند تو است. جبرئیل — که در میان فرشتگان او برادر من است — حوادث یکسال امت مرا (در شب قدر) به من خبر می دهد. پس از من این اخبار را به تو خواهد داد. وَلَهَا نُورٌ ساطِعٌ، فِی قَلْبِكَ وَقُلُوبِ أَوْصِيائِكَ إِلَى مَطْلَعِ فَجْرِ الْقَائِمِ — و این سوره، در قلب تو، و در قلب اوصیای تو، همواره، نوری تابناک خواهد افشاند، تا به هنگام طلوع سپیده دمان ظهور قائم^۱.

۸ — لیلۀ مبارکہ

شب قدر، در قرآن کریم، علاوه بر سوره «قدر»، در سوره «دُخَان» نیز مطرح گشته است. در آیات آغاز این سوره، از نزول قرآن در شب قدر، و تعیین امور بر طبق حکمت، سخن رفته است:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ.
أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا، إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ^۲.

— ما قرآن را، در شبی با برکت و خجسته (شب قدر)، فرو فرستادیم، تا خلق را بیاگاهانیم و هشدار دهیم.
در این شب، هر کاری، بر طبق حکمت، فیصله می یابد، و تعیین می گردد. اینهمه به فرمان ماست، که فرشتگان را فرو می فرستیم.

در این آیات نیز، سخن از شب قدر و شب تقدیر و برکت است، و سخن از نزول قرآن است، و فرود آمدن فرشتگان به امر خدا: در این لیلۀ مبارکه، قرآن را فرستادیم. در این شب، هر امری، بر طبق حکمت، فیصله می یابد، و جدا جدا تقدیر و تعیین می شود.

۱. «البرهان»، ج ۴، ص ۴۸۷. ۲. سوره دُخَان (۴۴)، آیه ۳ — ۵.

در این آیه نیز، فعل به صورت مستقبل (يُفْرَقُ) ادا شده است، و دلالت بر استمرار دارد، می فهماند که این تفریق و تحکیم امور، همواره در چنین شبی انجام می پذیرد.

در فصل آینده خواهیم گفت که تنظیم امور، در طول زمانی، مستلزم اجمال و تفصیل است، یعنی: نخست همه امور را بطور کلی تعیین کنند، و سپس جزئیات آن را در جریان تحقق قرار دهند. فرض کنید: شما برنامه و مخارج یکساله خود را، همراه کارها و وظایفی که دارید، ابتدا در نظر می گیرید و تعیین می نمایید. سپس در طول سال، برطبق آن برنامه تعیین شده، بطور دقیق و منظم، عمل می کنید. این حقیقت که لازمه طبیعی نظم و تنظیم است، و مربوط است به «تفریق» امور، یعنی: فیصله دهی و جدانهی یک یک امور و مسائل، در حدیثی یاد شده است. در این حدیث، امام صادق (ع) می فرماید:

... قَالَ: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»، فَكَيْفَ يَكُونُ حَكِيمًا، إِلَّا مَا

فُرِقَ...^۱

خداوند فرموده است: «در این شب، هر کاری استوار و با حکمت، معین می شود». و چگونه چیزی، استوار و با حکمت تواند بود، مگر آنچه به طور مشخص، برنامه ریزی و تعیین شده باشد؟

بنابراین، جریان یافتن استوار و منظم امور گوناگون در عالم، با اینهمه ژرفی و پهناوری، بامیلیاردها میلیارداجزا و افراد، و بامیلیاردها میلیارداقانون و ناموس چنین است که نخست در برنامه ای دقیق، و تقدیری حکیمانه مقرر می گردد، و سپس در ارتباط با خلیفه خدا در زمین (یعنی: مُجْرِي و ناظرِ اجرا)، به مرحله تحقق می رسد. و بدینگونه، این آیات همه دلالت دارد بر استمرار وجود «حُجَّتِ خدا» در زمین. و اکنون، حُجَّتِ خدا در زمین، و واسطه فیض، و ولی مطلق، و به تعبیر شیخ بهاء الدین عاملی: «صاحب اسرار خدایی در این جهان»^۲، امام موعود،

۱. تفسیر «البرهان»، ج ۴، ص ۴۸۷.

۲. در قصیده معروف او: «وَسِيلَةُ الْفَوْزِ وَالْإِيمَانِ فِي مَدْحِ صَاحِبِ الزَّمَانِ»، در این بیت:

إِمَامُ الْوَرَى، طَلُوعُ النَّهْيِ، مَنبَعُ الْهُدَى

وَصَاحِبُ «سِرِّ اللَّهِ» فِي هَذِهِ الدَّارِ.

۲۹ بیت، از این قصیده بلند و زیبا، با ترجمه، در «ادبیات و تعهد در اسلام» آورده شده است، صفحات ۳۴۰-۳۴۸.

قطب دوران، روح جهان، حقیقت زمان، و عِدْلِ قرآن، حضرت حُجَّتِ بن الحسن المَهْدِی است، صَلَوَاتُ اللّٰهِ و سَلَامُهُ عَلَیْهِ. و او خود، صاحب شب قدر است، و آستان اعلاّی او، محل فرود آمدن روح و فرشتگان است در شب قدر. در حدیث است که:

مردمان، در شب قدر، در حال نمازند و دعا، و مسئلت کردن از درگاه خدا، و صاحب این امر، سرگرم است به کار فرشتگانی که نزد او فرود می آیند، و مقدرات و امور و پرونده حوادث سال را پیش او می آورند...^۱

۹- احتجاج

در قرآن کریم، سخن از خلافت الاهی در زمین رفته است: خدا به فرشتگان گفت: «از جانب خود، در زمین خلیفه ای بگذارم و بگمارم^۲». در باره این موضوع در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

در اینجا، یادآوری می کنیم که مقصود از تعبیرهای «ولّی مطلق»، «ولّی کامل»، «ولّی زمان»، «ولّی عصر»، «حُجَّتِ ناطق»، و «صاحب شب قدر»... همان «خلیفه خدا» است در زمین. و پس از درگذشت پیامبر اکرم «ص» و پایان یافتن دور نبوت و پیامبری، این مرتبه بزرگ، از آن اوصیای پیامبر است، یعنی: علی و یازده فرزندش.

با توجه به این حقایق قرآنی و اسلامی، چگونه می توان به ذهن خطور داد، که چنین امری، و چنین ارتباطی با خدا و باطن عالم و اسرار تقدیر، متعلق به خلفای عباسی باشد، امثال منصور دوانیقی، و هارون الرشید، و جعفر متوکل، یا متعلق به خلفای اموی باشد، امثال یزید بن معاویه، و ولید بن عبدالمملک، و مروان حمار؟! آیا اینان می توانند وارث عهد الاهی باشند و خلیفه خدا باشند در زمین؟ خلافت عهد خدایی است. و عهد خدایی، جز به پاکان، و نیکان، و معصومان، و مطهران نخواهد رسید. اینانند که می توانند وارث علوم انبیا، و حامل عهد خدا باشند، که «لَا تَبْنَالُ عَهْدِی الظّالِمین»^۳.

۱. «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۶۴۱.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۳۰.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

این است و اینها، که مسئله شب قدر، و خلافت الاهی در زمین، و حضور مداوم آن — که به تعبیری دیگر: ادامه بقای قرآن است در ارض و ادامه حُجَّیَّتِ آن — در رابطه مستقیم قرار دارد با لزوم امام. و از اینجا است که «سوره قدر»، و «سوره دُخَان»، از مهمترین دلیلهای حضور و لزوم «امامت حَقَّه» و «خلافت الاهیة» است در زمین. و از عظیمترین اسناد تداوم ناموس الاهی است، در جهان ارض. و براساس این شناخت قرآنی است، که امام نهم، حضرت جواد «ع»، تعلیمی به شیعه می دهد، بسیار گرانقدر، و معرفت آموز، می فرماید:

— يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! خَاصِمُوا بِسُورَةِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ [فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ]» تَفْلُحُوا. فَوَاللَّهِ إِنَّهَا لَحُجَّةُ اللَّهِ — تَبَارَكَ وَتَعَالَى — عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — وَأَنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ، وَأَنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا. يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! خَاصِمُوا بِـ «حَم» وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * « ، فَإِنَّهَا لِيُؤَلِّهِ الْأَمْرَ، خَاصَّةً، بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — ... »^۱

— ای پیروان تشیع! با مخالفانِ امامت، به سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» استدلال کنید، تا پیروز گردید.^۲ به خدا سوگند، این سوره، پس از درگذشت پیامبر، حجت خدای متعال است بر خلق.^۳ این سوره، نقطه اوج دین شماس است. این سوره، نشانه ابعاد علم ماست. ای شیعیان! همچنین به سوره «حَم دُخَان»، که در آن، آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ» آمده است، استدلال کنید! این سوره (و این مقام)، پس از رسول الله، خاصِ ولیّ امر (حجّت خدا) است در هر عصر....

۱۰ — معیار انسان

انسانی که در کره زمین زندگی می کند، در بسیاری از امور با جانوران شریک است. جانوران نفس می کشند، حرکت می کنند، می خورند،

۱. «اصول کافی»، کتابُ الحُجَّة، «بابُ فی شأنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَتَفْسِيرِهَا»، حدیث ۶.

۲. یعنی: لزوم امام را با این سوره اثبات کنید. برسید از آنان که معنای این سوره چیست؟ و نزول فرشتگان و عرضه مُقَدَّرَات، در شب قدر بر چه کسی است؟

۳. یعنی: پس از درگذشت پیامبر «ص» نیز این سوره مصداق دارد و خواهد داشت، برسید: آن مصداق کیست؟

می خوابند، تولیدمثل می کنند، اصوات را می شنوند، اشیا را می بینند، عواطف و لذت‌هایی دارند، و دردها و آسیب‌هایی نیز به آنها می رسد. انسان عادی، از این جهت‌ها مانند جانوران و حیوانات است.^۱ بلکه انسان تربیت نیافته، و انسان گمراه، در بسیاری از امور و صفات و احوال حیات مادی، از جانوران نیز پست تر است و ناتوان تر — بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^۲.

انسان، چه وقت، از مرحله حیوانیت می گذرد، و به مرز انسانیت می رسد، و به تعبیر سعدی: «آدمیت»؛ وقتی که به مرتبه طیران آدمیت برسد، خویشتن را از حَضِیضِ طَبِیْعَتِ رَهَائِبِی دهد، و به اوج واقعیت برساند. انسان تا هنگامی که همین ظواهر را بنگرد، و با همین ظواهر سر و کار داشته باشد، و اسیر «خور و خواب و خشم و شهوت» باشد، و شناخت درستی از حقایق عالم، و حقایق وجود خود نداشته باشد، با حیوانات، فاصله چندانی ندارد. انسان هنگامی از این مرحله فاصله می گیرد، که از حرکت در ظاهر، دیدن ظاهر، شنیدن ظاهر، و حضور ظاهری، در مرحله حیات این جهانی، بگذرد، و به مرحله باطن، و دیدن باطن، و شنیدن باطن، و حرکت در باطن، و حضور باطنی برسد. و به سخن دیگر: از وجود مُلْکِیِ خود فراتر رود، و به مُلْکُوتِ (واقعیت وجودی، ماهیت باطنی) خویش پی برد، و به آن برسد، و آن را بیابد، و سپس از راه پی بردن به واقعیت وجودی خویش، به واقعیت وجودی دیگر اشیا و ملکوت آنها نیز پی برد و برسد و بیابد.

آنچه — باجمال — ذکر شد، در گرو شناخت صحیح است از خود، و از عالم. و این شناخت صحیح، در گرو شناخت رابط وجودی و ماهیت حقیقی اشیا است. و شناخت دوم، در گرو شناخت «يَدُ اللّٰهِ الْمَبْسُوطَةُ» است در عالم، و توجه به آن، که همان «ولّی زمان» است یعنی: هویت باطنی عالم.

و برای هدایت به همین شناخت است، و باور به همین واقعیت، که پیامبر اکرم «ص» می خواهد تا مردم، به «شب قدر» باور آورند. زیرا این باور و اعتقاد، از جنبه نظری و شناختی، موجب می شود تا شناخت انسان، درست و مطابق واقع و موافق قانون خدایی جهان باشد، و از جنبه عملی و اقدامی، سبب

۱. بلکه پاره‌ای از جانوران، از جهت دیدن برخی موجودات و شنیدن برخی صداها و آگاه شدن از برخی حوادث، از انسان عادی برترند.

۲. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۴.

می‌گردد تا انسان دارای موضع صحیح، و سیاست درست، و رهبری خدایی باشد، و در نتیجه به حرکت تکاملی و کمالی دست یابد و به سعادت بزرگ برسد.

شیخ مفید، با اسناد، آورده است که حضرت امام جواد «ع» از پدران خود، از امیرالمؤمنین «ع» از پیامبر اکرم «ص»، نقل کرده است که به اصحاب فرمود:

أَمُّوْا بِسَيِّئَةِ الْقَدْرِ، فَإِنَّهُ يُنَزَّلُ فِيهَا أَمْرًا لَسْتَهُ. وَإِنَّ لِدَلِكْ وَّلَاةً مِّنْ بَعْدِي:
علی بن ابی طالبٍ وَاخِذْ عَشْرَمِنْ وُلْدِهِ

— شب قدر را باور بدارید! در این شب تقدیر امور سال فرستاده می‌شود. این شب را، پس از من نیز صاحبانی است. صاحبان این شب پس از من، علی و یازده فرزند او یند.

حدیث مشهوری نیز، که از پیامبر اکرم «ص» نقل شده است، ناظر به همین حقایق است:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ.

— هر کس، بی آنکه امام زمان خود را شناخته باشد، از جهان برود، همچون مردم دوران جاهلیت از جهان رفته است.

انسانی که خط حرکت صحیح را، در حیات خود نشناسد، حرکات و سکانات و فعالیت‌های او در زندگی، در جهت تکامل نخواهد بود. حرکت تکاملی انسان، حرکت روی خط صحیح «وجود» و «تکلیف» و «غایت» است. شناخت این خط، که همان «صراط مستقیم» است، بدون شناخت راهنمای خط ممکن نیست. و حرکت در غیر خط، انحطاط است و ابطال فرصت و عمر. به سخن دیگر: حرکت تکاملی، حرکت به سوی کمال است. و بهترین و بالاترین کمال، کمال مطلق است. کمال مطلق خداست. پس حرکت تکاملی، حرکت در راه خدا، و به سوی خداست. بلکه باید گفت، حرکت تکاملی، منحصر است به حرکت به سوی خدا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». و معلوم است که حرکت به سوی خدا، بدون شناخت «حُجَّتِ خُدا»، که راهنمای خط است، ممکن نیست. این است که حضرت امام رضا «ع» — در حدیث مشهور — خود را، به عنوان حجت خدا، از

شروط «لا اله الا الله» می داند — وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

بنابراین، نشناختنِ امام، نشناختنِ خِطِّ حرکتِ تکاملی و خصوصیات آن است. و نشناختن این خط، یا مستلزم رکود است و سقوط، یا انحراف و حرکت در جهت ضد. و اینها همه، دوری و دور شدن از هدایت است، و سقوط در ورطهٔ هلاک و جاهلیت.

و همین است که پیامبر اکرم «ص»، در حدیث مشهور «ثَقَلَيْنِ»، که یاد شد، دو چیز را با هم، و تفکیک ناپذیر، عامل هدایت و نجات شمرده و معرفی فرموده است: قرآن و عترت، یعنی: برنامه و راهنما، کتاب و معلم. کتاب بدون معلم و جدا از معلم، و معلم بدون کتاب و جدا از کتاب، مفید فایده‌ای چندان نخواهند بود. کتابِ حق (نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ)^۱. و معلم صادق (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^۲، عامل هدایت تام و تمام است، و تمسک به این هر دو، و پیروی از این هر دو، مستلزم نجات است، و بیرون آوردن انسان است از ظلمات طبیعت، و جهل، و جاهلیت. گفته‌اند:

هر کس حقیقت زمان خویش را، که امام زمان — حاضر یا غایب — مظهر آن است، درک نکرده بمسیرد، معدوم محض می شود... نابودی محض در آن است که شخص حقیقت زمان خویش را درک نکند.

البته، انسان هیچگاه معدوم محض نمی شود. انسان برای بقا و زندگی در جهان جاوید آفریده شده است، و به حقایق وجودی خود پایدار است و فنا و موتی ندارد، فقط به عوارض وجودی فانی می شود و می میرد، یعنی به بدن. پس انسان، در هیچ حال، معدوم نخواهد شد، لیکن از نظر فقدان جوهر انسانی، در صورت نشناختن حقیقت زمان، انسان در حکم معدوم خواهد بود، و از نظر هدایت الهی و معرفت اسلامی، و سعادت جاودانی، و بقای میثوی، در زمرهٔ هدایت نایافتگان و مردمان عصر جاهلیت.

حاج شیخ عباس قمی، در این مقام بیانی دارد، که توجه به آن سودمند

۱. سورهٔ بقره (۲)، آیه ۱۷۶.

۲. سورهٔ توبه (۹)، آیه ۱۱۹.

است، می فرماید:

مشکوف باد، که در میان علمای اسلام، شبهه‌ای نیست که رسول خدا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً» — هر کس بمیرد و حال آنکه امام زمان خود را نشناخته باشد، بر کفر و مردن زمان جاهلیت مرده. و این حدیث، در کتب شیعه و سنی، فوق حد استفاضه روایت شده، بلکه در جمله‌ای از صحاح عامه، و در اکثر کتب اهل سنت، به طور ارسال مسلم، نقل شده... همچنین در طریقه شیعه متواتر است که هیچگاه روی زمین از «حُجَّةُ اللَّهِ»، یعنی: امام و خلیفه پیغمبر — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — خالی نخواهد بود، اگر ظَرْفَةُ الْعَيْنِ زمین بی حُجَّت باشد، اهل خود را فرو می برد. و این مطلب، مطابق است با قواعد عقلیه، که ممکن در استفاضه از حضرت واجب تعالی، واسطه فیض می خواهد، که صاحب عصمت و جنبه قدسیه باشد. پس بر هر مسلمانی واجب است که اگر خواهد از کفر جاهلیت خارج شود، امام زمان خود را بشناسد، و او را واجبُ الإطاعة، و واسطه نزول رحمت و الطاف الهیه قرار دهد. کسی که اعتقاد داشته باشد به رسالت حضرت خاتمُ الانبیاء، محمد بن عبدالله — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — و به امامت امامهای گذشته که اول ایشان، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب — عَلَيْهِ السَّلَام — است، و یازدهم ایشان، حضرت امام حسن عسکری — عَلَيْهِ السَّلَام — است، باید اعتقاد داشته باشد که امام زمان، و امام ثانی عشر، حضرت خَلْفِ صَالِح، حُجَّت بن الحسن العسکری — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ — مهدی موعود، و قائم منتظر، و غایب از انظار، و سایر در اقطار است، که به حسب نُصوص متواتره، از حضرت رسول، و امیرالمؤمنین، و سایر امامان گذشته — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ — تصریح به اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده، بلکه اختلافی نیست در میان فرق معروفه مسلمین، در اینکه حضرت رسول «ص» خبر دادند به آمدن مهدی — عَلَيْهِ السَّلَام — در آخر الزمان، که همانام است با آن حضرت (محمد). و دین آن حضرت را رواج دهد، و زمین را از عدل و داد پر کند.

این است که باید کوشید تا — به هر اندازه که ممکن است — با حقیقت

زمان، و سر‌دوران، و روح جهان آشنا شد، و به او متوجه گشت، تا حیات انسان، حیات بیداری و شناخت باشد، و مرگ او نیز مرگ بیداری و شناخت و صعود، نه مرگ جاهلیت و سقوط (زیرا انسان هر آنگونه که زندگی کند، همانگونه می‌میرد)، و تا مرگ انسان، درگاهی باشد، برای ورود به جهان حیات واقعی، جهانی که فنا و تغیر و زوال در آن نیست، جهانی که «لَهَى الْحَيَوَان» است، حیات است در حیات، و زندگی است در زندگی، و همه چیز آن، حضور است و جاودانگی...

فصل نهم

در علوم عقلی

۱- نظرگاه‌های علوم عقلی

در فصل‌های پیشین، مسائل موضوع را، از نظر گاه‌های «علوم نقلی^۱» دیدیم، و با آیاتی چند از «قرآن کریم» در این باره، بویره «سوره قدر»، بیشتر آشنا شدیم، و از حقایقی مستند، و مطالبی والا آگاهی یافتیم^۲. اکنون می‌خواهیم وارد حوزه «علوم عقلی» شویم، و با دیدگاه‌های این علوم نیز، درباره مسئله «مهدی موعود»، آشنا گردیم.

می‌دانیم که علوم غیر نقلی، به دو بخش تقسیم می‌شود: علوم عقلی، و علوم تجربی و آزمایشی؛ یا علوم عقلی و علوم حسی؛ یا علوم تجربی و علوم مادی. بحث درباره طول عمر را از نظر علوم تجربی و حسی، برای فصل بعد می‌گذاریم. در این فصل، به رشته‌های علوم عقلی می‌پردازیم، و به مسائل مهدویت از دیدگاه‌های این علوم.

۱. این یک اصطلاح و موضعه و قرارداد است، در فرهنگ اسلامی، که مشهور شده است، یعنی: تقسیم علوم به «علوم عقلی» و «علوم نقلی»، و گرنه می‌دانیم که بسیاری از مطالب و موضوعات و مسائل «علوم نقلی» نیز «عقلی» است، و مستند است به «ارتکاز»، و «فطرت»، و «عقل». علاوه بر این، قبول آنها مبتنی بر قبول مبادی آنهاست. و قبول مبادی آنها مبتنی بر عقل و اجتهاد (تشخیص مستقل) است.

۲. باید همواره سپاسگزار عالمان و مؤلفان سده‌ها و عصرها باشیم که با کوشش‌های مداوم آنان این حقایق به دست ما و نسل ما رسیده است، همچنین مؤلفان فاضل این عصر... نیز باید دعاگوی ارواح پاک استادان بزرگ و پاکدلی باشیم، که با زحمات بسیار، و بی هیچ چشمداشت، ما را در زمره شاگردان خویش پذیرفتند، و از علوم و معارف خود بهره‌مند ساختند. البته اندکی، از آنکه ما قابلیت بیشتر نداشتیم...

الف - در معارف قرآنی

از نظر معارف حقه قرآنی، و شناختهای اسلامی، زمین - و جهان ارض - مرکز خلافت الاهی است. همواره زمین جایگاه خلیفه الاهی است، و تا زمین باشد اینچنین است، و هیچگاه جز این نخواهد بود - چنانکه در فصل پیش اشاره کردیم. قرآن کریم می فرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...^۱

- ای محمد! در نظر داشته باش که خدا به فرشتگان گفت: «من اندر زمین خلیفه ای بگذارم...».

امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا «ع» نیز، در شرح منطقی قرآن، و حتمیت وجود «خلیفه الله» در زمین، و تعلیم این اصل بنیادی، در شناخت و عمل، چنین می فرماید:

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ^۲.

- امام، امانتدار خداست در زمین، و حجت خداست در میان مردمان، و خلیفه خداست در آبادیها و سرزمینها...

تعبیرهای قرآن کریم، و حدیث شریف، در این مقام، قابل توجه و تأمل بسیار است، بویژه تعبیر «فی الارض»، (یا: «فی ارضه»)، و تعبیر «آمین الله». با تأمل در تعبیر «فی الارض»، پی می بریم که «تَكُونُ انْسَانِي اَرْض»، با حضور خلیفه خدا محقق خواهد گشت، و گرنه زمین سیاره ای خواهد بود مانند سیاره های دیگر. آنچه زمین را، «هویت الاهی» می دهد، و آن را، به عنوان محل سکونت انسان، برقرار می دارد، و به صورت نشئه تربیت و آزمایشگاه جهان وجود درمی آورد، و محل نزول فیض، و آمد و شد گاه فرشتگان می سازد، حضور خلیفه خدا، و صاحب سر الاهی (ولایت کلی) است در این سیاره. و این

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۳۰.

۲. «عیون اخبار الرضا»، ج ۱، ص ۲۱۹، چاپ قم (۱۳۷۷).

چگونگی که یاد شد، تا هر زمان که زمین اهلی و ساکنانی داشته باشد ادامه دارد، یعنی تا هنگام پدید آمدن نشانه‌های رستاخیز، و به هم ریختن اوضاع کیهانی این منظومه.

بنابراین، تا زمین به عنوان مسکن انسان بر سر پاست، هیچ آن خالی از حجت خدا - پیامبر یا امام - نخواهد بود. اگر یک انسان در زمین باشد، همو، حجت و خلیفه خداست. اگر دوتن یا بیشتر باشند، یکی از آنان حجت و خلیفه خداست - چنانکه در تعالیم آمده است^۱. و چنانکه در فصل پیشین، به پاره‌ای از این حقایق، اشاره کردیم.

ب - در فلسفه‌الاهی

فلاسفه اسلام نیز، به مسئله ولی کامل، و حضور خلیفه الله در زمین توجه کرده‌اند. آنان نیز این حقیقت را بر پایه مبانی و استدلالهای خویش مبرهن ساخته‌اند، و با تعبیرهایی که ویژه اصحاب فلسفه است، آن را توضیح داده‌اند. شیخ فلاسفه اسلام، ابوعلی ابن سینا، در کتاب «الشفاء» در فصلی که راجع به امام و خلیفه گفتگومی کند، و مقامات و مراتب باطنی و اخلاقی و علمی انسان کامل را گزارش می‌دهد، می‌گوید:

... وَمَنْ فَازَ، مَعَ ذَلِكَ، بِالْخَوَاصِّ النَّبَوِيَّةِ، كَاذَ يَصِيرُ رَتَباً إِنْسَانِيّاً... وَكَأَذَ

أَنْ تُفَوَّضَ إِلَيْهِ أُمُورُ عِبَادِ اللَّهِ. وَهُوَ سُلْطَانُ الْعَالَمِ الْأَرْضِيِّ، وَخَلِيفَةُ اللَّهِ فِيهِ^۲.

- هر کس، علاوه بر آنچه (در باره امام و خلیفه) گفته شد، دارای خواص پیامبری باشد، چنین کسی رب النوع انسان تواند بود... و امور بندگان خدا به دست او سپرده تواند شد. و اوست فرمانروای جهان خاکی، و همو خلیفه الله است در زمین.

روشن است که مقصود از «الْعَالَمُ الْأَرْضِيُّ»، جمیع کاینات ارضی است^۳، که تحت استیلای ولایتی امام است، چنانکه از تعبیر «رَبّاً إِنْسَانِيّاً» نیز

۱. «اصول کافی»، کتاب الحجّة.

۲. «الشفاء»، پایان الاهیات.

۳. البته با توجه به ابعاد وسیع «ارض» در جهانشناسی اسلامی، بر پایه تعالیم ائمه طاهرين «ع». نمونه‌هایی از این تعالیم، در این باره، در کتاب «الهیة و الإسلام» ذکر شده است.

استفاده می شود، که مقصود، صاحب تأثیر بودن است در تربیت صورت نوعیه. و تعبیر «تفویض امور»، هم شامل ولایت تکوینی است، و هم ولایت تشریحی. فیلسوف بزرگ، میرداماد حسینی نیز، حقیقت یاد شده را، با تأیید و تأکید، نقل کرده و تقریر فرموده است.^۱

ج - در فلسفه سیاسی

در فلسفه سیاسی اسلامی نیز، مسئله امام و مربی الهی و حاکم اسلامی، به صورتی شایسته، مطرح گشته است. در اینجا نظرم به «فلسفه سیاسی فلسفی» است^۲، یعنی: آراء و تحقیقات و شناختها و جهان بینیهای فیلسوفان بزرگ اسلامی، در مسئله حکومت و سیاست، و تشکیل جامعه درست، و مدیریت صحیح اجتماع.

در این باره، معلم ثانی، ابونصر فارابی، صاحب تحقیقات و نظریات بسیار مهم است. او در کتاب «آراء أهل المدينة الفاضلة»، نظرهای خود را ابراز داشته است.

۱. «القبسات»، چاپ جدید، ص ۳۹۷.

۲. این یادآوری، مربوط به تقسیماتی است که بحتم باید در قلمرو معارف اسلامی وارد گردد. برای شناخت خالص «معارف قرآن کریم»، در نظر گرفتن این تقسیمات لازم است. در مثل، همین «فلسفه سیاسی اسلامی» مورد بحث را، می توان به سه بخش عمده تقسیم کرد:

۱- فلسفه سیاسی قرآنی.

۲- فلسفه سیاسی فلسفی.

۳- فلسفه سیاسی کلامی.

مقصود از قسم نخست، فلسفه و نگرش و نظام سیاسی است که در طرح و تبیین آن، هیچیک از آراء مکاتب فلسفی، و هیچیک از افکار و مشربها دخالت نداشته باشد، و محض و خالص و سره، استنباط شده از قرآن و حدیث باشد. در دیگر اقسام معارف و شعب شناخت و تأمل اسلامی (الاهی، اخلاقی، طبیعی، و...) نیز می توان این «تفکیک» را، و این دقت و تقسیم را، معمول داشت. تأکید بر این تفکیک و تعیین حدود، برای سره کردن و خالص ساختن معارف وحی و علم «قرآن کریم» است از هر جریان فکری دیگر، و از هرگونه خلط و امتزاج، و اقتباس و التقاط، که از هنگام ترجمه فلسفه های قبل از اسلام، و عرضه و تبلیغ مکتبها و مشربهای عرفانی و اعتقادی غیر مسلمین در میان مسلمین، انجام پذیرفته است. در این باره، اشارات و تنبیهاتی، در کتاب «دانش مسلمین» آورده ام، از جمله، در فصل نهم، و فصل یازدهم. البته تحقیق و تفصیل این بحث بسیار مهم و لازم، موکول است به کتاب «شیخ مجتبی قزوینی و مکتب تفکیک». از خدای بزرگ، توفیق عرضه این خدمت دینی و علمی و شناختی و تربیتی و اجتماعی را می طلبم، و از «ولی زمان»، وساطت در اعطای این توفیق را درخواست می کنم، و خود را، همواره، نیازمند دعای باران و دوستان، و همیت صاحب همتان می دانم...

هر عضوی از اعضای مدینه فاضله را صلاحیت آن نیست، که ریاست مدینه فاضله را برعهده گیرد. رئیس مدینه فاضله نمی تواند هرکسی باشد، زیرا ریاست به دو چیز است: یکی آنکه شخص از حیث سرنوشت و طبیعت، آماده آن مقام باشد، دیگر آنکه واجد مَلَکَه و هیئت ارادی چنان کاری باشد... چنین انسانی، انسان کاملی است که بالفعل، هم عقل است و هم معقول... این رئیس، هم معلم است، و هم مرشد، و هم مدبّر... همه مردم، بر حَسَبِ فطرت، به معلم نیازمندند، و هم باید از راه تربیت و تمرین، به مراحلی که برای آن آمادگی دارند برسند. فارابی، نظام اجتماعی خود را براساس «عالم اکبر» و «عالم اصغر» نهاده است، و برای برپای بودن اجتماع، وجود «معلم» را که همان «امام» باشد، ضروری می داند. و این یکی از عقاید شیعه است، که باید امام بر اجتماع، اشراف کامل داشته باشد. میان نظریه فارابی در مورد ارتباط رئیس مدینه فاضله با خدا به توسط «عقل فَعَال»^۱، و عقاید نصیرالدین طوسی، درباره «امام معصوم»، شباهت بسیار است...^۱ و همچنانکه بقای روح و جسم عالم، مرهون وجود امام است، بقای مدینه نیز وابسته به بقای رئیس مدینه است... امام متصل به عقل الاهی است. اوست که از حقایق پرده برمی گیرد، و از برکت «علم تأویل»، همه معارف حسی و وهمی و خیالی، در قالب صحیح معقولات مطلقه و وحی الاهی، در نظر او روشن است...^۲

فارابی، فیلسوف بزرگ، امام را «عقل بالفعل» می داند، یعنی انسانی که همه امکانات عقلی، طبیعی، و کسبی، در وجود او، در مرتبه کمال و نهایی، به فعلیت رسیده است، و دائم اتصال به عقل فَعَال است، بلکه خود، به گونه ای، عقل فَعَال است.^۳ فارابی چنین کسی را شایسته آن می داند که در رأس جامعه قرار گیرد، و معلم و مربی و امام و رئیس باشد. در نظر او، اینگونه رئیسی، در جامعه، به منزله قلب است در بدن انسان.

جالب نظر است که این فیلسوف آگاه، به مسئله «غیبت» نیز توجه می نماید، و طریق اداره جامعه را، در عصر غیبت رئیس واقعی (امام)، اینگونه

۲۰۱. «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی»، ص ۴۳۸ - ۴۴۱.

۳. در عبارتی که از ابن سینا نقل کردیم، نیز امام معصوم، به گونه ای، «عقل فَعَال» دانسته شده است، تعبیر «سلطان عالی ارضی»، و «رَبُّ التَّوَجُّعِ انسانی»، مُشعِر چنین معنایی است.

پیشنهاد می کند:

وَإِنْ اتَّفَقَ أَنْ لَا يُوجَدَ مِثْلُهُ، فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، أُخِذَتِ الشَّرَائِعُ
وَالسُّنَنُ الَّتِي شَرَعَهَا هَذَا الرَّئِيسُ وَأَمْثَالُهُ - إِنْ كَانُوا تَوَالَّوْا فِي الْمَدِينَةِ -
فَأُثْبِتَتْ^۱.

— اگر چنین پیش آمد که به روزگاری، اینگونه رئیسی برای مدینه فاضله در دسترس نبود، باید شرایع و احکامی را که این رئیس، و دیگر همانندان او — که در پیش بوده اند — وضع کرده اند، بگیرند، و همانها را قوانین قطعی جامعه قرار دهند.

بخوبی مشهود است که در این سخنان، مسئله غیبتِ رئیسِ مدینه فاضله (امام) مطرح است، و لزوم عمل کردن به همان احکام و فقه رئیس غایب و رئیسان پیش از او. در گفته این فیلسوف، چهار نکته قابل دقت است.

۱— احتمال پیشامد غیبت رئیس مدینه (امام) و در دسترس نبودن او.

۲— قابل قبول بودن غیبت و بیان راه حل، در مورد مدیریت جامعه، در

عصر غیبت.

۳— غیبت و فقدان رئیس مدینه فاضله، در صورتی اتفاق خواهد افتاد، که پیش از رئیس غایب، تنی چند از رئیسان واجد شرایط^۲ آمده باشند، و شرایع و قوانینی بیان داشته باشند — چنانکه در تاریخ امامت اتفاق افتاده است.

۴— به هنگام غیبت رئیس مدینه، خط ریاست و امامت از هم نخواهد گسست. برای ادامه مدینه فاضله (جامعه اسلامی)، باید شرایع و قوانینی که خود این رئیس و رئیسان پیش از او بیان کرده اند، ملاک عمل قرار گیرد، و همانها به عنوان قوانین و موازین ثابت و حتمی اداره جامعه پذیرفته شود.

این مسائل، همان مسائل امامت و غیبت است: نخست، یازده امام می آیند، و مبانی و احکام قرآن و سنت پیامبر (ص) را توضیح می دهند، و تعالیم و مقررات را می آموزند، و آثاری و احادیثی برجای می گذارند، و قوانینی در همه امور بیان می دارند، و شاگردان و عالمان و پیروانی تربیت می کنند. سپس در

۱. «آراء أهل المدينة الفاضلة»، ص ۸۹، چاپ قاهره (۱۳۶۸).

۲. فارابی، برای «رئیس مدینه فاضله»، شرایط و خصوصیات چندی برمی شمارد، که همه آنها، با «امام معصوم»، در مفهوم شیعی آن، منطبق است.

روزگار امام دوازدهم، امر غیبت پیش می‌آید، آنهم پس از دوران «غیبت صغری»، که بسیاری از هدایتها و تعلیمها، از سوی امام دوازدهم به وسیله نایبان خاص و سفیران و وکیلان به مردم رسیده است. و بدینگونه است که در دوران غیبت کبری نیز جامعه، بر مبنای شرایع و احکام خود امامان اداره می‌شود: دستورات آنان را می‌گیرند و ملاک قرار می‌دهند.

می‌نگرید که این همان نیابت عامه و فقاهاست و اجتهاد است، از جنبه حقوقی؛ و ولایت فقیه است، از جنبه اجرایی و نظارت عام دینی، که در عصر غیبت معمول می‌گردد.

د- در فلسفه اشراقی

در فلسفه اسلامی، جریان اشراقی نیز، مسئله امام و رئیس جامعه مطرح گشته است، و به موضوع «غیبت» نیز توجه شده است. شیخ شهاب‌الدین شهروردی، در آغاز کتاب «حکمة الإِشراق»، وارد بحث درباره رهبر و اقسام رهبر و رئیس جامعه می‌شود، و بر طبق مبانی اشراقی خویش، شرایط کسی را که می‌تواند رئیس و مربی جامعه باشد بیان می‌دارد. او امر «غیبت» را نیز مورد نظر قرار می‌دهد، و آن را قابل تحقق و قبول می‌داند. وی، در این باره، چنین می‌گوید:

... الْعَالَمُ مَا خَلَا قَطُّ عَنِ الْحِكْمَةِ، وَعَنْ شَخْصٍ قَائِمٍ بِهَا، عِنْدَهُ الْحُجَجُ وَالْبَيِّنَاتُ، وَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ. وَهَكَذَا يَكُونُ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ... فَإِنَّ اتَّفَقَ فِي الْوَقْتِ، مُتَوَعِّلٌ فِي التَّائِلِ وَالْبَحْثِ، فَلَهُ الرَّئِيسَةُ، وَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ... وَلَا يَخْلُو الْأَرْضَ، عَنْ مُتَوَعِّلٍ فِي التَّائِلِ أَبَدًا... وَلَشْتُ أَعْنِي بِهَذِهِ الرَّئِيسَةِ التَّغَلُّبَ، بَلْ قَدِ يَكُونُ «الْإِمَامُ» الْمُمْتَالِهُ، مُسْتَوْلِيًا ظَاهِرًا مَكشُوفًا، وَقَدِ يَكُونُ خَفِيًّا. وَهُوَ الَّذِي سَمَاهُ الْكَافَّةُ «الْقُطْبَ»، فَلَهُ الرَّئِيسَةُ، وَإِنْ كَانَ فِي غَايَةِ الْحُمُولِ. وَإِذَا كَانَتِ السِّيَاسَةُ بِيَدِهِ، كَانَ الزَّمَانُ نَوْرِيًّا...^۱

۱. «حکمة الإِشراق»، از «مجموعه مصنفات شیخ اشراق»، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۲، «شرح حکمة الإِشراق»، ص ۲۳ -

— جهان، هیچگاه، از حکمت (علم کامل)، و از وجود کسی که دارای حکمت باشد، و حُجَج و بَيِّنَات خدا نزد او باشد، خالی نبوده است. و اینچنین کس، خلیفه خداست در زمین. و تا زمین و آسمان بر پاست، چنین خواهد بود (و زمین از وجود چنین کسی خالی نخواهد ماند)... پس در هر زمان، چون شخصی به هم رسد، که خدایی باشد، و نمونه کامل علم و عمل، ریاست جامعه با اوست. و او خلیفه خداست در زمین. و زمین هرگز از چنین انسانی، تهی نخواهد بود... اینکه می گویم ریاست با اوست، مقصود من، بالزام، حکومت ظاهری او نیست، بلکه گاه، «امام خدایی»^۱، حکومت تشکیل می دهد، و آشکار است و مبسوط الیّد، و گاه، در نهایت پنهانی (غیبت) به سر می برد. و این امام، همان کسی است که مردم او را «قطب زمان» (ولی عصر) می نامند. ریاست جامعه با این انسان است، اگر چه نشانی از او در دست نباشد. البته اگر این رئیس، ظاهر باشد و در رأس حکومت قرار گیرد، زمان، زمان نورانی خواهد بود.

فیلسوف اشراقی، بصراحت، مسئله «امام مُتَّأَلِّه» و حتمیت او را برای ریاست و تربیت جامعه مطرح می کند، و ریاست را از آن او می داند، اگر چه پنهان باشد. اینکه «امام مُتَّأَلِّه» را حتی در زمان پنهانی، رئیس جامعه می داند، تا حدود بسیاری منطبق با اعتقادات و جهان بینی شیعی است. در تفکر اعتقادی شیعه، ریاست جامعه، در عصر غیبت نیز با «امام عصر» است، و ولی امر واقعی اوست، منتهی این ریاست و ولایت، به دست نایبان عام سپرده شده است، و از طریق نیابت عامه، اعمال می شود. این است که مردم ما خود را، در نهایت، تحت ولایت امام عصر «ع» و قیامت شرعی آن امام می دانند. در این باره، خلاصه ای در فصل سوم، گذشت، و در فصل یازدهم، مطالبی خواهد آمد.

هـ — در فلسفه اِخْوَانُ الصِّفَا

فیلسوفان «اِخْوَانُ الصِّفَا» نیز، در فلسفه خویش، به اهمیت امر مهدی «ع» توجه کرده اند، و با بیانی زیبا، مسئله غیبت و ظهور را، و مسئله مهدویت را، شرح داده اند:

۱. «امام خدایی» را به جای «الْإِمَامُ الْمُتَّأَلِّه» گذاشتم. متاله (بر وزن متفکر)، یعنی: خدازی، انسانی که در شناخت خدا، و توجه به خدا، و عبادت خدا غرق است، برای خدا هست و برای خدا زندگی می کند. انسانی که از سر بُدای وجودش، تا همه ابعاد هستی و فکر و فعلش، برای خداست، و در همه چیز، حتی خودش و خویشین خویشش، مقصدی جز خدای ندارد.

إِخْوَانُ الصِّفَا معتقد به «مهدی» هستند، و معتقدند که او بازمی گردد، تا زمین را پر از عدل و داد کند، بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد. و مردم را از عبودیت می رهاند. و دعوتِ إِخْوَانِ الصِّفَا را آشکار می کند، و جمع پراکنده ایشان را گرد می آورد. و بدینگونه با ظهور آن نفس زکیه (جان پاک)، هر حقی به صاحبش بازمی گردد... می گویند: امام در میان مردم است، جز اینکه برای امامان دو دور وجود دارد: دور کشف، و دورستر.

در دور کشف، امامان در میان مردم ظاهر باشند، و در دورستر غیر ظاهر. و این امر، از روی ترس نیست. و اما دوستان ایشان، جای امامان غایب را بدانند، و هرگاه اراده کنند نزد آنان روند. و اگر چنین نباشد، زمانه از امام — که حجت خداست بر خلق — خالی خواهد ماند، و حال آنکه خداوند، هیچگاه، خلق را بی حجت نگذارد، ورشته ای را که در میان او و مردم کشیده شده است قطع نکند. امامان میخهای زمینند، و — چه در دوره کشف و چه در دورستر — خلفای حقیقی خدا هستند. در دوره کشف، قدرت و تصرفشان در ابدان و اجسام ظاهر گردد، و در دوره ستر، اثرشان در جانها و خردها و صاحبان مملکت ارضی و خلافت جسمانی جاری باشد... هر کس بمیرد، و امام زمان خود را نشناسد، چون مردم عصر جاهلیت (یعنی بی هیچ دینی)، مرده است. نیز هر کس بمیرد، و در گردن او بیعت امام نباشد، چون مردم عصر جاهلیت مرده است^۱.

و — در علم کلام و اعتقادات

متکلمان و متخصصان علوم اعتقادی نیز، وجود «مهدی» را مُسْتَنَد شناخته اند، و در کتابهای علم کلام و عقاید^۲، در این باره، به بحثهایی چند

۱. «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی»، ص ۲۰۷ — ۲۰۸.

۲. «علم کلام»، دانشی است که اعتقادات دینی، و جهانبینی مذهبی را، با دلیل و استدلال عقلی ثابت می کند. به سخن دیگر: علم استدلال عقلی است بر عقاید و مبانی و سیاست و نظامات شرعی. عالم به این علم را «متکلم» می گویند. جمع آن: متکلمان و متکلمین. کتابهای بسیاری در این رشته نوشته شده است، مانند:

تجرید العقاید از: خواجه نصیرالدین طوسی.

کشف المراد از: علامه جلی.

باب حادی عشر از: علامه جلی.

شرح جدید تجرید از: ملاعلی قوشچی.

شوارق الإلهام از: ملا عبد الرزاق لاهیجی.

پرداخته‌اند، از جمله، تفسیر غیبت، فواید وجود امام در حال غیبت، صحیح طول عمر، و...

متکلمان و علمای بزرگ عقاید، مسئله مهدویت را، در ارتباط با «قاعده لطف الاهی» — که در «علم کلام» معروف است — تفسیر کرده‌اند، و ضرورت وجود امام را با این قاعده به ثبوت رسانیده‌اند. در این مقام فیلسوف معروف و متکلم بزرگ جهان اسلام، خواجه نصیرالدین طوسی، چنین می‌گوید:

إِنْ حِصَرَ اللَّطْفُ فِيهِ مَعْلُومٌ لِلْعُقَلَاءِ، وَوُجُودُهُ لُطْفٌ، وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ،
وَعَدَمُهُ مِتْنَا.^۱

— در نزد خردمندان روشن است که لطف الاهی (پس از فرستادن پیامبر)، منحصر است در تعیین امام (تا مردمان، بی راهبر و مرتبی و معلم نمانند، و کتاب و سنت، شارحی لایق و مطمئن داشته باشد، و واسطه فیض قطع نگردد)، و وجود امام — به خودی خود — لطف است از سوی خداوند^۲. و تصرف او در امور (و حضور اجتماعی او، و تشکیل حکومت اسلامی و نشر تربیت قرآنی به وسیله او) لطفی دیگر است. و غیبت او، مربوط به خود ماست.

در این بخش، که به نظریات علمای عقاید توجه داریم، فشرده‌ای از گفتار دو دانشمند علوم اعتقادی را نیز می‌آوریم: مؤلف «کفایة المؤمنین»، و مؤلف «بیان الفرقان». یادش‌گان، در این مقوله گفتاری دارند، که خلاصه آن این است:

چون مهدی — علیه السلام — آخرین خلیفه و حجت خدایی است، لازم بود که خود را از گزند حوادث و دستهایی که او را می‌جستند تا از میان ببرند، مصون بدارد، و در کشف غیبت الاهی مستور گردد. و چون موقعیت امام، به منزله موقعیت پیامبر است پس از تبلیغ (یعنی: احکام تبلیغ شده

گوهرمراد از: ملا عبدالرزاق لاهیجی.
شرح باب حادی عشر از: فاضل مقداد.

علم کلام، بسختی، نیازمند نوآوری و تجدید است. البته بسیاری از کتابهای ارزنده فاضلان و متفکران و عالمان معاصر را، باید از مقوله «علم کلام جدید»، به شمار آورد.

۱. «کشف المراد»، ص ۲۸۵، شرح «تجرید» قوشچی، ص ۳۷۶، چاپ سنگی.
۲. به علت وساطت در بیض، و رابطه آفرینش عالم و انسان با او، و اموری دیگر، که به پاره‌ای از آنها اشاره شد، و شرحی در این باره خواهد آمد.

است) پس با پنهان بودن او، مردم — اگرچه از دیدارش محرومند — عبث رها نخواهند شد، بلکه باید به احکامی که در دست است عمل کنند. البته اگر روزی، تمام نوامیس دین ضایع گشت، آنآ ظهور خواهد کرد.^۱

در کتابهای عقاید، به دلیل قطعی بودن مسئله «مهدی» براساس اسلام و مدارک اسلامی، و احادیث فراوان نبوی، اعتقاد به این مسئله را جزء ضروریات اسلام شمرده اند. و منکر آن را، منکر ضروری دانسته اند.^۲

ز- درمکاشفات و عرفان

عارفان اسلامی، از مذاهب مختلف، و اصحاب مکاشفات نیز، اعتقاد به مهدی موعود را مطرح کرده اند، و بر عظمت مقام آن امام تأکید نموده اند. برخی از آنان به وجود امام غایب «ع»، از طریق «مکاشفه» پی برده اند، و برخی سخن از «مشاهده» و رؤیت نیز گفته اند. آنان این مطالب را به گونه هایی به دیگران رسانیده اند، و در این باره، به شعر و نثر، مسائلی ابراز داشته اند.

بطور کلی، در میان عارفان مسلمان، اعم از سنی و شیعه، و اعم از آنان که ادعای رؤیت و مشاهده کرده اند، یا آنان که چنین ادعایی نکرده اند، به چهره های مشهوری برمی خوریم، که هر کدام به گونه ای، وجود مهدی «ع»، و «غیبت»، و «ظهور» او را مورد تأکید قرار داده اند، و این موضوعات را از حقایق مسلم دین و وقایع حتمی جهان دانسته اند، کسانی از رده:

۱- شیخ محیی الدین ابن عربی.^۳

۲- شیخ صدرالدین قونوی.

۳- جلال الدین رومی.^۴

۱. رجوع کنید به «کفایة الموحدين»، ج ۳، «بیان الفرقان»، ج ۵.

۲. رجوع کنید به کتاب «انیس الموحدين»، از ملا محمد مهدی تراقی، با تعلیقات عالم شهید، سید محمدعلی قاضی طباطبائی تبریزی، ص ۲۱۳، چاپ تبریز (۱۳۵۱ ش).

۳. شیخ محیی الدین ابن عربی، در این باره، سخنان بسیار دارد، هم به رمز و اشاره، و هم به بیان و صراحت. در «فتوحات مکیه» و در دیگر آثار خود. در این باره قطعه های منظومی نیز گفته است. همچنین کتابی دارد به نام «عناء المغرب فی بیان المهدی الموعود و وزیریه»، «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴. از جمله، در اشعاری که «بِإِیَّانِ الْوَعْدَةِ» نقل کرده است. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۱۹۵.

- ۴- شاه نعمه الله ولی.
- ۵- شیخ حسن عراقی.
- ۶- شیخ عبدالوهاب شعرانی.
- ۷- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری.
- ۸- حافظ رجب بُرسی.
- ۹- شیخ محمود شبستری.
- ۱۰- شیخ احمد جام نامقی (ژنده پیل).
- ۱۱- شیخ ابو یعقوب بادسی.
- ۱۲- خواجه محمد پارسا.

کسانی که نام بردیم برخی از عرفای اهل سنتند و برخی شیعه. در اینجا لازم است بگوییم که در میان اهل سنت، بویره عالمان و محققان و عارفان و شاعران ایشان، کسان بسیاری به هم رسیده‌اند، که نسبت به مقام والای مهدی آل محمد «ص» اظهار ارادت و اخلاص کرده‌اند، و شیفتگی نشان داده‌اند، تعبیراتی زیبا در این باره به کار برده‌اند^۱، و قصاید و اشعاری - چنانکه یاد شد - سروده‌اند. جمعی از عالمان متصوف آنان، مهدی «ع» را، قطب زمان، و ولی دوران، و خاتم اولیاء دانسته‌اند. و از راه کشف و مشاهده، وجود «مهدی» را اثبات کرده‌اند. در این مقوله، فیلسوف اجتماعی معروف، ابن خلدون مغربی، چنین آورده است:

متصوفان متأخر، درباره اثبات وجود این «ولی فاطمی» طریقه‌ای دیگر دارند و استدلالی دیگر، آنان از راه کشف و شهود - که اصل طریقه آنان است -

۱. از شاه نعمت الله ولی، اشعار معروفی در دست است، که در آنها، علائم و احوال آخرالزمان، و دوران قبل ظهور و نزدیک به ظهور را ذکر کرده است.

۲. مانند جملات قاضی کمال الدین حسین میبیدی شافعی، شارح دیوانه منسوب به امام علی بن ابیطالب «ع»، و مؤلف شرح «هدایه اثیریة»، در حکمت منشاء. وی در شرح قطعه‌ای از دیوان، که درباره ملاحه و خروج مهدی «ع» است، می‌گوید:

امیدم به کرم و هاب نعمه، آنکه باصبره ما، از کحل الجواهر
خارج است آن حضرت، روشنی یابد، و آفتاب عالم
حقیقت جامعه او، بر در و بابه تشخص ما کند. و ما ذلك علی
الکبر بقرین.

وجود وی را اثبات می کنند. از متاخرین تصوف و عرفان، کسی که بیشتر از همه، دربارهٔ این «ولّی فاطمی» سخن گفته است، محیی الدین ابن عربی است، در کتاب «عنقاء مغرب»، و ابن قسی است، در کتاب «خلع السّعلین»... محیی الدین او را «خاتم اولیاء» نامیده است... اما متصوفانی که با ما همعصر بوده اند بیشتر آنان به ظهور مردی اشاره می کنند، که مُجَدِّد احکام دین و مراسم حق و آیین است... برخی از آنان می گویند: این مرد فاطمی و از فرزندان فاطمه است. برخی دیگر، به طور مطلق می گویند. ما این مطلب را از جماعتی از آنان شنیده ایم که بزرگتر ایشان، رئیس اولیا در مغرب، ابویعقوب بادسی است. این عارف، در آغاز این قرن، قرن هشتم، می زیسته است. نواسهٔ او که دوست ماست: یعنی: ابویحیی زکریا، از پدر خود، ابومحمد عبدالله، از جد خود ابویعقوب مذکور، مطلب مهدی را برای من نقل کرد^۱.

سخنان عرفا و اصحاب ریاضات، در کتابهای مربوط نقل شده است. برخی از ایشان در سخنان خویش یاد کرده اند که اولیا و اهل توجه، همواره در طلب مهدی هستند و متوجه به حضرت مهدویه اند. ما در این رساله، به نقل دو قطعه منظوم، از دو عارف معروف، بسنده می کنیم:

۱- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری:

(در گذشته ۶۱۸ هـ. ق)

صدهزاران اولیا، روی زمین
از خدا خواهند مهدی را یقین

یا الاهی، مهدیم، از غیب، آر
تا جهان عدل گردد آشکار

مهدی هادی ست تاج اتقیا
بهترین خلق بُرج اولیا

ای ولای تو معین آمده
بردل و جانها همه روشن شده

ای تو ختم اولیای این زمان
وز همه معنی نهانی، جانِ جان

ای تو هم پیدا و پنهان آمده
بنده «عطار» ت ثنا خوان آمده^۱

۲- شیخ محمود شبستری:

(در گذشته ۷۲۰ ه. ق)

بسی گفتند از عیسی و مهدی
مجرد شو، تو هم عیسای عهدی

زمهدی، گرچه روزی چند، پیشی
بگش دجال خود، مهدیِ خویشی

*

چوتو، در معرفت، چون طفل مهدی
چه دانی، قدر علم و فضل مهدی؟

به نور علم می کن دیده روشن
که تا بتوانیش هر لحظه دیدن

که گر در جهل خود، دایم، نشینی
چو مهدی پیشت آید، هم نبینی

برو از علم مهدی بهره بگیر
جوانمردی کن و بشنواز این پیر

خوشا وقت کسان عهد مهدی
خوشا آن کودکان مهدی

که هر علمی که باشد زیرکان را
«الف»، «بی»، «تی»، بود، آن کودکان را

۱. «الامام الثانی عشر»، ص ۶۲، به نقل از «تنبیغ المودّة»، ص ۷۴۳.

ز علمش خلق عالم، علم گیرند
زدینش، مشرکین هم دین پذیرند

هر آن سَری که هست امروز پنهان
به علم خویشتن پیدا کند آن

به دورش، دولت حق رخ نماید
جهان را فیض وی فرخ نماید

تمنی باشد آنگه مردگان را
که یکبار دگریابند جان را

که تا از جهل کلی دور گردند
ز شمس علم او، پرنور گردند

ره «عرفان نفس» خود بیابند
بدان عرفان، به سوی حق شتابند

بتابد نور او از سوی مغرب
برآید آفتاب از سوی مغرب^۱

ما، به منظور تکمیل مباحث این بخش، که از رشته‌های گوناگون معارف و فلسفه، مطالبی درباره مهدی و مهدویت آوردیم، این قسمت را هم از عرفان و عارفان نقل کردیم.

ح- نظریه‌ی یعقوب کندی

از فیلسوف معروف، یعقوب بن اسحاق کندی نیز، درباره حضرت مهدی «ع» و مسئله ظهور مطالب و سخنانی نقل شده است. از جمله، ابن خلدون از گفته‌های او چنین آورده است:

یعقوب کندی گفته است: این ولی (مهدی)، همان کس است که چون ظهور کند، نخست نماز ظهر را به جماعت با مردم می‌خواند. او آیین اسلام را تازه

۱. «کنز الحقائق»، ص ۱۸۱-۱۸۲، ترجمه و تفسیر محمدعلی صدیقی.

می کنند، و عدل و داد را آشکارا و همه جا گیر می سازد، و جزیره اندلس را می گشاید، و به رومیته می رود و آن را فتح می کند، سپس به سوی مشرق رهسپار می گردد و آنجا و قسطنطنیه را نیز می گشاید، و همه روی زمین مقر حکومت او می شود. مسلمانان نیرومند می گردند. دین اسلام بر همه دینها غلبه می یابد. و شریعت مستقیم محمدی آشکار می شود.^۱

۲- سخنی از رؤیت

پیشتر اشاره کردیم که بزرگان، مشاهده، و رؤیتِ امام «ع» را در عصر غیبت کبری ممکن شمرده اند و گفته اند: «... روایات صریح است در اینکه وجود مبارک ولیّ عصر - علیه السلام - با اینکه در بین مردم است، مردم او را نمی شناسند. و البته، بین این مطلب، با اینکه بعضی از مردم آن حضرت را ببینند و بشناسند، و دیدنِ عدهٔ خیلی امام را، بنا به مصالح و جهاتی، منافاتی نخواهد بود»^۲.

اهل کشف و عرفان نیز، متعرض مسئلهٔ رؤیت در «غیبت کبری» شده اند، چنانکه - از جمله - شیخ عبدالوهاب شعرانی، در کتاب «لَواحِجُ الْأَنْوَارِ» گفته است:

شیخ حسن عراقی، در ایام سیاحت خویش، به خدمت حُجَّاتِ خدا، امام مهدی رسید، و از عمر امام سؤال کرد. امام پاسخ دادند: «عمر من، هم اکنون، ۶۲۰ سال است».

شعرانی، پس از نقل این مطلب، می گوید:

من، این موضوع را به مرشد خود، علی الخواص گفتم، و او دربارهٔ عمر مهدی - تا آن سال - نظرش موافق نقل شیخ حسن عراقی بود.^۳

همچنین می بینیم که عالم معنوی بزرگوار، سید رضی الدین ابن طاووس حسنی، در کتاب «مُهَجُّ الدَّعَوَاتِ» می گوید:

۱. «مقدمه»، چاپ یاد شده، ص ۳۲۵.

۲. «بیان الفرقان»، ج ۵، ص ۱۶۷ - ۱۶۸، نیز صفحه ۱۰۸ دیده شود.

۳. «المهدی الموعود...»، ج ۱، ص ۲۰۳.

من، در سامرا بودم، شبی، هنگام سحر، شنیدم که مهدی «ع» دعا می خواند، و برای زندگان و مردگان دعا می کرد، و خیر و سعادت و رحمت برای آنان از خدای می طلبید. آن شب که سحر هنگام آن، شنیدن دعای مهدی، از زبان خود او، برای من اتفاق افتاد، شب چهارشنبه بود، ۱۳ ماه ذیقعده، به سال ۱۶۳۸.

در باره امر رؤیت و ملاقات نیز، کتابهای چندی نوشته اند. در آن کتابها نام کسان بسیاری آمده است، که در عصر «غیبت کبری»، هر کدام به گونه ای، به دیدار امام «ع» نایل آمده اند، و معجزات و قضایایی برای آنان اتفاق افتاده است، و مشکلاتی از آنان گشوده شده است، و بیماریهایی — گاه بسیار سخت — شفا یافته است. برخی از این قضایا را ما خود نیز شنیده ایم. برخی در زمان و عصر خود ما اتفاق افتاده است. و در برخی، قرابن صدق و شواهد حقیقت، بوفور، وجود داشته است. و پاره ای را ناقلانی گفته اند که فوق ثقه، و فوق عادل، بوده اند.

۳- احوال نیکبختان

هر کس، در عصر غیبت کبری، به گونه ای به دیدار آن ماه تابان، و مهر فروزان، و آن قبله خوبان، و مقصد پاکان، و آن سر اکبر، و اسم اعظم، نایل آمده باشد، یا نایل آید، یقین نیکبخت است. چه بختی از آن نیکتر، و چه ساعتی از آن سعادتتر؟

باید توجه داشت که آنچه از این مقوله، اتفاق افتاده است، یا ممکن است اتفاق بیفتد، در مواردی «مکاشفه» است، و در مواردی «مشاهده»، و در مواردی «رؤیت». این تقسیم، بر حسب اشخاص و احوال اشخاص و مراتب آنان مبتنی است. و هر یک خود، مراتبی دارد و مراحل.

بطور اجمال، می توانیم این اتفاق را، یعنی مشاهده، دیدار و رؤیت را، و به هر حال، نوعی یقین شهودی، بصری، و حسی را، نسبت به وجود خلیفه خدا، و وصی پیامبر «ص»، حضرت مهدی «ع»، در پنج جریان باز بنگریم:

۱- برخی از عرفای اهل سنت، یعنی: کسانی که - بر پایه شهرت و آثاری که دارند و آنچه در کتابهای تاریخ و زیستنامه‌ها آمده است - از اهل سنت بوده‌اند، و در شمار اهل سلوک و ریاضت و مکاشفه و سیاحت قرار داشته‌اند، و مدعی مشاهده و دیدار شده‌اند، مانند شیخ حسن عراقی، به نقل شیخ عبدالوهاب شعرانی.

۲- برخی از عرفا و متصوفه شیعه.

۳- برخی از علمای روحی و معنوی از شیعه، یعنی عالمانی از ما که اهل معنویت بوده‌اند، و از طریق توجه به پیامبر اکرم ((ص)) و ائمه طاهرين ((ع)) و متابعت محض از آنان، سالک به سلوک شرعی شده‌اند، و از راه تقید دقیق به اعتقادات دینی، و عمل دقیق به احکام شرعی، به بالا ترین مراحل عظیم روحی و باطنی رسیده‌اند، و واجد مقامات واقعی و عمده گشته‌اند، و اهل مکاشفات و تصرفات مهم بوده‌اند، از قبیل بزرگانی چون:

سید رضی الدین، ابن طاووس حسنی	درگذشته ۶۶۴ (ه.ق)
جمال الدین احمد، ابن فهد جلی	= ۸۴۱ =
ملا احمد محقق اردبیلی	= ۹۹۳ =
سید مهدی بحر العلوم طباطبائی	= ۱۲۱۲ =

از متقدمان، و مانند

سید موسی قزوینی زرابادی	= ۱۳۵۳ =
میرزا مهدی اصفهانی	= ۱۳۶۵ =
شیخ علی اکبر الهیان تنکابنی	= ۱۳۸۰ =
شیخ مجتبی قزوینی خراسانی	= ۱۳۸۶ =

از مردم قرن چهاردهم.

۴- برخی از مردم عادی و انسانهای مختلف جامعه اسلامی، در طول قرنهای غیبت، که به نحوی برای آنان، در پی نوحه و بوسن و طیب و امثال آن، دیداری پیش آمده است.

۵- کسانی که برای آنان امری به وقوع پیوسته است که به وجود مبارک حضرت حُجَّت «ع» یقین کرده‌اند، مثلاً، شفای بیماری، رفع گرفتاری، برآمدن نیاز، رسیدن به مقصود، و... اگرچه برای آنان دیداری - بویره بدانسان، که در آن حال، امام را بشناسند - پیش نیامده باشد.

البته، مهمترین و باجلالت‌ترین کسانی که در طول غیبت کبری، به حضور امام عصر «ع» رسیده‌اند، و به دیدار و ملاقات نایل آمده‌اند، همان جریان سوم است. همواره، در این جریان، روحانیان ربّانی، و عالمان معنوی بزرگی بوده‌اند، که با شناخت علوم و معارف قرآنی، و با دوری از هر انحراف نظری و عملی، و فارغ از هر مکتبی و مشربی، فلسفی یا عرفانی، و بیزار و بری از هر طریقه و جریان تصوف و سلوک صوفیانه، بلکه صرف با سلوک دقیق شرعی، و مجاهدات عمیق ایمانی، به مقامات بلند رسیده‌اند، و در شمار اولیای خدا و مقربان پیامبر اکرم و ائمه طاهرین جای گرفته‌اند.

۴- غیبت، سنت الاهی

با پی گرفتن سیر مسئله «مهدی»، در آفاق گسترده شناخت، دیدیم که در همه جا بر حتمیت وجود «ولی» تأکید گشته، و غیبت نیز مانند حضور شناخته شده است. این هماهنگی در آرا و نظرگاههای گوناگون، در این باره - از تفسیر و حدیث تا فلسفه و کلام - یکی به این دلیل است که «اضل غیبت»، جزء سنتهای الاهی است. در روزگاران کهن نیز چنین بوده است، که گاه پیامبری، از میان قوم خود، بیرون می‌رفته است، و از امت کناره‌گیری می‌کرده، و آنان را به حال خویش وامی‌گذاشته است.

در اینجا، درباره سه مسئله، سخن می‌گوییم: یکی، آزمایش بزرگ در عصر غیبت کبری؛ دیگری، نقش و تأثیر غیبت صغری در غیبت کبری؛ سوم، وضعیتهای پنجگانه حضور و غیبت.

الف - غیبت کبری، آزمایش بزرگ

یکی از ابعاد «غیبت کبری»، بُعد آزمایشی آن است. در این مرحله،

انسان دینی باید بدقت متوجه حال خود باشد، و قلب خویش را از فروغ ایمان زنده بدارد، و طول کشیدن زمان، او را متزلزل نسازد، که چون اصل غیبت به حکمت الاهی واقع شده است، کوتاه بودن و دراز بودن مدت آن نیز به حکمت تعیین می گردد، و به اراده الاهی، سرانجام می یابد. در این باره، که مبادا طول کشیدن مدت غیبت، موجب رخنه شیطان — یا انسانهای شیطان سیرت — در دلها شود، در احادیث هشدار داده اند، و بقای بر ایمان را، تأیید الاهی خوانده اند. انسان باید با توجه به قدرت و حکمت خدا، خود را مستعد این تأیید بسازد، تا گوهر ایمان والای خویش را، از چنگ ربایندگان شیطانی و انسانی و مبلغان انحراف و بی اعتقادی، مصون بدارد.

حضرت امام حسن عسکری (ع)، پدر بزرگوار امام اعصار غیبت و مهدی موعود امت، در باره سنت غیبت در پیامبران، و تکرار آن در مورد مهدی آخرالزمان، و مسئله طول مدت، چنین می فرماید:

إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي. وَهُوَ الَّذِي تَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ — بِالتَّعْمِيرِ وَالْغَيْبَةِ. حَتَّى تَقْسُو قُلُوبُ، لِطُولِ الْأَمَدِ. وَلَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ بِهِيَ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ — عَزَّوَجَلَّ — فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ^۲.

— پس از من، فرزندم، قائم (و صاحب امر دین و امامت) است. و او است که مانند پیامبران، عمری دراز خواهد داشت، و غایب خواهد شد. در غیبت طولانی او دلهایی تیره گردد. فقط کسانی در اعتقاد به او پای برجا خواهند ماند، که دل آنان به فروغ ایزدی رخشان باشد، و روح خدایی به آنان مدد رساند.

در این حدیث شریف، تعبیر «تَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ — بِالتَّعْمِيرِ وَالْغَيْبَةِ»، قابل توجه بسیار است. این تعبیر معلوم می دارد که یکی از آیینها و چگونگیها، در زندگانی پیامبران، «تعمیر» بوده است، یعنی مُعَمَّر شدن، و دراز زیستن، و یکی غیبت و از مردم — برای مدتی — نهان گشتن، و مردم را به حال

۱. و با تأمل کردن و اندیشیدن در این باره که قدرت خدا اندازه و انتها ندارد، خدا قادر است هر کاری بکند. او می تواند انسانی را صدها سال و بیشتر زنده نگاه بدارد، بویژه انسانی که امام است، و برای باقی بودن او حکمت بسیار است. و خدای متعال او را برای روزی ذخیره کرده است، و اجرای برنامه عظیمی را به دست او مقدر فرموده است.

۲. «إِكْمَالُ الدِّينِ»، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۲۲۴.

خویش هشتن.

روشن است که آنچه در حدیث بدان اشاره شده است، در باره پیامبرانی است که عمرهایی دراز داشته‌اند، و در رده مُعَمَّرین بوده‌اند، مانند حضرت نوح «ع»، و حضرت سلیمان «ع». ملامحسن فیض کاشانی نیز، در این باره، چنین می‌گوید:

از غیبت قائم «ع» و طول کشیدن آن، و طولانی شدن عمر آن امام تعجب نکنید! که این مطلب را پیامبر «ص» و اوصیای او خبر داده‌اند. همچنین بسیاری از پیامبران، غیبت‌های طولانی، و عمرهای دراز داشته‌اند... شیخ صدوق، پاره‌ای از آنان را در کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمه» آورده است. به آنجا مراجعه کنید!^۱

آری، غیبت، سُنَّتِی الاهی است. و در زندگانی پیامبران وجود داشته و در تواریخ آنان ضبط است. و این امر، خود، نوعی حکمت و آزمایش است. اتفاق می‌افتد که گاه معلمی، برای مدتی، از اطاق درس بیرون رود، تا وضع شاگردان و چگونگی رفتار و انضباط و کوشایی، یا اهمالگری آنان را، در غیاب خویش بنگرد، و جوهر آنان را بهتر معلوم دارد، و ارزشهای آنان را بیشتر به محک زند؛ و تا کسانی را که با وجود غیبت معلم از کلاس مانند حالت حضور معلم، می‌کوشند و درس می‌خوانند، و انضباط را رعایت می‌کنند، به مرتبه‌ای که درخور آنان است برساند.

ب - نقش و تأثیر غیبت صغری در غیبت کبری

در باره پیشامد وضعییت «غیبت»، باید امر دیگری نیز مورد توجه قرار گیرد. آن امر این است که پیش از وقوع غیبت، زمینه برای این پیشامد فراهم می‌گشته است. از زمان امام نهم به بعد، مردم کمتر امکان تماس با ائمه داشته‌اند. مدتی دراز، از دوران امامت امام دهم و یازدهم نیز، در حالت بازداشت و تحت نظر گذشته است، که چیزی است نظیر غیبت. در این دوران، تماس

۱. «علمُ التَّقیین فی اصول الدِّین»، ج ۲، ص ۲۹۷، چاپ قم، انتشارات بیدار.

شیعه، بیشتر با وکیلان آن دو امام، و عالمان تربیت یافته مذهبی بوده است. از طرف دیگر، امام دوازدهم، در مدتی که ۶۰ تا ۷۰ سال به طول انجامید (یعنی عصر «غیبت کبری»)، به صورتی، در دسترس مردم بوده است، و چهارنایب خاص، و همچنین وکیلان و سفیرانی دیگر نیز داشته است^۱. امام خود به حل مشکلات مردم می پرداخته^۲، و تعالیم دینی را به آنان می آموخته است. گاه با برخی از مردم، در کسوت‌های مختلف^۳، دیدار می کرده است — چنانکه در فصل سوم اشاره شد — و گاه با برخی به صورت ناشناس، هم مسکن یا همسفر می گشته است^۴. اینها همه عواملی بوده است برای توجه یافتن نسلها به وجود امام، و آگاه شدن آنان — تا حد ممکن — از تکالیف دینی و معارف یقینی، همچنین حفظ حوزه‌های مردمی تشیع، و ابقای موجودیت فرهنگی و ارتباطی و سازمانی شیعه، و رسیدگی مالی به ناتوانان و مستمندان ایشان، نیز عادت — یافتن تدریجی مردم، به غیبت امام، و مراجعه به نایبان و عالمان دینی، و مصونیت حوزه‌های تشیع از پاشیدگی و زوال یا انحراف، و فراهم شدن زمینه برای شروع تقدیر ربانی، و سنت دیرینه غیبت هادی و مرتی.

در این باره، مؤلف «تاریخ الغیبة الصغری» چند فصل مرقوم داشته است. و از جمله، در آغاز فصل «زندگانی و فعالیت‌های مهدی، در دوره غیبت صغری» چنین می گوید:

مهدی، در روز درگذشت پدرش، که مردم او را در حال نماز گزاردن برپیکر پدر دیدند، کودکی بود گندمگون، با مویی مُجَعَد و دندانهای گشاده. سپس کسانی که او را در فرصتهایی دیگر، در غیبت صغری دیده‌اند، چنین توصیف کرده‌اند: «جوانی خوشروی و خوشبوی، و با اُبْهَت، و در عین اُبْهَت داشتن صمیمی با مردم». یکی از ملاقات کنندگان می گوید: «چون لب به سخن گشود، دیدم سخنی زیباتر، و کلامی دلنشین تر از آن نشنیده‌ام. و او به هنگام سخن گفتن، بسیار زیبا نشسته بود».

در روایت دیگر آمده است: «او جوانی بود گندمگون، دارای زیباترین صورت، و معتدلترین قامت». در روایت دیگری است: «جوانی زیباروی، و

۱. «تاریخ الغیبة الصغری» — تألیف محمد الصدر، ص ۶۰۹ — ۶۳۰. چاپ دوه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات (۱۴۰۰).

۲ و ۳. کتاب پیشین، صفحات ۵۹۷ — ۶۰۸، ۵۴۲، ۵۹۷ — ۵۹۹.

خوشبوی بود، که با شکوه خاصی راه می رفت». و در فرصتی دیگر، وقتی از سفیر دوم، محمدبن عثمان، درباره او سؤال می کنند، اینگونه پاسخ می دهد: «گردنی دارد اینچنین» — بسا دست اشاره می کند، و زیبایی و درستی گردن او را یاد می کند. و به این دلیل سخن از گردن مهدی و اندازه آن می آورد، تا بفهماند که اکنون دیگر مردی شده است، دیگر آن کودکی نیست که مردم در زمان پدرش دیده بودند، یا پسر بچه ای ضعیف و چندساله نیست، بلکه جوانی است برومند، و مردی است با یال و کوپال.^۱ همچنین در زمان محمدبن عثمان، شخصی تقاضای ملاقات کرد و در این باره، زحمت بسیار کشید، و اصرار بسیار کرد، تا سرانجام، محمدبن عثمان، برای او ترتیب ملاقات داد. و آن مرد به دیدار امام نایل آمد. در این دیدار امام، جوانی بود بسیار خوش سیما، و معطر و خوشبو، در لباس بازرگانان، و در آستینش علامتی بود از آن لباس بازرگانان. اینکه می بینیم — در اینجا — امام با لباس بازرگانی دیده شده است می رساند که پوشاک او در آن دوره اینگونه بوده است. چون در این لباس می توانست مانند یک تاجر با مردم رو برو شود، بدون اینکه شناخته گردد... و در گذشته دیدیم که لباس بسیاری از علمای شیعه در آن روزگار، حتی سفرای امام، لباس تجار بوده است، و شغل آنان نیز، بر حسب ظاهر، تجارت بوده است. و این پوشش به منظور پنهانکاری انتخاب می شده است، تا کسی به فعالیتها و ارتباطات آنان پی نبرد.

در حال احرام و حج نیز امام را دیده اند، و توصیف کرده اند. چون مهدی «ع» هر سال، به حج می رود، مردمان را می بیند و می شناسد، و مردمان او را می بینند و نمی شناسند. و او در حج لباس احرام می پوشد، و یک بر پوشش خود را بر روی دوش می اندازد، مانند دیگر حاجیان در حال احرام.^۲

باری، اینها همه — چنانکه یاد شد — تدبیرهایی بوده است برای آموخته کردن مردم به غیبت امام، و بر سرپا ایستادن جریان تشیع، و ادامه پیدا کردن راه مکتب اعتقادی و اقدامی «عصمت» در رهبری، و بقاء «ولایت الله» در زمین، در بُعد تشریح و هدایت، و تداوم یافتن جریان «حماسه جاوید»، در طول تاریخ، همگام با فجرهای مقدس، و شفقه‌های خونبار...

۱. کتاب پیشین، ص ۵۴۰ — ۵۴۱.

۲. کتاب پیشین، ص ۵۴۰ — ۵۴۲، و «الغیبة»، شیخ طوسی، ص ۱۶۴.

ج- وضعیتهای پنجگانه حضور و غیبت

در سیاق این بحث باید یاد کنیم که «حُجَّت» و «وَلِيّ»، از نظر اعمال ولایت تشریحی، و حق حاکمیت اجتماعی، ممکن است دارای یکی از پنج وضعیت باشد:

۱- حاضر و فعال، مانند حضرت موسی «ع»، به هنگام بسیج کردن بنی اسرائیل، و درگیری با فرعون تا سقوط فرعون و فرعونیان؛ و مانند حضرت محمد «ص»، در دوران ۱۰ ساله مدینه؛ و مانند حضرت علی «ع»، در دوران ۵ ساله خلافت.

۲- حاضر و غیر فعال، مانند حضرت عیسی «ع»، در سالهای نزدیک بعثت؛ و مانند علی «ع»، در دوران ۲۵ ساله خانه نشینی.

۳- حاضر و فعال در پاره‌ای از ابعاد تکلیفهای اجتماعی و تربیتی و سیاسی... مانند ائمه طاهرین «ع»، با توجه به شئون مختلف اقدام و حماسه و درگیریهای مخفی و غیرمخفی آنان، و معارضات ایشان با حکومتهای مستکبر و جبار، و مباحثات ایشان با صاحبان عقاید و افکار.

۴- غایب، به غیبتهای کم زمان (غیبت صغری)، مانند غیبت برخی از پیامبران (مثلاً: حضرت صالح «ع»)، از قوم خویش، و مانند غیبت حضرت حُجَّتِ بْنِ الْحَسَنِ «ع»، در عصر «غیبت صغری».

۵- غایب، به عیبت طولانی (غیبت کبری)، مانند غیبت کبری حضرت ولی عصر، مهدی قائم - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ.

۵- ویژگیهای پیامبران، در مهدی

آنچه خوبان همه دارند توتنها داری

انسان، عَصَاةُ عُصَارَاتِ كَائِنَاتِ است. انبیا و اولیا، عَصَاةُ انْصَانِ و انسانیتند. و مهدی «ع»، عَصَاةُ انْبِیَا و اولیاست. این است که میان او و پیامبران - بجز امر «غیبت» - شباهتهای دیگری نیز هست، و پاره‌ای از ویژگیهای

پیامبران در مهدی «ع» متجلی است.

آری، مهدی، ولی اعظم، و سر اکبر است. او ذخیره‌الاهی، و بقیه‌الله، و خلاصه تجلیات گذشته است. اگر ذخایر و امکانات پیامبران سلف، در نزد او باشد، اگر همه اسرار جهان پیش او مکشوف بود، اگر ودایع اولیا در خدمت او گرد آید، همه درست است و بجا. در احادیث، خصوصیات از پیامبران یاد شده است، که در قائم آل محمد «ص» هست:

از حضرت آدم «ع»	— طول عمر.
از حضرت نوح «ع»	— طول عمر.
از حضرت ابراهیم «ع»	— پنهان بودن ولادت و دوری از مردم.
از حضرت موسی «ع»	— پنهان بودن ولادت و غیبت از قوم، هیبت و شکوه‌مندی.
از حضرت یوسف «ع»	— زیبایی، جود، بودن در میان مردم و شناخته نشدن ^۱ .
از حضرت صالح «ع»	— غیبت از قوم.
از حضرت داود «ع»	— قضاوت کردن به حکم داودی ^۲ .
از حضرت سلیمان «ع»	— جهانداری و حشمت سلیمانی.
از حضرت ایوب «ع»	— برخورداری از فرج و گشایش پس از گرفتاری ^۳ .
از حضرت یونس «ع»	— رجوع به میان مردم، پس از غیبت، در هیبت جوانان.
از حضرت عیسی «ع»	— نورانیت، مورد اختلاف قرار گرفتن احوال شخصی.
از حضرت محمد «ص»	— انقلاب خونین و خروج با شمشیر و درهم کوبیدن جباران.

همچنین دیگر علوم و اسرار انبیا و اولیا و بزرگان در نزد مهدی است: اسماء شینی، و علوم هیرمسی، و اذکار یونسی، و...
در صلوات منسوب به حکیم قُدوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، حضرت مهدی «ع»، با و یث گیهای پدران خویش نیز، توصیف شده است:

۱. چنانکه برادران یوسف «ع» او را می‌دیدند و نمی‌شناختند، تا آنکه خویش را معرفی کرد.
۲. احکام داودی معروف است. حضرت داود «ع» بر طبق علم خود به واقع، حکم می‌کرد، و منتظر پتینه و شاهد نمی‌ماند.
۳. حضرت ایوب «ع» پس از مدت‌ها گرفتاری و ابتلا، به فرج و آسودگی و گشایش رسید. مهدی «ع» نیز، پس از هجوم عباسیان به خانه پدری آن امام، به آوارگی و دوری از یاران و دوستان مجبور گشت، و سپس طبق حکمت الاهی، از نظرها غایب شد، و این غیبت به درازا کشید. او نیز چونان حضرت ایوب به فرج و گشایش و آسودگی خواهد رسید. و فرج او، فرج همه مؤمنان و مستضعفان و برحقان است.

اللَّهُمَّ! صَلِّ وَسَلِّمْ، وَزِدْ وَبَارِكْ، عَلَى:
 صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ،
 وَالصُّوْلَةِ الْحَيْدَرِيَّةِ،
 وَالْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ،
 وَالْحِلْمِ الْحَسَنِيَّةِ،
 وَالشَّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ،
 وَالْعِبَادَةِ السَّجَّادِيَّةِ،
 وَالْمَأْتِرِ الْبَاقِرِيَّةِ،
 وَالْأَنَارِ الْجَعْفَرِيَّةِ،
 وَالْعُلُومِ الْكَاطِمِيَّةِ،
 وَالْحُجَّجِ الرَّضْوِيَّةِ،
 وَالْجُودِ التَّقْوِيَّةِ،
 وَالنَّفَاوَةِ النَّقْوِيَّةِ،
 وَالْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ،
 وَالْغَيْبَةِ الْآلِهِيَّةِ،

الْقَائِمِ بِالْحَقِّ، وَالِدَاعِي إِلَى الصِّدْقِ الْمَطْلُوقِ، كَلِمَةِ اللَّهِ، وَأَمَانِ اللَّهِ،
 وَحُجَّةِ اللَّهِ، الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ، الْمُقْسِطِ لِيَدِينِ اللَّهِ، الْغَالِبِ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالذَّابِّ
 عَنْ حَرَمِ اللَّهِ، إِمَامِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ، دَافِعِ الْكُرْبِ وَالْمِخَنِ، صَاحِبِ الْجُودِ
 وَالْمِئِنَّنِ، الْإِمَامِ بِالْحَقِّ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، صَاحِبِ الْعَصْرِ
 وَالزَّمَانِ، وَقَاطِعِ الْبُرْهَانِ، وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَانِ، وَشَرِيكَ الْقُرْآنِ، وَمُظْهِرِ الْإِيمَانِ،
 وَسَيِّدِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْحَسَنِ، وَالْخَلْفَ الصَّالِحِ، يَا إِمَامَ زَمَانِنَا،
 أَيُّهَا الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ، يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بِنَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا إِمَامَ
 الْمُسْلِمِينَ! يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ! يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا! إِنَّا تَوَجَّهْنَا،
 وَاسْتَشْفَعْنَا، وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، فِي الدُّنْيَا

«الْآخِرَةَ، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، إِشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ — غَزْوَجَلَّ».

— بارخدایا! رحمت‌های پیایی فرست، و درودهای خجسته خویش ارزانی دار، بر امام بزرگواری که صاحب دعوت محمدی است، و صولت حیدری، و عصمت فاطمی، و حلم حسنی، و شجاعت حسینی، و عبادت سجادی، و مفاخر باقری، و آثار جعفری، و علوم کاظمی، و حُجَجِ رضوی، وجود تقوی، و نقاوت نقوی^۱، و هیبت عسکری، و غیبت الاهی.

آن قائم به حق، و درفش افراز صدق مطلق، کلمه خدایی، و امان الاهی، و حجت ربانی، برپای دارنده امر خدای، و گسترنده آیین عدل خدای، و پیروز گرداننده حکم خدای، و پاسدارنده ناموس خدای، امام آشکارا و نهان، برطرف سازنده گرفتاریها و اندوهان، صاحب جود و بخشش و احسان، امام برحق، ابوالقاسم محمد بن الحسن، صاحب عصر و زمان، روشن کننده حق و برهان، خلیفه خدای رحمان، عدل و انباز قرآن، آشکارساز مظاهر ایمان، و مهتر آدمیان و پریان. رحمتها و درودهای خدایی بر او باد و بر همه نیاکان پاک او.

دروود و رحمت و سلام و تحیت بر تو باد! ای وصی حسن عسکری، و ای جانشین شایسته شایستگان، ای امام زمان، ای مهدی قائم منتظران، ای زاده ختم رسولان، ای فرزند امیرمؤمنان، ای امام مسلمانان، ای حجت خدا در میان مردمان، ای سرور ما، ای مولای ما! ما به آبروی تو، روی به درگاه خدا آوردیم، و تو را نزد خدای شفیع ساختیم، و به اعتبار منزلت تو، حاجات دو جهان خویش طلبیدیم. ای سرافراز در نزد خدا، و ای آبرومند بارگاه کبریا، حاجات ما را، از خدای عزیز جلیل، تو طلب کن، و برآورد آنها را توبخواه.

تعبیرات عمیق و زیبای حکیم بزرگ، خواجه نصیرالدین طوسی، در توشل و ثنای امام غایب، حضرت حُجَّتِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ «ع»، عبارات لطیف علامه حاج میرزا حسین نوری را به یاد می آورد، عبارات لطیف و پرمغزی، که وی در دیباچه کتاب «جَنَّةُ الْمَأْوِي»^۲، در مقام اظهار ادب و ثنا، به پیشگاه حجت کبری، معروض داشته است:

... عَنْقَاءِ قَافِ الْقِيَامِ، الْقَائِمِ فَوْقَ مِرْقَاةِ الْهِمَمِ، الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْإِلَهِيِّ، الْحَاوِي لِلْعَلَمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي، قَطْبِ رُحَى الْوُجُودِ، وَمَرْكَزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ، كَمَالِ النَّشْأَةِ وَمَنْشَأِ الْكَمَالِ، جَمَالِ الْجَمْعِ وَمَجْمَعِ الْجَمَالِ، الْمُتَرَشِّحِ بِالْأَنْوَارِ

۱. نقاوت: پاکی و پاکیزگی، مطهر بودن.

۲. «جَنَّةُ الْمَأْوِي» — دیباچه، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۲۱۰.

الالهية، المُرتسی تحت آستارِ الربوبیة، مطلع الانوارِ المصطفویة، ومنبع
الأسرارِ المرتضویة، ناموسِ ناموسِ اللّهِ الاکبر، وغایةِ نوعِ البشر، ابی الوقتِ
وَمُرتسی الزمان، الَّذی هُوَ لِلْحَقِّ امینٌ وَلِلْخَلْقِ اَمَانٌ، ناظِمِ المناظِم، الحُجَّةِ
القائم... .

— عنقواء بلند آشیان ستیغ ازلیت، عقاب آسمان سیر دور از حد فکر و همت، اسم اعظم
الاهی، گنجور علم نامتناهی، محور چرخ وجود و هستی، نقطه پرگار شهود و حق پرستی،
کمال بخش جهان و جهانیان، شمع محفل زیبایی و زیباییان، خاورستان انوار سبحانی،
پرورده سرابردۀ غیب ربّانی، مشرق انوار هدایت مصطفوی، مطلع اسرار ولایت مرتضوی،
سیر ناموسِ خدای اکبر، ربّ النوعِ افراد بشر، پدر زمان، مرتبی دوران، امین خالق متان،
امان مردم جهان، نظم فرمای منظومه های متراکم، حُجَّتِ برحق قائم... .

باری، صلواتِ خواجه نصیر را^۱، به عنوان توسل، و به طریق «ختومات»
می خوانند. البته، در مقام توسل، به ساحت مقدس حضرت حُجَّتِ بن الحسن
المهدی «ع»، زیارت های چندی رسیده است، از جمله زیارت «ربّانی آیات».
همچنین در مقام نیایش و توجه به درگاه خداوند متعال، و طلب خیرات
معنوی و توفیقات کلی، به وسیله مقام ولایت نیز، دعاهایی بس ارجمند رسیده
است، از جمله، دعای پس از زیارت «ربّانی آیات»، و دعای «عهد».
این توسلات و دعاها، همه و همه، توجه به درگاه کبریایی الاهی است.
و این انوار طاهره — که بندگان خاص و مقرب خدا و وسایط فیض اویند —
وسایل تقرّبند به درگاه او. آنچه در این مرحله اهمیت بسیار دارد، توجه به ابعاد
گوناگون دعاها و زیارتهاست. بُعد بسیار مهمی که در این تعلیمات نهفته است،
بعد معرفتی و شناختی آنهاست. دعاها و زیارتهای، بجز بُعد ذکر و مناجات، و
درخواست حاجات، که با خواندن خاشعانه دعا انجام می پذیرد؛ و بجز بُعد توجه
و توسل، و اظهار ادب و محبت، که با خواند مؤدبانه زیارت محقق می شود،
شامل عظیمترین حقایقند، در زیباترین و ساده ترین عبارات^۲. . . باید در آن

۱. این صلوات، که دارای ۱۴ بند است، و در توسل به ذیل عنایات چهارده معصوم — علیهم السّلام — انشا شده است، به
«دوازده امام خواجه نصیر» شهرت یافته است. نسخه های خطی و چاپی آن، در دسترس است، از جمله در کتاب
«مفتاح». در نسخه ها، گاه اختلافی در ضبط وجود دارد. بند چهاردهم که در بالا آورده شده است، از مجموعه ای
خطی نقل شد، و جمله ای از آن، از روی نسخه ای چاپی تکمیل گردید.
۲. بیشترین بخش دعاها، با عبارات ساده ادا گشته است. البته دعاهایی از قبیل دعای «جوشن صغیر» نیز وارد شده
است.

معانی و مضامین تأمل نمود، و آنها را با تفکر و دقت و توجه خواند، و آن معارف و مطالب را وارد نفس و قلب کرد.

کمال واقعی انسان، در شناخت حقایق عالم است، و شناخت چگونگی وجود، و فیض و وجود، و وسایط فیض، و مقامات آنان، و چگونگی و ظرایف دیگر امور و احوال عالم امر و خلق. نباید از شناخت این معارف و تحصیل یقین به آنها غافل بود. نباید از ادعیه و زیارات غفلت داشت، و از محتوای عمیق آنها بیخبر ماند. و نباید تنها به خواندن سطحی این اوراق نورانی، و این سطور روحانی، بسنده کرد. زلالترین چشمه ساران حقایق اعلا، و پاکترین زلال ناب معارف والا، در ابعاد شناخت حقایق توحید و ولایت، و فیض و تکوین، و انعام و تقدیر، و تلطیف سر و تصعید روح، و دیگر مسائل عالی الاهیات و تدابیر، و جهان و عوامل، و همچنین حکمت نفسی و تربیتی، و حقایق اجتماعی و تکلیفی، و اصول سیاسی و اقدامی، و مبانی حماسی و اصلاحی، در دعاها و زیارتهای مأثوره موج می زند...

۶- واسطه فیض

حال که در این پژوهشها و بحثها، به اینجا رسیدیم، بجاست که درباره مسئله سرّیان فیض، و فیضان جود الاهی، و چگونگی آن - اگرچه باختصار - سخنی به میان آوریم.

یکی از بزرگترین مسائل معرفت و شناخت، در سطوح مختلف شناختی، اعم از دینی (قرآنی - حدیثی)، و فلسفی، و عرفانی، مسئله «فیض» و «وساطت» است، و دانستن چگونگی تعلق فیض، از مبدأ هستی، به هستها و هستیها. فیض، همواره، باید از طریق واسطه ای «قابل» و «مقرّب»، از مبدأ فیاض گرفته شود، و به موجودات ایصال گردد.

مسئله فیض و وساطت، از روزگاران کهن، مطرح بوده است. واسطه فیض، در معارف دینی و احادیث، به عنوان «نخستین مخلوق» یاد شده است. مسئله نخستین مخلوق (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ...)، با وساطت در فیض ارتباط مستقیم دارد، بلکه بعین، طرح همین مسئله مهم است.

این بحث پیش از اسلام، از جمله، در فلسفه فلوطین (نوافلاطونی) جایی عمده داشته است. در اسلام در مکتبهای فلسفی، در «فلسفه فارابی»، و فلسفه‌های دیگر و «فلسفه میرداماد»، مطرح گشته است. در عرفان — بوئزه عرفان نظری — نیز، این موضوع مورد نظر قرار گرفته است.

محبی الدین ابن عربی، به «فیض اقدس»، و «فیض مقدس»، معتقد بوده و «برای وجود، که حقیقت واحد ازلی است^۱، دو تجلی قائل شده است: ۱ — تجلی که به وسیله آن، اعیان موجودات، در عالم غیب، ثابت می شود (اعیان ثابتة). ۲ — تجلی که به سبب آن، همان اعیان ثابتة در عالم غیب، در عالم محسوس، ظاهر می شوند. تجلی نخستین را، فیض اقدس، و تجلی دومین را، فیض مقدس، نامیده است».

فیض الاهی، بطور کلی، به دو قسم تقسیم می شود:

۱ — فیض خلقت و تکوین.

۲ — فیض هدایت و تشریح.

مقصود ما، در اینجا، گفتگویی است باختصار، درباره «واسطه فیض»،

از این رو، این موضوع را، در دو قسمت مطرح می سازیم:

۱ — وساطت در فیض تکوینی.

۲ — وساطت در فیض تشریحی.

الف — وساطت در فیض تکوینی

هرگونه فیضی، که از مبدأ فیاض می رسد، از طریق واسطه فیض، افاضه می گردد. در واقع فیض اعظم، خود واسطه وجود و خلقت است. و به اعتباری، خلقت اصلی خود اوست. او نخستین خلق است، و سبب پدید آمدن دیگر مخلوقات. و فیض الاهی، پیوسته از طریق او، و امتدادات وجودی او، به کاینات ایصال می گردد. کسب فیض از مبدأ مُفیض، نیازمند به واسطه قابل است. واسطه قابل، به قابلیت خود، فیض را کسب می کند، و به مستفیض می رساند.

به تعبیری دیگر، در اینکه همه هستی و سراسر کاینات و آنچه در عالم

وجود هست — مجردات همه... و مادیات همه — از ذره و کوچکتر از ذره تا کهکشانشانها و بزرگترین جهانها و عوالم، تمام به فعل الاهی تحقق یافته است، سخنی نیست. فعل الاهی، صادر از مشیت و اراده است. و از مشیت غنی مطلق، و اراده جواد علی الاطلاق، افاضه و انعام مقصود است. بلکه باید گفت، متعلق مشیت، همان افاضه و انعام است. حال، سخن در این است که این فیض رسانی (افاضه) به موجودات، بیواسطه است یا با واسطه؟

واقع این است که تعلق فیض، به موجودات عالی و دانی، با واسطه است. و واسطه فیض نیز فیض است، بلکه حقیقت فیض همان است — چنانکه یاد شد.

حقیقت ولایت مطلقه، همان فیض است، و واسطه رسیدن فیض به دیگر کاینات. نفس ولی مطلق، «وعاء مشیت» است، و مبدأ سرّیان فیض الاهی است، و سرچشمه فیضان جود و وجود، و دیگر فیوضات است به موجودات. بنابراین، نفس ولی (پیامبر یا امام)، صاحب چنین مرکزیتی است در بطن هستی. و ملکوت او، معبر تداوم هستی، و فیضان وجود، و تسلسل آفرینش وجود است.

به بیان دیگر، جهان، جهان سببیت است. همه چیز حسابشده است و براساس وسایط و اندازه و تقدیر، تقدیری از سوی مقدر علیم حکیم. در نفس همین جریان سببیت، و تقدیر ازلی عظیم، وجود ولی، نخستین نقطه فیضان است، و مبدأ فیضانهای دیگر. بدینگونه ولی، در بطن و متن هستی جای دارد. و او خود، سبب همه افاضه‌ها و انعامهاست: هستی ولی، سببیت دارد برای هستیهای دیگر. این امر، در نظام حکیمانه وجود، چنان عام و شامل است — و در واقع، قانون است — که می‌بینیم حضرت آدم صفی الله (ع) نیز، در مقام استفاضه توبه، باید وسیله‌ای بجوید، و تلقی «کلمات» کند (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، فَتَابَ عَلَيْهِ) ۲. «فاء»، در تعبیر «فَتَابَ»، برای تفریع و ترتیب است، و اشاره

۱. این کلمات (براساس حقایق علم حروف، بویژه آنچه از ائمه طاهرین رسیده است) ناگزیر باید اسمائی باشد (و حاکی از ذواتی که آنان نیز به اعتباری اسماء الله اند)، تا بتواند منشأ افاضه و وجه سرّیان فیض قرار گیرد. این است که در روایات — از طریق اهل سنت و شیعه — رسیده است، که آن کلماتی که آدم صفی فرا گرفت و تلقی کرد، و آنها را واسطه فیض ربوبی قرار داد، نامهای مبارک پنج تن بود.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۳۷.

است به همین ترتیب و علیّت.

ب - وساطت در فیض تشریحی

در امر هدایت انسان، و تشریح قوانین، و تعیین احکام، و بیان «صراط مستقیم» نیز، امر همینگونه است. امر هدایت و تشریح، خود فیضی عظیم است و افاضه‌ای بزرگ. پس این امر نیز نیازمند واسطه قابل است. باید نفوس قابل، وحی و هدایات و آیات الاهی را دریافت کنند، و به بشریت برسانند و بیاموزند. اینگونه نیست که هر نفسی مستعد قبول وحی باشد، و هر کسی یا هر قومی خود، پیامبر خود و امام خود باشند. باید واسطه فیض - که مستعد پذیرفتن وحی است - بیاید، و نفوس را تزکیه کند، و کتاب و حکمت تعلیم دهد. این حقایق، در «قرآن کریم» یاد شده است. و مبعوث ساختن و فرستادن معلم هدایت، جزء نعمتهای الاهی به شمار آمده است، نعمتهای بزرگ، که خداوند آن را با تعبیر «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ...»^۱ ذکر فرموده است.

بشر، خودبخود، نمی تواند به کشف حقایق برسد، و به پایگاه عالی خداشناسی و توحید دست یابد، و «تکلیف الاهی» خود را بشناسد.^۲ بشر نمی تواند مسائل جهان بعد را بفهمد، و بدون تعالیم آسمانی و گفتار انبیا، از آن دانستنیها آگاه گردد، و آنچه برای «حیات جاوید» لازم است و توشه آن راه و وسائل آن حیات است، تشخیص دهد. بشر نمی تواند شکل اعمال تکاملی و حکمت و اسرار آنها را بیابد، و راه حرکت صحیح و مستقیم را کشف کند. عقل نیز برای وصول به این مقصدها کافی نیست.^۳ عقل به منزله چراغی بیش نیست. اگر راه را به او نشان دادند، چه بسا بتواند آن را پیماید، اما نه خود می تواند اصل راه را پیدا کند، و نه می تواند مستقیم بودن راهی را - اگر خود پیدا کرد -

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.

۲. این مطلب، در نوشته ای دیگر، اینگونه بیان شده است: «همانطور که فیوضات تکوینی واسطه می خواهد، فیوضات تشریحی هم واسطه می خواهد. بشر خودبخود نمی تواند خدا را بشناسد، باید واسطه ای باشد که مقرب تر و شایسته تر و نزدیک به نور الاهی باشد، و وجه رب باشد. صفات «خدا» هم شناخته نمی شود مگر مظاهری داشته باشد. و ائمه «ع» مظاهر صفات الاهی اند.»

۳. «إِنَّ مُجَرَّدَ الْعَقْلِ غَيْرُ كَافٍ فِي الْهِدَايَةِ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.»

تضمین نماید^۱. این است که عقل نیز، خود نیازمند به مدد رسانی و دستگیری است. این چراغ، پیوسته، به ریختن زیت و روغن، و پیراستن فتیله نیازمند است. پس در فیض هدایت نیز، باید به انسان مدد برسد، و دست بشر گرفته شود، و عقل او به استواری و استوار روی وادار گردد.

واسطه فیض تکوینی و واسطه فیض تشریحی، در مصداق خارجی، یکی است: پیامبر، و به نیابت از پیامبر، امام. در پیامبر اکرم «ص» مرتبه کامل ولایت و رسالت، تحقق یافته است. در ائمه طاهرین، علی و اولاد علی، نیز هم ولایت است، و هم امامت، که نیابت از رسالت است. اینان، هم واسطه فیض تکوینند،

لَوْلَا وُجُودُهُمْ لَمْ تَأَوْصُرْنَا
إِلَى الْهَيَاوَى، فَلَمْ نَخْرُجْ مِنَ الْعَدَمِ

وهم واسطه فیض تشریح،

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ
وَفِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ

۷- قانون بزرگ تکوین و تداوم آن

در بحث پیش دیدیم که خداوند، فیض رسانی و فیض بخشی را بر قانون «وساطت» قرار داده است، و جهان و امور جهان را بر بنیاد قویم اسباب و مسببات مبتنی ساخته است. همچنین توجه کردیم که ولایت (وساطت در

۱. بر فرض پذیریم که عقل می تواند مطالبی را درک کند، و آداب و سلوکی برای زندگی تعیین نماید، و آنچه او درک می کند بی نقص است و رساننده به سعادت، بر فرض که چنین چیزی را - در کار عظیم هدایت و سعادت فرد و اجتماع - بپذیریم، می دانیم که این امکان برای همه عقول و همه افراد نیست، بلکه شمار اندکی از بزرگان و متفکرین ممکن است چنین استعدادی داشته باشند (آنها نه در همه امور و مسائل و جوانب)، پس باز باید آنان برای توده های بشری سرمشق قرار گیرند، و دستور دهند، و راهنما تهیه کنند، و کتاب بنویسند، و قانون بگذارند. در این صورت، پیروی از کتاب آسمانی و نبی مرسل، اولی است، یا پیروی از تعدادی فیلسوف و متفکر و قانونگذار بشری، که با همه کمالاتی که دارند، دارای هزار گونه نقصند و نارسایی تشخیصی و عدم شناخت، و گرفتار تفکرات متناقضند و امیال گوناگون و جهت گیر یهای پراکنده؟

فیضگیری و فیض بخشی) یکی از عمده ترین قوانین سببیت است. این چگونگی، در مرتبه و مراتب بعد عام تر می شود، و وسایط و اسباب، به سلسله مراتب، فراوان می گردند، و همه در ارتباط با واسطه نخستین قرار دارند.

یکی از علتها و حکمتهای این قانون (ترتیب اسباب و مسببات)، این است که بدینگونه فیض بیشتری افاضه می شود، زیرا وسایط و اسباب فیض نیز وجود می یابند، و از فیض وجود و دیگر فیضها بهره مند می شوند. بدینسان، تراکم عظیم مُستفیضها و مُفیضها (فیضگیران و فیض بخشان^۱)، خود، قوانین مُحیر، و آمیختگی شگرف، و تنظیم ژرف، و شور گسترده، و رابطه عمیق، و غوغای بی نهایت، و پهنه های بیکران هستی را پدید می آورد.

جهان — چنانکه می بینیم و علوم همه گواه آن است — از دقیقترین تنظیمات برخوردار است. نظم و تنظیم، در تحقق خارجی، مساویند. طبیعت تنظیم امور، در ارتباط با طول زمانی، مستلزم اجمال و تفصیل است. «شب قدر»، یکی از نهادهای بزرگ نظم و تدبیر امور است. شب قدر، مرحله «اجمال» است، و ظرف زمانی سال، مرحله «تفصیل»^۲. پس شب قدر و حضور مُجری — در ارتباط با کاینات جهان ارض — جزء نظام کلی وجود است، و یکی از ارکان مهم تقدیر و حکمت و نظم. تقدیرات این جهان، برطبق حکمت خلل ناپذیر، در این شب به صورت اجمالی و کلی تعیین می گردد، و سپس تفصیل آن، در طول سال، تحقق می یابد.

نفس ولی، و قلب او^۳، بزرگترین عامل رسیدن فیض است، به موجودات

۱. یا: مُستفیضهای مُفیض (فیضگیران فیض بخش)، و مُفیضهای مُستفیض (فیض بخشان فیضگیر).

۲. درباره «شب قدر»، و عمق وجودی آن، در فصل پیشین، مطالبی گذشت. و در همان فصل — بخش ۵ — سخن امام صادق (ع) را ذکر کردیم که: «فکیف ینکون حکیماً الا ما فرّق».

۳. اگر بخواهیم، با اصطلاحات اهل عرفان سخن بگوییم، می توانیم گفت: «سِرِّ ولی مطلق»، واسطه «فیض اقدس» است، و «قلب او»، واسطه «فیض مقدس». چنانکه در معرفتی دیگر، می گوییم: «قلب او»، مرتبه «صُور نوعیه» است. این بنده، به این حقایق شناختی، در معرفت آثار ولایت، در منظومه ای به عربی، اشاراتی آورده ام. اینک سه بیت از آن منظومه:

قَالِيهِ مُصَوِّرُ الْأَنْوَاءِ
وَقَلْبُهُ وَابِطَةُ الْإِبْدَاءِ

قَالِيهِ مُفِيضُ أَنْوَاءِ الصُّوْرِ
وَقَلْبُهُ سِرُّ نِفَادَاتِ الْقَدْرِ

و مخلوقات. و همانگونه که ولی، واسطه فیض است، مرکز تنظیمات فیضها و تقدیرها نیز هست. فیوضات و همه سرنوشتها و تقدیرها، در مرحله اجمال بر او عرضه می گردد، و در مرحله تفصیل، از طریق او و اراده او، تحقق می یابد. خداوند را «ولّی از دُلّ» نیست^۱، اما «ولّی از عَزّ» هست.

بدینگونه می نگرید که جریان «شِبِ قدر» (با محتوای خود، و به عنوان فاصله یکساله تنظیم و تقدیر امور)، جریانی ساده نیست، بلکه ناموسی است همواره در تداوم، و قانونی است بی هیچ دگرگونی. و این امر از دو جهت، جزء نظام تکوین و تقدیر است:

۱- از جهت قانون وساطت در فیض.

۲- از جهت قانون اجمال و تفصیل، در تنظیم و تقدیر.

۸- غیبت شائیه

با تأمل در آنچه گذشت، و با توجه به شئون و تصرفات گوناگون امام در جهان، به این نتیجه می رسیم که غیبت حجت خدا، غیبت کلی نیست، بلکه این غیبت و عدم حضور، غیبت جزئی است، یعنی: غیبت و عدم حضور است در شائیه از شئون ولایت. و آن شأن، معاشرت با مردم و هدایت مستقیم اجتماع بشری و تشکیل حکومت حقه است. امام در «عصر غیبت»، در همین یک شأن از شئون ولایت و مقامات و تصرفات خویش، غایب است، و در دیگر شئون، حاضر است و نافذ و فعال. بلکه به تعبیر درستتر، غیبت، برای امام و خلیفه الله، در همه جهات و شئون، معنی ندارد، بلکه تصور ندارد، زیرا مثل این است که عقل، معلولهای فراوانی را، که همه مربوط به یک علتند، تصور کند و تحقق آنها را بنگرد بدون تحقق علت! و این امر، معقول و قابل قبول نیست. و همین حقیقت، یعنی: حضور عام حجت، در عین غیبت خاص، در یکی از زیارات آن امام بزرگ، به این

← تَوَلَّاهُ مَا مَعْنَى نُزُولِ الْأَمْرِ
فِي كُلِّ عَامٍ فِي لَيْلِي الْقَدْرِ

— «ادبیات و تعهد در اسلام»، ص ۱۳۵ — ۱۳۷.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۱.

عبارت، ادا گشته است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، الَّتِي لَا تَخْفَى!

— درود بر تو ای حجتِ ناپنهانِ الاهی!

این ناپنهانی، در عین غیبت، اشاره به همان حضورهای دیگر امام است، در شئون ولایت. با توجه به بحث «واسطه فیض» که در فصل پیشین گذشت، هر کس، در وجود هر چیز، و از جمله در وجود خود، و حیات خود، و حرکات خود، آثار حضور و ساطتی حجت را مشاهده می کند. این یک واقعیت شناختی بزرگ است. و ما از این «واقعیت شناختی»، در ابواب معرفت، یعنی: اینکه غیبت فقط در یک جهت است و بس، به «غیبتِ شائیه» تعبیر کردیم. امام در عصر غیبت، دارای «غیبتِ شائیه» است، و «حضرتِ شُونیه». او بجز یک شأن در همه شئون دیگر خویش حاضر است، زیرا که این شئون و حضور، در ارتباط مستقیم است با بقا و امتدادِ تَکْوُنِ کاینات. و تا این تَکْوُن ادامه دارد، و جهان بر سرپاست، عَلَتِ اِفَاضِي آن نیز هست، زیرا که معلولی بدون علت خود نخواهد بود. و آن علت، در عَلِيَّتِ خود — که به اذن و فضل الاهی است — فعلیت و تمامیت دارد.

۹- آثار وجودی حجت در عصر غیبت

در بحث پیش، زمینه شناخت آثار حجت، در عصر غیبت بیان گشت، آنجا که گفتیم امام و حجت خدا را غیبت کلی نیست، آنچه هست غیبت جزئی است، و او، در اصل ایصالِ فیضِ وجود و اصول نعمتها، همواره حضور دارد. بنابراین قوانین و اصول، حجت، دایم الاستفاضه، و دایم الافاضه است. همواره فیض می گیرد، و همواره فیض می بخشد. جعل الاهی این است که اینگونه باشد. بدینسان می یابیم که عمده ترین فایده وجود حجت، آثار ولایت تکوینی اوست. حجت و ولی، از نظر ناموس تکوین، و قانون ایجاد، و پیوستهای درونی

۱. یعنی که او، بدون وجود حجت، نمی تواند وجود داشته باشد. و این امر، مربوط به تقدیر الاهی و تنظیم ازلی است، که اینچنین است. خداوند خود اینچنین قرار داده و اینچنین خواسته است.

نظام حکیمانه آفرینش، باید باشد. زیرا مبنای عالم هستی — چنانکه در پیش نیز یاد شد — بر اسباب و وسایط است، و بر وجود فرد کامل در سببیت و وساطت، که خود واسطه الوسایط، و سبب الاسباب است. پس تربیت مردم، و اداره اجتماع، و نشر اسلام در همه جهان، و تشکیل حکومت حقه، یکی از چند و چندین اثر وجود حجت است، و در صورتی که به دلیل حکمتهایی چند، عملی نگشت، و به تأخیر افتاد، و حجت از نظر عامه مردم غایب شد، دیگر آثار — که عمده است — بر وجود او مترتب است. و بلکه آن آثار، مساوی با نفس وجود اوست. و احکام دو شیء مساوی، مساوی است. ثبوت هر یک، عین ثبوت دیگر است: تا حجت هست، جهان است. چنانکه تا جهان هست، حجت هست.

خلاصه: رسیدن فیض پیایی هستی، و تحقق مراحل «إضافات اِشراقیه»، به وجود ولی بسته است، او چون آینه ای تابان، در برابر مطلع انوار بیکران ازلیت قرار می گیرد، و فروغ حیاتبخش هستی را بر جان کاینات — هم در مرحله تحقق، و هم در مرحله تداوم — منعکس می سازد.

این است که آثار وجود حجت را، تنها نباید از جهت تربیت اجتماعات و حضور در جوامع و تشکیل حکومت الهی، مورد توجه قرار داد، بلکه باید از نظر قانون تکوین و روابط ماهوی تسبیب و علیت نیز، به این واقعیت نگر است، و دید که حجت، در این رابطه، حضور علی دارد، و اگر نباشد، لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا^۱ خواهد شد، نه زمینی بر جای خواهد ماند، و نه زمینی بر روی آن جای خواهد گرفت. و به تعبیر متکلم معروف، شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی:

امام روزگار، خاتم الأبرار، مهدی بن الحسن العسکری — علیه وعلی آبائیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ — ... که وجود عالم را حوالت به بقای اوست، و عقل و شرع، منتظر حضور و ظهور و لقای او^۲ ...

آنچه گفته شد، اشاره ای بود به آثار وجودی حجت غایب، در بُعد وساطت تکوینی. اما در بُعد وساطت تشریحی و امر هدایت و تربیت بشر، باید بگوییم که غیبت در این بعد بیقین آثاری ناگوار دارد. محرومیت انسان از درک

۱. «اصول کافی»، کتبات الحجج، «رَبُّ أَلِّ الْأَرْضِ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّتِهِ»، حدیث ۱ — ص ۱۳.

۲. کتاب «نقص»، چاپ محدث از روی — مقدمه، ص ۶.

حضور مرتبی اکبر، و حُجَّتِ بِالِغَةِ، امری ساده نتواند بود. لیکن این پیشامد، که برطبق علتها و حکمتهایی بوده است — چنانکه گذشت، و در «فصل چهاردهم» نیز اشاراتی خواهد آمد — موجب نگشته است تا آثار هدایت و تربیت بکلی از میان برود. غیبت کبرای امام غایب، در شرایطی به وقوع پیوسته است، که این امکانات در اختیار بوده است:

۱- کتاب خدا.

۲- سُنَّتِ رَسُولِ ((ص)).

۳- احادیث و کلمات و تعلیمات یازده امام.

۴- سیره عملی و روش زندگانی یازده امام، در طول ۲۵۰ سال، در ابعاد گوناگون تعهد و تکلیف، و تربیت و اقدام، و حماسه و ایثار...

۵- دوره ۷۰ ساله غیبت صغری، و مجموعه تعالیم و ارشاداتی که در این مدت، از سوی امام غایب، افاضه گشته، و به وسیله نایبان و سفیران امام، در اختیار امت قرار گرفته است — که در پیش اشاره کردیم.

۶- وجود جمعی از عالمان و بزرگان شیعه، که خود با واسطه های کم، دوره های تربیتی و تعلیمی ائمه طاهرین را دیده بودند.

و از فیلسوف بزرگ، ابونصر فارابی، و برخی دیگر از بزرگان و فیلسوفان شنیدیم که گفتند، هنگامی که رئیس «مدینه فاضله» غایب بود باید به سنن و قوانین پیشینیان او عمل کرد. علمای بزرگ تشیع نیز همین سیره را عملی کرده اند. این است که با وجود این میراث هدایتی و تربیتی بزرگ، در ابعاد گوناگون مسائل زندگی و حیات، و با خَطِّ «نیابت عامه»، در عصر «غیبت کبری»، می نگریم که آثار وجودی حجت، در دوران غیبت نیز، بطور کامل منتفی و منقطع نیست.

پس، مثال خورشید ابرآلود که برای امام غایب آورده اند، بدرستی، صدق می کند: خورشید، چه آشکار باشد و چه در پس ابر، خورشید است، و همه آثار وجودی و فعلیتهای تأثیری او برقرار است. نهایت هنگامی که در پس ابر است، پرتو طلایی رنگ او، به چشمها نمی رسد، اما دیگر اثرها و تأثیرهای او در جریان است و مستدام.

استاد بزرگوار ما، شیخ مجتبی قزوینی خراسانی — که از نوادر روزگار

بود، و از «نیکبختان» — فواید وجود امام بزرگ، مهدی موعود «ع» را، در حال غیبت، با بیانی آمیخته با آگاهی عینی یاد کرده است. خوب است در اینجا سخن او را بشنویم که، عندلیب آشفته ترمی گوید این افسانه را:

امام، در حال غیبتی که در اثر عصیان خود مردم به وجود آمده است باز حجت است، و در صورتی که مردم باخلاص وی را بخواهند آشکار خواهد گشت، و در همان حال غیبت نیز:

- ۱— حوایج و مقاصد متوجهین و متوسلین را برآورده می سازد.
- ۲— در مشکلات علم دین و پی بردن به معارف، جویندگان را امداد می کند.
- ۳— دعا و اراده اش در دگرگون ساختن نیات سرکشان و متنفذین اثر می گذارد.
- ۴— چون او ناظر کردارهاست، مردم معتقد، از گناه و خلافتکاری چشم می پوشند، و راه صلاح و تقوی درپیش می گیرند.
- ۵— تربیت و ایصال نفوس مستعد، در سیرمدارج کمالات باطنی نیز به عهده اوست. او طالبان بصیر را مدد می کند، و از اینکه به دام هوسبازان و دینسازان و مدعیان و اقطاب دچار آیند، نگاه می دارد.^۱

۱۰— نظام تکوینی و سامان اجتماعی

یاد کردیم، که حضور تربیتی «حُجَّت»، و حاکمیت او در میان اجتماعات، یکی از آثار وجودی اوست. باید بگوییم که دو جریان، به وجود «حجت» و خلیفه خدا، در زمین، بستگی دارد:

- ۱— سامان داشتن کاینات ارضی.
 - ۲— سامان یافتن اجتماعات بشری.
- جریان نخست، مربوط است به تداوم نظم و تکوین در جهان.
- جریان دوم، مربوط است به سامان یافتن زندگی و حرکت انسان.
- به تعبیر دیگر: جریان اول، مربوط است به «ولایت تکوینی»، و جریان دوم، مربوط به «ولایت تشریحی». پیداست که جریان نخست، اصل است و مقدم است و اهم است و اعم. و اگر در زمانهایی جریان دوم — که فرع

۱. «بیان الفرقان»، ج ۵، نیز «کفایة الموحدين»، ج ۳.

است و مؤخر است، نسبت به جریان اول، و مهم است و عام، نه اهم و اعم — بطور کامل قابل اجرا و انفاذ نبود، جریان نخست، برجای و استوار خواهد بود. و جز این نتواند بود. بنابراین، غیبت، در مورد «حضور کائناتی امام»، هیچ مفهومی ندارد — چنانکه در بحث «غیبت شائیه» یاد کردیم.

پس آنچه در مورد لزوم حجت و حتمیت وجود او، در درجه نخست اهمیت قرار دارد، «حضور» اوست، در جهان، نه «ظهور» او در میان مردمان. و به اصطلاح علمای منطق: لزوم حجت، اعم است از غیبت و ظهور، نه اینکه مساوی است با ظهور.

اکنون، برای حسن ختام این فصل، و تأیید آنچه در این مقوله گفته شد، و هم تیمن را و تبرک را، استشهاد می‌جویم به کلام امام اهل یقین، وصی اوصیا و مقتدای صدیقین، حضرت امیرالمؤمنین «ع»:

اللَّهُمَّ بَلِّغْنِي! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ، مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لَسَلَا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَتَيَانَةُ...^۱

— بارخا ایا! البته چنین است که زمین از حجت خدا تهی نخواهد ماند، چه او آشکار باشد و شناخته، و چه (بنا به عاتها و حکمتها) نگران ازستمگران و در پنهان و گیتی و مجامع — نهان. اینچنین است (و حجت همواره هست)، تا تداوم حجتها و بیانات الاهی از هم نگسلد...

فصل دهم

در علوم تجربی

۱- نظرگاه‌های علوم تجربی

موضوع دیگری که باید، دربارهٔ «مهدی موعود» مورد پژوهش قرار گیرد، «طول عمر» است. شاید این مسئله، برای برخی، نیاز به توضیح داشته باشد. پس بدنیست آن را از نظرگاه‌هایی چند، مورد رسیدگی قرار دهیم.

در این مقام، می‌خواهیم ببینیم: آیا دلیلی عقلی، یا برهانی علمی، یا قانونی آزمایشی، و صد درصد کلی، وجود دارد که ثابت کند طول عمر، امری است محال، و غیرقابل وقوع، یا نه، چنین دلیلی، و چنین برهانی، و چنین قانونی وجود ندارد؟ همچنین ببینیم: آیا تجربهٔ بشری — در طول تاریخ بزرگ انسان — چه حکم می‌کند؟ آیا طول عمر در هیچ مورد اتفاق نیفتاده است، یا اتفاق افتاده است؟

می‌خواهیم بدانیم: طول عمر، از نظر دلایل عقلی، از نظر قوانین زیست‌شناسی و بیولوژیکی، از نظر تجربهٔ بشری و واقعیات تاریخی، از نظر چگونگی نوامیس و قوانین طبیعی، و از نظر متفکران بزرگ و دانشمندان علوم چگونه است؟

بدانیم: دراز عمری، و وقوع آن، در همهٔ شرایط و احوال، و نسبت به همهٔ اشخاص، یک حکم کلی، و قانون تخلف‌ناپذیر و قاعدهٔ بی‌استثناء دارد، یا نه، چنین نیست؟ و پس از اینها همه، آیا رابطهٔ طول عمر، با قدرت الهی چیست و چگونه است؟ اینها مسائلی است که در این فصل، به بیان آنها، می‌پردازیم.

الف - در زیست شناسی

زیست شناسان می گویند: عمر بشر اندازه و حد ثابتی ندارد. در طبیعت همه گونه عمر بوده است و ممکن است باشد. وائزمن، عالم آلمانی، می گوید:

مرگ لازمه قوانین طبیعی نیست. و در عالم طبیعت، از عمر ابد گرفته تا عمر یک لحظه ای همه نوعش هست. آنچه طبیعی و فطری است، عمر جاودانی و ابدی است. بنا برین، افسانه عمر نهصد و شصت و نه ساله متوشلح (متوشالغ)^۱، نه مردود عقل است و نه مردود علم. در همین دوره ما میزان طول عمر بالا رفته است، و دلیلی ندارد که از این بالا تر هم نرود، و یک روز نیاید که بشر به عمده نهصد ساله برسد.^۲

پس، به نظر متخصصین، طول عمر انسان به هر اندازه هم باشد، برخلاف اصول علمی نیست، بلکه علم آن را تأیید می کند. تأیید طول عمر، از نظر علم جدید، تا جایی است که در این دوره اخیر، در صدد برآمده اند تا حد و مرز را از زندگی انسان بردارند، و با پیدا کردن راه سالم نگاهداشتن سلولهای بدن، بر طول عمر انسان، سالهایی مدید بیفزایند.^۳ عده ای پا فراتر نهاده اند، و در راه تحصیل عمر جاودانی برای بشر (با پیدا کردن هورمونهای^۴ مخصوص و استعمال آنها در انسان) به کوشش افتاده اند، و حتی می توانند تا حدودی جوانی را به پیران فرتوت بازگردانند.

۱. Methuselah

۲. به نقل برناردشا، در کستاب «Back to Methuselah». رجوع شود به کتاب «پانزده گفتار» - نگارش استاد مجتبی مینوی.

۳. طول عمر که در قرنهای اخیر مورد قبول برخی نبوده و چون رؤیا تلقی شده است، اکنون - از نظر علم اصطلاحی خود آقایان نیز - تا حدی تحقق یافته و به واقع نزدیک شده است. مطلبی که در زیر نقل می شود، در خور تأمل و دقت بسیار است: «کیمیای نوین، که در نتیجه تحقیقات مربوط به اتم شکنی پیدایش یافت، با تحقیقاتی که در باب انرژی اتمی به عمل آمد، از ۱۹۴۰ پسند، به صورت علمی پر دامنه درآمد. این علم کیمیای جدید پا را فراتر نهاد؛ دانشمندان عناصر جدیدی ساختند، و رؤیای تبدیل عناصر تحقق یافت. رؤیای دیگر، یعنی افزودن طول حیات، نیز با کشف داروها، ویتامینها، هورمونها و آنتی بیوتیکها تا حدی تحقق یافته است» - «دایرة المعارف فارسی»، ج ۱، ص ۶۰۹.

۴. Hormone

ب - در قوانین طبیعی

قوانین و نوامیس طبیعت نیز، بطلان طول عمر زیاد را به ثبوت نمی‌رساند.

اصولاً حکمهایی که راجع به قوانین طبیعت داده می‌شود، اغلب، منشأ آنها استقرائهای ناقص است، و محدود است به حدود دید و درک و تجربه اشخاص، نه شامل همه واقعیات وسیع طبیعت، در همه موارد. علمای منطق می‌گویند: «استقرای ناقص نمی‌تواند دلیل حکم کلی گردد.»^۱ به عنوان مثال: اگر ما در محیط زندگی خود درختانی دیده‌ایم که تلقیح و بارور شدن آنها، در اثر عوامل خارجی (از قبیل دخالت اشخاص) نبوده است، به صرف این، نمی‌توانیم بگوییم همه درختان جهان اینسان است. زیرا که ما یک یک درختان همه جای جهان را ندیده‌ایم، و از چگونگیها و کیفیات همه آنها آگاه نیستیم. ممکن است در میان آنچه ما ندیده‌ایم و تجربه نکرده‌ایم، درختانی باشد که عمل تلقیح در آنها نیاز به دخالت پرورشکاران و کشاورزان داشته باشد. پس هنگامی می‌توانیم درباره موضوعی، حکمی کلی بدهیم، که همه موارد آن را - موارد معمولی و موارد نادر و غیر معمولی را - رسیدگی کرده باشیم، و احکام همه را شناخته باشیم.

همچنین است قوانین زیست‌شناختی و معرفه الحیات. هنوز همه این قوانین و موارد شناخته نشده است، چه از جهت داخله علوم زیستی و زیست-شناختی، و چه از جهت ارتباط مسائل این علوم با علوم دیگر. چون در قلمرو علوم، مسائل ناشناخته بسیار است. و قوانین و کشفها و شناختهای علوم، در تکمیل و رد

۱. شیخ فلاسفه اشراق، این موضوع را، به صورتی زیبا بیان کرده است: «و علماء چون حکم کنند بر امکان چیزی در چیزی را، یا به وجوب، یا به امتناع، اعتبار کنند به لزوم آن چیز در ماهیت را، و اعتماد بر استقراء نکنند. و استقراء آن باشد که گویند بیشتر را چنانکه دیدم پس باید که چنین باشد. و این ضعیف است، زیرا که حکم آنچه ندیده باشند، برخلاف آن باشد که دیده‌اند. چنانکه کسی حکم کند که هر جانوری که در آتش درنگ کند سوزد، زیرا که من بیشتر جانوران را چنان دیدم چون اسب... و این درست نیست، که از جانورانی که این کس ندیده است سمندر است. و او را آتش نمی‌سوزاند.»

— «الواج عمادی»، مقدمه، «مجموعه مصنفات شیخ اشراق»، ج ۳، ص ۱۱۳.

و اثبات مسائل یکدیگر نقش دارد. و چه بسا قانونها و حقایقی در فیزیک، در آسمان‌شناسی، در شناخت انوار جوی و آثار آنها، در زیست‌شناسی، و... کشف شود، که همه^۱، در چگونگی حیات انسانی و مسائل زیست‌شناسی مؤثر باشد. کشف‌هایی تازه، که نظریات گذشته را عوض کرده است، فراوان اتفاق افتاده است. حیات و زیست انسان، در روی زمین، هنوز قوانین مجهول بسیار دارد. و با وجود این قوانین ناشناخته، چگونه می‌توان درباره مسائل متفاوت زیست، در موارد کاملاً متفاوت، به احکامی کلی و تخلف‌ناپذیر معتقد گشت؟ و چیزی را صد درصد ممکن، و چیزی را صد درصد، محال دانست؟

ج - قوانین طبیعی و انواع آن

قانون‌هایی که در طبیعت وجود دارد، بطور کلی، دو نوع است:

۱- قوانین عام و ظاهر

۲- قوانین خاص و مخفی

بخش نخست، قانون‌هایی است که در همه، یا بیشتر افراد دسته یا صنفی که قانون در آن یافت می‌شود، جاری است، و با مطالعه و آزمایش‌هایی — نه چندان دشوار و وسیع و طولانی — کشف می‌شود.

بخش دوم، قانون‌هایی است که در بعضی افراد، در بعضی شرایط، یافت می‌شود. برای قوانین نوع دوم، به نمونه‌های بسیاری می‌توان دست یافت، در علوم طبیعی، در روانشناسی، در ستاره‌شناسی، در شیمی، و... و در اختلافات گوناگونی که حتی در افراد انسان — که از یک جنسند — وجود دارد، در مثال: اختلاف در قوه بینایی، اختلاف در قوه شنوایی، اختلاف در نیروی حافظه، اختلاف در جای قلب، ریه، کبد، طحال، و جز آنها. این امور همه ثابت می‌کند که ممکن است، در طبیعت، برخلاف آنچه متعارف است و در موارد بسیار دیده شده است، چیزهایی به وقوع برسد، و برای قوانین متعارف، استثناهایی پیدا بشود.

د- در تجربه تاریخی

واقعیت دیگری که در شناخت مسئله «طول عمر»، و امکان آن، باید مورد نظر باشد، تجربه تاریخی طولانی بشریت است، در ادوار و اعصار. اگر مسئله دراز عمری در تاریخ زندگی بشر اتفاق افتاده باشد - اگرچه در مواردی نه چندان بسیار - تکرار یافتن موارد، یا مورد مشابه آن، امری خواهد بود طبیعی و معقول و قابل تحقق و قبول. فلاسفه می گویند:

بهبترین دلیل، برای امکان چیزی واقع شدن آن چیز است.

نیازمند توضیح نیست که امکان وقوعی، ناظر به «وقوع نوعی» است، نه «وقوع شخصی»، و دلیل است بر صحت امکان امثال و موارد دیگر. همچنین روشن است که نقل تاریخی، بویره نقل متواتر، و نقل مشهور، سبب یقین و باور می گردد. ما به استناد نقل تاریخی قبول می کنیم که قرنهای پیش، در سرزمین میهن عزیز ما، حکیم یا و خشوری به نام زردشت پدید آمده است، یا خاندانهایی به نام اشکانی، و ساسانی، وجود داشته اند. حتی انتساب آثاری را که به آنان منسوب است، از طریق نقل تاریخی باور می کنیم، با اینکه خود، نه آنان را دیده ایم، و نه پدید آمدن آن آثار را به دست خود آنان، یا کارگران و کارگزاران ایشان، مشاهده کرده ایم. ما اینها همه را از راه «نقل تاریخی» پذیرفته ایم. معلومات بشر، درباره گذشته، از همین طریق است^۱.

نقل تاریخی، یکی از راههای حصول علم و یقین، و یکی از مهمترین منابع اطلاعات بشر است. حتی درباره کسانی مانند سعدی و حافظ، که تا این اندازه مورد یقینند، آیا ما بجز از راه نقل به وجود آنان علم پیدا کرده ایم؟ آیا ما خود دیده ایم که سعدی و حافظی در جهان باشند، و زندگی کنند، و این اشعار را بسرایند و خود بر اوراقی بنویسند؟

۱. حتی درباره وضع حاضر نیز، بسیاری از اطلاعات، از راه نقل به دست می آید. اکثریت غالب بشر امروز، آنچه را درباره دیگر کشورها و مردمان، و اشیای جهان، و وضع و احوال دیگران می دانند، از راه نقل می دانند، نه اینکه خود دیده باشند.

پس، نقل تاریخی، یکی از مهمترین منابع علم و اطلاع، حتی اطلاعات یقینی انسانها، در همه عصرها و دورانهاست. و ما می بینیم که منابع نقل، و کتب تاریخ، کسان بسیاری از «مُعَمَّرین» را نام برده اند، و شرح نسب و احوال زندگی و فرزندان و حوادث حیات آنان را ثبت کرده اند^۱، کسانی که عمرهایی بسیار دراز داشته اند. این گونه کسان هم در میان مردم عادی بوده اند، و هم در میان مشاهیر تاریخ، و از جمله در میان پیامبران. چنانکه «قرآن کریم» نیز، عمر طولانی حضرت نوح «ع» را، بصراحت، ذکر فرموده است. پس مسئله امکان عمر طولانی، و تحقق یافتن آن، در مواردی متعدد، امری است که از نظر وقوع خارجی، و تحقق عینی، نیز مصداقهایی دارد، و از نظر نقل تاریخی، مسلم است و قطعی.

هـ - معمرین

مُعَمَّرین (و مُعَمَّرُونَ)، جمع «مُعَمَّر» است، بر وزن «مکَرَر» یعنی: دراززی، انسان دراز عمر، «دراز زندگانی»، کسی که عمر دراز کرده است. این کلمه، در کتابهای تاریخ و سیره و انساب، اصطلاح شده است.^۲ و این به دلیل داشتن مصادیق بسیار است.

آری، در مآخذ تاریخی و منابع معتبر نقل و استناد، کسان بسیاری معرفی گشته اند، که عمرهایی بس طولانی داشته اند، و روزگارانی دراز زیسته اند، و بهارها و پاییزهایی بسیار دیده اند. اینگونه کسان با عنوان «مُعَمَّرین» مشهور گشته اند.

مورخان و پژوهشیانی که در صدد جمع آوری تواریخ و اخبار و احوال مردمان بوده اند، و از سرگذشت انسانهای پیشین — و بویژه از قبایل و انساب، در محیط عربی — آگاهیهای فراوان گرد آورده اند، نمونه هایی بسیار از مُعَمَّرین و دراز زیان برشمرده اند. مورخان این کسان را بخوبی شناسانده اند، و نام و نشان، نسب و قبيله، سالهای عمر، مکان زیست، شماره فرزندان، سفرها، برخوردها و

۱. حتی کتابهایی ویژه احوال آنان نوشته اند، که ذکر برخی از آن کتابها خواهد آمد.

۲. این کلمه، در «قرآن کریم» نیز به کار رفته است: سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۱.

ملاقاتهای آنان، همه را ضبط کرده‌اند، و حتی کلمات و سخنان و وصایا (پندها و سفارشها و وصیتها) بی از ایشان نقل کرده‌اند.

اینک شماری از مورخان مورد اعتبار، که در کتابهای خویش، برخی از مُعَمَّرین را یاد کرده‌اند:

المعارف.	در کتاب	۱- عبدالله ابن قُتیبَه ^۱
أنسابُ الأشراف.	"	۲- احمد بن یحیی بلاذُری ^۲
تاریخُ الأمم والملوک.	"	۳- محمد بن جریر طبری ^۳
مُرُوجُ الذهب.	"	۴- علی بن حسین مسعودی ^۴
تاریخُ سنی ملوک الارض والانبیاء.	"	۵- ابوعبدالله حمزه اصفهانی ^۵
إكمالُ الدین.	"	۶- شیخ صدوق ^۶
الغیبة.	"	۷- شیخ طوسی ^۷
المُنْتَظَمُ فی تاریخ الملوک والأُمم.	"	۸- ابوالفرج ابن جوزی ^۸
الکامل فی التاریخ.	"	۹- عزالدین ابن اثیر ^۹
مختصرُ تاریخ البشر.	"	۱۰- عمادُ الدین ابوالفداء دمشقی ^{۱۰}

همچنین برخی از مورخان، به نوشتن کتابهایی و یژه احوال مُعَمَّر بن دست یازیده‌اند، مانند:

۱. در گذشته ۲۷۶ هجری قمری.
۲. در گذشته ۲۷۹ »
۳. » ۳۱۰ »
۴. » ۳۳۳ (یا: ۳۴۵).
۵. » بین ۳۵۰ - ۳۶۰.
۶. » ۳۸۱ هجری قمری.
۷. » ۴۶۰ »
۸. » ۵۹۷ »
۹. » ۶۳۰ »
۱۰. » ۷۳۲ »

۱- هشام بن محمد بن سائب کلبی^۱ نویسنده کتاب المَعْمَرین^۲.
 ۲- ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی^۳ «المَعْمَرُونَ وَالْوَصَايَا»^۴.
 عالمان و نویسندگان عصرهای اخیر و معاصر نیز، با استناد به منابع پیشینیان، به ذکر معمرین پرداخته اند، مانند:

- ۱- علامه مجلسی^۵ در بحار الانوار (ج ۵۱).
 ۲- سید اسماعیل عقیلی طبرسی^۶ «کفایة الموحّدين» (ج ۳).
 ۳- سید محسن امین عاملی^۷ «البرهان علی وجود صاحب الزمان».

از نویسندگان معاصر اخیر نیز گروهی، در کتابهای خویش به یادکرد معمرین مبادرت ورزیده اند، از جمله، نویسنده فاضل عراقی، علی محمد علی دُخَیل، در کتاب پر ماده «الامام المهدی»^۸.

در کتاب اخیر، ۲۲۳ تن، از معمرین - براساس مآخذ تاریخ و منابع نقل و استناد - شناسانده شده اند، و ذکر نام و نشان و سالهای عمر و شمار فرزندان و خصوصیات دیگر آنان آمده است^۹.

و خود توجه داریم که این شمار، بر پایه مآخذ عربی است، و تا آنجایی است که اطلاع حاصل شده است، و مربوط است به بخشی از بشریت، که همان مناطق سکونت عرب است، یعنی جاهایی که تواریخ را بیشتر ضبط می کرده اند، و به علم انساب و روابط نژادی و قبیله ای توجهی مخصوص داشته اند. پس اگر این پژوهش و آمارگیری و ثبت، در دیگر مناطق سکونت انسان، جریان می یافت - چه آنجاها که تواریخی داشته اند^{۱۰}، و چه مناطق بسیاری که تواریخ

۱. مؤلف پرکار پراثر، در گذشته ۲۰۴.

۲. «تأسیس الشیعة لعلم الاسلام» - تألیف علامه سید حسن صدر کاظمینی، ص ۲۳۸.

۳. در گذشته ۲۵۰.

۴. چاپ دار احیاء الکتب العربیة، قاهره (۱۹۶۱)، به تحقیق عبد المُنعم عامر.

۵. در گذشته ۱۱۱۱ هجری قمری.

۶. «۱۳۲۰»

۷. «۱۳۷۱»

۸. جیب نجف (۱۳۸۵).

۹. صفحات ۱۶۱ - ۲۱۴.

۱۰. در اینجا اشاره می کنیم که در تواریخ و اطلاعات مربوط به «ایران باستان» نیز، از معمرین و دراز عمرانی چند یاد شده است، که به صرف نظر کردن از تفصیل می توان، تصور کرد، وجود مقدس دیگری در بین بدو، در مورد تواریخ نیز - تحقیق یافته دانست.

گذشته‌های دور آنان در دست نیست — شمار مُعَمَّرین به تعدادی بسیار بیش از آنچه هست می‌رسید.

البته عمر بشر — بطور معتاد و متعارف — اندازه‌ای دارد معین، و نوسانی محدود. لیکن آنچه از طرح مسئله «مُعَمَّرین» مقصود است، این است که نشان داده شود که مقدار عمر دو جریان دارد:

۱— جریان معمولی و متعارف، که در اغلب افراد انسان وجود داشته است، و وجود دارد.

۲— جریان نادر الوقوع و غیر معمولی و استثنایی، که در پاره‌ای از افراد انسان وجود داشته است، و وجود دارد. پس دراز عمری، دارای یک قاعده قطعی و ضابطه کلی نیست، و مواردی از آن، قابل نفی نیست.

و— در زندگی حاضر

بجز تجربه تاریخی و واقعیات گذشته و نقلهای مکرر، در روزگار معاصر و حال حاضر نیز، نمونه‌هایی از دراز عمری وقوع یافته است، دراز عمری که برخلاف میزان متعارف است. در همین ۵۰ سال اخیر، در روزنامه‌ها و مجلات داخلی و خارجی، موارد فراوانی از عمرهای نسبتاً طولانی، و معرفی اشخاص مُعَمَّر و کهنسال دیده شده است، و شرح زندگانی، تصویر، شماره فرزندان و نوادگان، و محل سکونت آنان درج گشته است.

من، در این باره، قصد تتبع ندارم، و گرنه نمونه‌های مستند بسیار می‌توان یاد کرد. در برخی از کتابها و رساله‌هایی که در موضوع حضرت مهدی «ع» نوشته‌اند، شماری از نمونه‌های یادشده را ذکر کرده‌اند. در اینجا فقط یک نمونه، از کتاب «شیعه چه می‌گوید» می‌آورم. عالم مجاهد، حاج شیخ مهدی سراج انصاری، در کتاب یاد شده، چنین آورده است:

لی چینک چینی، که گراور عکس او را بیشتر مجله‌ها و روزنامه‌های جهان و کشور چاپ و منتشر نمودند و همه نوشتند که این مرد ۲۵۲ سال عمر دارد... کسانی که «سالنامه پارس» را دارند (سال ۱۳۱۱، بخش دوم، صفحه ۱۰۰، چاپ تهران) می‌توانند عکس این مرد را ببینند، و شرح حال او را بخوانند.^۱

۱. «شیعه چه می‌گوید»، ص ۳۴۳، چاپ سوم.

ز- چگونگی ارتباط میان پیری و مرگ

همواره چنین به نظر می آید، که میان پیری و مرگ، ارتباطی حتمی و قطعی وجود دارد، به طوری که به محض رسیدن عمر به مراحل بالا، باید صد-درصد، مرگ فرا برسد. این تصور، به دلیل وضع جاری و عرف و عادت است. در زندگانیهای معتاد بشری چنین است که پیری (در حد متعارف، از ۸۰-۹۰ سال تا ۱۲۰) همراه با مرگ است، لیکن این وضع معتاد، نمی تواند دلیل کلیت آن باشد. میان «کلیت» و «عمومیت» فرق است. کلیت آن است که حتی یک مورد استثنا نداشته باشد. و ما دیدیم که در گذشته و حال، میان پیری متعارف و مرگ، رابطه ای کلی نبوده است، بلکه در مواردی استثنا پیش آمده است، پیری منجر به مرگ نگشته است، بلکه انسان سالخورده کهن، سالهای سال دیگر نیز، زندگی کرده است. و این موارد، متعدد هم بوده است. همچنین میان طول عمر و پیری نیز، رابطه ای چندان قطعی و کلی وجود ندارد، رابطه ای که بی استثنا باشد. در تحقیقات جدید نیز، به این مسائل اشاره شده است، چنانکه در یکی از منابع اطلاعاتی می خوانیم:

لزومی ندارد که پیر شدن را، در همه موارد یک «سیر طبیعی» تلقی کرد. به-دنبال سالیان دراز تحقیقات ژرف و گسترده، انجمن اثریولوژی آلمان فدرال، گزارش امیدبخشی بدین گونه منتشر کرد، که اکنون می توان با اقدام بهنگام، از پیر شدن مغز جلوگیری کرد.

نیز در همان منبع آمده است:

دکتر مورتون، استاد روانپزشکی دانشگاه شیکاگو، در یک کنفرانس اعلام داشت که مرگ انسان مدتها قبل از حادث شدن آن، در بدن انسان جایگزین می شود، اما این موضوع هیچگونه ارتباطی به سن اشخاص ندارد.

در اینجا خوب است اشاره کنم به بحث عمیق و زیبای عالم و متفکر اسلامی شهید، آیت الله، سید محمدباقر صدر، درباره مسائل مربوط به

مهدی «ع»، در رساله «بَحْثٌ حَوْلَ الْمَهْدِيِّ»^۱.

وی در این رساله، از جمله، مباحثی درباره طول عمر مطرح می‌کند، و این موضوع را، از نظر منطقی — فلسفی، و از نظر علمی، و از نظر عملی، مورد گفتگو قرار می‌دهد، و آشکار می‌کند که امکان طول عمر، علاوه بر نظرگاه فلسفی، از نظرگاه علمی نیز قابل قبول است. وی در همینجا اشاره می‌کند به دو نظریه «سببیت»، و «اقتران»، و عدم رابطه ضروری میان پدیده‌ها — بنابر نظریات علم جدید — و امکان هرگونه استثنا و تخلف، در قوانین علمی و استقرائی.

عالم و متفکر شهید، سپس، در خلال همین بحثها، به مسئله‌ای ژرف و لطیف نیز اشاره می‌کند، می‌گوید:

نمی‌دانم، آیا این — بواقع — یک تصادف است که دو تن، فقط دو تن، در تاریخ انسان پیاخیزند، و عالم بشریت را، از محتوای فاسد خود خالی کنند، و سپس آن را از نو بسازند؟ و این هر دو، عمری دراز داشته باشند، بسیار درازتر از عمرهای متعارف! یکی نقش خود را، در گذشته تاریخ ایفا کند، یعنی: نوح پیغمبر، که قرآن کریم، بصراحت، می‌فرماید که ۹۵۰ سال در میان قوم خود زیست. و پس از طوفان، جهان بشریت را از نو بنا کرد. و دیگری، نقش خود را، در آینده تاریخ ایفا نماید، یعنی: مهدی، که تا کنون بیش از ۱۰۰۰ سال، در میان قوم خود زیسته است. و او نیز به هنگام ظهور خود، جهان بشریت را از نو بنا خواهد کرد. ما که طبق فرموده «قرآن کریم» نوح را با ۱۰۰۰ سال عمر می‌پذیریم، چگونه مهدی را نپذیریم؟!

ح — اسرار تغذیه

واقع این است که علل مرگ و اسرارپیری، مرموزتر از آن است که بتوان درباره همه عوامل و مقتضیات، و همه موارد و مصداقهای آن، اطلاعی جزئی

۱. این رساله، از جمله، در آغاز کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان» — تألیف عالم و محدث معروف اهل سنت، علی بن حسام الدین متقی هندی (در گذشته ۹۷۵) به چاپ رسیده است، از صفحه ۵ تا ۴۵، چاپ قم، با تحقیق و تعلیقات فاضل متبع گرانقدر، و از جمله مصححان دقیق و صدیق متون احادیث، آقای علی اکبر غفاری.

حاصل کرد. آنچه ما می دانیم برخی از علل — یا شبه علل — مرگ است، همانگونه که علل حیات نیز هنوز ناشناخته است.

یکی از امور مهم، در مقابله با پیری و مرگ، تغذیه است. تغذیه دارای چگونگیها و انواعی است. استفاده از انوار خورشید و کواکب — و بویژه استفاده از انوار کواکب به طرق خاص — در امر سلامت جسم، و توانایی آن برای بقا، تأثیرهایی عظیم دارد. بجز اشعه خورشید، اشعه دیگری نیز به ما می رسد. دانستن چگونگی استفاده از انوار و اشعه، در کار استوار ساختن نیروهای بدنی و سالم نگاهداری آنها، امری مهم و رازی عظیم است. مسئله دیگر، مسئله ادویه و ترکیبات آنهاست، چه گیاهی، و چه حیوانی، و چه کانی. در برخی از کانیها و کیفیت پروردن آنها فوایدی مهم نهفته است. گاه ممکن است دراز عمری، مستند به رازها و چیزها و خوراکیها و آبهای موجود در طبیعت باشد. البته اگر کسی علم آن را داشته باشد.

بشر، در گذشته، مسافتها را با زحمت و مشقت بسیار، و در مدتهایی دراز می پیمود. امروز که توانسته است نیرزهایی را در مخلوقات خدا، و در عالم طبیعی، بشناسد و به کار گیرد، مسافتهای عظیم را، در زمانی بسیار اندک، با راحتی و آسایش، طی می کند... اگر صدسال پیش می گفتند، وسیله ای تواند بود که علاوه بر حجم سنگین خود، ۵۰۰ — ۶۰۰ انسان را، و بارها و وسایل آنان را، حمل کند، و با پرواز در هوا، و سیر از روی کوهها و هامونها و دریاها، در مدتی کوتاه، از این سوی کره خاک به آن سوی کره خاک برسد، و هیچ اتصالی به زمین نداشته باشد، چه کسی بسادگی باور می کرد؟ اگر صدسال پیش، بلکه پنجاه سال پیش، از رادیو، تلویزیون، سفر به ماه و دیگر کرات، عکسبرداری از ته دریا، عکسبرداری از کرات، گفتگو با انسان پیاده شده در ماه از زمین، راهنمایی خودرو در ماه از زمین، و امثال این امور، سخن گفته می شد، مردمان چه عکس العملی نشان می دادند. و امروز، این مسائل، برای مردم عصر ما عادی است، و شگفتی بر نمی انگیزد.

ما باید از این اتفاقات و اکتشافات، تجربه بیاموزیم، و بر سعه دید و درک خود بیفزاییم، و وسعت نیروهای جهان و اسرار زمان را بپذیریم. انسان خردمند، هیچگاه، اسرار نامحدود جهان را، محدود به آزمایشها و اطلاعات فعلی،

و وسایل کنونی نمی‌کند، و خود را از شناخت وسیع جهان وسیع، محروم نمی‌سازد. در مطلبی که سپس از استاد خود نقل می‌کنم، اشاره شده است به اهمیت «نور» در کار تغذیه و حفظ قوت و سلامت مزاج. وقتی، همین مطلب را، با یکی از پزشکان درمیان گذاشتم، او بر اهمیت این مطلب تأکید کرد، و با اظهار تعجب گفت، چگونه عالمی روحانی، و دور از محیط آزمایشی، به نور و اهمیت آن در امر تغذیه و تأثیر آن در مزاج و بدن، توجه کرده است، و به این مطلب پی برده است؟ آری، آن پزشک تعجب کرد. و چه بسیار مطالب و حقایق مسلم بود که آن عالم روحانی دور از محیط آزمایشگاه می‌دانست^۱، و صدها دانشمند تجربی و آزمایشگاهی از دانستن و پی بردن به آن حقایق و مطالب محروم بودند، و محروم هستند. این محرومیت به دلیل همان محدوداندیشی، و غروری است که در برخی پدید می‌آید، و سبب می‌شود تا هر دری را بر روی خود ببندند، و در چهارچوبه دانستیهای بسیار محدود خویش محبوس گردند. البته باید یاد کرد که بسیاری از فرزندان این علوم، به محدودیت و نارساییهای علوم تجربی و آزمایشگاهی بصراحت اعتراف کرده‌اند^۲. این محدودیت، در خود این علوم نیز، و کشفهایی که پیوسته مسائل تازه‌ای مطرح می‌سازد، و داده‌های گذشته را مخدوش می‌کند، و مجهولات دیگری در پی می‌آورد، بخوبی نمایان است.

۲- بیان دیگری درباره امکان دراز عمری

برای امکان دراز عمری، بیان دیگری در خور تقریر است، که اینک از آموزگار بزرگ معارف حقه، مُتَأَلِّیه اخیر خراسان، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، نقل می‌کنیم: وی می‌گوید:

مطابق قواعد فلسفه و حکمت، هر طبیعتی که در عالم موجود شود، و قابل زیاده و نقض باشد، به مقتضای اینکه طبیعت، کمال اقصای خود را طالب است، باید فرد کامل از آن، موجود گردد. براین قاعده، مسائل فلسفی چندی پیسریزی شده، که از آنجمله است وجود فرد کامل در بشر، که از چنین فردی

۱. و همانندان او نیز می‌دانستند. و اکنون نیز اگر باشند می‌دانند.

۲. نمونه‌ای از این اعترافات خواهد آمد.

به «نبی» یا «حکیم» تعبیر شده است. مطابق این قانون مبرهن فلسفی، مزاج و استعداد عمر و زندگی، در بشر، مراتبی دارد. و زندگی هزار سال یا دوهزار سال، یقیناً اقصی مراتب امکان زندگی نیست، بلکه بیش از اینها هم امکان دارد.

قطع نظر از این قانون، طول عمر بعضی، خلاف طبیعت نیست، زیرا واضح است که زندگانی هر فرد بستگی دارد به صحت قوای مزاجی او، هر مقدار مزاج صحیح و قویتر باشد، مقتضی بقا بیشتر خواهد بود. و تولید مزاج قوی در انسان و صحت آن به واسطه موجوداتی از قبیل نور، آب، هوا، خاک، اغذیه، ادویه و غیر اینهاست، و بقا و صلاح مزاج، در هر آنی، محتاج به بدل ما یتَحَلَّل، و حفظ اعتدال است. پس چه مانعی دارد اگر کسی در قوای روحی و علمی چنان قوی باشد که به کیفیت تولید مزاج صحیح و قوی، و حفظ آن، و خصوصیات نافع و مضر مزاج، و بدل ما یتَحَلَّل، علم داشته باشد، که بتواند مزاج خود را به حد اعتدال نگاه دارد، و به زندگانی خود بیشتر ادامه دهد. و امروز نیز بسیاری از دانشمندان برای حصول این مقصود، در سعی و کوشش می باشند.^۱

۳- دراز عمری و اقسام آن

برای تکمیل نسبی بحثهای پیشین، باید یادآور شویم که دراز عمری تنها یک گونه نیست. در اینجا برای بیشتر روشن شدن موضوع، به اقسامی از طول عمر اشاره می کنیم. تشخیص این اقسام و جدا ساختن هر یک از دیگری، صورتهای ممکن را قابل توجه و قبول می سازد. اینک اقسامی از طول عمر:

۱- طول عمر محال.

۲- طول عمر ممکن.

قسم دوم نیز دو قسم است:

۱- ممکن عادی.

۲- ممکن غیر عادی.

قسم دوم نیز دو قسم است:

۱- غیر عادی فعلیت نیافته.

۱. «بیان الفرقان»، ج ۵، ۱۱-۱۲.

۲- غیرعادی فعلیت یافته.

قسم دوم نیز دو قسم است:

۱- فعلیت یافته در گذشته.

۲- فعلیت یافته در حال.

اینک توضیحی درباره این اقسام.

۱- طول عمر محال: مانند طول عمر، در مورد کسی که علم به طرق مختلف حفظ مزاج نداشته باشد، و اراده الهی نیز، به آن تعلق نگرفته باشد.

۲- طول عمر ممکن عادی: مانند طول عمر، از ۸۰ سال تا ۱۲۰ سال.

۳- طول عمر ممکن غیرعادی فعلیت نیافته: مانند عمر ۵۰۰ سال و ۱۰۰۰ سال، در مورد اغلب افراد بشر.

۴- طول عمر ممکن غیرعادی فعلیت یافته در گذشته: مانند عمرهای مُعَمَّرین، چه پیامبران و چه دیگران.

۵- طول عمر ممکن غیرعادی فعلیت یافته در حال: مانند عمر حضرت حجت بن الحسن المهدی (ع).

پس طول عمر، دارای یک قسم و دارای یک حکم نیست. برخی از اقسام طول عمر عقلاً محال نیست، یعنی عقل آن را محال نمی بیند، نهایت از نظر عرف و احوال عادی محال به نظر می آید، چون در مورد همه افراد بشر، یا جمع بسیاری، اتفاق نیفتاده است. اینگونه طول عمر، با اینکه برحسب عرف و عادت، و نگرش محدود و سطحی، بعید و چه بسا محال به نظر آید، برحسب موازین عقلی، و قوانین امکانی، هرگز محال نیست.

۴- سنجش با کدام میزان؟

آنچه اکنون در میان مردم وجود دارد، قسم دوم است: طول عمر ممکن عادی. و معلوم است که این قسم، نمی تواند معیار حکم همه اقسام باشد، زیرا فرد مقید از طبیعت و کلی، نمی تواند میزان سنجش همه افراد آن طبیعت و کلی باشد - چنانکه در علم منطق توضیح شده است. بنابراین، اگر بخواهیم در این باره به شناختی درست برسیم، باید نخست معیار اندازه گیری را پیدا کنیم،

همچنین اقسام مورد نظر را از هم جدا سازیم، تا حکم هر کدام را، جداگانه، تشخیص دهیم. ما نمی توانیم یک میزان کلی پیدا کنیم، و آن را در همه جا قابل انطباق بدانیم. چنین کاری، هم از نظر عقل صحیح نیست، هم از نظر علم، و هم از نظر تجربه تاریخی. آیا به حکم عقل، این کلیت را ثابت می کنیم؟ عقل که همه اقسام را محتمل می داند. آیا به مدد استقرا چنین کاری می کنیم؟ از استقرا که حکم کلی استنباط نمی شود؟ آیا به واقعیت خارجی و آنچه اتفاق افتاده است استناد می کنیم؟ واقع که دهها مُعَمَّر را به ما معرفی می کند، که همه و همه نقض اندازه و معیاری است که متعارف است.

اشکال کار این است که منکران طول عمر، آن را نسبت به خود و حدود خود می سنجند. باید این امر را نسبت به تاریخ بشر سنجید، و نمونه هایش را در امتداد جاری تاریخ جست.

۵- نوادر طبیعت، اسرار مجهول

پیشتر اشاره کردیم که طبیعت دارای نوادر است. جهان، چه در مقیاس وجود انسان، چه در مقیاس این سیاره و این منظومه، و چه در مقیاس کهکشانها و کرات و منظومه های پهناور و بینهایت دیگر، همه و همه، حاکی از شگفتیها و قدرتهاست، و شامل نمونه هایی است نادر الوقوع. چگونه ممکن است انسان باخرد، جز آنچه با دانش محدود، و بینش مسدود، درک و کشف شده است (و همواره با صدها مجهول توأم است)، چیزی دیگر را نپذیرد؟ یا دست کم، احتمال وقوع ندهد؟ آیا بشر امروز، همه اسرار زیست انسانی را، و انواع حیات و عمر را، و همه علل بقای سلامت و دراز زیستن، یا عوامل انحلال جسم و مرگ را، کشف کرده است؟ آیا دیگر در علوم، مجهولی باقی نمانده است؟ چنین ادعایی خنده آور است. گفتیم که دانشمندان علوم تجربی نیز، اینگونه ادعاهایی ندارند. آنان خود فریاد می زنند که واحدهایی که بشر - به عنوان معیار - شناخته است، در برابر حجم واقعیت بسیار کوچک است. یک معلوم، غرق در هزاران مجهول است. و با هجوم اینهمه اسرار مجهول، و علامت سؤال، گویی هنوز انسان به علمی نرسیده است، و چیزی نمی داند. آری:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ۱.

— شما از دانش بهره‌ای اندک دارید.

از کهکشانشانها و بیکرانها بگذریم، و به جهان طبیعت بنگریم. همین جهان و همین منظومه، با همهٔ اکتشافها و تحقیق‌هایی که دربارهٔ آنها شده است، باز اسراری را، اندک اندک، مکشوف می‌دارد، که بشر تا کنون آنها را نمی‌دانسته است. این داده‌های تازهٔ علم و تجربه و شناخت، ما را به این نتیجه می‌رساند که با «زادن در بهاران و مرگ در دی» نمی‌توان به زوایای اسرارآمیز، و گوشه‌های بیکران «این باغ» پی برد، و بر همهٔ قوانین حاکم بر آن تسلط یافت:

آدمی داند که خانه حادث است
عنکبوتی نی، که در وی، عابث است
پشه گی داند که این باغ از کی است
کوبهاران زاد و مرگش در دی است

کرم کاندرچوب زاید، سست حال
کی بدانند چوب را، وقت نهال

۶- مجهولات علم

چه بسیار اتفاق افتاده است، و اتفاق می‌افتد، که کشف تازه‌ای، در علوم تجربی گوناگون، قوانین و فورمولها و نظریه‌هایی را که درست می‌دانستند، برهم می‌زند^۲، و مطالبی که کسی را زهرهٔ مخالفت با آنها نبود برباد هوا می‌دهد. و این کار باید پیوسته اتفاق بیفتد، و گرنه علم، علم نیست. دانشمندان

۱. سورهٔ اسراء (۱۷)، آیهٔ ۸۵.

۲. در این کتاب نمی‌خواهم به نقل شواهدی در این باره پردازم. همین اندازه یاد می‌کنم که در همین ایام، در رسانه‌های گروهی اعلام داشتند که اندازهٔ ماههای زحل کوچکتر از آن درآمده است که تا کنون معتقد بوده‌اند. ملاحظه می‌کنید! این موضوعی است که در معرض حس است و با تلسکوپ مشاهده می‌شود، وقتی این موضوع چنین باشد، هزاران موضوع دیگر، که به میلیونها سال پیش می‌رسد، و دیگر امور و موضوعات دور از حس و... چگونه خواهد بود؟ پس در عین اینکه باید به این اطلاعات ارج نهاد، نباید به آنها مغرور شد، و حکم را کلی گرفت، و سخن علم روز را، در همهٔ مراحل و مسائل، سخن نهایی دانست. هرگز چنین نیست.

ژرفبین بخوبی دانسته‌اند که محدود انگاری حقایق، و دانشزدگی بیرون از اندازه، علم را به جهل مبدل می‌سازد. و اینجاست که می‌گویند:

فیزیکدان فیلسوف، باید در ورای فیزیک، به حد فاصل جهان مادی و روحی، ناظر باشد.^۱

و در مقام تدبیر در عظمت عالم، و ژرفنگری در هزاران قانون و راز است که خردپیشگان این قوم — یعنی اصحاب علوم آزمایشی — با شهامت و صراحت می‌گویند:

تحقیقات علمی، منجر به معرفت بر ماهیت باطنی اشیاء نمی‌شود. در هر موقع که خواص یک جسم را به زبان کمیّات فیزیکی بیان می‌کنیم، ما فقط عکس العمل وسایل مختلف اندازه‌گیری را، در برابر وجود جسم مزبور، عرضه می‌داریم و لا غیر^۲

همچنین می‌گویند:

باید در نظر داشت که فیزیک و فلسفه، حداکثریش از چند هزار سال از عمرشان نمی‌گذرد، ولی شاید هزاران میلیون سال دیگر در پیش داشته باشند. این دو رشته دارند تازه به راه می‌افتند. و ما هنوز به قول «نیوتن»، چون کودکانی هستیم که در ساحل دریای پهناوری به ریگبازی مشغولند، و حال آنکه اقیانوس عظیم حقیقت، با امواج کوه‌پیکرش، در برابرمان همچنان نامکشوف مانده، و در عین نزدیکی، از دسترس ما خارج است.^۳

همچنین می‌گویند:

فیزیک در قرن نوزدهم معتقد بود که همهٔ مسائل حیات را، حتی شعر را، می‌تواند توجیه کند. و امروز فیزیک معتقد است که حتی ماده را هرگز نخواهد توانست شناخت.^۴

۱. «فلسفه علمی»، ج ۲، ص ۱۱۷، چاپ جیبی.

۲. کتاب پیشین، ج ۲، ص ۱۵۵.

۳. کتاب پیشین، ج ۲، ص ۲۶۴. در این باره، در کتابهای توار یخ علوم، درزیستنامه‌های دانشمندان علوم تجربی، و در اقوال آنان در کتابهای فیزیک و فلسفه، و فلسفه علمی، مطالب بسیار می‌توان دید.

۴. سخن یکی از ریاضیدانان بزرگ فرانسوی، «نگاهی به تاریخ فردا» — دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ج ۳۱، ص

آری، درست گفت قرآن کریم:

... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.

۷- ژرفبینی فرزنانگان

دانشمندان بزرگ، و فرزنانگان ژرف اندیش، به هیچ روی، دستخوش غرورهای کاذب نگشته اند. آنان با اسرار طبیعت، و نوادر وجود، و قوانین مجهول عالم، ژرفبینانه و با بصیرت برخورد کرده اند. و از «ممکن نیست»، و «نمی شود» گفتنهای بچگانه احتراز جسته اند. همچنین، حد علم و آزمایش را نگاه داشته اند، و احتمالات و امکانات هستی را در مد نظر قرار داده اند.

سخن ابن سینا در این باره معروف است.^۱ گفته ملای رومی را نیز دیدیم. نظر نیوتن و برخی دیگر از دانشمندان جدید را نگر بستیم. نیوتن نویسنده کتاب «فلسفه طبیعی اصول ریاضیات» و کاشف «قانون جاذبه عمومی»، و از بنیانگذاران ریاضیات عالی در قرن جدید^۲، دانشمند آزمایشگر را به کودکی تشبیه می کند، که بر ساحل اقیانوسی نشسته است و سرگرم بازی است، و گاه دانه ای شن، یا سنگی براق، نظر او را جلب می کند، اما دریای مجهول معرفت، همچنان در برابر او امتداد دارد...

پس از این نیز، نظریه دو اندیشه بزرگ بشریت، ابوریحان بیرونی، و خواجه نصیر طوسی را خواهیم دید.

فرزنانگان، در هر باره، با نهایت دقت و احتیاط، اظهار نظر کرده اند. ایکاش، برخی از مدعیان، و بتبع آنان، برخی از جوانان، به خود می آمدند، و همه چیز را، اعتقادات و اخلاق را، و دیگر اصول خویش را، فدای این «علم ناقص» و گاه «علم غلط»^۳ نمی کردند. حد اطلاعات روز را نگاه می داشتند، و کاسه از آس داغتر نمی شدند. البته، آنان که این علوم را «می دانند» آنگونه اند، که خود

۱. «الإشارات والتنبیها» (همراه شرح خواجه نصیر طوسی و شرح فخر رازی)، جز ۲، ص ۱۴۳، چاپ مصر (۱۳۲۵ هـ.ق).

۲. «بزرگان فلسفه»، ص ۴۱۲.

۳. «فلسفه علمی»، ج ۲، ص ۱۶۲.

گفتند، و یاد شد. لیکن برخی از آنان که این علوم را «می خوانند» اینگونه اند. کسانی، چند کتاب، در این باره‌ها از نظر عبور می دهند — و گاه در همین حد هم نیست — و سپس درباره همه چیز و همه عالم و آدم، از ازل تا ابد، و از کران تا بیکران فتوی می دهند، و اظهار نظر می فرمایند! همین مدعیان باعث می شوند تا گروهی جوانان بی اطلاع از موازین شناختی و اصول مطالعات علمی، تحت تأثیر قرار گیرند، و چه بسا فریب خورند و «غیر علم» را به جای «علم»، و «علم ناقص توأم با مجهولات» را به جای «علم کامل خالص» بپذیرند. و بدینگونه مطالب و دریافتهای خویش را، علم و علمی بدانند و علم و علمی بخوانند، تا بدانجا که تصور کنند هیچ چیز جز آنچه آنان دانسته اند درست نیست، و اصلاً علمی جز آنچه آنان در کتابها مرور کرده اند نیست!! علمزدگی خود نوعی جهل است. و این حالت که بدان اشارت رفت، هزار مرتبه از علمزدگی نیز، منحط تر است.

۸- نظر ابوریحان بیرونی

پس از بحثهای گذشته، که دیدیم طول عمر و مقدار واقعی زندگی انسان را نمی توان در اندازه های معین، برای همه موردها و مصداقها، منحصر کرد، خوب است که سخن یکی از بزرگترین دانشمندان تاریخ علم را نقل کنیم. دانای بزرگ، ابوریحان بیرونی را بیانی است که یادآوری آن بس سودمند است. او می گوید:

برخی از نادانان حشوئیّه، و دهریان سبکسر، طول عمری را که درباره مردمان گذشته گفته می شود... انکار کرده اند. همچنین این امر را که گذشتگان دارای پیکرهایی عظیم بوده اند، نادرست پنداشته اند. و به قیاس مردمی که در عصر خود می بینند، طول عمر و بزرگی جثّه برخی از پیشینیان را، بیرون از دایره امکان و داخل در ممتنعات دانسته اند... اینان سخن منجمان را نفهمیده اند، و برخلاف مبانی صحیح تأثیر نجوم در عالم طبیعت، استدلال کرده اند.

بیرونی، آنگاه، به تشریح مبانی صحیح این مقوله می پردازد و عمر نهصد

و شصت ساله، و هزار ساله را ممکن می‌شمارد. بعد، این نظر علمی را مطرح می‌کند، که اتفاقات و حوادث عالم چندین گونه است. و به صرف اینکه ما گونه‌ای از آنها را می‌شناسیم، گونه‌های دیگر را نمی‌توانیم منکر گشت. سپس به ذکر انواع اموری می‌پردازد، که در انسان و جانوران و گیاهان روی داده است، و روی می‌دهد، و غیرعادی است. آنگاه پس از بحثهایی چند، می‌گوید:

بنا بر این، دلیلی که دهریان از گفته منجمان آوردند، درست نیست، زیرا — چنانکه گفتیم — دانشمندان نجوم، طول عمر را ممتنع نمی‌دانند، بلکه مطابق اقوال و آراء آنان، که نقل شد، آن را امری ثابت شده می‌شناسد. اگر کار انکار به این سخافت باشد، که اشخاص هرچه در غیر زمان آنان یا شهر آنان اتفاق افتاده باشد منکر شوند — با آنکه عقل آن را محال نداند — و اگر بنا باشد که هرچه در پیش چشم مردم اتفاق نیفتد، قابل قبول نباشد، باید خلقها، حوادث بزرگ را باور نکنند، زیرا حوادث بزرگ، هر دم و هر ساعت اتفاق نمی‌افتد. و در صورتی که در قری اتفاق افتاد به آیندگان و مردم پس از آن قرن و پس از آن زمان، جز از راه خبر متواتر و نقل تاریخ نخواهد رسید. پس نمی‌توان همه آنچه را که ما ندیدیم و از راه گوش بدان می‌رسیم منکر شد، که این، سوفسطاییگری محض است و انکار حقایق است. چنین مردمی لازم است که شهرها و مردمی را که خود ندیده‌اند نیز باور نکنند...

ابوریحان بیرونی، پس از این مباحث، به این سخن که بشر دارای چند بلوغ است، و عمر انسان چند برابر سن بلوغ اوست می‌پردازد، و این مقیاس را برای تعیین قطعی طول عمر یاوه می‌داند. می‌گوید:

مقاله‌ای دیدم از ابو عبدالله حسین بن ابراهیم طبری ناطلی، که در آن مقاله، مقدار عمر طبیعی را معین کرده بود، و منتهای عمر را، صد و چهل سال خورشیدی گرفته و گفته بود: «بیشتر از این امکان ندارد»، با آنکه کسی که بطور مطلق می‌گوید: «امکان ندارد» باید دلیل بیاورد، تا انسان اطمینان یابد. ناطلی برای این سخن دلیلی نیاورده است، جز اینکه گفته است: «آدمی را سه کمال است: یکی آنکه به حدی رسد که بتواند تولیدمثل کند. و این در چهارده سالگی است. دوم آنکه نفس ناطقه (و متفکر) او تام و کامل شود و عقلش از قوه به فعل آید. و این در آغاز چهل و دو سالگی است. سوم آنکه بتواند خود را — در حالت انفراد — و خانواده را — در حالت تأهل —

و توده را — در حالت فرمانروایی — اداره و رهبری کند، و شایسته چنین امری باشد. و دوران رسیدن به این سه کمال ۱۴۰ سال است». دانسته نشد که وی این اعداد را به چه نسبتی استخراج کرده است، با آنکه نه در خود آنها، و نه در تفاضل آنها، تناسبی وجود ندارد.

در این صورت، اگر ما کمال انسان را دارای سه مرحله بدانیم و برای هر کدام — مانند ناتلی — عددی قائل شویم، و آخر کار — اگر از ما دلیل بطلبند نترسیم و — بگویم مدت رسیدن به این کمالات صدسال است یا هزارسال و امثال آن، میان ما و ناتلی [در بی دلیل سخن گفتن] تفاوتی نخواهد ماند. ما در روزگار خود، می بینیم که انسانهایی در غیر آن سالها و اوقاتی که او گفت، به آن مراحل و کمالات می رسند...^۱

از سخنان این حکیم بزرگ، می توان بهره بسیار برد، و نکته هایی ژرف آموخت. من در اینجا، به یکی از آنها اشاره می کنم. و آن این است که حوادث عالم، از نظر وقوع عینی، و منطق تسلسل مناسب هر شیء در طبیعت، دارای انواع و اقسام گوناگون است. مثلاً برخی حوادث چنان است که لحظه به لحظه اتفاق می افتد، برخی ساعت به ساعت، برخی روز به روز، برخی ماه به ماه، برخی سال به سال، برخی قرن به قرن، و برخی هزار سال به هزار سال، یا دیرتر. پس چنانکه ملاحظه می کنیم، ممکن است حوادثی، با فاصله چندین قرن یکبار اتفاق بیفتد. از اینجا پی می بریم که ممکن است حوادثی در عالم رخ دهد که وقوع آن در «آذوار» باشد، و حوادثی که در «آگوار» وقوع یابد، و چه بسا در عالم یکبار اتفاق افتد... جای تفصیل این مسئله در علوم مربوط به آن است. فقط باید دانست که این خود، نوعی محدودیت فکری است که ما نتوانیم بفهمیم که ممکن است جهان صدها گونه پدیده و رویداد دیگر داشته باشد، که حتی دست تجربه نسلهای بسیار نیز، بدانها نرسیده است.

۹- نظر خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی — عقل بزرگ — نیز، دراز عمری را قابل تحقق

۱. «آثار الباقیه»، ص ۷۸ — ۸۴، چاپ زاخاو، لایپزیک (۱۸۷۸).

شمرده است، و انکار آن را، «جهل محض» خوانده است. و این به دلیل وسعت دید علمی اوست. عین سخن او را نقل می‌کنیم، تا معلوم شود که مغزهای غول‌آسای تاریخ علوم، و مراجع بزرگ عقلیات و ریاضیات عالیه، و اندیشه‌های پر هیمنه بشریت، چگونه با واقعیات پهناور جهان برخورد می‌کنند. او چنین می‌گوید:

فایده: حرمان خلق از امام، و علت غیبت او، چون معلوم است که از جهت خدای سبحانه نباشد، و از جهت امام نبود، پس لابد از جهت رعیت بود. و تا آن علت زایل نشود، ظاهر نگردد، چه بعد از اِزاحتِ علت، و کشف حقیقت، حجت خدای را باشد بر خلق، نه خلق را بروی. و استبعاد از درازی عمر حضرت مهدی — علیه السلام — نمودن، چون امکانش معلوم است و از غیر او، مُتَّفِق،^۱ جهل محض بود.^۲

۱۰- در قلمرو قدرت الاهی

تا اینجا مسیر طبیعی بحث را، درباره طول عمر، دنبال کردیم. و دیدیم که دراز عمری، به هیچ دلیل و ضابطه‌ای محال نیست، بلکه از نظر عقلی، و دید وسیع علمی، و امکان وقوعی، چندان بعید نیز نباید شمرده شود. اکنون از نظر قدرت الاهی بدان نظر می‌افکنیم. پیداست که از این نظر، هیچ امری ناممکن نیست. همه مردمانی که معتقد به خدا و مبدئی برای عالم هستند، از هر مذهب و ملت، به قدرت مطلقه خدا قائلند. و می‌دانند که همه چیز درید قدرت الاهی است، از جمله مقدار عمر انسان. اجلها و عمرها، همه، در دست خدا و به اراده خداست. از عمر یکروزه، عمر یکماهه، عمر یکساله، تا عمرهای بسیار طولانی... همه و همه، در برابر قدرت خداوند، یکسان است. برای خدا، کوچک و بزرگ، سخت و آسان، کم و بسیار، همه یکی است. در قدرت خدا، عجز و ناتوانی تصور ندارد.

۱. یعنی طول عمر، در غیر مهدی «ع» اتفاق افتاده و مُحَقَّق شده است، چون چنین است، استبعاد نمودن طول عمر در مورد مهدی «ع»، جهل محض است.

۲. «فصول خواجة طوسی»، ص ۳۸، انتشارات دانشگاه تهران.

بنابراین، خداوند، همانگونه که به کسی ۷۰ سال عمر می دهد، و او را در این مدت زنده نگاه می دارد و حفظ می کند، می تواند ۱۷۰ سال عمر دهد، و زنده نگاه دارد، و می تواند ۱۷۰۰ سال عمر دهد، و زنده نگاه دارد، و اجل او را نرساند. اینها، و کمتر از اینها و بیشتر از اینها، در برابر قدرت مطلقه الهی، با هم مساوی است.

خداوند بر همه چیز تواناست، إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «تمام آثار و نتایج نجومی، و ارضی، و مادی، با یک اراده خداوند تولید می شود». البته، حکمت کل عالم بر این قرار گرفته است که انسان دارای عمری محدود باشد، زیرا این جهان، سرای عبور است و تالار بزرگ امتحان. اینجا جای امتحان شدن است و رفتن به مرکز رسیدگی به کارنامه ها و نمره ها، و اعلام نتایج...

بنابراین، مدت و فرصت، محدود است و عمرها کوتاه. لیکن استثنا هست. گاه همان حکمت کلی عالم، در مواردی، اقتضا می کند که به کسی — یا کسانی — عمری درازتر داده شود، مانند عمر حضرت نوح (ع) در پیشینیان، و عمر حضرت مهدی (ع) در آخرالزمان. و هرچه اراده الهی به آن تعلق گرفت، شدنی است.

غیبت امام دوازدهم، و طولانی شدن این غیبت، و امتداد یافتن حیات امام تا به هنگام ظهور و بعد از ظهور... اینها همه — طبق روایات مُسَلَّمه — حقیقت است، و مورد اراده ازلی الهی است، و واقع است و واقعیت.

طبق حکمت الهی، امام دوازدهم، مهدی موعود (ع)، باید از انظار غایب شود، و سالهای سال زنده بماند، و رازدار جهان و بقای جهان باشد، و پس از گذراندن غیبتی طولانی، ظاهر گردد، و جهان آکنده از ستم و بیداد را، آکنده، از عدالت و داد بسازد.

فصل یازدهم

در فلسفه تربیتی و سیاسی

۱- تربیت و سیاست در اسلام

تربیت و سیاست، دو پدیده‌اند در ارتباط با یکدیگر و تکمیل کننده یکدیگر. تربیت، زمینه ساز سیاست است، و سیاست، گسترده تربیت. تربیت و سیاست، اگر در یک خط باشند، هماهنگ باشند، و از یک زمینه برخاسته باشند، هر دو موفقند و پیروز، و اگر جز این باشد، هر دو شکست خورده‌اند و ناکام.

در دین عمیق اسلام، این دو، نه تنها در ارتباطند، بلکه به گونه‌ای، متحدند و یگانه. همان اصولی که شالوده تربیت فردی است، شالوده سیاست اجتماعی است. و همان اصولی که شالوده سیاست اجتماعی است، شالوده تربیت فردی است. این است که اگر تربیت، تربیت اسلامی باشد، فرد چنان ساخته می‌شود که گویی تجسم حاکمیت سیاسی اسلام است. و اگر سیاست، سیاست اسلامی باشد، جامعه چنان هماهنگ و کوشا حرکت می‌کند که گویی همه پیکره اجتماع یک تن است و یک عینیت.

۲- هدایت، تربیت است و سیاست

واقع این است که دین، تربیت است و سیاست. به سخن دیگر، دین عامل هدایت است. و هدایت، دورکن دارد:
۱- تربیت.

۲- سیاست.

تربیت، دادن خط است به انسان. سیاست، نظارت بر حرکت انسان است در خط. و زندگی فرصتی است که به انسان داده‌اند برای حرکت. و این فرصت (یعنی فرصت حیات و زندگی)، مرکب از دو جریان است، دو جریان تفکیک‌ناپذیر.

۱- جریان حیات فردی.

۲- جریان حیات اجتماعی.

چون چنین است، اسلام به این هر دو جریان، توجه عمیق کرده است، تا هیچکدام دچار تباهی و فساد و انحطاط نگردد. زیرا که هر یک از این دو جریان، دچار تباهی و فساد و انحطاط گردد، آن دیگری را نیز به تباهی و فساد و انحطاط خواهد کشانید. اگر جریان حیات فردی فاسد باشد، جریان حیات اجتماعی فاسد خواهد شد. و اگر جریان حیات اجتماعی فاسد باشد، جریان حیات فردی فاسد خواهد گشت.

این است که اسلام، به منظور تصحیح حیات فردی، به امر تربیت می‌پردازد، و به منظور تصحیح حیات اجتماعی، به امر سیاست. و در این زمینه، هم فرد را، و هم اجتماع را، هر دو را، زیر پوشش حفظ کننده قرار می‌دهد: فرد را، به عنوان فرد، زیر پوشش تربیت اسلامی قرار می‌دهد، و به عنوان عضوی از اجتماع، زیر پوشش سیاست اسلامی. و جامعه را، به عنوان جامعه، زیر پوشش سیاست اسلامی قرار می‌دهد، و به عنوان افراد، زیر پوشش تربیت اسلامی.

بنابر آنچه یاد شد، در نظام اسلامی، تربیت (رهبری و اداره فرد)، و سیاست (رهبری و اداره اجتماع)، دوشادوش حرکت می‌کنند، برای ادای «رسالت بزرگ». بدینگونه، تربیت اسلامی فرد، مددگار سیاست اسلامی اجتماع است، و سیاست اسلامی اجتماع، مددگار تربیت اسلامی فرد. و اینها همه، مقدمه‌ارائه «تفسیر بزرگ» است، یعنی: «تفسیر حیات» و «تفسیر زندگی».

اسلام، زندگی را، در رابطه با انسان و سعادت، تفسیر می‌کند: «انسان در مسیر زندگی ناپایدار حرکت می‌کند برای به دست آوردن سعادت پایدار و

جاوید». این است تفسیر بزرگ. و آنچه برای انسان می ماند، حاصل همین حرکت است:

وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.

— هر کسی آن دروژد عاقبت کار که کشت.

۳— وحدت جهت در هدایت

گفتیم که هدایت، تربیت است و سیاست، هر دو باهم. زیرا که استوار ساختن مبانی این هر دو، می تواند مقاصد سازنده و هدفهای اصلاحی دین را تحقق بخشد. توجه به تربیت بدون سیاست، و توجه به سیاست بدون تربیت، نتیجه ای نخواهد داد.

معلوم است که تأثیر متقابل تربیت و سیاست، در یکدیگر، هنگامی مثبت است که تربیت و سیاست هماهنگ باشند. در غیر این صورت، هر یک، آثار دیگری را خنثی خواهد ساخت. همچنین معلوم است که تربیت و سیاست، هنگامی هماهنگ خواهند بود، که خاستگاه هر دو یکی باشد. اگر جامعه ای بخواهد موفق و سعادتمند باشد، باید فرد با جامعه، و جامعه با فرد، وحدت درک، وحدت دید، و وحدت هدف داشته باشد. و این سه وحدت، هنگامی پدید خواهد آمد، که اصول و مبانی تربیت فرد، و اصول و مبانی سیاست اجتماع، از یک جهان بینی، و از یک اعتقاد، مایه گرفته باشد، و فلسفه تربیتی و فلسفه سیاسی، منبعت از یک مکتب باشد. در این صورت است که فرد، صادقانه وارد اجتماع می شود، و صادقانه با اجتماع همکاری می کند. و اجتماع، صادقانه فرد را می پذیرد، و از او در هر موقعیت مناسب استفاده می کند. رابطه فرد با اجتماع، در صورت یاد شده، رابطه عضو است با پیکر، و رابطه اجتماع با فرد، رابطه پیکر است با عضو. در غیر این صورت، یعنی آنجا که فرد به گونه ای و بر پایه مکتبی تربیت شده باشد، و جامعه به گونه ای دیگر و بر پایه مکتبی دیگر اداره شود، تعارض اجزاء با کل پدید می آید. و این چگونگی ناهنجار، باعث می شود تا هیچ امری درست انجام نیابد، و هیچ مقصدی به سامان نرسد، نه جامعه جامعه ای باشد موفق، و نه فرد فردی باشد خوشبخت.

در نظام اسلام — که بر اساس وحی پیریزی شده است — به وحدت جهت، در تربیت و سیاست، توجه کامل شده است. اسلام شامل همه ابعاد لازم برای اداره بشریت هست، هم ابعاد تربیتی (برای افراد)، هم ابعاد سیاسی (برای اجتماع)... در اسلام، همه جریانها و دیدها و تربیتها، از یکجا سرچشمه می‌گیرد، و همه باهم هماهنگ است. فلسفه الهی، فلسفه تربیتی، فلسفه اخلاقی، فلسفه سیاسی، فلسفه اجتماعی، فلسفه علمی، فلسفه نظامی، فلسفه اقتصادی، و فلسفه هنری، همه و همه، از یک جهان بینی و از یک مایه اعتقادی برخاسته است (که همان جهان بینی اسلامی، و اعتقاد توحیدی است). بنابراین، همه، یک خط و یک زمینه دارد، و به سوی یک هدف حرکت می‌کند. اصول همه فلسفه‌های یاد شده در بالا یکی است (اعتقاد به توحید). معلم همه آنها یکی است (پیامبر). متن تعلیمنامه همه یکی است (قرآن). راهنمای تعلیمنامه و مجری و ناظر بر اجرا نیز یکی است (امام). و هدف از همه شناختها و تلاشها، در همه ابعاد یکی است (ایجاد حرکت صحیح، برای تحصیل کمال والا، و سعادت اعلی). این است اسلام.

۴ — قرآن و امام، هدایت واحد

بر مبنای وحدت جهتگیری در هدایت انسان، و هماهنگی جوانب گوناگون تعالیم اسلامی، می‌نگریم که اسلام، امر هدایت انسان را منوط به پیروی از دو نهاد یگانه^۱ قرار داده است. امور تربیتی و فردسازی، و امور سیاسی و اجتماع‌سازی، همه و همه، در ارتباط با این دو نهاد است، دو نهادی که یگانگی تام و پیوستگی تمام دارند: قرآن و امام. قرآن کتاب خداست، و امام حجت خدا و مفسر کتاب خدا. قرآن و امام، دو روی یک سکه‌اند، سکه هدایت و نجات. قرآن، امام صامت است، و امام، قرآن ناطق. چنانکه پیامبر اکرم «ص»، در حدیث مشهور «ثقلین»، بر همین امر تأکید کرده است، و دو نهاد یگانه (قرآن و امام) را، به نام میراث هدایت و شاخص خط نجات و سعادت، در میان امت باقی گذاشته است، و سفارش اکید فرموده است تا مردم از این هر دو، باهم،

۱. یا به تعبیری دیگر: یک نهاد (دین خدا)، که دور دارد، روی صامت آن قرآن است، و روی ناطق آن امام.

پیروی نمایند، نه اینکه یکی را بگیرند و دیگری را رها کنند^۱. پیامبر، در حدیث «ثقلین» — که در گذشته آورده شد — بصراحت فرموده است:

من، در میان شما امت، دو وزنه گران (دو نهاد اساسی) می گذارم و می گذرم. تا هنگامی که به آن هر دو باهم چنگ درزید، هرگز گمراه نخواهید شد. این دو نهاد، هیچگاه از هم جدا نخواهند گشت، تا در رستاخیز، لب حوض کوثر، به نزد من بازآیند.

و چه تغییری زیبا، برای هموارگی این یگانگی: (لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ). — این دو، هرگز و هرگز، از هم جدا نخواهند گشت، تا در لب حوض کوثر — در روز رستاخیز — نزد من بازآیند^۲. این است، هدایت واحد، و جهت گیری واحد، در هدایت اسلامی و حرکت قرآنی. و این چگونگی، ژرفترین و حکیمانه ترین نوع راهنمایی و هدایت است، زیرا هم قانون است، و هم ضامن اجرای قانون.

۵- غیبت امام، مشکل اساسی تربیت و سیاست

با توجه به اساس هدایت اسلامی، که فعلیت یافتن و تداوم پذیرفتن آن — در مصداق صحیح خود — به نشر تربیت و سیاست اسلامی است باهم، و این دو، به وجود و حضور قرآن و امام در جامعه، بستگی دارد، کار در «عصر غیبت» چگونه خواهد بود؟

خداوند حکیم مهر بان، برای کمک به انسان، به او نعمت عقل داد. و

۱. البته گرفتن یکی از دو نهاد هدایت و رها کردن دیگری، خیالی بیش نیست. آنان که — به اصطلاح خود — قرآن را گرفته اند، قرآن را نیز رها کرده اند. زیرا قرآن، پیروی از امام را لازم دانسته است. و آنان که — به اصطلاح خود — امام را گرفته اند و در محبت امام می زنند، و قرآن و عمل به قرآن را رها کرده اند، امام را نیز رها کرده اند، زیرا امام، عمل به قرآن را لازم دانسته است. این دو وظایف، از روی تدلیس و برای اغفال جامعه، و سوار شدن بر دوش مردم، اینگونه سنگر گرفته اند. یکی قرآن را سنگر قرار داده است، و یکی دم زدن از امام و محبت امام را بدون عمل به قرآن و احکام قرآن و اخلاق قرآن و انفاق قرآن و ایثار قرآن و حماسه و جهاد قرآن و عدالت قرآن و تقوای قرآن. گروه نخست خواسته اند تا از نظارت امام بر اجرای احکام قرآن دور مانند، و به نام قرآن هر چه می خواهند بکنند. و گروه دوم خواسته اند تا از عمل به قرآن آسوده باشند، و از قیود دینی و دقائق تکلیفی خلاصی جویند.

۲. در فصل هشتم نیز، در این باره، مطالبی گذشت.

برای هدایت او، پیامبران را فرستاد. پیامبران یکی پس از دیگری آمدند، تا دور نبوت به پایان رسید. پیامبر اکرم ما، خاتم انبیا، به رسالت مبعوث گشت. و کاملترین ادیان، به وسیله بزرگترین پیامبران، حضرت محمد مصطفی «ع»، بر بشریت عرضه گردید. چون حیات اینجهانی پیامبر، جاویدان نبود، و او نیز مانند دیگران می بایست درگذرد (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)، لازم بود تا برای بشر در طول تاریخ — بویژه نسلهایی که پس از پیامبر تا دامنه رستاخیز می آیند، و پیامبر را ندیده اند — چاره ای بجوید، و همچنین برای حفظ اسلام عرضه شده به وسیله خود او، مرکزی پدید آورد. پیامبر این چاره را — به امر خدا — جست و این مرکز را پدید آورد. او میراث هدایت را در میان امت نهاد، و بصراحت معرفی کرد: قرآن و امام، آیین نامه و مجری — چنانکه یاد شد.

اکنون مشکل این است که در عصر غیبت، که یکی از این دو نهاد، که مبین و ضامن اجرای نهاد دیگر است، در دسترس مردم نیست، کار چگونه است، و تکلیف چیست؟

۶- تکلیف در عصر غیبت

در ۱۰ فصل گذشته این کتاب، درباره غیبت امام، و مسائل غیبت بحث کردیم. از آغاز این فصل نیز به تفسیر هدایت پرداختیم، و دیدیم که هدایت، اجرای تربیت است و سیاست، به تعبیری دیگر: عملی شدن احکام قرآن است به تسبیب امام معصوم و حاکمیت و نظارت او. در اینجا است که با پرسشی بسیار مهم و بنیادی روبرو می شویم، پرسشی که باید به آن پاسخ دهیم، پاسخی قابل قبول، و مطابق با دین و خرد، و مناسب با بشریت و تاریخ.

قرآن، تعلیمنامه هدایت انسان است، و آیین نامه تربیت و سیاست. و امام، مربی افراد است و مدیر اجتماع. و هدف، از حرکت دینی، تأمین سعادت انسان است. معلوم است که این هدف، تنها و تنها، با حضور تربیت دینی در افراد، و حضور سیاست دینی در اجتماع، تحقق خواهد یافت. همچنین معلوم است که بقای دین در آینده، منوط است به فعلیت داشتن آن در حال حاضر.

براین اساس، این سؤال پیش می آید که آیا در عصر غیبت کار چگونه

است و تکلیف چیست؟ آیا تحقق یافتن دین به چه صورت است؟ آیا بقای آن چگونه است؟ آیا هدف عظیم اسلام چگونه تحقق خواهد پذیرفت؟ کتاب تربیت و سیاست، یعنی: قرآن، برجاست، اما شارح کتاب و معلم تربیت و مجری سیاست، یعنی: امام، غایب است. پس تکلیف چیست؟

۷- پنج پرسش و پاسخ

پرسشی که در بخش پیش یاد شد: «آیا در عصر غیبت تکلیف چیست؟»، در مرحلهٔ تحلیل، به صورت پنج پرسش پیوسته درمی آید. اینک به ذکر این پرسشها و پاسخ آنها می پردازیم:

پرسش نخست:

آیا در عصر غیبت تکلیف باقی است؟

توضیح: آیا با وجود غیبت امام، باید افراد برطبق موازین دینی تربیت شوند، و باید جامعه برطبق سیاست دینی و اسلامی اداره شود، و این سیاست در جامعه حاکم باشد؟ یا نه، در عصر غیبت تکلیفی بر کسی نیست، هرچه شد شد، و هرگونه بود بود، دین و دینداری برجای ماند ماند، و نماند نماند؟

به سخن دیگر: آیا در عصر غیبت، تکلیف از گردن مردم ساقط است، و دینداری، و حفظ دین و انتقال آن به نسلهای بعد، وظیفه نیست، و ترتیب و سیاست دینی الغا شده است: نه افراد لازم است براساس دین تربیت شوند، و نه جامعه لازم است براساس دین اداره شود. لازم نیست احکام قرآن عملی گردد. این کتاب باید به صورت یک شیء مقدس درآید، و در رفها و طاقتها و روی میزهای زیبا و در جلدها و قابهای قشنگ جای داده شود؟ آیا این است؟ یا نه، بلکه در عصر غیبت نیز، باید تربیت دینی در سطح فرد، و سیاست دینی در سطح اجتماع، عملی گردد، هم فرد برمبنای دین تربیت یابد و هم جمع برمبنای دین اداره شود. باید احکام قرآن موردعمل قرار گیرد، و هدایت قرآنی فعلیت یابد، و قرآن کتاب شناخت و عمل باشد، کدام است؟

پرسش دوم:

معلم تربیت و مدیر سیاست، در عصر غیبت، کیست؟

توضیح: اگر پاسخ پرسش نخستین این باشد که تکلیف باقی است، بطبع، این سؤال پیش می‌آید، که اکنون که تکلیف باقی است و افراد باید دارای تربیت دینی باشند، و جامعه مسلمین باید برطبق مقررات سیاست اسلامی اداره شود، حال که باید هدایت قرآنی فعلیت یابد، و احکام قرآن عملی شود، و جامعه قرآنی پدید آید، این تربیت بدون نمونه و اسوه، و این سیاست بدون زعیم و رهبر، و این جامعه بدون امام و سرپرست، چگونه تحقق پذیرد؟ و چگونه اجرا گردد؟ و چگونه تشکیل یابد؟

به سخن دیگر: معنای باقی بودن تکلیف این است که هم تکلیف فردی باقی است و هم تکلیف اجتماعی (زیرا این دو تفکیک پذیر نیست)، بنابراین، باید تعلیمنامه دین، به تمام و کمال اجرا شود. و اجرای تعلیمنامه، مجری مصمم و ناظر اجرای دانا می‌خواهد، یعنی همان وظیفه که امام در عصر حضور برعهده دارد. اکنون آیا در عصر غیبت، مجری و ناظر بر اجرا کیست؟ آیا نمونه تربیت فرد، و قطب هدایت کننده حرکات اجتماع چه کسی است؟

پرسش سوم:

آیا نایب امام یک مقام تشریفاتی است یا یک مقام تشکیلاتی؟

توضیح: اگر پاسخ پرسش دومین این باشد، که جریان امامت و رهبری، در عصر غیبت گسسته نیست، بلکه در این عصر، مرتبی افراد، و مدیر جامعه، نایب امام است، سؤال این است که آیا این نیابت، امری است تشریفاتی، و به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه است، یا نه، امری است تشکیلاتی، در رابطه با نگهداری و بقا و گسترش دین خدا؟.

پرسش چهارم:

آیا مقام نیابت تجزیه بردار است؟

توضیح: اگر پاسخ پرسش سومین این باشد، که مقام نیابت از امام، یک مقام تشکیلاتی است نه تشریفاتی، بطبع، این سؤال پیش می‌آید که آیا وظایف این مقام — با توجه به اینکه محتوای تشکیلاتی دارد — رسیدگی به امور تربیتی است فقط، یا نه، هم رسیدگی به امور تربیتی است و هم رسیدگی به امور سیاسی، زیرا این دو، قابل تفکیک نیست که نیست.

به سخن دیگر: وظایف نایب امام، در عصر غیبت، که مسلمین جز او کسی و پناهی و مرکزیتی ندارند، فقط و فقط بیان احکام دین است و تألیف و تدریس فقه، یا نه، بلکه وظیفه او پرداختن به همه مسائل مسلمین و حل مشکلات آنان است، اعم از تربیتی و فردی، سیاسی و اجتماعی، اعتقادی و عملی، و...؟ نایب امام هم باید بیان احکام کند، و هم ضمانت اجرای احکام را تأمین نماید، هم جامعه را در خط دین بیندازد، و هم در این خط رهبری کند، تا مردم بتوانند روی خط دین حرکت کنند، و تا مسلمین قدرت داشته باشند که مسلمان باشند و احکام دین خود را عملی سازند؟ و تا عزت اسلام، و حشمت قبله، و استقلال سرزمینهای اسلامی، و عظمت و آزادی مسلمین مصون باشد؟

پرسش پنجم:

آیا اطاعت از احکام نایب امام واجب است؟

توضیح: اگر پاسخ پرسش چهارمین این باشد، که مقام نیابت تجزیه‌بردار نیست، نایب امام هم نمونه تربیت اسلامی است، و هم مجری سیاست اسلامی، بنابراین، آیا وظیفه مسلمین است که از احکام او اطاعت کنند، یا نه؟

این پنج پرسش، به صورتی عمیق، در برابر ما قرار دارد. اگرچه، در ضمن توضیحات، پاسخ آنها نیز تا حدودی دانسته شد، لیکن اکنون پاسخ هر یک را — بترتیب — می‌آوریم:

پاسخ پرسش نخست:

آری، در عصر غیبت، تکلیف باقی است، هم به دلیل عقل و هم به دلیل نقل، و هم به دلیل اعتبار — چنانکه بزرگان دین بیان کرده‌اند^۱.

پاسخ پرسش دوم:

معلم تربیت و سیاست، در عصر غیبت، نایب امام است. مسلمین در این عصر نیز بی سرپرست رها نشده‌اند. و طبق قاعده لطف کلامی — که در امامت بدان استدلال می‌شود — نایب امام، به جای امام قرار دارد. و احیا و اجرای احکام قرآن، و رهبری شعار قرآن، و تشکیل دادن جامعه قرآنی، به عهده او است. و نایب امام، در هر عصر، عالم بزرگ آن عصر است، عالم نمونه امام (عالم ربّانی)، و جامع همه شرایط لازم.

پاسخ پرسش سوم:

نه، نیابت از امام، یک مقام تشریفاتی نیست، بلکه، یک مقام تشکیلاتی است. بنابراین، نمی‌تواند سازمان نیافته و دیمی و بی نظم و بی قاعده باشد. بلکه باید اصول لازم، در آن رعایت گردد، و از هرگونه هرج و مرج، و تعدد مراکز، و اختلاف نظر — که موجب تشتت قدرت مذهبی می‌شود — دور باشد. هر کسی که سالی چند درس خواند و زحمت کشید و مجتهد شد — اگر شرایط لازم فقاہت را واجد گشت — فقیه هست، اما زعیّم و رهبر و اقامه کننده سیاست اسلامی نیست، پس این نمی‌شود که هر کسی در این مقام قرار بگیرد، و جمعی را گرد آورد، اموالی را صرف کند، و قدرت مرکزی اسلامی را تجزیه نماید، و مسلمین را دشمنکام سازد. جامعه تشیع نمی‌تواند بهای چندسال فقه و اصول — خواندن و درس خارج گفتن و رساله نوشتن هر کس را، به قیمت نابودی موجودیت

۱. از جمله رجوع کنید به «تلخیص الشافی» — تألیف شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی.

فرهنگی و میراث خونین و حیثیت اجتماعی خود پردازد. رهبری برای نظم و سازماندهی و ایجاد تشکیلات و بقا و گسترش تشیع است، هرچه با این هدف معارض باشد، کنار گذاشته می شود.

پاسخ پرسش چهارم:

نه، مقام نیابت از امام تجزیه بردار نیست. این مقام، غیر از فقه دانستن و اجتهاد کردن و بیان احکام نمودن و مدرس خارج بودن است. این مقام، محتوای تشکیلاتی دارد^۱. بنابراین، هم باید متوجه مصالح فرد باشد، از راه اشاعه تربیت اسلامی، و هم متوجه مصالح جمع، از راه اقامه سیاست اسلامی، بخصوص که می دانیم — چنانکه چند بار اشاره کردیم — که میان تربیت (خط زندگی فردی) و سیاست (خط زندگی اجتماعی) جدایی نیست. هر یک در آن دیگری نقش سرنوشت ساز دارد. اگر در جامعه ای، تربیت اسلامی نباشد، سیاست اگر اسلامی هم باشد، موفق نیست و کاری از پیش نمی برد. و اگر در جامعه ای، سیاست اسلامی نباشد، تربیت اگر اسلامی هم باشد، موفق نیست و کاری از پیش نمی برد.

پاسخ پرسش پنجم:

آری، اطاعت از احکام نایب امام، واجب است. گفتیم که نایب امام، در هر عصر، عالم کامل ربّانی جامع آن عصر است. عالمی که، در بُعد علم و آگاهی و تقوی و تعهد، نمونه و کامل باشد. چنین کسی، به جعل و نصّ و تعیین و تأکید امام «ع»، صاحب «ولایت شرعیّه» است. و در عصر غیبت، پیروی از او لازم است. و حرکت در خط او، حرکت در خط دین و خط ائمه طاهریین است. و مقابله با او، و اهمال در امر او، و موضعگیری در برابر او، و جبهه گشایی در قبال او — تا چه رسد به قیام در برابر او و توهین و تحقیر او — همه و همه، خروج از خط امامت و قرآن است. و خروج از خط امامت و قرآن، خروج از خط نبوت است. و

۱. چنانکه از روایات ائمه طاهریین «ع» استفاده می شود.

خروج از خط نبوت، خروج از خط دین و توحید است. این، دین ماست و تعلیمات ائمه ما. آنچه از آیات و احادیث — که اساس دین است — استفاده می شود، این است^۱.

۸- تداوم رهبری، راه حل مشکل

بنابر آنچه در این فصل یادآوری کردیم، و آنچه در خلال پرسشها و پاسخهای پنجگانه آوردیم، غیبت، در فلسفه تربیتی و سیاسی، که همان فلسفه امامت است، بخوبی تفسیر می شود. زیرا با مطرح شدن امر «نیابت»، تسلسل ضروری «امامت» و رهبری، ادامه می یابد، ورشته هدایت دینی از هم نمی گسلد. اگر در باره دوران غیبت، و چگونگی تکلیف در آن دوران، و امر مهم رهبری و مدیریت، هیچ سخنی و دستوری از امام معصوم نرسیده بود، کار مشکل بود، هم در جهت تربیت و هم در جهت سیاست. لیکن، در این باره، مردمان را بلا تکلیف رها نکرده اند، بلکه امامان معصوم و پیشوایان دلسوز، مردم را به «نایب امام»، در هر عصر، رجوع داده اند، و تکالیف نشر دین (تربیت) و بقای دین (سیاست) را به او سپرده اند، و همه را به اطاعت او فراخوانده اند.

در فصل نهم، به هنگام ذکر آثار وجودی حجت «ع»، در عصر غیبت، یاد کردیم که مردمان اگر چه از درک «حضور مرتبی اکبر» محرومند، لیکن امکانات هدایت در اختیار هست، از جمله عالم ربّانی. در اینجا باید بیفزاییم که یکی از آثار عمده وجود حجت «ع» — اگر چه خود در پرده غیبت به سر برد — همین جریان نیابت است. زیرا مردم با رجوع به «عالم ربّانی»، در خط دین خدا قرار می گیرند، و به دیانت و هدایت می رسند. و معلوم است که رجوع مردم به «عالم ربّانی»، در عصر غیبت، به اعتبار نیابت اوست از امام. پس این جریان عظیم تعهد، در طول تاریخ، یعنی: نقش سازنده و بزرگ عالمان سترک شیعه، در سرتاسر اعصار غیبت، خود اثری است از آثار وجود حجت بالغه الهی، و شعاعی

۱. باز هم تأکید می کنم، مسئله «شرایط» و «کم و کیف شرایط» و «جامع شرایط» بودن، و چگونگی این جامعیت هیچگاه نباید مورد غفلت قرار گیرد.

است از اشعه آن خورشید آزلی.

پس از آنچه یاد شد، باید توجه کنیم که امری که در شناخت این اصل دینی (نیابت در عصر غیبت)، اهمیت بسیار دارد، توجه به ابعاد تکلیفی این مقام است، باید بدانیم که کسی که در عصر غیبت کبری در رأس جامعه تشیع قرار می‌گیرد، نایب امام است. و نایب امام، باید ب همان گونه که ائمه طاهرین «ع» عمل می‌کرده‌اند عمل کند. ائمه، در ارتباط با جامعه شیعه، رفتار تشکیلاتی داشته‌اند. اینگونه نبوده است که مردم به امام مراجعه کنند و مسائلی بپرسند و بازگردند. امام، در هر زمان، خود به شکل هرمی، در رأس حوزه تشیع قرار داشته است (اگرچه در پاره‌ای از زمانها به صورت سازماندهی مخفی و مخفیکاری) و همه گونه متوجه حفظ موجودیت تشیع، و نشر و گسترش آن بوده است. و خود مسئله سفارت، در عصر غیبت صغری نیز، کاری است در این مقوله. اصلاً باید دید فاصله غیبت صغری برای چیست؟ ممکن بود از نخست غیبت کبری پیش بیاید، لیکن اینچنین نشد، تا مردم بمرور به رهبری نیابی انس گیرند، و حوزه‌های تشیع و هسته‌های مرکزی شیعه به نحوی اداره شوند و بر سر پا بایستند، تا شروع غیبت کبری. غیبت صغری، وسیله‌ای بوده است برای آماده‌سازی ذهنی و عینی جامعه تشیع، برای ورود به حوزه زمانی ممتد غیبت کبری^۱. و این خود، یک عمل تشکیلاتی بسیار قوی و عمیق است^۲. رفتار ائمه با شیعه، تنها رفتار یک معلم نبوده است، بلکه رفتار یک مدیر و یک سازمانده و یک رهبر جامع نیز بوده است، حتی رهبری در امور نظامی و مبارزات مسلحانه، اگرچه به صورت مخفی و مخفیکاری. اینها باید در نظر باشد. عالم دینی که نایب امام می‌شود، نایب امام است در همه این ابعاد ولایت ظاهری، یعنی ابعاد تربیتی و سیاسی، فردی و اجتماعی. این نیابت، فقط مسئله گفتن نیست. مگر مقام امام، حتی مقام ظاهری، فقط مسئله گفتن بوده است؟

۱. در این باره، در فصل نهم نیز، مطالبی گذشت، ملاحظه شود.

۲. در «تاریخ الغیبة الصغری»، در این باره، مطالبی سودمند آمده است.

فصل دوازدهم

عینیت مقاومت

نه عینیت تسلیم

۱- پایه اعتقادی مقاومت

مقصد اصلی، از انگیختن پیامبران، و فرود آمدن کتاب از آسمان، برپاداشتن دادگری (قسط) است در میان مردمان. برپایی دادگری، در جامعه انسانی، سرچشمه همه خیرها و نیکیهاست. اگر دادگری نباشد، هیچ خیر و فضیلتی نخواهد بود. و اگر خیر و فضیلتی باشد، نخواهد ماند. دادگری واقعی به آن است که حکومت از آن خدا باشد، نه از آن انسان. انسان نمی تواند بر انسان حکومت کند، و نباید حکومت کند. و انسان نباید زیر بار حکومت انسان برود. مگر علی «ع» نفرموده است:

وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا^۱

— سر بندگی در برابر احدی فرود نیاور، که تو را آزاد آفریده اند.

مگر امام حسین «ع» نفرموده است:

هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ

ما و سر فرود آوردن در برابر حکومت جباران، هیهات؟!

مگر امام جعفر صادق «ع» نفرموده است:

^۱ «نهج البلاغه»، نامه ۳۱ (وصیت نامه، به امام حسن «ع»).

خَمْسُ خِصَالٍ، مَنْ لَسَمَ تَكُنْ فِيهِ، لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتِعٍ: الدِّينُ،
وَالْعَقْلُ، وَالْأَدَبُ، وَالْحُرِّيَّةُ، وَحَسَنُ الْخُلُقِ!

— پنج خصلت است که در هر کس نباشد، وجود او برای اجتماع چندان ارزشمند نخواهد بود: دین، خردمندی، ادب، حریت و آزادگی، و خلق نیکو.

امام صادق «ع»، در تعلیم اخیر، سودمندی و ارزشمندی فرد را در جامعه، از جمله، به حریت و آزادگی او وابسته دانسته است. این است ترسیم سیمای والای انسان، در فلسفه اعلای تشیع.

آری، حکومت از آن خداست. و همچنانکه مالک اصلی خداست (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۲: هرچه در آسمان و زمین است، متعلق به خداست)، حاکم اصلی نیز خداست (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ^۳: حکومت و حاکمیت، فقط و فقط، متعلق به خداست). و چون خداوند متعال، از عالم جسم و جسمانیات مبرا، و از شباهت به مخلوقات منزه است، و از معاشرت با خلق دور است و متعالی، و او قدیم است و لطیف و سبحان، از این رو، برای نشر دین خود و برپا داشتن حکومت خویش، در زمین، انسان کامل و شایسته‌ای را، به عنوان پیامبر، به سوی خلق می‌فرستد، و احکام خود را، به صورت وحی، بر او نازل می‌کند، تا پیامبر براساس آن احکام، جامعه‌ی الهی را تشکیل دهد، و حاکمیت خداوند را در زمین جاری سازد. بدینگونه پیامبر، به نیابت و خلافت خدا، حاکم جامعه است. و پس از پیامبر، امام حاکم است.

پس، پیامبران پاک و امامان معصوم، به نیابت از خدا، بر جامعه‌ی انسانی حکومت می‌کنند، و حکم خدا را مجری می‌دارند. این است که حکومت پیامبر و امام، همان حکومت خدا و حاکمیت خداوند است. و در عصرهای غیبت، باید عالم ربّانی، به خلافت و نیابت از امام، حکومت کند، یا بر حکومت، نظارت تام داشته باشد، و احکام خدایی، زیر نظر او، و با تشخیص او، که عالم دین است و نایب امام، اجرا گردد.

و چون می‌نگریم که در تاریخ، پیوسته بیدادگرانی و جبارانی به هم

۱. «خصال» شیخ صدوق، ص ۱۴۲، چاپ قدیم.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۹، و...

۳. سوره انعام (۶)، آیه ۵۷، و...

می‌رسند، و برگردۀ انسان تازیانهٔ ستم فرود می‌آورند، و انسانیت را تحقیر می‌کنند، و دین خدا را — که مانع تجاوزها و تجاوزهای آنان است — از صحنه برکنار می‌دارند، و نفَسِ پیامبران را شهید می‌کنند، و فریاد امامان را خاموش می‌سازند، چون چنین است، مقاومت در برابر آنان، همیشه، یک وظیفۀ بزرگ، و یک اقدام مقدس، و یک تکلیف دینی، و یک واجب الاهی است. خداوند، از داد و دادگری خشنود است و از بیداد و بیدادگری ناخشنود. خداوند خواسته است که بندگان او ناتوان شمرده نشوند، و ناتوان شمردگان حمایت شوند. خداوند فرموده است که دین او حاکم باشد، و احکام او اجرا گردد. اینست که پیوسته، پیامبران و امامان و پیروان راستین آنان، در ردهٔ پیشین مبارزات عظیم و درگیریهای سترک، با ستم و ستمگری، جای داشته‌اند و جای دارند. اینان بوده‌اند که بت می‌شکسته‌اند و بتخانه و یران می‌کرده‌اند. اینان بوده‌اند که به کاخهای فرعون و فرعونیان حمله می‌برده‌اند. اینان بوده‌اند که با جالوتیان کارزار می‌کرده‌اند. اینان بوده‌اند که در برابر جباران، با آفریدن حماسه‌های بزرگ، می‌ایستاده‌اند. و اینان بوده‌اند که عاشورا می‌آفریده‌اند. و اکنون نیز چنین است: اینانند که عاشورا می‌آفرینند، و فلسفۀ عاشورا را می‌گسترانند. و اینست پایهٔ عقیدتی و مایۀ تکلیفی مقاومت، در حوزهٔ اعتقادی و اقدامی مذهب.

۲ — شب قدر، سیمای مقاومت

مقاومت در برابر ستم و ستمگری، و ستمگستران و ستمگستری، در حوزهٔ اهل ایمان — چنانکه یاد کردیم — یک نهاد اعتقادی، و یک اصل تکلیفی است. نفی حکومت طاغوت، یکی از مقدمات استقرار حکومت اللّٰه است، و یکی از ارکان عمدهٔ «توحید عملی». این است که این فریاد شورگستر همیشه در گوش مردم معتقد و باایمان، طنین افکن است:

دشمنِ ظالم باشید و یارِ مظلوم!

در فصل هشتم، دربارهٔ «سورۀ قدر» و معانی عظیم آن، و رابطۀ عینی آن با مقام ولایت کبری، مختصری سخن گفتیم. بسیار قابل تأمل و جالب توجه است

اینکه بنگریم که حضرت امام جعفر صادق «ع»، به هنگام تشریح فلسفه سیاسی اسلام، و اهمیت حاکمیت خداوند، در تبیینی از «لیلة القدر»، می فرماید:

لَيْلَةٌ مِنْ إِمَامٍ عَادِلٍ، خَيْرٌ مِنَ الْفِي شَهْرِ، مُلْكٍ بَنِي أُمَيَّةٍ^۱

— یک شب، از ایام حکومت پیشوای عادل، بهتر است از هزار ماه حکومت جباران و ستمگرانی چونان امویان.

این است که در جهان بینی اسلامی شیعی، مسلمان نمی تواند نسبت به مسئله حکومت بی تفاوت باشد، و با هر حکومتی بیعت کند. و چون اساس مکتب تشیع بر حکومت معصوم و عادل است، مکلف بودن در برابر مسئله حکومت، به معنای تأیید حکومت عادل است، و مقاومت در برابر حکومت جابر، یکی از مشخصات جامعه شیعی^۲، در عصرهای حکومت باطل یا جابر، اینست که عینیت آن، عینیت مقاومت باشد، نه عینیت تسلیم. و نخستین معلم شورآفرین و حماسه آموز عینیت مقاومت، بانوی اکرم، حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا — سلام الله علیها — است.

۳— تعالیم مقاومت آموزان

این سنگربانی و حضور حماسی در برابر جباران، و این عینیت مقاومت در برابر طاغوتان و ستمگران، جزء ماهوی مذهب ماست، و جزء نهاد توحید است. حکومت بر انسان، «عهد خدایی» است. و عهد خدا به ظالمان نمی رسد. این است که قبول حکومت ظالم، در مذهب ما نقض توحید است. بنابراین، در مذهب ما، حکومت ظالم، برای یک لحظه هم قابل قبول نیست. در اینجا برای تنبیه افکار و توجه اذهان — بویژه اذهان متدینین ساده اندیش و غافل از امور حکومت دینی و سیاست شرعی — سخنی بزرگ و تعلیمی عظیم، از هشتمین

۱. تفسیر «البرهان»، ج ۴، ص ۴۸۷.

۲. البته جامعه اسلامی به طور کلی — چه شیعه، چه سنی — باید اینگونه باشد، یعنی مقاومت پیشه، نه تسلیم پذیر. اسلام این است. لیکن برادران اهل سنت، و علمای آنان در کشورهای دیگر، چگونه اند، و چه فکر می کنند، و چطور در برابر ظالمان و جباران، و نوکران بی شخصیت اجانب ساکتند، و العیاذ بالله، اینگونه کسان را «اولوالامر» قرآن می داند، نمی دانم؟! شاید همه آنگونه نبوده اند، و بعد از این نیز آنگونه نباشند.

پیشوای مقاومت آموز، امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع)، نقل می کنیم، سخنی و تعلیمی که قاطعیت و عظمت آن، در بُعد حضور اجتماعی و مقاومت تکلیفی، جز در مکتب پیامبران و امامان، در هیچ مذهبی و مکتبی، یافت نمی شود. امام می فرماید:

إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ، بَعْدَ التُّبُوءِ وَالْخُلَّةِ، رَتْبَةً ثَالِثَةً، وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا، وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». فَقَالَ الْخَلِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - سُورًا بِهَا: «وَمَنْ ذُرِّيَّتِي؟» قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ، الِى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۱.

— امامت، مقام و مرتبه ای است که خداوند متعال، به ابراهیم خلیل داد، پس از مقام نبوت و پیامبری، و مقام خُلت و دوستی. خداوند امامت را، به عنوان مقام سوم، به ابراهیم داد، و او را بدین فضیلت برتری بخشید، و به نام افتخار بزرگ ابراهیم از آن یاد کرد: «من تورا ای ابراهیم، امام مردم قرار دادم». ابراهیم (ع)، از اعطای این مقام، چنان شادمان گشت که گفت: «و از میان فرزندانم؟» (یعنی: از میان فرزندان و اعقاب من نیز کسانی امام خواهند بود؟). خداوند متعال فرمود: «پیمان من (امامت)، به دست ستمکاران سپرده نخواهد گشت» (یعنی در میان فرزندان تو اگر کسانی گناهکار و ستمپیشه باشند، امام نخواهند بود). بدینگونه این آیه، امامت و رهبری هر ستمکاری را، تا روز قیامت، نفی و رد کرده است.

و این است راز گسترش آن اعتقاد مترقی و شورگستر: رد هر حکومت ظالمی، و «نه» گفتن به هر جبار و ستمگری. حکومت کسی که «رَبَّانِي» نباشد، یعنی: حامل «عهد خدا» نباشد، از نظر یک مسلمان شیعی مردود است، چنین کسی نمی تواند پیش افتد، و امام باشد، و حکومت کند. این است که شیعه، زیر بار هیچ حکومتی نمی رود، مگر ولایت و حکومت معصوم. و در عصر غیبت معصوم، ولایت و حکومت نایب معصوم. یعنی: در عصر غیبت امام نیز، انسان مؤمن، نباید قدر خود را بکاهد، و تن به هر حاکمی و حکومتی بدهد، و حکم هر شاهسی یا امیری یا رئیس جمهوری را بخواند، بلکه باید حاکمیتی را پذیرد که به گونه ای متصل به امام معصوم باشد، یعنی: همان حاکمیت خداوند.

۱. «اصول کافی»، کتاب الحجّة، «باب نادر جامع فی فضل الإمام...».

و این اصل عقیدتی که یاد شد، مترقی ترین، انسانی ترین، و والا ترین فلسفه سیاسی، در تاریخ بشر است، زیرا این فلسفه سیاسی فریاد می زند که انسان چنان با ارزش و بامنزلیت و با کرامت است که نمی تواند و نباید هیچ حکومت و حاکمیتی را برتابد، مگر حکومت و حاکمیت خدا را. و این اعتقاد و جهان نگر، مایه بزرگترین افتخارات است برای ما، در تاریخ طولانی زندگی انسان، در کره ارض. و همین افتخار پرخروش است که جامعه شیعه را به جوش می آورد، و هر روز را برای او عاشورا، و هر زمین را برای او کربلا می کند. و همین است که شهادت های ما را — تا هم امروز، و تا در رکاب مهدی و ظهور عدل جهانی — مضموندار می سازد. و همین است که در جام نورانی خورشید می ریزد، و به هر سوی پراکنده می شود. و همین است که فجرها را، و شفقاها را، با خون مُتَلألِی حق، سرخ فام و حماسه ساز، می آراید...

۴- حضور ذهنی و عینی مقاومت

این «مقاومت» که از آن سخن می گوئیم، باید همواره بماند، و زنده بماند. این مشعل باید، همیشه فروزان باشد، تا چنانچه زمینه های ظهور عدالت کلی، پدیدار گشت، و مقدمات تحقق قسط الاهی، در سراسر جهان بشری روی نمود، هم ذهنیت مردم معتقد، و هم عینیت اجتماعی آنان، آمادگی کامل داشته باشد، و تا جامعه آنان، برای مبارزه با ظالمان جهان، و پایه گذاری حکومت عدل مهدی «ع»، و کمک رسانی به آن امام، و قرار گرفتن در صف یاران او (و چه بسا شهادت در رکاب او، که آرزوی بزرگان بوده است) به پا خیزد. اگر جماعت های شیعه (و جماعت های مسلمین، در صورتی که در این امر عظیم به ما پیوندند)، در سازمان های تشکیلاتی، و صفوف مبارزاتی، ورده های نظامی قرار نداشته باشند، و از اینگونه اطلاعات و تمرینها و آمادگیها برخوردار نباشند، به هنگام پیدایش مقدمات ظهور، و پیشامد حوادث و درگیریهای بزرگ، چگونه می توانند در حرکت پرخروش مهدی «ع» و یاران مهدی شرکت کنند، و جزء سپاهیان او شوند، و در جنگها و نبردهای وسیع او سهمی داشته باشند، و به یاری حق مجسم بشتابند؟ امام که ظهور می کند — بنابر احادیث — به مبارزه و

جنگ می‌پردازد، و جنگجو و سپاهی می‌طلبد، و بجز آنچه با تأیید الاهی انجام می‌دهد (تا دل توده‌های مستضعف قوی گردد)، به نبردهای متعارف نیز می‌پردازد، جنگ می‌کند، فتح می‌کند، مناطق فتح شده را به نیروهای خویش می‌سپارد. و آنان باید آن مناطق را حفظ و اداره کنند و با مهاجمان به نبرد برخیزند. مهدی، سپس به مناطق دیگر می‌رود، و همواره می‌جنگد، و جنگهای او مدتی به طول می‌انجامد، حتی کسانی در رکاب او شهید می‌شوند (چنانکه در دعاها نیز آمده است که خدایا، ما را از شهیدانِ رکاب مهدی قرار ده!). این است روش مهدی «ع». اینک برخی از مردم متدین، حتی پیرمردان، شمشیری داشته‌اند، و همواره آن را آماده نگاه می‌داشته‌اند، برای چه بوده است؟ برای جنگ.

بنابراین، مقاومت باید بجز بعد اعتقادی و ذهنی، بعد عینی نیز داشته باشد، یعنی علاوه بر اینکه به عنوان یک اصل اعتقادی و ذهنی در جامعه حضور دارد، باید به عنوان یک وظیفه عملی و عینی — که مقدمات آن تهیه شده باشد — نیز، همیشه حضور داشته باشد و فعال باشد، تا متصل شود، به مقدمات ظهور، و نبردهای مردانه و وسیع آن ایام، و سپس استقرار حکومت مهدی «ع».

۵- مقاومت در ابعاد تکلیف

اکنون باید به شناخت ابعاد تکلیف پردازیم. برای همواره مانی این شالوده بزرگ، و همیشه افروزی این مشعل زندگیساز، ضروری است که به مسائلی چند درست بیندیشیم، و با آن مسائل، مسئولانه، رو برو بشویم. ما باید راهها، زمینه‌ها، ابعاد، و عوامل مقاومت را بخوبی تشخیص دهیم، و امکانات را بدقت بشناسیم، تا در همه جا، حضور تکلیفی خویش را حفظ کنیم، و تا عینیت جامعه ما، پیوسته عینیت «مقاومت» باشد و پایداری، نه عینیت تسلیم و خواری. قرآن کریم، عینیت و واقعیت «جامعه مؤمن» را که می‌خواهد به «فلاح» برسد، با چهار مشخصه ترسیم کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اصْبِرُوا، وَصَابِرُوا، وَرَابِطُوا، وَاتَّقُوا اللَّهَ، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

- ۱- اِضْبِرُوا: صبر کنید و شکیبیا باشید!
- ۲- صَابِرُوا: پایداری ورزید، و با هواها و پستیها بستیزید!
- ۳- رَاطِبُوا: حاضر یراق باشید و به پاسداری پردازید!
- ۴- وَاتَّقُوا اللَّهَ: از خدا پروا داشته باشید!

راز فلاح و پیروزی جاوید جامعه مؤمن، همین چهار امر بزرگ است. این آیه مبارک، ترسیم جامع عینیت مقاومت است، در بُعد خودسازی، و جامعه پردازی، و حماسه آفرینی، و پروا پیشگی؛ و نتیجه، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ است، تا به فلاح برسید، «تا مگر شما برهید».^۱

اینک به منظور برخورداری از شناختی بیشتر، درباره ابعاد مقاومت، به چند بُعد که مقاومت در آنها ضروری است - باختصار - اشاره می کنیم:

۱- بُعد دینداری

بُعد نخست، از ابعاد مقاومت بُعد دینداری است، یعنی که هر کس بکوشد تا دین خود را - در اعتقاد و در عمل - حفظ کند، مبانی عقیدتی خویش را، با تفکر و تأمل، و کسب آگاهیهای سودمند، و شناختهای درست، و درسهای لازم، استوار سازد. همچنین به اعمال تکلیفی دین عمل کند، تا خویش را به عنوان فردی مؤمن و صدیق نگاه دارد، و در جامعه، به عنوان یک انسان متدین متعهد، حضور داشته باشد.^۲ برای این مقصود، هم باید به درست کردن و محکم ساختن ایمان اعتقادی پردازد، و هم به تهذیب قلب و باطن و تقوی و خودسازی، یعنی: ایمان و عمل.

۲- بُعد دین آموزی

بُعد دوم، آموختن دین و مبانی و تکالیف دین است به دیگران، و حفظ دین است در جامعه. مسلمان متعهد، باید برای حفظ دین در جامعه، و گسترش آن

۱. ترجمه «تفسیر طبری»، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. در فصل نهم نیز (صفحه ۱۶۹ به بعد)، در این باره مطالبی گذشت، نگر بسته شود. در فصل سیزدهم نیز مطالبی چند که تکمیل کننده این مسائل و این مباحث است، خواهد آمد. باهم ملاحظه شود.

در این سو و آن سو، و بقا و انتقالِ آن، و خوب فهماندن آن، به فرزندان و نزدیکان و به اشخاص و محیطها، به کوشش برخیزد، و در این راه انبیایی از پای ننشیند، تا بدینگونه هستهٔ مقاومت جمعی و مرکزیت قدرت دینی نیز همواره محفوظ بماند.

۳- بُعد فرهنگی

بُعد سوم، نگهبانی و حراست فرهنگ دینی است در میان افراد و اجتماع. لازم است که به هر وسیله‌ای شده است، فرهنگ اسلامی و دینی، و سُنن شیعی، در میان جامعه زنده بماند، و همواره نقش آفرین و جهت‌بخش باشد. مقصود از فرهنگ در اینجا، اعم است از مظاهر سنتی و عینی، و انگاره‌های ذهنی و فکری.

۴- بُعد اعتقادی (ایدئولوژیکی)

بُعد چهارم، تجدید حضور هموارهٔ جهان‌بینی دینی است در سطح اجتماع. نظام فکری دینی، باید همواره، به صورت یک نظام فکری نیرومند و مستدل، در میدانهای اندیشهٔ اجتماعی حاضر و حاکم باشد. در این بُعد، تکلیف، عمیق و دقیق است. باید پیوسته آگاهانی تربیت شوند، که از همهٔ مکاتب فکری، و مبانی ایدئولوژیکی آگاه باشند، و در همهٔ صحنه‌ها، و در برابر پیدایش هر فکری و کشفی و نظریه‌ای، مسائل را روشن کنند، و آسیب‌ناپذیری حقایق دینی و اعتقادی را نشان دهند، و حقیقت تفکر دینی را پاس دارند، و از حضور و نفوذ و فعال بودن آن حمایت کنند. آنچه در پانوشت صفحهٔ ۱۵۹ مورد اشاره قرار دادیم، یعنی: «نورآوری و تجدید در علم کلام و اعتقادات»، یکی از مراحل عمدهٔ این بُعد است.

تأکیدهای امام صادق «ع»، بر لزوم مناظرهٔ مذهبی و اعتقادی و کسب تَبَحُّر در این کار، و پرداختن تبخرداران به این امر عظیم، باید برای همه — بویژه حوزه‌های علمیه — سرمشقی بزرگ باشد. باید حوزه‌های مذهبی، فاضلانی خوش-قریحه، خوش لفظ، خوش لهجه، خوش فکر، خوش قلب، خوشخو، دانا و قادر بر تفهیم و مناظره تربیت کنند، و بدین وسیله جوانان معصوم را، از دستبرد هر جریان

فکری، و انحراف اعتقادی محافظت نمایند. این کسان باید طرز سلوک با جوانان را نیز بدانند.

۵- بُعد اقتصادی

بُعد پنجم، حفظ قدرت مالی، و امکانات اقتصادی اسلامی است. همه نهضتها و انقلابها و اصلاحها، هم برای گسترش یافتن، و هم برای باقی ماندن، نیازمند هزینه اند. جامعه نیز در مواردی نیازمند کمک مالی است. افراد نیز در مواردی نیازمند کمک مالی هستند. دیگر ابعادی که ذکر کردیم، و ذکر خواهیم کرد، همه و همه، نیاز به هزینه دارد. بنابراین، بقا و تکثیر ثروت‌های سودمند عمومی، در میان جامعه متدین، جزء وظایف است. و یکی از ابعاد مقاومت، همین تمکن و توانمندی مالی است. قرآن کریم، مال را مایهٔ «قوام» و برسر پایمانی شمرده است^۱. حفظ دین و فرهنگ دینی و دیگر مظاهر و شئون دین، و همچنین گسترش و تبلیغ آن، نیازمند قدرت مالی و اقتصادی است. جامعه متدین باید بکوشد تا از راه کار حلال — چه کشاورزی، چه صنعتی و چه دیگر راهها — توانگر و با تمکن باشد، تا این توانگری و تمکن را، به هنگام لزوم، در خدمت نشر دین خدا و آرمانهای والای انسانی به کار گیرد.

۶- بُعد سیاسی

بُعد ششم، حضور و مقاومت سیاسی است. با کناره‌گیری از فعالیتهای سیاسی و از دست دادن پستهای مدیریت اجتماعی، هرگونه قدرتی، بمرور از دست می‌رود، و کار به جایی می‌رسد که شما به احکام دین خود، حتی در سطح فرد، نتوانید عمل کنید. در مثل: نتوانید فرزند خود را با فرهنگ دینی تربیت کنید. نتوانید از اجناس وارداتی کشورهای ضد خدا و ضد فضیلت مصرف نکنید. نتوانید ناموسدار باشید و...

اگر متدینین، حضور سیاسی — اجتماعی خود را از دست بدهند^۲،

۱. سوره نسا، (۴)، آیه ۵.

۲. بویژه حضوری که هم اکنون، به دست آمده است.

حضورهای دیگر آنان نیز (حضور اعتقادی، سنتی، فرهنگی، عملی، و...)، به انحراف کشانیده می‌شود، و بی‌محتوی می‌گردد، و سپس از دست می‌رود. نمی‌توان تصور کرد تکلیفی که در رابطه با لزوم مقاومت و پایداری (بویره در بُعد سوم، از ابعاد مذکور در قرآن کریم: «رَابِطُوا»)، بردوش مردم متدین و معتقد قرار دارد، بدون حضور و فعالیت سیاسی - اجتماعی، عملی باشد و به نتیجه برسد. متدینین، باید در این باره بسیار بیدار و هوشیار باشند، و گول هیچ تبلیغی را نخورند. دخالت در سیاست حَقّه، و شرکت در سیاست به قصد اداره جامعه براساس سیاست حَقّه، و نگاهداری جامعه از انحراف، و حفظ دین خدا در اجتماع، و انتقال آن به نسلهای آینده، و به منظور پاکسازی و پاکداری کشورهای اسلامی از لوث وجود بیگانگان و استعمارگران و مستشاران و جاسوسان، و برای استقلال بخشی به سرزمینهای قرآنی، و اجرای عدالت و قسط، از افضل طاعات و اعظم عبادات است، و در سرلوحه تکالیف دینی جای دارد، «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» - بر پای دارندگان مقتدر داد و دادگری باشید.

۷- بُعد نظامی

بُعد هفتم، بُعد نظامی و قدرت مسلحانه است. دین اسلام همیشه، دعوت به قدرت و عزت کرده است. خود نیز از آغاز با قدرت و عزت وارد صحنه زندگی بشر شده است. اسلام جامعه متدین را، به داشتن قدرت نظامی و نیروی جنگی، تشویق فرموده است. این فریاد قرآن است که:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ^۱.

- تا می‌توانید نیرو جمع کنید، و جنگ افزار و اسبان آماده (و امروز خودروها و انواع وسایل جنگی دیگر، زمینی، هوایی، دریایی، پیشرفته و بسیار پیشرفته).

منطق قرآن این است. در سخنان پیامبر اکرم «ص»، در سخنان علی «ع»

۱. سوره نسا (۴)، آیه ۱۳۵.

۲. سوره انفال (۸)، آیه ۶۰.

و سخنان ائمه «ع» نیز، در این باره‌ها، تعالیم و دستورات فراوان رسیده است^۱. اینها همه برای این است که مسلمانان، مقتدر باشند، و عزت — که از آن خدا و رسول و مؤمنان است — همچنان از آن آنان ماند، و دین از موضع عزت و قدرت عمل کند، و دیندار عزیز و نیرومند باشد، و دین خدا را با نیرومندی پاسداری کند، و بگستراند.

شیعه‌ای که معتقد است که امامت از اصول و ارکان مذهب تشیع است، و لازمه اعتقاد به امامت، طرفداری از اهل حق و عدالت، و مبارزه با اهل باطل و ظلم است، چگونه ممکن است دست خالی باشد، نه به تمرین نظامی پردازد و نه به تأمین نظامی؟ مگر ائمه نفرموده‌اند، سلحشور باشید، و در تمرینهای نظامی و جنگی شرکت کنید! هر جا که تمرین نظامی می‌شود، فرشتگان در آنجا حاضر می‌شوند^۲. اینها تعالیم امامان مانیست؟

۸- بُعد سازماندهی

بُعد هشتم، از ابعاد مقاومت، بُعد سازماندهی و ایجاد تشکیلات است. بخوبی معلوم است که هرگونه فعالیت اجتماعی، و تبلیغات اعتقادی، و حضور سیاسی، و کوشش نظامی در اجتماع، وقتی سودمند است که از یک سازماندهی اصولی، و یک تشکیلات منسجم و نیرومند برخوردار باشد. بدون داشتن تشکیلات و سازماندهی، نیروها هدر می‌رود، و مجاهدتها به نتایج عمده خود نمی‌رسد، و موضعگیریه‌ها پایدار نمی‌ماند، و باروها حراست نمی‌شود، و موقعیتها محفوظ نمی‌ماند. اگر این ایمان عمیق و این ایثار عجیب، که در مردم متدین وجود دارد، در جریان یک سازماندهی نیرومند و تشکیلات قوی مورد استفاده قرار گیرد، و آگاهانه و بدرستی جهت داده شود، آیا چه نتایجی از آن، در راه اصلاح اجتماعات و اشاعه خیر و فضیلت، توان گرفت؟

باری، جامعه دینی باید به حضور تشکیلاتی معتقد گردد. متدینین باید از شعبه شعبه بودن، و هر دسته‌ای جدا به کاری دست زدن، و نیروها را تلف کردن،

۱. در فصل بعد نیز، در این باره، سخن خواهیم گفت.

۲. در فصل بعد نیز، در این باره، سخن خواهیم گفت.

دست بردارند، دارای روحیه تشکیلاتی گردند، و قویترین تشکیلات را، در درون خود پدید آورند. نظام اجتماعی اسلام، براساس عمیقترین روابط تشکیلاتی استوار شده است، حتی احکام فقهی اسلام، همواره، بر نظام تشکیلاتی و عملکردهای اجتماعی مبتنی است. من امیدوارم متدینین از غفلتهای گذشته به خود آیند، و به ایجاد تشکیلات قوی و روابط تشکیلاتی درست روی آورند، که این وظیفه است. و این بُعدی است از ابعاد مقاومت تکلیفی.

۹- بُعد هنری

بُعد نهم، از ابعاد مقاومت، بُعد هنری و مظاهر القایی و تبلیغی است. در اینجا می‌خواهم بر این بُعد بسیار تأکید کنم. حوزه‌های مذهبی و دیانتی نباید از آثار عظیم و قدرتهای شگرف هنر و قدرت القای هنری غفلت ورزند. بُعد هنری، در ابعاد مقاومت، بُعدی بسیار مؤثر است. این بُعد همواره باید زنده و فعال باشد. توجه به مسائل هنری و ذوقی باید امری جدی و تکلیفی تلقی شود. پایه تبلیغات صحیح نیز بر دوش همین بُعد قرار دارد. قرآن کریم خود، سرشار است از ابعاد هنری و اصول زیبایی. پیامبر اکرم و ائمه طاهرین، همواره به این مسائل توجه داشته‌اند، و به این مسائل توجه داده‌اند. آنان شعر متعهد را (یعنی شعری که در صراط مقاومت حرکت کند)، پیوسته بزرگ داشته‌اند و تشویق کرده‌اند، حتی در ایام حج، در منی و عرفات، خواندن و شنیدن اینگونه شعر را تأیید و ترویج نموده‌اند. پیشوایان دین، در عرضه‌های مذهبی، به جمال و زیبایی، و بُعد ذوقی و هنری، توجه بسیار نشان داده‌اند. باید متدینین ما، از این امر غفلت نکنند. و باید کارگزاران جامعه اسلامی، به تأمین همه جانبه، و توسعه اصولی مبانی هنری، و مظاهر تبلیغی و القایی، و علوم و فنون لازم در این باره، توجه خاص داشته باشند. این نیز یکی از ابعاد مقاومت تکلیفی است.

۱۰- بُعد زمانگرایی مثبت

دهمین بُعد، از ابعاد مقاومت - که در اینجا یاد شد - بُعد زمانگرایی مثبت است. خواص زمانی، در مقیاس اجتماعات بشری، یک حقیقت متغیر

است که در هر عصری و نسلی و ویژگی‌هایی دارد، و اموری نوین را آشکار می‌سازد. چیزهای نوینی که در هر عصر نو پیدا می‌شود، چنین نیست که همه محکوم و مردود باشد. اگر چیزها و آیینهای نو، بخواهند سنتهای درست و اصالت‌های راستین را بفراموشانند بی‌یقین باید خود آنها به دست فراموشی سپرده شوند، اما چیزها و آیینها و روشهای نو، همیشه، اینگونه نیستند. چه بسیاری از امکانات نو، و مسائل نو، و روشهای نو، که به هدفهای مقدس و مقاومت‌های خدایی کمک می‌رسانند. این است که در ابعاد مقاومت تکلیفی، باید همواره، به زمان و ماهیت نوشونده‌ی زمان، و اهمیت‌های آن توجه کنیم. در روایات دینی و تعالیم پیشوایان رسیده است که فرزندان خود را به آیین نو، تربیت کنید، و زمان را بشناسید. مقصود از تربیت فرزندان به آیین نو، نوهایی است که با ماهیت زمان همراه است، و معارض با اصول نیست. اینگونه نوها را باید شناخت و باید مورد توجه قرار داد. بنابراین، باید زمانگرا بود، و به زمان حاضر و خواص آن اهمیت داد، اما به صورت مثبت و در راه پایدار ماندن اصول.

من دریاد کرد این ۱۰ بُعد، از حد اختصار نگذشتم. برای روشن کردن هر یک از آنها، و نشان دادن رابطه آنها با تکلیف دینی، بر پایه قرآن و سنت، و آوردن آیات و احادیث لازم — که در اینجا برای رعایت اختصار ترک شد — رساله‌ای جدا باید نوشت. امید است همین اشارات، سودمند بیفتد، و از برکات خلیفه خدا در زمین، حضرت ولی عصر — عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ — که این رساله، به نام فرخنده آن پیشوای ربانی، و مصلح بزرگ جهانی، زیور گرفته است، اثرهای خوب ببخشد.

۶- ضرورت حاکمیت دینی

هنگامی که به اهمیت «مقاومت»، و «ابعاد» آن توجه یافتیم، و هنگامی که دانستیم که وظیفه نگهبانی «دین خدا»، و سرپرستی امت، و حفظ موجودیت اسلام، در عصر غیبت، با «نایب امام» است، ابعاد وسیع این تکلیف بزرگ، هم در مورد نایب امام، و هم در مورد وظایف مردم و مسئولیت‌های جامعه نسبت به او، بخوبی دانسته می‌شود.

نایب امام، باید دین خدا را، و میراث انبیا را، و فرهنگ اسلام را، و حوزه مسلمین را، و عزت مؤمنین را، همه را، در عصر خویش حراست کند، و این مجموعه را، به نسلهای آینده برساند. مردم نیز باید، در ادای این تکالیف، همه گونه به او کمک کنند. و پرروشن است که چنین وظیفه ای سنگین، جز با داشتن قدرت، عملی نیست. و داشتن قدرت جز با داشتن حاکمیت شدنی نیست.

پیشتر یاد کردیم که دین یک «نظام جامع» است، نه یک مشت موعظه و احکام، چه امکان اجرایی داشته باشد و چه نداشته باشد. بلکه در خود دین، ضمانت اجرایی آن، از طریق مقام رهبری و قدرت مرکزی، و تکالیف مسلمین، پیش بینی شده است. دیدیم که دین تربیت است و سیاست. هدف تربیت این است که فرد، افکار و اعمال خویش را، بر پایه اصولی خاص، استوار سازد. و هدف سیاست این است که جامعه، افکار و اعمال خویش را، بر پایه اصولی خاص استوار سازد. و از اینجاست که تربیت و سیاست، دارای اقسام گوناگون می گردد: تربیت و سیاست درست، تربیت و سیاست نادرست، تربیت و سیاست منحط، تربیت و سیاست مترقی؛ تربیت و سیاست وابسته، تربیت و سیاست غیر وابسته؛ تربیت و سیاست دینی، تربیت و سیاست غیردینی. و تربیت و سیاست غیردینی ممکن است تربیت و سیاست ضددینی باشد.

بنابر آنچه یاد شد، اگر قرار باشد تربیت و سیاست دینی در جامعه اعمال شود، آیا جز از طریق درست داشتن قدرت و حاکمیت ممکن است؟ آیا می شود مقامات دینی، از نظر قدرت سیاسی، هیچکاره باشند، و هیچ نیرویی در اختیار نداشته باشند، و با این وصف، تربیت و سیاست را — که همان تربیت است در بُعد اجتماعی — برطبق موازین دین مَجْری دارند، این امر ممکن است؟ روشن است که ممکن نیست. حضور دین در جامعه و فعال بودن آن، جز با حضور قدرت دینی میسر نیست. و حضور قدرت دینی جز با حضور قدرت سیاسی امکان پذیر نیست. این است که حضور سیاسی و کسب قدرت سیاسی، برای حفظ حضور و قدرت دینی، وظیفه شرعی می شود. و این است که دین عین سیاست است و سیاست عین دین. و این است که امامت و رهبری از اصول است و جزء اعتقادات. ما که امامت را جزء اصول دین می دانیم چگونه می توانیم تصور

کنیم که دین از سیاست جدا باشد؟

به سخنی دیگر: ^۱ آیا لازم است تربیت دینی در جامعه وجود داشته باشد یا نه؟ آیا باید نوباوگان برطبق دین و موازین دین تربیت شوند یا نه؟ و آیا تربیت و فرهنگ پیرو حاکمیت نیست؟ آیا النَّاسُ عَلٰی دینِ مُلُوكِهِمْ (مردم بر آیین مراکز قدرت می روند) شعاری معروف نیست؟ آیا اگر در جامعه قدرت دینی حاکم نباشد و تصمیم گیری در امور و شئون، با قدرت دینی نباشد، فرد می تواند دیندار باشد، و دیندار ماند، و به همه تکالیف دینی عمل کند؟ قدرت غیردینی، همواره احکام و اصول دینی را حذف می کند. و فرد در چنین محیطی مجبور می شود که اندک اندک او نیز از اصول و احکام خویش دست بردارد، زیرا در موارد بسیاری جز این امکان ندارد، مگر سر به بیابانها بگذارد و در غارها و مغاکها بزید. در این صورت نیز به تکلیف شرعی عمل نکرده است، زیرا در برابر شیوع ظلم و لادینی نخروشیده است، و فرار را بر قرار ترجیح داده است. پیامبر اکرم فرموده است:

سِيَاحَةُ أُمَّتِي، الْغَزْوُ وَالْجِهَادُ.^۲

— درویشی و بیابانگردی در امت من نیست. امت من باید اهل جهاد و نبرد باشند.

باری، بخوبی روشن است که بقای دین و دینداری و عمل به مقررات دین — حتی در سطح فرد — متوقف است بر فعال بودن دین در جامعه و اجرا شدن احکام آن. و فعال بودن دین در جامعه، وقتی است که دین برنامه عملی جامعه باشد. و این، وقتی است که دین حاکمیت داشته باشد، یعنی قدرت سیاسی در دست دین و رهبری دینی باشد، یا دست کم، نظارت عامه و دقیق بر قدرت حاکم، با دین و مقامات دینی باشد. این، همان فلسفه عمیق امامت و نیابت است در مذهب ما. در غیر این صورت، دین، کم کم، به صورت الفاظ تعارفاتی درمی آید. حضور خود را بمرور از دست می دهد. قدرت فرهنگی از دین و دینداران سلب می شود. مراکز آموزش و پرورش — از کودکان تا دانشگاه — از قلمرو دین و نفوذ دین خارج می گردد. وقتی چنین شد، تربیت دینی از میان رخت

۱. در فصل پیش مطالبی گذشت که تأیید سخنان این فصل است. و در اینجا مطالبی ذکر می شود که تأکید بر آنهاست.

با هم ملاحظه شود.

۲. «وسائل الشیعة»، ج ۱۱، ص ۱۰.

برمی‌بندد. مساجد نیز، اندک اندک، محدود می‌شود. حسینیه‌ها تعطیل می‌گردد. دین تا درون خانواده‌ها عقب‌نشینی می‌کند. خانواده‌ها نیز کم‌کم موفقیت خود را در تربیت دینی فرزندان از دست می‌دهند، چون میان وضع جامعه و تربیت خانه تضاد پیش می‌آید، و این تضاد سرانجام به نفع قدرت غالب — که قدرت سیاسی غیردینی است — تمام می‌شود. زیرا که نوباوگان وارد جامعه می‌شوند و از دورهٔ کودکستان به بعد، یا دورهٔ اول دبستان، تحت تعلیمات فرهنگ نظام حاکم قرار می‌گیرند. و بدینگونه دین از درون خانواده‌ها نیز منزوی می‌شود، و به درون اطاقک و سجاده و کتاب دعای پدر بزرگ و مادر بزرگ می‌خزد، و از آنجا — پس از مدتی — با آنان به گورستان برده دفن می‌شود. و چنین است عاقبت کنار کشیدن از تکالیف سیاسی و اجتماعی^۱.

این اشاره به محدودراتی بود که در بُعد تربیت پیش می‌آید، در بُعد سیاست نیز چنین است. زیرا اگر حاکمیت دینی در جامعه حضور نداشته باشد، مسلمان از نظر مسائل اجتماعی و سیاسی نیز به انحراف کشانیده می‌شود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید: آیا مسلمان می‌تواند هر حاکمیتی را بپذیرد و تحت هر نوع حکومتی زندگی کند؟ و با هر حاکمی بیعت کند و به آن رأی بدهد، و به هر حکومتی — هرگونه بود — مالیات پردازد، و در سر بازی آن خدمت کند، و در جنگها و لشکرکشیهای آن حکومت (به نفع هر عقیده و هر کس، اگر چه عقیدهٔ باطل و الحادی، یا نظامهای سرمایه‌داری و جبار، و به زیان هر عقیده و هر کس، اگر چه عقیدهٔ حق، و محرومانی همچون آوارگان فلسطین)، شرکت جوید، و فداکاری و جان‌بازی کند، و بکشد و کشته شود؟؟ مسلمان می‌تواند چنین باشد و چنین کند؟ آیا مسلمان می‌تواند فرزندان خود را به مؤسسات آموزشی حکومتی یاد شده بسپارد؟ آیا مسلمان می‌تواند فرزند خود را، که امانت خداست نزد او، و فردی از امت محمد و قرآن است از نسل او، که باید او را مسلمان و متعهد تربیت کند، در دست مدارس خارجی، و تأسیسات تربیتی و پوششی امپریالیسم، و صهیونیسم، و میسیونرها^۲ (هیئتهای نمایندگی و تبلیغی)، و میسیونرها^۳ (کشیشان مبلغ) و ایادی مرموزها کند؟ آیا مسلمان می‌تواند در

۱. مردم ما نمونه‌های این وضع را در دورهٔ آن دو ملعون مطرود دیدند.

۲ و ۳. چنانکه این میسیونرها و میسیونرها، در رژیم سابق مطرود، در این کشور مظلوم، حضور داشتند!

روابط مالی و تجاری خود تابع مقررات غیراسلامی باشد؟ در این صورت، اموال او چه حکم دارد؟ آیا غسل و وضو و نماز او درست است؟ آیا ممکن است مردمی مسلمان باشند، و حکومت آنان - یعنی مرکز تصمیم گیری برای زندگی آنان و سرنوشت آنان - غیراسلامی باشد. این تفکر و چگونگی، زیان خواب گرانی است که سالهای سال بر ما چیره بود. و هنوز هم شاید کسانی باشند که تصور کنند، دیانت در کناره گیری از این وظایف است. اینگونه کسان، بیشتر از هر دشمن دیگری به دین خدا زیان می رسانند، و موجب هتک نوامیس اللّٰه می شوند. اینان نه اسلام را می شناسند، و نه توجه به درک مواضع والای اسلام دارند. اینان از اعمال و اصول پیامبران و امامان نیز بدورند (و شاید برای برخی صرفه نداشته باشد که بدور نباشند). اینان ماهیت دین و رسالت را نمی شناسند.

پیامبر اکرم «ص»، هم اصولی برای تربیت (ساختن فرد) آورد و هم اصولی برای سیاست (ساختن اجتماع). پیامبر پیشوای هدایت بود، یعنی: تربیت و سیاست - چنانکه در پیش گفته شد. پیامبر چنان نبود که معلمی باشد و تعلیماتی اخلاقی بدهد و پند و اندرزی بگوید، مانند فیلسوفان اخلاق. نیز چنان نبود که تنها در صدد ایجاد حکومت باشد، بدون توجه به عقیده و تربیت و عمل و اخلاق، مانند سلاطین و سلطه جویان تاریخ. رسالت پیامبر، حاکمیت بخشیدن به مکتب بود: مکتب بعلاوه حاکمیت، و حاکمیت در چهارچوب مکتب. و این دو، جدایی ناپذیرند. کسی نمی تواند بگوید، ما به مکتب کار داریم، مکتب را حفظ می کنیم، و کاری به حکومت و حکومتگران نداریم. این خیالی است خام و سفاهتی است بزرگ. چون حکومتگران نمی گذارند «جنابعالی» مکتب را (و به تعبیر برخی: «بیضه» اسلام را) حفظ بفرمایند. از طرف دیگر کسی نمی تواند بگوید، ما حاکمیت دینی را استقرار می دهیم بدون توجه به اخلاق و احکام و تعهدات و تقوای اسلامی. این نیز ضربتی است بزرگ و توطئه ای است خطرناک.

باید دین در جامعه فعال باشد. فعال بودن دین در جامعه به اجرا شدن احکام آن است، چه احکام فردی (تربیتی)، و چه احکام اجتماعی (سیاسی). و اجرا شدن احکام، ضامن اجرا می خواهد. ضمانت اجرا، قدرت است. پس دین باید قدرت داشته باشد. و قدرت به حاکمیت است، پس دین باید حاکمیت داشته

باشد، و قدرت سیاسی از آن دین باشد.

به توضیحی دیگر: نقش مهم، در ادارهٔ اجتماعات، نخست، با مراکز تربیتی است (به منظور نفوذ دادن دین و رساندن آن به نسل)، و در دست داشتن مراکز تربیتی، فقط و فقط، با در دست داشتن مراکز قدرت سیاسی میسور است و لاغیر. و اینها همه در گرو داشتن تشکیلات و سازماندهی است. و داشتن تشکیلات و سازماندهی، در گرو داشتن رهبری نیرومند است، و اطاعت مردم از رهبری. دین عین سیاست است یعنی: این. و پیروی از نایب امام، در عصر غیبت، لازم است، یعنی این. اینکه می‌گوییم: غیبت امام با وجود نایب امام، حتی الامکان قابل جبران است، و جامعه فراموش شده نیست، و بی‌قطب هدایت و نجات رها نگشته است، هنگامی است که اینگونه باشد.



آنان که از فعال بودن دین در اجتماع هراس دارند، همواره این تفکر کفرآمیز را شیوع می‌دهند که دین از سیاست جداست^۱، چون می‌دانند که هنگامی که دین از سیاست جدا شد، از قدرت جدا شده است. و وقتی از قدرت جدا شد یعنی هیچ. شما نمی‌توانی فرزندت را چنانکه می‌خواهی تربیت کنی. نمی‌توانی ناموس خود را، برای خود داشته باشی. نمی‌توانی تاریخ پیغمبرت را در جایی بنویسی. نمی‌توانی یک خوراک پاک و حلال در بازار به دست آوری. نمی‌توانی در برابر توهین به مقدسات دینت نفس بکشی. نمی‌توانی یک قدم برای از بین بردن ظلم برداری. نمی‌توانی یک امر به معروف و یک نهی از منکر بکنی. و سرانجام چه، همان هیچ که گفتیم. آن زندان و مأمورانی که می‌گویند دین از سیاست جداست، این را می‌خواهند، یعنی: بیدینی و بردگی مسلمان را می‌خواهند، یعنی: محو شد اسلام و شوکت اسلام و عزت اسلام و حریت

۱. اینکه از این تفکر (جدایی دین از سیاست) «کفرآمیز» تعبیر می‌کنم، برای این است که معنای این طرزتفکر، این است که خدا بر فرد حاکمیت دارد اما بر جمع ندارد. جامعه را باید سیاستمداران اداره کنند، آنهم چه برطبق مقررات و احکام خدا، و چه برخلاف آن. این، شرک و کفر است، زیرا انسان دو حاکمیت را پذیرفته است، حاکمیت خدا و غیرخدا. و این همان خروج از حکومت الله است و گرفتار شدن به حکومت طاغوت. البته برخی از کسانی که از فکر جدایی دین از سیاست دم می‌زنند، می‌دانند چه می‌گویند، و برای چه می‌گویند... چنانکه در بالا اشاره کردیم. و برخی نیز هستند که نمی‌دانند مطلب به کجا می‌کشد.

مسلمانان را می خواهند، و آزادی برای فحشاء و منکرات (و بتبع، وابستگی و بردگی سیاسی و نوکرمآبی و سرسپردگی) را می خواهند! و توای مسلمان، این چگونگی را نخواه، سنگر را رها نکن، و از صحنه کنار نرو! به گذشته ها فکر کن، و این عزت و قدرت را از دست نده! البته، در عین قدرتمندی، تقوی، عدالت، محبت و انصاف رانیز در سرلوحه اعمال خویش جای ده!

۷- عدم امکان تجزیه در رهبری

شاید مسئله ای که اکنون می خواهم مطرح سازم، پس از تأمل در آنچه از آغاز فصل یازدهم تا اینجا گذشت، روشن باشد. با این حال، یادآوری آن سودمند و یادآور تواند بود.

رهبری دینی نمی تواند به بخشی از مسئولیت خویش بسنده کند. در مثل: امور تربیتی را به عهده گیرد، و از امور سیاسی چشم پوشد. به سخن دیگر: به بیان احکام اکتفا کند، و کار نداشته باشد که مردم می توانند این احکام را عملی سازند یا نمی توانند، می گذارند مردم این احکام را، در مورد خود، و فرزندان، و خانواده، و کار و شغل و دیگر امور، عملی سازند، یا نه، نمی گذارند! رهبری دینی، اگر کار به این امور نداشته باشد، و برای مردم تکیه گاهی نباشد، دور از مسئولیت و مسئولیت شناسی خواهد بود، و دور از مقام «نیابت از امام». بسنده کردن به بخشی از مسئولیتهای رهبری، و رها کردن بخشی دیگر، به جایی می رسد که، در عمل، همان بخش مورد نظر نیز از میان برود. امری که دارای اجزاء مرتبط است (اجزائی که برخی بر برخی دیگر مبتنی است)، از دست هشتن پاره ای از اجزای آن، به معنای از دست هشتن همه اجزاء است (زیرا به اصطلاح اصولیین: «اقل و اکثر ارتباطی» است).

فرض کنید: اگر پذیریم که دین در مساجد باشد، در مدارس نباشد؛ در منابر باشد، در معابر نباشد؛ در خانه ها باشد، در کودکانها و دبستانها نباشد؛ در بازارها باشد، در دبیرستانها و دانشگاهها نباشد؛ در تکیه ها باشد، در رادیو-تلویزیون نباشد؛ در رساله ها و نشریات دینی باشد، در جراید و مجلات و مطبوعات نباشد؛ در وزارت اوقاف باشد، در وزارت دادگستری نباشد؛ در

هیئت‌های حسینی باشد، در هنگامی نظامی نباشد؛ و... آیا بدین منوال دین محفوظ خواهد ماند، و دین و دینداری به حیات خود ادامه خواهد داد؟ آیا صورتی که ذکر شد، از نظر اسلام، قابل قبول است؟ در جامعه اسلامی می شود که در بخش‌هایی دین باشد و مراعات دین و احکام دین بشود، و در بخش‌هایی نباشد و مراعات نشود؟ اینها شوخی است. اگر چنین شد، در همان بخشها هم که دین هست، کم کم، از میان می رود. در گذشته، که متدینین سیاست را کنار گذاشته بودند، آیا تربیت را در اختیار داشتند؟ آیا می توانستند فرزندان خود را، دختران و پسران را، چنانکه اسلام فرموده است، بار بیاورند و تربیت کنند؟.

از طرف دیگر، اگر در جامعه یک رهبری واحد نباشد، و یک خط حکومت نکند، گرفتاری‌هایی سنگین پیش خواهد آمد، زیرا که اعتقادات و تکالیف دینی حکمی می کند، و سیاست حاکم حکمی دیگر. در چنین جامعه‌ای، مسلمانان پایبند به دین باید چه بکنند؟ اکنون سالهاست که تکلیف شرعی هر مسلمان^۱، مبارزه با دولت دست‌نشانده و غاصب و جنایت‌پیشه اسرائیل است. اگر شما مسلمان، در کار بازرگانی باشید، و در حکومتی به سر ببرد که سیاست اقتصادی آن اسلامی نباشد، و با اسرائیل روابط گسترده داشته باشد، چه می کنید؟ آیا در وارد کردن و فروش کالای اسرائیلی با دولت همکاری می کنید! و در صورتی که همکاری کنید، آیا مسلمانید؟ شما کالای کشوری را وارد می کنید و می فروشید که آن کشور از این پول اسلحه می خرد، و برادران و خواهران شما را می کشد، و مسجد اقصای شما را می سوزاند؟... آیا باز هم شما مسلمانید و پیرو قرآن؟... و این یک مثال بود. همه چیز را بر این مثال قیاس کنید!

دین اگر حاکمیت و قدرت سیاسی نداشته باشد، هیچ قدرتی ندارد^۲، نه قدرت بقا و نه قدرت انتقال — چنانکه در پیش نیز گفته شد. باید در جامعه دینی یک خط حاکم باشد، آنهم خط دین. بنابراین، رهبری دینی باید هم در بُعد تربیت حضور داشته باشد، و هم در بُعد سیاست. باید خط فکری، تربیتی، سیاسی، اداری، اقتصادی، هنری، نظامی، همه و همه، در جامعه اسلامی، خط

۱. بلکه تکلیف انسانی هر انسان...

۲. درباره لزوم تأسیس حکومت دینی، از جمله، احادیث و مطالبی، در کتاب «فی انتظار الإمام» آمده است، دیده شود.

اسلام باشد. باید حاکمیت، در همه این خطها، از آن اسلام باشد، در عین احترام به عقاید دیگر. عقاید و مسلکها در محیط اسلامی می تواند باشد، اما نمی تواند حاکمیت داشته باشد. حاکمیت در جامعه اسلامی، از آن اسلام است. هر جامعه ایدئولوژیک همینگونه است.^۱

بدینگونه، بروشنی، درمی یابیم که رهبری دینی قابل تجزیه نیست. رهبر اگر رهبر است در همه جهات رهبر است و اگر نه، نه^۲. از اینجا مسئله مهم دیگری نیز روشن گشت. و آن مسئله این است که نایب امام، بواقع، کسی است که بتواند، و شجاعت و درایت این را داشته باشد که جامعه دینی را، در هر دو جهت (تربیت و سیاست)، رهبری کند^۳. در غیر اینصورت ممکن است شخص، فقیه و مدرس خارج باشد، رساله نوشته باشد، اما به همین اندازه، رهبر و نایب امام نخواهد بود. رهبر و نایب امام، باید «عالم ربّانی» باشد، یعنی: باید جامع آن جهات باشد^۴، علاوه بر فقاہت، علاوه بر داشتن تقوای قلبی و حیاتی باطنی. تقوای قلبی و حیاتی باطنی، امری است و رای عدالت فقهی. دقت شود!^۵

۱. البته آنچه گفتیم، چیزی است که باید باشد نه اینکه در همه جای جهان اکنون چنین هست. به سخن دیگر: در یک جامعه ایدئولوژیک، باید حاکمیت از آن ایدئولوژی و مکتب فکری غالب باشد، و دیگر افکار و عقاید، در سطح فکر و عقیده، آزاد باشند، اما می نگریم که چنین نیست، جوامع و ژریمهایی چند که خود را انقلابی و طرفدار انسانها معرفی می کنند، با اختناق بی نظیر، عقیده و فکر مخالف را له می کنند، و بدینگونه خط بطلان بر انسان و انسانیت می کشند، اگر چه در مقام تبلیغ هر چه می توانند کردار ناشایسته خود را، به گونه ای دیگر جلوه می دهند، و گاه برخی از جوانان خام را، بیخود بیخود، تحت تأثیر قرار می دهند. و گاه برخی از این کشورها، در کشوری دیگر، جمعی را روی کار می آورند، و سپس بدون هیچ حقی، نیروی نظامی در آن کشور پیاده می کنند، و پاسخ حقوق و اعتقادات توده های انسانی را، با آتش و سرب می دهند؟! و جای تعجب است که با این وضعی که خود آنان دارند - مثلاً رفتار شوروی در افغانستان - طرفدارانشان، اگر در نظام اسلامی با «مبارزه مسلحانه» مخالفت شود، داد و فریاد به راه می اندازند! این، مایه شگفتی است و نشانه بی آرمی.

۲ و ۳. در اینجا توجه می دهیم که در این روزگار می شود (بلکه لازم و ضروری است) که این رهبری (رهبری جامع و همه جانبه)، شورایی باشد، که البته، در عین شورایی بودن رهبری، رهبری واحد، و دارای موضع واحد است. موضع اسلامی.

۵. در این رساله، در مقام معرفی «نایب امام»، «عالم ربّانی» تعبیر کرده ام، نه «مجتهد عادل»، گمان می کنم درست هم همین باشد. مفهوم «عالم»، وسیع تر و جامع تر از مفهوم «مجتهد» است در اصطلاح دوران اخیر. همچنین به کار بردن کلمه «ربّانی»، برای شامل شدن چهار قیدی است که در روایت معروف آمده است:

«۱- صائناً لتقیه،

۲- حافظاً لِدینہ،

۳- مُخالفاً علیٰ ہواہ،

۴- مُطیعاً لِأمرِ مولاہ».

بزرگان نیز، «ملکة قدسیہ» تعبیر کرده اند. و این، همان حیاتی باطنی و قلبی است. که عدالت به معنای «ترک -

آنچه از دستورات ائمه طاهرین «ع» به دست می آید، این است که تکلیف مردم، در عصر غیبت، رجوع به عالم ربانی زمان است. تکالیف عالم ربانی زمان، حفظ موجودیت دین، و حراست ایتم آل محمد «ص» است. حراست از انحراف تربیتی و سیاسی، انحراف فردی و اجتماعی، انحراف دینی و دنیایی، انحراف عملی و فکری، انحراف حکمی و حکومتی.

۸- وحدت قطبها در جامعه اسلامی

جوهر عمیقی که در جهان بینی اسلامی وجود دارد، وحدت همه جانبه این جهان بینی است. در جهان بینی اسلامی، لازم نیست که انسان پس از اینکه یک عقیده و ایمان، و یک جهان بینی دینی و اعتقاد پیدا کرد، و صاحب یک رشته تعلیمات دینی و تربیتی شد، برود در پی یک اعتقاد سیاسی، و یک ایدئولوژی و نظام فکری سیاسی و اجتماعی؛ تا از نظر موضعگیری سیاسی و اجتماعی نیز تکلیف خود را بداند. انسان مؤمن، به صرف داشتن عقیده دینی، دارای عقیده سیاسی نیز هست. او همینکه به عنوان یک مسلمان، وارد حوزه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می شود، تکلیفش روشن است: باید با حکومت خدا بیعت کند، و در صف مجاهدان راه خدا درآید.

اگر در زمان حکومت غیردینی زندگی می کند، باید با مقاومت تمام، در برابر آن حکومت بایستد. و اگر در زمان حکومت دینی زندگی می کند، باید با اخلاص تمام، با آن حکومت همکاری کند.

بدینگونه، در جامعه‌ای که دارای جهان بینی دینی است، قطبهای متعددی وجود ندارد، بلکه همه قطبها یکی است: قطب اعتقادی، قطب سیاسی، قطب اجتماعی، قطب تربیتی، قطب نظامی، قطب اقدامی و... و بدینگونه همواره بر جامعه یک خط حاکم است، و همه نیروها و ارزشهای افراد در یک جهت، و با یک هدف، مورد استفاده قرار می گیرد، و بسیج می شود.

← کبیره و عدم اصرار بر صغیره»، در جنب آن، مرتبه‌ای پایین است. به هر حال، باید میان نایب و منوب غنه، شباهتی باشد. این شباهت در گرو حیات باطنی عالم است و «ربانی» بودن او، نه حفظ اصطلاحات و مطالب و تحقیق در آنها، و نه حتی داشتن ملکه عدالت، به معنای اصطلاحی.

پس در این جهان بینی و نظام اعتقادی و عملی، هیچگونه دوگانگی، ثنویت، و دو جهتداری، در کار نیست. انسان، در تفکر، در اعتقاد، در اتخاذ تصمیم، در موضعگیری، در حرکت و اقدام، در فداکاری و ایثار، در همکاری و اخلاص، و در همه حرکات فردی و اجتماعی خویش، در یک جهت قرار دارد، و به سوی یک هدف حرکت می کند، از آن لحظات که نماز می خواند، تا آنجا که در میدانهای فعالیت های اجتماعی حاضر می شود، همه کارهای او، در راه تکلیف دینی است، و برای خداست، و در راه خدا:

برای خدا.	چرا نماز می خوانی؟
برای خدا.	چرا درس می گویی؟
برای خدا.	چرا پزشکی می کنی؟
برای خدا.	چرا در مبارزات سیاسی وارد می شوی؟
	چرا کاسب شدی و جنس می آوری و در اختیار مردم
برای خدا.	محل می گذاری؟
برای خدا.	چرا کشاورزی می کنی؟
برای خدا.	چرا روزنامه نگار شدی؟
برای خدا.	چرا کارگردان سینما شدی؟
برای خدا.	چرا کتابفروش شدی؟
برای خدا.	چرا شاطر شدی و در کنار شعله تنور کار می کنی؟
برای خدا.	چرا اسلحه ساز شدی؟
برای خدا.	چرا به جبهه می روی؟
برای خدا.	چرا می کشی؟
برای خدا.	چرا کشته می شوی؟
	و... و... و... ^۱

این است روح و روحیه مسلمان، در هر شغلی و مقامی و خدمتی و مسئولیتی. و این است آن یکپارچگی ژرف در جامعه مؤمن. با این نظام فکری،

۱. وقتی بنا شد همه کارها برای خدا باشد، باید همه کارها به صورت صحیح انجام پذیرد، و هیچ خلائی و خطایی در آنها نباشد. و اگر باشد برطرف شود. و هیچ خودبینی و هواپرستی در آنها راه نیابد، و همواره انسان مقید باشد که قلب خود را - در هر کار - متوجه خدا نماید، و نیت را خالص کند، تا بشود که «برای خدا» (لله) باشد.

همهٔ ابعاد روح انسانی، و همهٔ مظاهر کوششهای فردی و اجتماعی، مضموندار می‌شود، و هیچ گوشه‌ای از گوشه‌های روح، در خلأ نمی‌ماند. در این جهان بینی و تربیت، انسان در هر جا قرار داشته باشد، و دارای هرگونه امکانات تحصیلی و عملی باشد، و به هر اقدامی دست زند، همه و همه، حرکت است از وجود محدود انسانی، به سوی وجود نامحدود الهی، حرکت است از حضور ناپایدار، به حضور پایدار... و به سخنی دیگر: حرکت است از حضور در ایام زایل، به حضور در دهر ثابت.

فصل سیزدهم

انتظار...

۱- انتظار؟

شاید آنان که خوب درک می کنند،
بتوانند مُبَشِّرِ کسی باشند - که ما را
راه وصول به پایهٔ او نیست - و راه ظهور
او را آماده سازند.

— «نیچه».

- انتظار : کلمه‌ای ژرف، و معنایی ژرفتر...
- انتظار : باوری شورآور، و شوری در باور...
- انتظار : امیدی به نوید، و نویدی به امید...
- انتظار : خروشی در گسترش، و گسترشی در خروش...
- انتظار : فجری در حماسه، و حماسه‌ای در فجر...
- انتظار : آفاقی در تحرک، و تحرکی در آفاق...
- انتظار : فلسفه‌ای بزرگ، و عقیده‌ای سترگ...
- انتظار : ایمانی به مقاومت، و مقاومتی در ایمان...
- انتظار : تواضعی در برابر حق، و تکبری در برابر باطل...
- انتظار : نفی ارزشهای واهی، و تحقیر شوکتهای پوچ...
- انتظار : نقض حکمها و حکومتها، و ابطال سلطه‌ها و حاکمیتها...
- انتظار : سرکشی در برابر ستم و بیداد، و راهگشایی برای حکومت عدل

و داد...

انتظار : دست رد به سینه هرچه باطل، و داغ باطله بر چهره هرچه

ظلم...

انتظار : شعار پایداری، و درفش عصیان و بیداری...

انتظار : خط بطلان بر همه کفرها و نفاقها، و ظلمها و تجاوزها...

انتظار : تفسیری بر خون فجر و شفق، و دستی به سوی فلق...

انتظار : آتشفشانی در اعصار، و غریوی در آفاق...

انتظار : خونی در رگ زندگی، و قلبی در سینه تاریخ...

انتظار : تبر ابراهیم، عصای موسی، شمشیر داود، و فریاد محمد...

انتظار : خروش علی، خون عاشورا، و جاری امامت...

انتظار : خط خونین حماسه‌ها، در جام زرین خورشید...

انتظار : صلابت...

انتظار : نه...

در درون تاریکیها و سردیها، به دمیدن سپیده‌دمان چشم داشتن، و به

امید طلوع خورشید زیستن؛

در تراکم هواهای کشنده اختناقها، به وزیدن نسیمهای حیاتبخش‌رهایی

امید بستن، و به آرزوی پدیدار گشتن روزهای طلایی ارزشهای جاوید زنده

ماندن؛

در غروبهای تاریک گون نومیدی بار غرق بودن، و نوید طلوع فجر

شکافنده آفاق را در دل پروردن؛

در شبستان ستمهای تیرگی آفرین جهانگستر گرفتار آمدن، و جان را به

مژده فرا رسیدن روزهای روزستان، تابنده ساختن؛

در جهان آکنده از ستم و بیداد دست و پا زدن، و از شادمانی طلوع طبیعه

جهان آکنده از داد و دادگری سرشار بودن؛

در حضور حکومت‌های جبار و خوانخوار زندگی کردن، و لحظه‌ای سر تسلیم

فرود نیاوردن؛

در زیر سیل خروشان تباهی و فساد قرار گرفتن، و آنی قد خم نکردن؛

در سیاهیهای دوران ظلم و ظلمت و گناه گرفتار آمدن، و همواره منتظر

طلوع خورشید خونین‌رهایی بودن؛

در برابر کوه مشکلات زمانه قرار گرفتن، و چون کوه مقاوم بودن؛
در مسیر جاری کوبندهٔ زمان ایستادن، و آری‌ها را خوار شمردن، و نه
گفتن و نه گفتن؛ ...

شمشیرها و شهادتها را پذیرا شدن، و خطها و شهادتها را پاس داشتن؛
این است انتظار، شعار شورآور منتظران، مُقاومان، پایداران،
صلابت‌پیشگان، شیعیان، مهدی‌طلبان تاریخ، ...
این است انتظار...

۲- انتظار، آفاق مقاومت

در زیر این طاق بلند، در طول تاریخ انسان، سخن از «عدالت» بسیار
گفته‌اند. آنچه مصلحان بزرگ و حقوقدانان با اخلاص گفته‌اند، همه سخن از
عدالت اجتماعی است، یعنی: اجرای عدالت در میان اجتماعات بشر، و در حقوق
اجتماعی، لیکن عدالت، واقعیت عظیم دیگری است، که همواره، مورد غفلت
بوده است، مگر در تعالیم پیامبران.

عدالت، پیش از اینکه در مرحلهٔ اجتماع مطرح باشد، باید در مرحلهٔ نفوس
بشری مطرح باشد: هر نفسی و جانی باید عادل باشد، و عدالت را در ذات خود
پدید آورده باشد. و ما این مرحله را، «عدالتِ آنفُسی» می‌نامیم. عدالتِ آنفُسی،
هنگامی به تمام معنی تحقق خواهد یافت، که انسان عدالت را در همهٔ جهان، و
برای همهٔ چیزها، حتی جانوران و گیاهان و دیگر مظاهر طبیعت بخواهد، و در
همهٔ آنها مُجری دارد. و ما این مرحله را، «عدالتِ آفاقی» می‌نامیم. پس باید
همواره، برای تحقق عدالت آفاقی و آنفُسی کوشید. زیرا هنگامی که عدالت
آفاقی و عدالتِ آنفُسی، و عدالتِ آنفُسی و عدالتِ آفاقی تحقق پذیرفت، تحقق
عدالت اجتماعی (که بشریت با همهٔ پیشرفتهای خویش نتوانسته است خود را به
آن نزدیک سازد، بلکه روز بروز از آن دورتر شده است)، امری است حاصل شده
و پیش پا افتاده.

و چون عدالت آفاقی و عدالتِ آنفُسی، کمال بزرگ بشریت است، به
دست آوردن آن نیز مشکل است، و همواره، موانع بر سر راه آن بسیار است، هم

موانع درونی: امیال و خواسته‌ها... و هم موانع برونی: قدرتها و فسادها... چون چنین است بشر کمتر موفق شده است تا آن عدالت جامع را به چنگ آورد، و خود به آن معنی، عادل باشد.

عدالت یادشده، فقط و فقط، از سوی پیامبران پیشنهاد شده است، و همواره با مقاومت رو برو گشته است، بوژه از سوی قدرتهای فاسد و جبار و طاغوت، که نمی‌خواسته‌اند انسان آزاد باشد. آن عدالت، آزادی می‌آورد، و قید و بندها، و بردگیها را از میان می‌برد. و این همان چیزی است که قدرتمندان و برده‌طلبان آن را نمی‌خواسته‌اند و نمی‌خواهند. آنان که می‌خواهند بر دوش آزردۀ بشر سوار باشند، نمی‌خواهند انسان به خود آید، آزاد گردد، عادل شود، و با ظلم بستیزد.

منتظران مهدی «ع»، اکنون — و در طول تاریخ انتظار — در طلب چنان آرمانی‌اند که یاد شد، یعنی: تحقق عدالت جامع، عدالت آفاقی و انفسی، عدالتی که پیامبران خواسته‌اند، و امامان تعلیم داده‌اند. بنابراین، انتظار آنان، هرچه به طول انجامد، و پایداری بخواهد، و هرچه آفاق مقاومت در راه این آرمان بزرگ گسترده باشد، بجاست و بجا.

از هجرت پیامبر به سوی مدینه، تا شمشیرزدهای علی در صفین و نهروان، تا حماسه خورشیدی عاشورا، و تا همه جهادها و شهادتها، در طول همه قرنهای انتظار، همه و همه، آرمان بلوغ انسان، و طلوع خورشید، و نشر عدالت جامع را، به گونه‌ای، نوید داده‌اند. این است آفاق وسیع مقاومت، در آستان شکوهمند انتظار، در راه تحقق ابراهیم و موسی و... و محمد و علی و...

۳- انتظار، دعوت به حماسه و اقدام

«خودداری از جنگ، وسیله آمدن ابرمرد نیست. بلکه شخص باید با حماسه وارد پیکار شود. باید سپاه انسانیت مجهز شود، شمشیر و سپر بگیرد، و بی‌اعتنا به فریاد بزدلان به سوی آینده باشکوه پیش رود، و فضایل آن نیز فضایل جنگاور پهلوان باشد».

نباید پنداشت که انتظار ظهور، و چشم به راه «مهدی موعود» بودن، به گونه‌ای، موجب از دست هشتن حرکت‌های اصلاحی، و حماسه‌های دینی و اجتماعی است. هرگز چنین نیست. انتظار، دعوت به «پذیرفتن» است، نه «پذیرفتن»، پذیرفتن باطل، پذیرفتن ستم، پذیرفتن بردگی و ذلت. انتظار، درفش بنیادگر مقاومت است، در برابر هر ناحقی، و هر ستمی، و هر ستمگری. مجاهدات خستگی‌ناپذیر و «فورانهای خونین» شیعه، در طول تاریخ، همواره گواه این است که در این مکتب، هیچ سازشی، و هیچ سستی راه ندارد. شیعه، با حضور در حوزه «انتظار»، یعنی، انتظار غلبه حق بر باطل، و غلبه داد بر بیداد، و غلبه علم بر جهل، و غلبه خرد بر سبکسری، و غلبه تقوی بر گناه، و غلبه آگاهی بر کوربینی، همواره، آمادگی خود را برای مشارکت در نهضت‌های پاک و مقدس تجدید می‌نماید، و با یاد تاریخ سراسر خون و حماسه سر بازان فداکار تشیع، مشعل خونین مبارزات عظیم را بر سر دست حمل می‌کند.

در همین فصل خواهیم گفت، که به شیعه، به عنوان منتظر، دستور داده‌اند، که سلاح خود را همیشه آماده داشته باشد. و چنین هم باید باشد. شما اگر منتظرید که کسی بیاید، و عدالت و داد را بگستراند، معلوم می‌شود به عدالت و داد عقیده دارید. و هر کسی نسبت به هر چه عقیده دارد، تعهد نیز دارد. بنابراین، چگونه انسان مؤمن و معتقد به عدالت و داد، و متعهد نسبت به اجرای عدالت و داد، خود، در سالهای سال دوران عمر خویش، ساکت می‌نشیند، و هر ظلم و ناحقی را تحمل می‌کند، و آرمان اعتقادی و تعهدی خویش را به کناری می‌نهد، تا پس از سالها و سده‌ها، ظهور تحقق یابد، و مصلح موعود بیاید، و عقاید و تعهدات او را تحقق بخشد. چگونه انسان معتقد متعهد چنین خواهد کرد؟ و چگونه جامعه مؤمن و متعهد چنین خواهد زیست؟ آنچه مصلح موعود و یاران او انجام می‌دهند، تکلیف خود آنان است در روزگار ظهور. تکلیف امروز ما چه خواهد شد؟ و اگر انجام ندهیم چگونه خواهد بود؟ نه... سستی و سکوت پذیرفته نیست؟ انتظار، دعوت به حماسه و اقدام است، و هدایت به حرکت و قیام. و چنانکه گفته‌اند: «خودداری از جنگ، وسیله آمدن ابرمرد نیست...».

۴- انتظار، نام «قائم» و قیام

چگونه کسانی به خود اجازه می دهند، که پاره ای از تعالیم والای تشیع مقاوم و خونین نگاره را، نامتعهدانه تفسیر کنند، و از تشعشع الاهی این مکتبِ خون و قیام بکاهند. آنان که مرد میدان حماسه ها و مبارزات نیستند، خوب است بگویند: «ما اهل این اقدامات نیستیم»، نه که بگویند: «اینها تکلیف نیست». کجا و کی تکلیف مسلمان قعود و ذلت بوده است! کجا تکلیف مسلمان این بوده است که بنشیند تا همه چیزش بر باد رود، حتی دین و ناموسش؟ کجا تکلیف مسلمان بوده است که زیر سلطه کافران و از خدا بیخبران درآید، با اینکه قرآن کریم فریاد می زند:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^۱.

— خداوند هرگز نخواسته است که کافران بر مؤمنان سلطه داشته باشند.

ملتی که منتظر پیشوایی است که بیاید و ستمگران را براندازد، و از جمله القاب این پیشوا، «قائم» است، و انسان منتظر هرگاه این نام را می شنود، قیام می کند، اینگونه ملتی و امتی را چگونه برخی به قعود و ذلت پذیری سوق داده بودند؟

و اکنون نیز چگونه برخی می خواهند — دوباره — به قعود و ذلت پذیری سوق دهند، چگونه؟! ...

درباره قیام، به هنگام ذکر نام «قائم»، مطالبی ذکر کرده اند، از جمله اینکه این احترام موجب توجه خاص آن امام به قیام کننده می شود. لیکن حکمت اجتماعی و اقدامی آن نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. آمادگی افراد، در هر آن، برای «قیام» و مبارزه و جهاد، در راه تحکیم عدالت جهانی، و حفظ حقوق انسانها واجد اهمیتی بسزاست. شیعه منتظر — بلکه هر مسلمان — در عصر غیبت، باید همواره دارای چنین هدفی باشد، و در راه تحقق آن، به وسایل گوناگون بکوشد، و تا آنجا این آمادگی را داشته باشد و ابراز دارد، که هرگاه نام پیشوای

۱. سوره نسا (۴)، آیه ۱۴۱.

قیام (قائم)، ذکر می شود به پا خیزد، و آمادگی همه جانبه خویش را نشان دهد، و این آمادگی را، همیشه، به خود و دیگران تلقین و در خود و دیگران تحکیم کند.

در اینجا خوب است به سخنان آیت الله سید محمود طالقانی — رحمه الله علیه — توجه کنیم:

این دستور قیام، شاید برای احترام نباشد، والا باید برای خدا و رسول و اولیای مکرم دیگر هم به قیام احترام کرد، بلکه دستور آمادگی و فراهم کردن مقدمات نهضت جهانی، و در صف ایستادن، برای پشتیبانی این حقیقت است.

کوچکترین اثر بدبینی، بی رغبتی به خدمات اجتماعی، و دلسردی از اقدام به کارهای عام المنفعه و نیکوست. پس توجه دادن مردم به آینده درخشان، و دولت حق، و نوید دادن به اجرای کامل عدالت اجتماعی، و تأسیس حکومت اسلام، و ظهور یک شخصیت خدا ساخته و بارز، که مؤسس و سرپرست آن حکومت و دولت است، از تعالیم مؤسسان ادیان است، و در مکتب تشیع، که مکتب حق اسلام و حافظ اصلی معنویات آن است، جزء عقیده قرار داده شده، و درباره خصوصیات چنین دولتی توضیحات بیشتری داده اند، و پیروان خود را به انتظار چنین روزی ترغیب نموده، و حتی انتظار ظهور را از عبادات دانسته اند، تا مسلمانان حقپرست، در اثر ظلم و تعدی زمامداران خودپرست، و تسلط دولتهای باطل، و تحولات اجتماعی بزرگ، و حکومت ملل ماده پرست، اعم از شرقی و غربی، خود را نبازند، و دل قوی دارند، و جمعیت را آماده کنند.

و همین عقیده است که هنوز مسلمانان را امیدوار و فعال نگاه داشته است. اینهمه فشار و مصیبت، از آغاز حکومت دودمان دنائت و رذالت اموی، تا جنگهای صلیبی، و حمله مغول، و اختناق و تعدیهای دولتهای استعماری، بر سر هر ملتی وارد می آمد خاکسترش هم به باد فنا رفته بود. لیکن دینی که پیشوایان حق آن دستور می دهند که چون اسم صریح «قائم»، مؤسس دولت حقه اسلام، برده می شود، به پا بایستید، و آمادگی خود را برای انجام تمام دستورات اعلام کنید، و خود را همیشه نیرومند و مقتدر نشان دهید، هیچ وقت نخواهد مرد...^۱.

۵- انتظار، ابعاد مکتب (۱)

در این انتظار عظیم و شکوهمند، ابعاد استوار مکتب نیز حضور دارد، هم ابعاد عقیدتی و هم ابعاد عملی. در اینجا به ابعاد عقیدتی اشاره می‌کنم، و در بخش آینده، به ابعاد عملی.

۱- بُعد توحید

یکی از ابعاد مهم انتظار، که پیوسته باید مورد توجه باشد، بُعد توحیدی آن است. انتظار، در ماهیت خود، انسان منتظر را متوجه مبدأ عالم، و خدای جهان، و سرچشمه همه هستها و هستیها می‌کند. انسان منتظر، همواره، چشم به راه فرجی است که به قدرت مطلقه الهی تحقق خواهد یافت. منتظران، چشم به راه «مهدی» هستند. مهدی کیست؟ بنده خدا، و خلیفه خدا، و ولی خدا در زمین، که به قدرت خدا زنده است، و مشغول عبادت خدا، و غرق در خدا، و واسطه گرداندن اوضاع جهان است، و روزی به امر خدا، برای استقرار بخشیدن به دین خدا، و نجات جامعه بشری، ظاهر خواهد شد.

ملاحظه می‌کنید که توجه در این امر، همواره، به خدای متعال است. و این بُعد توحیدی انتظار، و توجه به خدا و طلب فرج از درگاه خدا، از مهمترین اصول این اعتقاد و باور است. منتظران باید، همیشه، متوجه درگاه کبریای الهی باشند، و روی دل به سوی خدا کنند، و از پیشگاه لایزال، طلب گشایش و فرج نمایند. این تعلیم را پیشوایان یاد کرده‌اند. پیامبر اکرم «ص» می‌فرماید:

أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي، أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ.^۱

— بهترین اعمال امت من، انتظار رسیدن فرج است از نزد خدای عزیز جلیل.

علی «ع» می‌فرماید:

۱. «إكمال الدين»، ج ۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۸، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۸.

أفضلُ عبادةِ المؤمن، انتظارُ فرجِ الله^۱.

— بهترین عبادات مؤمن، چشم به راه فرج خدایی داشتن است.

۲— بُعد نبوت

بُعد دیگر انتظار، توجه به پیامبران و مکتب پیامبران، و تجدید عهد با آنان است، و همچنین توجه به مقام هدایت پیامبر اکرم «ص». منتظران، چشم به راه کسی هستند که در او صفات و آثار پیامبران گرد آمده است، و هنگامی که ظاهر گردد، آن آثار در او دیده خواهد شد. هر کس دوست دارد آدم، و شیث، و نوح، و ابراهیم، و موسی، و عیسی، و داود، و سلیمان، و یوسف «ع» و... و محمد «ص» را ببیند، می تواند آنان را در «مهدی» ببیند.

او می آید تا آرمان پیامبران را تحقق بخشد، و تا دین خدایی را بگستراند، و ندای توحید را به همه سوی ببرد.

مهدی، از اهل بیت پیامبر است. او فرزند فاطمه «ع»، و نواسه محمد «ص» است. او فرزند علی «ع» و حسین «ع» است. او دوازدهمین وصی و جانشین پیامبر است. چون ظاهر گردد، پرچم پیامبر را در دست گیرد، و به سنت پیامبر عمل کند. نخستین اصحاب او ۳۱۳ تن خواهند بود، به شماره اصحاب پیامبر در جنگ «بدر». پیامبر اکرم، از آمدن او خبر داده، و درباره او بسیار سخن گفته است. چون او آشکار گردد، دین جدش پیامبر را رواج دهد و حاکم سازد.

می نگرید که اینها همه، توجه دادن به اصل نبوت، و تأکید بر مقام پیامبر اکرم است. و همه یاد کردن اعتقادی و مکتبی پیامبری و پیامبران است. در احادیث نیز، به این مسائل اشاره شده است، و بطور دقیق، رابطه مسئله مهدی و غیبت و انتظار، و رابطه ایمانی منتظران مهدی، با نبوت و پیامبری، ذکر گشته است، از جمله، در این سخن امام جعفر صادق «ع»:

۱. «المحاسن»، برقی، ص ۲۶۲، «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱.

هر کس از شما، در حال انتظار ظهور حاکمیت دین خدا درگذرد، مانند کسی است که در خدمت قائم باشد، و در خیمه او... ته بلکه مانند کسی است که در رکاب قائم بجنگد، نه به خدا سوگند، بلکه مانند کسی است که در رکاب پیامبر «ص» شهید شده باشد^۱.

این تعالیم همه، توجه دادن به اصل مهم نبوت است، و یاد آن و تأکید بر آن.

۳- بعد قرآن

امر مهم دیگری که هر منتظری باید متوجه آن باشد، کتاب خدا و قرآن کریم است. مهدی، زنده کننده همه احکام قرآن است. انسان منتظر، همواره، این آرمان را در دل زنده می دارد، که روزی با ظهور جهانگیر مهدی آل محمد «ص»، و آخرین خلیفه آورنده قرآن، احکام قرآن جاری شود، و قرآن در سراسر جهان حاکمیت یابد، و کتاب آسمانی، برنامه زندگی انسان زمینی گردد — چنانکه این موضوع، در احادیث بسیار، آمده است.

بدینگونه، توجه به قرآن کریم و نورانیت و هدایت قرآن نیز، جزء مسائل عمده انتظار است.

۴- بعد امامت

اعتقاد به امامت نیز در انتظار بخوبی روشن است. مهدی، وصی صدیقین، و خاتم ائمه طاهرین است. امامان پیشین، یکایک او را یاد کرده اند. او فرزند آنان، و یادگار ایشان، و ادامه دهنده راه آنان است. مهدی، مظهر قائم جاری امامت است، و قطبنمای حرکت در اقیانوس بزرگ هستی، و مشعل راه حیات و تکلیف. وجود مهدی، و انتظار ظهور او، بزرگترین تأکید است بر اصل اعتقادی امامت و رهبری. این امر در قرآن نیز یاد شده است، و ادامه آن، در «سوره قدر»، مطرح گشته است — چنانکه در فصل هشتم یاد شد.

۱. «المحاسن»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۶.

دراحدیث نیز تأکید بسیار شده است بر شناخت امام و خطّ امامت، در دوران غیبت. امام صادق (ع) می فرماید:

امام خود را بشناس! اگر امام را شناختی، چه ظهور، زودتر اتفاق افتد یا دیرتر، به توزیانی نمی رساند!

همچنین در احادیث و تعالیم ائمه طاهرین (ع)، تأکید شده است بر اینکه در عصر غیبت، راه امامان را پیمايید، از تعالیم و احکام آنان پیروی کنید، به تولّای آنان (قرار گرفتن در خطّ آنان و دوستان و پیروان آنان)، چنگ درزنید، و از دشمنان و مخالفان آنان و قرار گرفتن در خط مخالفان تَبَرًا جوید، و کناره گیرید.

۵- بُعْدُ عَدْلٍ

بُعْدُ عَدْلٍ و داد گری، و توجه به آن نیز در مسئله انتظار، بسیار روشن است. انتظار مهدی، انتظار ظهور عدل است، عدل جهانی، عدل آفاقی و آنفُسی. مهدی مَظْهَرِ اسْمَاءِ اِلَهِی است، از جمله این دو اسم مبارک: «یا عَدْلُ یا حَکِیْم». مهدی تجسّمِ اعلاّی حق، و تحقّقِ والاّی عدل است. اوست که جهان آکنده از بیداد را آکنده از داد می سازد، و عدل خدایی را در همه جا و همه سوی سرایت می دهد. و او مَظْهَرِ داد گریِ فراگیر است — چنانکه در فصل دوم یاد کردیم.

بطور کلی، تداعی موضوع عدل و عدالت و جهانگیر شدن آن، از انتظار، جزء بدیهیات است. انتظار، یعنی چشم به راه امامی داشتن که چون بیاید جهان را از عدل و داد مملو سازد، از آن پس که از ظلم و جور مملو شده باشد.

۶- بُعْدُ مَعَادٍ

معاد، بازگشت انسان به نزد خدا، و ورود به جهان پایدار، و شروع زندگی اصلی و حیات خالص است. مرگ دروازه این راه است. انسان از هنگام

احتضار (یعنی حاضر شدن مرگ و رسیدن مقدمات مرگ)، در جریان حیات بعدی خویش قرار می‌گیرد، و عالم دیگر او آغاز می‌گردد. انسان با مرگ، هست می‌شود، از هستی مخلوط و ناقص و ناپایدار، به هستی خالص و کامل و پایدار منتقل می‌گردد. از قطار سریع السیر زندگی در این جهان، به ایستگاه رسیدگی به کارنامه دوران سفر پیا می‌نهد، و سپس وارد شهر زندگی همیشگی می‌شود. دوران حیات انسان، یک کلاس است و یک امتحان، مرگ اعلام ختم جلسه امتحان است. رستاخیز، روز نمره خوانی است و اعلام نتیجه...^۱

به هر حال، در امر انتظار، اصل اعتقادی بسیار مهم «معاد»، و بازگشت مسئولانه به نزد خداوند، همواره حضور دارد. این حضور در سه جهت نمودار است: جهت اول: اینکه مهدی «ع»، به هنگام ظهور، ستمگران را کیفر می‌دهد، و ظالمان را به سزای اعمال خود می‌رساند، و مؤمنان را عزیز می‌دارد، و رحمت الاهی را به سزاواران می‌چشاند. و این خود نمونه‌ای است از چگونگی معاد و رستاخیز.

جهت دوم: اینکه به هنگام ظهور مهدی، گروهی از پاکان و پلیدان به جهان بازمی‌گردند، و به تعبیر قرآن کریم: «از هر اُمتی، دسته‌ای را بازمی‌گردانیم» (وَتَسُوْمُ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً^۲). و این خود قیامت صغرای است، و نشانه‌ای است برای قیامت کبری.

جهت سوم: اینکه ظهور مهدی «ع»، از «اَشْرَاطِ سَاعَتِ» است، یعنی: علائم قیامت. یکی از علائم و نشانه‌های حتمی قیام قیامت و فرا رسیدن رستاخیز، ظهور مهدی «ع» است. مهدی پیش از قیامت می‌آید، و تا او نیاید و حکومت عدل را در جهان برپای ندارد، عمر جهان به سر نمی‌رسد، و قیامت برپا نمی‌گردد.

بدینسان می‌نگریم که مسئله انتظار موعود، روابطی بسیار عمیق با اصل اعتقادی معاد دارد. و بدینسان می‌نگریم که «انتظار»، شاخصِ مُنَوَّرِ اَبْعَادِ عَقَائِدِ حَقَّةِ است.

۱. صفحه ۲۱۵ را نیز ببینید!

۲. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۳.

۶- انتظار، ابعاد مکتب (۲)

یاد کردیم که انتظار، هم حافظ ابعاد عقیدتی مکتب است، و هم حافظ ابعاد عملی مکتب. در اینجا، به چند بُعد، از ابعاد عملی اشاره می‌کنیم:

۱- بُعد دینداری

از ویژگی‌های انسان منتظر، دینداری است و دیانت‌پیشگی. جز این نمی‌توان تصور کرد. انسان، در دوران غیبت، باید با مواظبت بیشتر، به امر دین خود، و به دینداری و صحت اعمال خود پردازد، و از هرگونه سستی، انحراف و فتور دوری گزینند. و اگر ابتلایی یافت، بزودی بازگردد، و در خط صحیح قرار گیرد، و به امام توجه و توسل جوید. امام صادق (ع) می‌فرماید:

برای صاحب الامر غیبتی طولانی است. در این دوران هرکسی باید تقوی پیشه سازد، و چنگ در دین خود زند^۱.

۲- بُعد پارسایی

انسان منتظر حکومت علی وار مهدی موعود، علاوه بر تدبیر و تقوی، باید پارسا باشد، و خود را چنان که آن پیشوا دوست دارد، بسازد و بدارد، و به او و یاران او شباهت به هم رساند، تا — به لطف خدا — در شمار آنان به حساب آید. امام صادق می‌فرماید:

هرکس خوش دارد، در شمار اصحاب قائم باشد، باید چشم به راه باشد، و پارسایی پیش گیرد، و کردار با ورع داشته باشد^۲.

در حدیثی دیگر، امام محمد باقر (ع)، می‌فرماید:

۱. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۵.

۲. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

تقوی پیشه سازید، و بار سنگین انتظار را، به کمک ورع و پارسایی به منزل رسانید، و با کوشش بسیار در عبادت و اطاعت خدا. هر یک از شما دینداران، هنگامی غرق شادمانی می شوید که به آستانه ورود به جهان دیگر پانجهید، و دوره دنیا را سپری کنید. آنجا چشمانتان به نعمت الاهی، و کرامت خدایی، و بهشت جاودانی روشن می گردد. آنجاست که همه اندوهها از میان می رود. و آنجاست که می بینید راهی که شما پیمودید حق بوده است، و راهی که مخالفان شما پیموده اند باطل...^۱

۳- بعد تقید مکتبی

یکی از ابعاد مهم، در فلسفه عالی تشیع، تقیید دقیق به مکتب و خط مکتب است. در صخره استوار اعتقادات شیعی، صخره خون بنیاد صلابت شعار، هیچ خراشی و رگه ای غیر اصیل پذیرفته نیست. تولی و تبری همین است. متابعت عاشقانه از حق و رهبر حق، و مخالفت خصمانه با ناحق و رهبر ناحق. این تقیید مکتبی، و صلابت اعتقادی، و حماسه داری دینی، و سازش-ناشناسی خطی، از ویژگیهای رهروان راه سرخ تشیع پایدار علوی است:

وَمَالِي إِلَّا آلَ أَحْمَدَ شِيعَةً

وَمَالِي إِلَّا مَشْعَبَ الْحَقِّ مَشْعَبٌ ۲.

— من پیرو آل محمدم، نه کسی دیگر، و راهسپر راه برحق حقم، نه راهی دیگر...

این است شعار شیعه، در طول تاریخ، در آوردگاهها و میدانها، در تبعیدها و زندانها، در خونها و حماسهها، در آتشفشانها و شعلهها، در فریادها و خروشها... و چنین خواهد بود، تا آن هنگام، که این فریاد، در جام زرین خورشید بریزد، و جهانگیر گردد...

منم بنده اهل بیت نبی
ستاینده خاک پای وصی

۱. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

۲. از ابیات قصیده بانیة «هاشمیات»، از گمیت بن زید اسدی، در گذشته سال ۱۲۶ هجری قمری.

براین زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم^۱.

انسانیت، و رعایت ارزش انسان، تنها و تنها در تعالیم علی و آل علی جلوه گر است، و انسان آگاه از این تعالیم، فدایی این راه است، و دشمن هر راه دیگر. دوستی علی و آل علی، دوستی انسان و انسانیت است، و دشمنی با علی و آل علی، دشمنی با انسان و انسانیت.

و انسان منتظر مهدی آل محمد «ص» چنین است، در خط آنان است، و جدا و بدور، و بلکه خصم هر راه دیگر، و هر خط دیگر. این است که پیامبر اکرم «ص» می فرماید:

خوشا به حال منتظرانی که به حضور «قائم» برسند، آنان که پیش از قیام او نیز پیرو او یند، با دوست او عاشقانه دوستند و موافق، و با دشمن او خصمانه دشمنند و مخالف^۲.

۴- بُعد امر به معروف و نهی از منکر

یکی از تکالیف عمده دینی، امر به معروف و نهی از منکر است. با این دو عمل است که احکام و فرایض الاهی برقرار می ماند، و جامعه دینی از انحراف می رهد. همچنین می دانیم که رضا و خشنودی مهدی «ع»، در آن است که «معروف» عملی شود، و «منکر» ترک گردد. بنابراین، انسان منتظر، نمی تواند در این باره بی تفاوت باشد.

بزرگترین امر کننده به معروف، و نهی کننده از منکر، در روزگار ظهور، خود مهدی «ع» است. پس چگونه ممکن است که جامعه منتظر، خشنودی مهدی را نخواهد، و در این بُعد، به مهدی اقتدا نکند، و به او تشبه نجوید؟ در حدیثی که کمی پیشتر نقل شد، پیامبر اکرم قید فرمود که حال آن کسان خوش است که در غیاب مهدی نیز به او اقتدا کنند (طوبی لمن أدرك قائم اهل بیتی، وهو مقتدی به، قبل قیامه...). و شاخص مهم این اقتدا، امر به معروف و نهی از منکر کردن، و

۱. از شاعر بزرگ، و حماسه سرای کهن، حکیم ابوالقاسم فردوسی.

۲. «الغیة»، شیخ طوسی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

خروش داری برای اقامه احکام خدایی است. این امر باید مشخصه عمده انتظار باشد، و سیمای آشکار جامعه منتظر... .

۵- بُعد اخلاق اسلامی

معلوم است که این بُعد نیز، باید در جامعه منتظر حضور محسوس داشته باشد. جامعه منتظر، باید جامعه‌ای اسلامی باشد. و بزرگترین وجه تمایز جامعه اسلامی، از دیگر جامعه‌ها، همان اخلاق نورانی اسلام است. انسان منتظر باید دارای اخلاق اسلامی باشد، و جامعه منتظر باید مظهر اخلاق اسلامی باشد. امام جعفر صادق (ع)، در حدیثی که بخشی از آن ذکر شد، می‌فرماید:

هر کس خوش دارد، در شمار اصحاب قائم باشد، باید در عصر انتظار، مظهر اخلاق نیک اسلامی باشد. چنین کسی اگر پیش از قیام قائم درگذرد، پاداش او مانند کسانی باشد که قائم را درک کنند و به حضور او برسند. پس (در دینداری و تَخَلُّق به اخلاق اسلامی) بکوشید، بکوشید و در حال انتظار ظهور حق به سر برید. این (کردار پاک و افکار تابناک)^۱ گوارا باد بر شما، ای گروهی که رحمت خدا شامل حال شماست!^۲

و اینکه اینهمه تأکید شده است که شیعه باید «زین» امامان خود باشد نه «شین» آنان، رعایت آن، در عصر انتظار، به صورتی مؤکدتر لازم است. شیعه باید بارفتار انسانی، و اخلاق محمدی، و صفات علوی، و فضائل جعفری، همواره مایه زینت و افتخار و آبروی ائمه طاهرین باشد، نه مایه ننگ آنان. باید طوری باشد که ائمه بتوانند به شیعیان خود افتخار کنند. و این رعایت، در دوران غیبت امام — به احترام امام — واجب‌تر است.

۶- بُعد آمادگی نظامی

امر بسیار جالب، و بسیار مهم، و بسیار مغفول، امر آمادگی نظامی در

۱. کردار پاک، همان اعمال صالح دینی و اجتماعی و اخلاق والای اسلامی است، و افکار تابناک، همان آرمان نورانی و مقدس انتظار، یعنی: اینکه حق ظهور کند، و عدالت جهانگیر گردد، و بشریت نجات یابد.

۲. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

عصر انتظار است. انسان منتظر قیامی بزرگ، و انقلابی خونین، و شورشی شعله‌ور، و درگیری عظیم جهانی، آیا ممکن است که خود هیچ گونه آمادگی برای حضور در این درگیری و کمک به این انقلاب نداشته باشد؟

مسلمان باید همیشه آمادگی نظامی و نیروی سلحشوری داشته باشد، تا به هنگام طلوع طلایع حق، به صف پیکارگران رکاب مهدی «ع» پیوندد، و در آن نبرد بزرگ حق و باطل، حماسه آفریند، و کمک رساند، و حضور فعال داشته باشد.

در اینجا، تعلیمی است خورشید سان، و دستوری است درخشان، از حضرت امام جعفر صادق «ع». امام، در این تعلیم، حوزه منتظران را فرامی خواند تا همواره نیرومند و مسلح باشند، و دوره انتظار مهدی «ع» را، با دست پر، به سر آورند:

لِيُعِدَّنَ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ، وَلَوْ سَهْمًا. فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ، رَجَوْتُ لِأَن يُنْسَى فِي غَمْرِهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ، وَتَكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ^۱.

— باید هر یک از شما برای خروج قائم اسلحه تهیه کند، اگرچه یک نیزه. چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیت یاری مهدی اسلحه تهیه کرده است، امید است عمر او را دراز کند تا ظهور را درک نماید و از یاوران مهدی باشد [یا برای این آمادگی، به ثواب درک ظهور برسد].

و در گذشته، شیعیان به این امر توجه بیشتر داشته اند، تا جایی که برخی اسلحه در خانه نگاه می داشته اند، و اینچنین آماده شرکت در استقرار عدل بزرگ بوده اند^۲. به بُعد انسانی و عمیق و والای همین سنت بنگرید: انسانهایی در طول قرون و اعصار، در مدت عمر، اسلحه داشته باشند، که به هنگام ظهور منجی انسانیت، و گسترنده اصول عدالت، و درهم کوبنده جباران، و خوارسازنده مستکبران، به او پیوندند، و برای نجات بشریت مظلوم و انسانیت محروم به پا خیزند. این چه زلال جاری، و چه عصمت پاک، و چه باور تابناکی است؟ آفرین بر این اعتقاد، و آفرین بر این آمادگی....

۱. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

۲. و امید است که اکنون نیز چنین باشد، بویژه در میان جوانان...

باری، بُعد آمادگی نظامی، و حضور اقدامی، در دوره انتظار، نیز بُعدی مهم است. من در همین فصل، درباره ای دیگر از بخشهای آینده، در این باره، باز سخن خواهم گفت.

۷- انتظار، دوران تکلیف حساس

با توجه و تأمل در ابعاد عملی انتظار— که در بخش پیش یاد شد— می بینیم که انتظار، تجلی جامع و تبلور کامل تربیتهای مکتب است. پس، انتظار، هم، «شاخص مَنوَر ابعاد عقاید حقه» است، و هم «تبلور کامل تربیتهای مکتب». آری غیبت، جریانی بسیار عمیق، و انتظار جریانی بسیار سازنده و مهم است. دوره غیبت و انتظار از یک جهت، مانند مدتی است که معلم از کلاس خارج می شود— چنانکه در پیش اشاره شد— تا بنگرد که شاگردان در غیاب او چه می کنند؟ و درباره تعالیم و تکالیف خود چسان رفتار می نمایند. انسان منتظر، که شاگرد مکتب پیامبران، و حاضر در کلاس دین حق است، باید همواره مراقب خود باشد، و در علم و عمل بکوشد، و بداند که معلم از کلاس بیرون رفته است، و هر لحظه ممکن است برسد، و او را در آن حال که هست ببیند... باید همیشه در حالی باشد که رضای کامل خاطر معلم را فراهم آورد.

آری، هنگامی که در مسائل یاد شده بزرگی می نگریم، و هنگامی که به ماهیت دین و تعلیمها و تکالیفهای دین می اندیشیم، و وقتی که به زندگی و تکلیف، با شناختهای درست، فکر می کنیم، به این نتیجه می رسیم، که روزگار انتظار، نه تنها روزگار سستی و رهایی و بی تفاوتی و قعود و تحمل و ظلم پذیری نیست، بلکه دوران انتظار، دوران حساس حضور تکلیفی است، هم در ابعاد تکالیف فردی، و هم در ابعاد تکالیف اجتماعی. دوران انتظار، دوران تکلیف است، تکلیف بزرگ. و آن تکلیف بزرگ نگاهی دین خداست، در سطح فرد، و در سطح اجتماع...

اگر روزگار انتظار، روزگار فتور بود، و انسان وظایف چندانی نداشت، باید تکلیف برداشته می شد، و باید در تعالیم پیشوایان، سخن از چنگ زدن به

دین، و رعایت تقوی و پارسایی، و حفظ خط مکتب و رهبری و امامت گفته نمی شد، با اینکه می بینیم چنین نیست، بلکه احکام خدا به قوت خود باقی است، و حوزه «تکلیف»، محروس و محفوظ است. و برچنگ زدن به دین تأکید شده است.

و گمان ندارم کسی تصور کند که چنگ زدن به دین، منفک از عمل به احکام دین تواند بود. و جزء احکام عمده دین، مبارزه با ظلم، و امر به معروف، و نهی از منکر، و حضور در همه ابعاد وظایف فردی و اجتماعی است. و اینها همه — چنانکه یاد شد — مبتنی بر قدرت و حاکمیت است.

من می دانم که سالهاست که تعلیم و تربیت دینی، به صورت صحیح انجام نیافته است، حتی در خانواده های مذهبی. لیکن امید است که از این پس چنین نباشد. و دین در همه ابعاد آن آموخته گردد، بویژه بعد فعال و مثبت آن، از نظر حضور اجتماعی، و شعور سیاسی، و شور اقامی. انتظار، دوران وظیفه مهم، و تکلیف بزرگ و حساس است. و نباید در این امر غفلت روا باشد.

۸- انتظار، نگهبانی ایمان

به «تکلیف حساس»، در دوران انتظار، اشاره کردیم. یکی از ابعاد عظیم تکلیف حساس و بزرگ، در روزگار غیبت و انتظار، حفظ دین، و نگهبانی مرزهای عقیدتی، و حراست باروهای باورهای مقدس است. جامعه منتظر نباید در باره این امر عظیم سستی روا بدارد.

لازم است فروغ ایمان، و نور یقین، و پرتو عقیده به حق، و تشعشع اعتقادات راستین، همواره، در دل و جان مردم محفوظ باشد، و پیوسته ژرفتر و ژرفتر شود، و بارورتر و بارورتر گردد.

لازم است جان و دل نوباوگان و نوجوانان و جوانان، هر دم، در برابر تابش اعتقادات حقه قرار گیرد، و از این تابش و تجلی آکنده گردد.

لازم است ایمان، جزء وجود آنان، و مایه تقوم هویت اصلی آنان باشد، تا کم کم، حق، و فداکاری در راه اعتلای حق، چون خون، همه وجود آنان را

گرم کند، و چون روح، جوهر حیات آنان باشد^۱.

لازم است سعی شود تا ایمان اعتقادی، با ایمان عملی در آنان، اتحاد یابد، و از نخستین سنین تکلیف و توجه، بُعد عمل به احکام نیز، عمل درست، در زندگانی آنان حضور قاطع بیابد.

در روزگار غیبت امام، و طولانی شدن عصر انتظار، ممکن است شبهه‌هایی در ذهن برخی بیاید، یا شیاطین پنهان و شیاطین آشکار، به سست کردن پایه‌های اعتقادی کسانی — بویژه جوانان — برخیزند؛ باید در برابر این شبهه‌ها مقاومت کرد، و آنها را از ذهنها و دلها زدود. همچنین مطالب و مسائلی، در روند زمانه، و تحولات زندگی بشر، و پیدا شدن افکار و مسلکها بروز می‌کند، که ممکن است ظلمتهای فکری بیافریند، و به ایمانها و روشناییهای قلوب، زیان برساند؛ باید در برابر این مطالب و مسائل نیز پایدار بود، و پایداری کرد، و در رد و رفع آنها، و روشن کردن پوچی آنها، به کوشش برخاست.

بطور کلی، حوزه‌های علمی و اعتقادی، و نگهبانان میراث قرآنی و فرهنگ تربیتی اسلامی، باید در برابر همه این تهاجمات پایداری کنند، و به تناسب هر مورد، به دفع این زیانها و خطرهای پردازند. اینهمه تأکید که در احادیث، درباره حفظ ایتم آل محمد (ص) شده است، قسمتی از آن تأکیده‌ها نساظر به این بُعد است، بُعد اعتقادی. این ایتم، ایتم معنوی و تربیتی هستند، و این حفظ، — از جمله — حفظ اعتقاد دینی، و تربیت دینی است در توده‌ها، بویژه در جوانان و نوجوان. و اینهمه که اهمیت داده‌اند به پاسداری از مرزهای اعتقادی، و گفته‌اند: عالمان حافظ دین، و نگهبانان عقاید مردم از انحراف، «پاسداران» مرزهای دینند، اینها همه، در آن صورت است که این نگهبانی و پاسداری، به نحو احسن، به عمل آید.

حفظ و گسترش اعتقاد دینی، و شناخت درست اعتقادی و عملی — که

۱. چنانکه در این روزگار، از دم مسیحایی امام خمینی، حق، و فداکاری در راه حق، چون خون، همه وجود گروههای بسیاری از جوانان ما و مردم ما را گرم کرده است — خدا را شکر... این چگونگی خدایی، باید، همواره، محفوظ بماند، و در حال تجلی و اقدام باشد، تا چون هنگام ظهور رسید، و طلایع دولت مهدی (ع) آشکارا گشت، مردمان ما، بویژه جوانان شجاع مسلح ما، در رده یاران او قرار گیرند، و کار را برای آن امام بزرگ مهیا سازند، و دشمنان او را براندازند، و پرچم حکومت او را برافرازند.

وسیله تشخیص حق از باطل است — در روزگار متصل به ظهور، مفیدتر، بلکه لازمتر است، چنانکه در احادیث رسیده است. و این بدان علت است که تنها دارندگان عقیده و عملند که در مسائل و حوادث پیش از ظهور گم نمی شوند، و دچار تردید نمی گردند، و حق را تشخیص می دهند. آری، آنان که «اعتقاد صحیح» و «عمل صالح» داشته باشند، به تصدیق و تأیید مهدی «ع» مبادرت می کنند و به سعادت بزرگ می رسند. این است که تا به هنگام ظهور مهدی — یعنی هنگامی که فریاد او به گوش همگان برسد — باید اعتقاد صحیح، و عمل صالح، در مردم منتظر حفظ گردد.

در احادیث و تعالیم، از اهمیت ایمان، در عصر غیبت، به گونه هایی عجیب یاد شده است، و منتظران مؤمن، دارای مقام و منزلت شمشیرزنان در رکاب پیامبر دانسته شده اند. از این بالاتر، پیامبر اکرم آنان را برادران خود خوانده است. همچنین از نظر خردمندی، و بصیرت، و اعتقاد، و اخلاص، مورد ستایش بسیار قرار گرفته اند. دل‌های منتظران مؤمن، در سخن امام صادق «ع» که سپس نقل خواهد شد، چونان قندیل‌های روشن توصیف شده است.^۱

پیامبر اکرم «ص»، خطاب به اصحاب:

... شما یاران اصحاب منید، لیکن برادران من مردمیند که در آخر الزمان می آیند. آنان به نبوت و دین من ایمان می آورند، با اینکه مرا ندیده اند... هر یک از آنان اعتقاد و دین خویش را با هر سختی نگاه می دارد، چنانکه گویی درخت خار مغیلان را در شب تاریک با دست پوست می کنی، یا آتش پردوام چوب تاغ را در دست نگاه می دارد. آن مؤمنان، مشعل‌های فروزانند در تاریکیها. خداوند آنان را از آشوبهای تیره و تاریک (آخر الزمان) نجات خواهد داد — لَأَخَذَهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَىٰ دِينِهِ، مِنْ خَرَطِ الْقَتَادِ، فِي اللَّيْلِ الظُّلْمَاءِ، أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَىٰ جَمْرِ الْغَضَا. أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ، يُنَجِّهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غِبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ.^۲

امام علی بن الحسین زین العابدین «ع»، خطاب به ابو خالد کابلی:

۱. صفحه ۳۱۷-۳۱۸ را ببینید!

۲. «بصائر الدرجات»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۴.

ای ابوخالدا! مردمانی که در روزگار غیبت به سر می برند، و معتقدند و منتظر، از مردمان همه زمانها افضلند. زیرا که خدای متعال به آنان خرد و فهم و معرفتی داده است که غیبت امام، برای آنان، مانند حضور است (یعنی با اینک در عصر غیبت به سر می برند و امام را نمی بینند، از نظر ایمان و تقوی و پابداری، گویی در زمان ظهور به سر می برند و امام خود را می بینند). این مردم را (که در چنان روزگاری زندگی می کنند)، خدا مانند سربازان پیکارگر صدر اسلام قرار داده است، همانان که در رکاب پیامبر «ص»، شمشیر می زدند و پیکار می کردند.

آنانند اخلاص پیشگان حقیقی، و آنانند شیعیان واقعی، و آنانند که — در نهان و عیان — مردم را به دین خدا دعوت می کنند...^۱

و این ایمان و باور، باید در جامعه باشد، و باید همچنین — تا زمان ظهور — بماند.

۹- انتظار، عدل و احسان

مسئله دیگری که مسلمان منتظر، باید به آن اهمیت بسیار بدهد، و در تحقق و گسترش آن بکوشد، عدل و احسان است. یکی از شعارهای سرلوحه ای، در قرآن کریم، این شعار سترگ است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ^۲.

— خداوند به اقامه عدل و اشاعه احسان امر می کند.

سخن از عدالت و دادگری، در اسلام و قرآن، اصلی است بنیادی و همه گیر، که نیازی به توضیح ندارد. اهمیت این اصل تا آنجاست که در بسیاری از احکام فقهی و عبادی نیز، به گونه ای، به لزوم عدالت برمی خوریم، از جمله در نماز جماعت، که می گویند، پیش نماز باید عادل باشد. و این عدالت که در پیش نماز شرط است نیز، به نوعی، ترک ظلم است نسبت به نفس، و نسبت به غیر.

۱. «احتجاج»، طبرسی، «بحار الانوار»، ج ۲۵، ص ۱۲۲.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

این است که منتظران ظهور دولت حق، و حکومت عدل، که دینشان اسلام است، و کتابشان قرآن، و نخستین امامشان علی بن ابیطالب است (یعنی تجسّم اعلای عدالت و دادگری)، و خود در انتظار تحقق حکومت عدل جهانی به سر می‌برند، باید پیوسته، نمونه این عدل و عدل‌طلبی باشند، و این چگونگی را نشان دهند، و جامعه خویش را از احسان سرشار سازند. باید جامعه آنان، نمونه آن عدل و دادی باشد که از آن دم می‌زنند، و منتظر ظهور ابعاد کلی و جهانگیر آنند.

می‌شود جامعه‌ای خود را منتظر حکومت عدل جهانی بدانند، و خود، در محیط خود، در روابط خود، در معاملات و حقوق و قوانین خود، عدالت را عملی نسازد، و رعایت نکند، و به عدل و داد نگراید، و از عدل و داد طرفداری نکند، و در راه آن به‌پا نخیزد، و نشانی از بسط عدل و احسان در آن جامعه نباشد؟ این امر چگونه تواند بود؟ و اگر باشد، صدق اینگونه مردمی در انتظار، از کجا نمودار خواهد گشت؟^۱

۱۰- انتظار، شناخت و موضع

در تربیت اسلامی، شناخت، اهمیت بسیار دارد. و شناخت در منطق اسلام، محدود به «شناخت نظری» نیست، بلکه هم «شناخت نظری»، و هم «شناخت عملی» هر دو را در بر می‌گیرد. هر عقیده‌ای که انسان در هر باره‌ای دارد باید از روی شناخت و بصیرت باشد، و هر فعلی و ترکی که از انسان سر می‌زند، باید بر پایه شناخت و تشخیص باشد.

این مسئله، در عصر غیبت، که امام معصوم غایب است، بیشتر از وقت‌های دیگر اهمیت پیدا می‌کند. در این روزگار، شناخت عقاید و افکار، و موضعگیریه‌ها و اعمال، اهمیتی ویژه می‌یابد. و همین داشتن «شناخت صحیح» است که از کوشش در عبادات و مستحبات افضل است.

دخترِ رشید هَجَری — شیعه معروف — می‌گوید: به پدرم گفتم: ای پدر، چه

۱. در برخی از بخش‌های آینده همین فصل، در این باره باز سخن خواهیم گفت، و یادآور یهائی خواهیم کرد.

بسیار در عبادت خدا رنج می‌بری و کوشش می‌کنی؟ در پاسخ گفت:
دخترم! بعد از ما مردمی می‌آیند که بصیرت و شناختی که در دین دارند، از
این کوششها و رنجها افضل است.^۱

این شناخت، در دو مرحله، تبلور می‌یابد:
۱- استقامت و پایداری.

۲- پیروی از خط صحیح امامت و رهبری.

اینک، به شرحی کوتاه، درباره این دو مرحله، می‌پردازیم:

الف - تحمل و پایداری

هنگامی که انسان حق و راه حق را بدرستی شناخت، در آن راه پایداری
می‌کند، و در برابرش دایم مشکلات، و ناسازگار یهای زمان تحمل و بردباری به-
خرج می‌دهد، و به هیچ گونه، دست از راه حق خود برنمی‌دارد. و این خود
فضیلتی بزرگ است. امام جعفر صادق «ع»، از پیامبر اکرم «ص» روایت کرده
است که آن حضرت به اصحاب خویش فرمود:

پس از شما مردمی خواهند آمد، که به یک تن از آنان، اجر پنجاه تن از شما را
خواهند داد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! ما در جنگهای بدر، و اُحُد، و حُنین
با تو بوده‌ایم، و درباره ما آیاتی از قرآن نازل شده است، این چگونه خواهد
بود؟ پیامبر فرمود: شما اگر در شرایطی که آنان قرار می‌گیرند قرار بگیری،
آن تحمل و شکیبایی را که آنان دارند نخواهید داشت.^۲

بدینگونه انسان عصر غیبت، باید دارای شناختی درست و بصیرتی
درخشان باشد، تا بتواند اعتقاد حق را حفظ کند، و در برابر هر پیشامد، پایدار
باشد. انسان منتظر باید بداند انتظار چیست؟ و برای چیست؟ او منتظر کیست؟ و
ظهور مقدمه چه اموری است؟ اگر این شناخت صحیح را به دست آورد، دارای
فضیلتی بزرگ خواهد بود. چنانکه از امام صادق «ع» رسیده است:

۱. «المحاسن»، برفی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

۲. «الغیبه»، شیخ طوسی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱.

هرکس امر امامت و رهبری را بشناسد، آنگاه پیش از قیام قائم از جهان برود، پاداش او مانند کسی است که در رکاب قائم شهید بشود.^۱

و این بدان علت است که با شناخت امر رهبری و امامت، انسان در خط الاهی معرفت و تکلیف قرار می گیرد، و داخل در حوزه ولایت الاهی می شود. و اینچنین کسی، در هر حال، در مقام قرب و کرامت است.

ب — پیروی از خط ممتد رهبری

در فصل نهم، از ابونصر فارابی نقل کردیم که به هنگام غیبت امام، باید از آداب و احکام امامان پیشین پیروی کرد، و راه را چنانکه آنان فرموده اند پیمود. این تعلیم که این فیلسوف بزرگ اسلامی شیعی مطرح ساخته است، همان است که در تعالیم ائمه طاهرین «ع» رسیده است. امامان تأکید کرده اند که در عصر غیبت به آداب و احکام دینی خود که از مکتب آنان فرا گرفته اید عمل کنید، و خط اعتقادی و عملی خویش را، با استواری و صلابت و با اعتقاد و تقید، نگاه دارید، تا طلوع طلایع ظهور فرا رسد، و پیشوای نهان گشته شما، از غیبت، به در آید. امام جعفر صادق «ع» در احادیثی چند، که راویان نقل کرده اند، همین مطالب را فرموده است:

... إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ، حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْآخِرُ...^۲ إِذَا أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ، وَأَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ، وَوَالِ مَنْ كُنْتَ تُوَالِي، وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً...^۳ كُونُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، حَتَّى يُظْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ...^۴ حَتَّى يَأْتِيَكُمْ بِصَاحِبِهَا -

— هرگاه زمان غیبت فرا رسید، به دستورات امامان پیشین چنگ درزنید، تا امام آخرین ظهور کنند... هرگاه روزی رسید که امامی از آل محمد در میان خود نداشتید، همان امامانی را که دوست می داشتید دوست بدارید، و همان کسانی (و خط باطنی) را که دشمن می داشتید دشمن بدارید (و از آنها دوری کنید، و به دام آنها در نیفتید!)، و

۱- «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱-۱۳۴.

همواره در خط رهبری و ولایت حقه جای داشته باشید، و صبح و شام در حالت انتظار (آمادگی) به سر ببرید! ... همان دینی را که داشتید داشته باشید، تا خداوند ستاره هدایت شما را طالع سازد، تا خداوند صاحب دین را برساند.

علامه مجلسی، در بیان این احادیث و تعالیم، می فرماید:

مقصود از این احادیث این است که در عصر غیبت، در امر دین متزلزل نشوید، و در مقام عمل حیرتی به خود راه ندهید. در اصول و فروع دین، به آنچه از امامان به دست شما رسیده است چنگ درزنید، و عمل به دین را ترک نکنید، و از دین خدا روی مگردانید، تا زمانی که امام شما ظاهر گردد...^۱

و یقین است که انسانی که دارای شناخت صحیح نظری و بصیرت عملی است، در مقام عمل و اقدام نیز، همین پیروی همه جانبه را شعار و پیشه خویش می سازد.

۱۱- انتظار، تمرین و ریاضت

منتظران با اخلاص، و تراز مکتب، در مرحله تربیت نفس و خودسازی، به امر دیگری نیز باید توجه کنند، توجهی عمیق. آن امر، تمرین زندگی است ساده و خشن، و دور از رفاه و تن آسانی، تا بدینگونه با زندگی پیشوای قیام هماهنگ گردند، و تاب پیروی از فرزند علی را پیدا کنند.

در باره موضوعی که یاد شد، در احادیث ما، تعالیمی رسیده است که اهمیت بسیار دارد. من تأکید می کنم، و توجه می دهم، که این تعالیم اهمیت بسیار دارد، و باید مورد نظر و عمل قرار گیرد. این تعالیم می گوید: باید در انسان منتظر، روح پارسایی، پایداری، زهد و بی نیازی، قدرت و مردانگی، شهامت و بیباکی، نظامیگری و سلحشوری، بوفور، وجود داشته باشد. انسان منتظر، باید این خصلتها را در خویشتن پدید آورد و پرورد، و به اصطلاح روز، یک فرد ساخته انقلابی، و یک چریک آماده باشد. هیچگونه ضعفی، سستی، امیال و علایقی، نباید شخصیت صخره‌ساز انسان منتظر را دستخوش قرار دهد.

۱. «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۳.

امام جعفر صادق «ع»، خطاب به ابوبصیر:

در باره خروج قائم، خیلی عجله دارید، هان! به خدا سوگند، او جامه موین می پوشد، و نان جوین می خورد. روزگار قیام او، روزگار به کار بردن شمشیر است (و جنگ با جباران و مفیدان و فاسدان)، و مرگ در سایه شمشیر... او شبانگاهان به دردمندان و نیازداران سر می زند، و روزها به نبرد در راه دین می پردازد، مانند امیرالمؤمنین...^۱.

آری، دولت جهانگیر عدل، باسانی، تشکیل نخواهد یافت. سهم انسان مسئول، و رنج انسان مسئول، در خدمت مهدی «ع»، برای تأسیس دولت جهانی او، بسیار خواهد بود. پس باید آماده شد، و باید آماده بود...
درد آشنایان، به همراهی آن پیشوای درد آشنا به پا می خیزند، و جباران و ابرقدرتان و نیروهای آنان را، با مبارزه و درگیری، و با مجاهده و جنگ، در پرتو یاری و نصر خدایی، از میان برمی دارند و خود مانند محرومترین محرومان زندگی می کنند: خوراکی خشک و اندک می خورند، و جامه ای خشن و کم بها می پوشند. اینسان رفتار می نمایند، تا محرومیت را از جهان بردارند، و تا انسانیت را به جهان بازگردانند.

۱۲- انتظار، بسیج عمومی

آینده از آن هیچ کس نیست، که «آینده از آن خداست». آنچه از ما ساخته است، این است که برای آینده آماده شویم، و خود را برای اجرای آنچه آینده از ما چشم دارد، مهیا سازیم.^۲

— «ویکتور هوگو».

در پیگیری بحثهای غیبت و انتظار، به این نتیجه می رسیم، که انتظار،

۱. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۲. مجله «سخن»، دوره ۲۰، ص ۱۲۶.

یک بسیج عمومی است. مکتب تشیع علوی، در عصر انتظار، پیروانی می خواهد همیشه آماده، و همواره در سنگر...

همیشه آماده، از نظر قدرتهای ایمانی و روحی، نیروهای بدنی و سلاحی، تمرینهای عملی و نظامی، پرورشهای اخلاقی و اجتماعی، و سازماندهیهای سیاسی و مرامی.

... و همواره در سنگر، سنگر مبارزه با تمایلات نفسانی، با سستیهای تکلیفی، با فتورهای موضعی، سنگر مبارزه با ذلت‌پذیری و استعمارزدگی، مبارزه با تطاول و ستم و تبعیض و استثمار و انحراف، مبارزه با زیر بار کفر رفتن، و برده دیگران شدن، و سلطه یهود و نصاری و ملحدان را پذیرفتن، و قدرتهای ناحق را تحمل کردن.

این آمادگی عمومی و همیشگی، جوهر اصلی انتظار است. این است که باید ماهیت انتظار شناخته شود، تا انتظار، انتظاری اسلامی باشد و شیعی و سازنده، نه یک تنبلی، و تکلیف‌رهایی، و «وادادگی». انتظار پدیده‌ای عظیم و جریانی مهم است. همه می‌دانیم که ظهور مهدی موعود، و رسیدن فرج اعظم، و فتح اکبر، امری بسیار بزرگ و بسیار مهم است: نشر عدالت در همه آفاق، و نشر حق در همه نفوس. شیعه، منتظر این امر بزرگ است. شیعه خود را برای چنین هدفی عظیم آماده می‌دارد.

همچنین می‌دانیم که در احادیث و تعالیم رسیده است که انتظار فرج نیز، فرج و پاره‌ای از فرج است، بلکه افضل اعمال، انتظار فرج است. بنابراین، باید انتظار نیز، مانند خود فرج، امری بسیار بزرگ و بسیار مهم باشد، تا قسمتی از فرج باشد، و افضل اعمال به شمار آید. و چنین هم هست...

یقین است که انتظاری که به اندازه خود فرج اهمیت دارد، و خود پاره‌ای و بخشی از فرج کلی الهی خوانده شده است، نمی‌تواند امری ساده، و حالتی بی تفاوت، و روزگاری خالی از تعهد و شور باشد. این است که باید بر شناخت مسئله انتظار، و فلسفه انتظار تأکید شود. این پدیده، باید در فرهنگ تشیع، موضوعی درسی باشد. چگونه می‌شود جامعه‌ای که از دیدار امام و تربیت حضوری او محروم است، و در عصر غیبت کبری به سر می‌برد، با این وصف، در حال فرج باشد، یعنی حالی که امام حق ظاهر گشته است، و حق همه جا را

گرفته، و عدالت به همه سوی رخت کشیده است؟ این چگونه می شود؟ فرض کنید: در جایی شب باشد، و پرتوی از ماه بتابد، و خورشید و فروغ تابنده خورشید در کار نباشد، با این وصف بگوئیم، در اینجا شب چونان روز است، و پرتو ماه چونان نورتابنده و خیره کننده خورشید. این در چه وقت و در چه حال ممکن است؟ و این سخن کی درست تواند بود؟ در جامعه منتظران نیز چنین است. می گوئیم، حال غیبت امام و عدم تابش مستقیم نور ولایت و هدایت، مانند حال حضور و تابش مستقیم است. این به چه معنی درست است؟.

پاسخ این است که چنین چگونگی در ارتباط دقیق است با وضعیت منتظران. اگر جامعه منتظر، چنانکه باید باشد باشد، و انسان منتظر، انسان تراز مکتب و تراز انتظار باشد، انتظار نیز به منزله فرج است. و انتظار، افضل عبادات است...

در اینجا باید با تأکید بگوئیم، که در این روزگار بیداری و حرکت و خون و شهادت، برادران اهل سنت نیز باید به خود آیند، و از این رؤسای خائن ممالک اسلامی دل بردارند، و به حرکت انتظار و حرکت منتظران پیوندند، و با جباران و دست نشانندگان درافتند، و وارد مبارزات بزرگ شوند، و در رده استقبال کنندگان دولت مهدی آل محمد (ص) درآیند، تا به احادیث و دستورات پیامبر اکرم (ص) عمل کرده باشند. — چنانکه در فصل پنجم نیز اشاره کردیم.

واقع این است که مسلمان، همین اندازه که مسلمان باشد و پیرو قرآن و تابع سنت (چه پس از قرآن به صحاح سیئه عمل کند و سنت را از این طریق بگیرد، یا به نهج البلاغه و کتب اربعه عمل کند، و سنت را از این طریق بگیرد)، دیگر اهل هر فرقه ای از فرقه های اسلامی باشد، باید به «مهدی موعود» معتقد باشد، و باید منتظر ظهور باشد، زیرا که این، اشارات قرآن است و بشارات پیامبر (ص). مسلمانان دیگر، باید در این بسیج عمومی، و حماسه کلی، و آمادگی اسلامی، و خروش رهایی، و طلب روشنایی، با شیعه آل محمد (ص) همگام و هماهنگ و همفریاد باشند، آنهم با همان قوام و عینیت، و با همان نضج و بلوغی، که بدان اشاره شد، یعنی جامعه های آنان نیز باید دارای «عینیت مقاومت» باشد، نه «عینیت تسلیم».

اکنون تصور کنید که اگر همانگونه که برخی از مردان متعبد شیعه مقید

بوده اند که همواره شمشیری تیز داشته باشند^۱، و شب هنگام آن را بر بالین نهند، و همواره دل بیدار و چشم براه باشند، و اندک بخوابند و سحرگاهان به پا خیزند، تا با این چگونگی، آماده یاری رساندن به دولت دادگستر مهدی باشند، و آماده برکندن ریشه ستم و ستمگری، و واژگون ساختن تخت و تاج جباران و قصر و کاخ ستمکاران... اگر دیگر مسلمانان جهان نیز — این یک میلیارد مردم اهل قبله — چنین باشند، و در این حماسه مقدس، وحدت یابند، و به هنگام تهاجم ستمگران و مستکبران، به پا خیزند و به سوی آنان و ارتشهای آنان هجوم برند، آیا چه کسی، و چه قدرتی، و چه ارتشی در برابر مسلمین تاب مقاومت تواند داشت، و مقاومت تواند کرد؟ و آیا چه کسی، و چه قدرتی می تواند اینهمه پراکندگی و ذلت در میان مسلمین پدید آورد، و اینگونه ثروت‌های مسلمین را ببرد؟ و شخصیت مسلمین را خرد کند، و به دین و مقدسات مسلمین تحقیر روا دارد؟ و اگر چنان باشد که یاد شد، آیا چه کسی می تواند این عروسک‌های کوکی، و این دست‌نشانده‌های رذل خائن، و این نوکران پست بی شخصیت بدبخت را، به نام «ملک»، و «سلطان»، و «رئیس جمهور»، و «امیرفلان»، بر توده‌های مصمم قرآنی مسلط سازد، و همه چیز آنان را، به وسیله این خائنان ناپاک ببرد و نابود کند؟! ای مسلمانان یکدم به خود آید! به عزت خدایی خود بازگردید! طومار این تفرقه و ذلت را درنورید! این دست‌نشانده‌گان خائن و این نوکران یهود و نصاری و ملحدان را سرنگون سازید! بانگ «الله اکبر» بردارید، و حق را بطلبید! و سر از تسلیم و انقیاد بپیچید، و سر به آستان حق و عدل فرود آورید!

۱۳ — انتظار و ضد انتظار

روشن است که چون شناختی از «انتظار» و «منتظر» پیدا شد، و معیارهای این دو معلوم گشت، و در آن معیارها با دقت و تأمل نگر بسته شد، ضد

۱. البته با توجه به این موضوع، که مقصود از شمشیر آخته و تیز، سلاح دفاعی و سلاح تهاجمی مناسب با هر زمان است، و باید در هر زمان، از بهترین و کارآترین نوع اسلحه آن زمان باشد. اگر این است که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة، و حرام محمد حرام الی یوم القیامة». اگر این است، و این حلال و این حرام، تا رستاخیز هست، باید همواره، آن را در هر زمان پاس داشت. و پاسداری، در هر زمان، برطبق امکانات و وسایل همان زمان خواهد بود.

انتظار و ضدمنتظر نیز شناخته می‌شود. چه بسا مردمی، یا کسان چندی بپندارند که منتظرانند، و از ثواب و ارج انتظار و منتظران برخوردار، لیکن چنین نیست. چه بسا کسانی تصور کنند که در حال افضل عبادات به سر می‌برند، یعنی انتظارِ قَرَج — چنانکه در احادیث رسیده است — اما چنین نیست.

جامعه‌ای که از نظر اعتقاد و بصیرت، و عمل و اخلاق، و حضور و اقدام، و آمادگی و ثبات، و طهارت و زهد، و شعور و شناخت، و عدل و احسان، آنچنانکه پیشوایان گفته‌اند و خواسته‌اند نباشد، چگونه «منتظر» محسوب خواهد گشت؟

کسانی و مردمی که فاقد ویژگی‌هایی‌اند که یاد شد، چه بسا — با توجه و تأمل در واقعیت انتظار — ضدانتظار، و ضد منتظر محسوب گردند، نه منتظر. در احادیث و تعالیم رسیده است که عفت و ورع و صلاح پیشه سازید. در روزگار انتظار صبور باشید. دوران غیبت را طولانی‌نشانید، زیرا که وعده خدایی حق است، و اگرچه به طول انجامد خواهد رسید. در کار تشکیل حکومت حقه عجله نکنید. صبر پیشه سازید...^۱

صبر در تعبیرات تعلیمی دین، در موارد بسیاری، به معنای صبر بر طاعت و زحمت عبادت است، و صبر بر خودداری از معصیت و دوری از لذایذ دنیا و گناه... صبر را، در تعالیم تشیع، نمی‌توان صبر در برابر ظلم و مُنکرات دانست. با این وصف، مسئله انتظار و لزوم آمادگی، در ارتباط با صبر و تحمل و شکیبایی، تغییری نمی‌کند. همه آنچه تکلیف منتظران است، برجا و ثابت است، چه منتظران صبور و بردبار باشند، یا شتاب پیشه و نابردبار.

انسان منتظر، نمی‌تواند به نام «صبر»، خواص اعتقادی و عملی، و آمادگی‌های نظامی و اقدامی را — که در احادیث ائمه بر آنها تأکید شده است — از کف بنهد، و از حالت حضور تکلیفی انتظار، به حالت غیاب تکلیفی درآید، و ضدانتظار گردد. انسان نمی‌تواند به نام انتظار، ظلم را — که همیشه مبارزه با آن

۱. معنای صبر در اینجا این نیست که ظلم و فساد اجتماعی را بپذیرید و در برابر آن ساکت باشید، و سلطه یهود و نصاری را — که به نص قرآن رد و طرد شده است — قبول کنید، و خود، در عصر غیبت، برای تسلط بر سرنوشت خود و اجرای احکام دینی خود قدمی برنذارید، بلکه معنای صبر، این است که در باره رسیدن مهدی «ع» و ظهور او، و تشکیل حکومت او، عجله به خرج ندهید، و از دوری دوره انتظار بی‌تاب و توان نگردید، که طول کشیدن آن، حکمت است. و رسیدن آن، حق... و خواهد رسید.

تکلیف است - قبول کند، و زیر بار ظالم و حکومت ظالم برود. سخن این است.

دوست دارم یکبار دیگر به این سخن برگردم که آنچه در پاره‌ای احادیث رسیده است که عجله نکنید، و در این کار شتاب نداشته باشید، اینها به معنای صبر بر ظلم و سکوت در برابر محو دین خدا و آثار دین، و قبول سلطه جباران و تسلط آنان بر دین و نوامیس مسلمین نیست، بلکه این احادیث، بعین، به همان معنای عجله نکردن در رسیدن دولت حقه جهانی مهدی (ع) است. چون این عجله چه بسا باعث شود که کسانی تحمل و بردباری خویش را از دست بدهند، و آهنگ تأسیس همان حکومت جهانی مهدوی بکنند، و بدان آهنگ به پا خیزند. و این امر شدنی نیست. زیرا که تأسیس دولت جهانی واحد الاهی، و نشر عدالت آفاقی و انفسی، و یژه دوران همان ولی الله اعظم است و بس.

همچنین شتابداری ممکن است باعث شود که برخی از مردم که به حکمت غیبت و انتظار و اسرار الاهی توجه ندارند، دچار ناامیدی گردند. این است که از عجله درباره فرا رسیدن ظهور و دولت مهدی (ع) و شتاب در این امر نهی کرده‌اند، و دستور صبر داده‌اند. یعنی انسان منتظر، درباره رسیدن دولت مهدی شتاب نکند، و بیتابی نشان ندهد. این نهی از عجله، حتی در «نهج البلاغه»^۱ و سخنان علی (ع) نیز آمده است. از اینجاست معلوم می‌شود، که مردمان درباره برپا شدن دولت الاهی در جهان، و از میان رفتن ستم و بیدینی، چنان عجله داشته‌اند، و به این امر چنان علاقه نشان می‌داده‌اند (و البته آرزوی هر انسان آزاده‌ای همین است)، که حتی در زمان امام اول، علی بن ابیطالب (ع) نیز، آثار این تسرع و شتابگری پیدا بوده است. تا جایی که لازم می‌شده است که علی (ع)، گاه گاه، مردم را از این شتابگری و شتابزدگی باز دارد، و یادآور گردد که تشکیل آن حکومت، بعدها، و بعد از افتادن کارها و رخ نمودن حادثه‌ها و ملحمه‌ها، به وقوع خواهد پیوست.^۲

نمی‌توان پذیرفت که دین اسلام، و ائمه طاهریں (ع)، صبر بر ظلم و ترک امر به معروف و نهی از منکر را، برای مسلمین تجویز کرده باشند، دینی که

۱. «نهج البلاغه»، ص ۴۵۷-۴۵۸ و ...

۲. «نهج البلاغه»، ص ۴۵۷-۴۵۸ و ...

می گوید:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَتَفْتَهُ فِي بَحْرِ لُجْجِي. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ
الْمُنْكَرِ، لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ آجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةٌ
عَدْلٍ، عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.^۱

— همه کارهای خیر، و جنگ در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر، مانند آب دهانی است در برابر دریای موج خیز. امر به معروف و نهی از منکر کردن، نه اجل کسی را نزدیک می کند، و نه روزی کسی را می کاهد.^۲ و از همه اینها (همه اعمال خیر، جنگ در راه خدا، امر به معروف و نهی از منکر کردن)، افضل و برتر، گفتن یک سخن در باره عدل است، در نزد حاکم جابر و ستمگر.

این سخن علی «ع» است. و دهها و دهها از اینگونه تعلیم در اسلام رسیده است. در این صورت، آیا ممکن است پذیریم که در دوره طولانی غیبت و انتظار، مسلمانان از چنین تکالیفی معاف، و از چنین اجرها و فضیلت‌هایی محرومند؟!!

۱۴ — نقش نیروهای مردمی

خوب است حالا که سخن از آمادگیها می گوئیم، بصراحت یادآور شویم که در انقلاب بزرگ مهدی «ع»، نیروهای مردمی نقش دارند، نقشی عمده. درست است که پاره‌ای از مسائل مربوط به «امام غایب»، جزء مسائل ماورای طبیعی است: غیبت، طول عمر، داشتن میراث پیامبران و... و غلبه بر سراسر جهان. اینها مسائل عادی نیست، بلکه اموری الهی است، و مهدی خود، «غیبُ الله» و «سِرُّ الله» است. ظهور و تسلط او بر جهان، و غلبه او بر شرق و غرب عالم نیز، تا حدودی در ارتباط با همین جنبه الهی و ماورای طبیعی است،

۱. «نهج البلاغه»، ص ۱۲۶۳.

۲. مقصود این است که از امر به معروف و نهی از منکر کردن نترسید، که این کار باعث نمی شود که اجل شما زودتر برسد و خطر متوجه شما گردد، بلکه اجل وقتی که باید برسد می رسد، و اگر هنگام آن نرسیده باشد نخواهد رسید، چه امر به معروف و نهی از منکر بکنید، و چه نکنید و از این دو تکلیف الهی سر باز زنید. همچنین انجام دادن این دو تکلیف، موجب زیان مالی و کم شدن روزی کسی نیز نمی شود.

که اشاره خواهیم کرد. اینها همه هست، و در تعالیم رسیده است، و درست است. لیکن باید در نظر داشت که یک طرف قضیه این ظهور و انقلاب، انسان است. مهدی می آید تا به کمک انسان و انسانیت برخیزد، و دست انسان را بگیرد، و «جهان انسانی» را پدیدار سازد. و انسان، موجودی است که در قلمرو «تکلیف» و «اختیار» حرکت می کند. بنابراین، در دوران ظهور نیز، همین تکلیف و اختیار هست. انسان در آن جریان بزرگ نیز حضور دارد، آنهم حضور اختیاری و تکلیفی. و همین است که در هنگام ظهور نیز برخی از مردم، حق را اختیار می کنند و در پی مهدی به راه می افتند، و برخی باطل را اختیار می کنند، و در روی مهدی می ایستند. البته اینان نابود می شوند، چه در روزگار ظهور حق بزرگ، به بدان و بدخواهان و باطل و باطل گرایان مهلت داده نمی شود، تا چونان خار در گلستان انسانیت بمانند و ببالند، و جان انسان و انسانیت را بگزند و رنجه دارند، و از بالیدن جوانه های حق و فضیلت، در آفاق حیات بشری، جلوگیری کنند، دیگر هرگز چنین نخواهد بود. باری، این را می گفتیم که عنصر تکلیف و اختیار، در آن روزگار نیز حضور کامل دارد. و انسان، در کنار مهدی، وارد صحنه می شود. و عدل جهانی، به رهبری مهدی، و با کمک انسانهای مقاوم و مبارز، تحقق می پذیرد. بنابراین، اصل یاد شده، یعنی نقش نیروهای مردمی در تحقق یافتن حکومت مهدی «ع»، باید همواره در یادها باشد، تا آمادگیها را فراهم آورد. شیعه معتقد، که در قدیم اسلحه نگاه می داشته است، و علمای دین و ائمه جماعت، که جوانان را به تمرین امور جنگی و تیراندازی وادار می کرده اند، برای همین حضور و دخالت مردم، در پیشبرد کارهای حکومت مهدی بوده است. و جالب هم همین است که انسان خود بکوشد تا حق را حاکم بسازد. انسان ضایع شده در طول تاریخ، و خرد شده در زیر پای مستکبران و جباران، و در منجلاب فلسفه ها و ایسمها و مرامها، در پرتو عنایات حق و رهبریهها و مدد های خلیفه حق، چنان به قوام می آید، که خود، حکومت حق و عدل جهانی را می گستراند، و خود در شمار یاوران مظهر عدل مطلق جای می گیرد، و با کمک رهبری الاهی، عدالت آفاقی را به همه سوی گسترش می دهد، و آنگاه رهبر، عدالت انفسی را پیریزی می کند، و بسط می دهد.

آنچه یاد کردیم، یعنی حضور نیروهای مردمی در تشکیل حکومت

مهدی «ع»، از احادیث و تعالیم دین گرفته شده است. و این امر قابل توجه بسیار است. در احادیث ائمه طاهرین «ع»، بصراحت ذکر شده است که مهدی، به هنگام ظهور، از مردم کمک و یاری می طلبد. و این بدان سبب است که هم مردمان را به راه سعادت و حق ببرد، و به فیض فداکاری در راه استوار ساختن حق و عدالت نایل بسازد، و هم حرکت انسانی و قیام جهانی خویش را تا جایی که ممکن است با دست خود مردم به ثمر برساند. در احادیث می خوانیم:

مهدی از مردم یاری می طلبد. یکی از یاران خود را می خواهد، به او می فرماید: به نزد مردم مکه برو، و بگو: ای مکیان! من فرستاده مهدی ام. مهدی می گوید: ما خاندان رحمتیم، ما مرکز رسالت و خلافتیم. ما ذریه محمد و سلاله پیامبرانیم. مردمان به ما ستم کردند، و بر ما جفا روا داشتند، و از هنگام درگذشت پیامبر — تا هم امروز — حق ما را از ما ستاندند. اکنون، من از شما یاری می طلبم، به یاری من بشتابید!...^۱

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ، وَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ...^۲

ای مردمان، ما از خدا یاری می طلبیم، و از هر کس از مردم که دعوت ما را بپذیرد، و در صف یاران ما درآید...

إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ، الْيَوْمَ، وَكُلَّ مُسْلِمٍ...^۳

ما امروز، از خدا یاری می طلبیم، و از هر مسلمانی که در جهان هست...

در تعالیم رسیده است که بانوان نیز، در این قیام بزرگ، مشارکت دارند. چنانکه از امام محمد باقر «ع» روایت شده است که فرمود:

چون مهدی فریاد برآورد که ما از خدای یاری می طلبیم و از هر مسلمانی، سیصد و سیزده تن از مردان نزد او آیند، که با آنان پنجاه زن نیز هست! این جماعت در مکه گرد آیند...^۴

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۳۸.

۳. «تفسیر العیاشی»، ج ۱، ص ۶۵، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

۴. در این حدیث، مشارکت متعهدانه زنان مسلمان، در حرکت های اجتماعی مطرح گشته است.

۵. «تفسیر العیاشی»، ج ۱، ص ۶۵، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

و این شمار، شمار نخستین گروه از یاران مهدی «ع» است، سپس دسته دسته مردمانی که جزء یاران او خواهند بود، از زن و مرد، به آنان خواهند پیوست.

۱۵- حضور شیعه در صحنه

نباید مایهٔ تعجب شود اگر ببینیم که شیعه، در روزگار ظهور، حضور فعالتری دارد، و در صحنه‌های مبارزات بزرگ، نقشی عمیق‌تر و جدی‌تر ایفا می‌کند. شیعه‌ای که به اصل وصایت الاهی — که در همهٔ پیامبران بوده است — اعتقاد دارد؛ شیعه‌ای که از زمان حیاتِ پیا بر و پس از پیامبر، بنابر آیات قرآن و دستورات مؤکدِ پیامبر «ص»، دنبال علی بوده است و سپس در خطِ امامت حرکت کرده است؛ شیعه‌ای که دست از محمد و آل محمد «ص» برنداشته است؛ شیعه‌ای که همه جا محرومیت دیده و بلا کشیده و زندان رفته و شکنجه شده و شهید داده است؛ شیعه‌ای که در طول قرن‌ها و سده‌ها همواره در برابر ستمکاران ایستاده و سازش نکرده است؛ شیعه‌ای که سینه اش در سقیفهٔ بنی ساعده خرد شده و در ریگزار داغ رفته به جان آمده و در نبرد جمل و دینقین و نهروان حضور یافته و خون داغش در مرج عذرا بر زمین ریخته و از سابط مداین گذشته و در صحرای تفتیدهٔ طفق عاشورا حاضر بوده و شب یازدهم عاشورا را گذرانده است؛ شیعه‌ای که در گناسهٔ کوفه به دار آویخته شده و سپس پیکرش سوخته و خاکسترش برباد داده شده است؛ شیعه‌ای که قتلها و زندانهای امویان را تحمل کرده است؛ شیعه‌ای که در کنار جسر بغداد پیکر مسموم پیشوای زندانی خود را نگریسته است؛ شیعه‌ای که زندانهای عباسیان را آکنده داشته است؛ شیعه‌ای که همهٔ سرزمینهای اسلام — از مکه تا بلخ — همه جا را با خون خود رنگین ساخته است و همیشه فریاد او دعوت به حکومتِ معصوم و مدعای او مبارزه با ظلم و بیدادگری بوده است؛ شیعه‌ای که بیش از هزار سال است که از جان و دل و با خون و قیام، مهدی آل محمد «ص» را طلب کرده است؛ این شیعه اگر در صحنه‌های انقلاب بزرگ، حضوری فعال داشته باشد، جای هیچ تعجیبی نیست. و این شیعه — پس از اینهمه فداکاری و پایداری — اگر حاکم و وارث سراسر زمین بشود، نیز، جای بی‌توقعی دیگران نخواهد بود، شیعه‌ای که پیرو متعهد

خون آشنای خَطِ نبوت است، از آدم تا خاتم، و خَطِ وصایت، از علی تا مهدی....

هنگامی که قائم قیام کند، خداوند شیعیان را، از همه شهرها، نزد او گرد می آورد.^۱

هنگامی که قائم قیام کند، خداوند هر عیب و نقصی را از شیعیان برطرف می کند، و دل‌های آنان را چنان پاره‌های پولاد می گرداند. قدرت هر مرد از آنان را، به اندازه قدرت چهل مرد قرار می دهد. و آنگاه آنان حاکمان و فرمانروایان زمین خواهند بود، و سران بزرگوار جهان.^۲

و این بیانات، همه، می تواند تأکید بر این امر باشد که شیعه باید همواره حضور اعتقادی و اجتماعی خویش را، و تشکیلات سیاسی و نظامی — یعنی در واقع، «حضور شیعی» خویش را — در صحنه تاریخ نگاه دارد، تا سرانجام به هنگام ظهور، در محل خود و در جریان اصلی و بحق خود، قرار گیرد.

۱۶ — حضور ایرانیان در صحنه

در برخی از احادیث اشاره شده است به حضور فعال «عَجَم»^۳ در جامعه مهدی. البته مقصود از عجم ملت‌های غیر عرب است، ولیکن، به احتمال قوی، بیشترین مصداق آن در هنگام ظهور، ایرانیان خواهند بود، بو‌یژه که مرکز ثقل تشیع نیز در ایران است، این سرزمین قهرمان و مقدس. به هر حال شرق (شرق کشورهای اسلامی)، و خراسان (سرزمین خورشید طالع)، و طالقان، و قم (وری)، و مکه مکرمه، و مدینه منوره، و نجف اشرف، و کوفه، در جریان ظهور حق مطلق، نقش‌هایی عمده دارند، چنانکه قُسطنطنیه (استانبول فعلی) نیز، یکی از مراکز مهم فتح‌های اولیه مهدی و یاران اوست!... از شهرها و سرزمین‌های دیگری نیز، در مبارزات و فتوحات اولیه سپاهیان مهدی آل محمد «ص»، نام برده شده است، شهرها و سرزمین‌هایی که محل درگیری‌های بزرگ و حوادث گران است، از جمله:

۱. «تفسیر العیاشی»، ج ۱، ص ۶۶، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۹۱.

۲. «خصال»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۱۷.

۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۶۴.

انطاکیه^۱، دمشق، فلسطین، اردن، حِمْص، و حَلَب. و سپس که در این مراکز، و پاره‌ای جاهای دیگر — از جمله سرزمین چین — مبارزات و درگیری‌هایی اتفاق افتاد، و فتح‌های نمایان و پیروزی‌های بزرگ، نصیب مهدی و یاران او شد، آثار نصر و غلبه این قیام معلوم می‌شود، و اندک اندک، سراسر جهان، از وقوع حادثه کبری، و قیامت صغری، آگاه می‌گردند، آنگاه مقدمات فتح همه جهان فراهم می‌گردد، و انقلاب به همه جا راه می‌گشاید، و در مدتی کوتاه، از جایی که خورشید طلوع می‌کند تا آنجا که غروب می‌کند، همه جا را، فرا می‌گیرد.

۱۷- تأیید و نصر

در همه دعوت‌های حق، در طول تاریخ، تأیید و نصر الاهی، به کمک آن دعوت‌ها آمده است. گاه، این تأیید و نصر، ظاهر و آشکارا بوده است، و گاه پوشیده و پنهان. چنانکه گاه، در مقطعی حساس بوده است، و گاه در احوال دیگر. این است که مؤمنان به حق، و فداکاران در راه حق، آثار حق و تأیید حق را، و اشعه امیدافزای نصر الاهی را مشاهده کرده‌اند، و مشاهده می‌کنند. در مواردی نیز که پیروان حق، بظاهر، شکست خورده‌اند، در قیاس با هدف آنان که «اعلام حق» و «اعلام موضع حق» و «طرفداری از حق» بوده است، شکست نخورده‌اند. به سخن دیگر: پیروان حق، هدفی جز حق ندارند. این هدف، دو مرحله مترتب برهم دارد:

۱- اعلام حق، در برابر باطل.

۲- غالب ساختن حق بر باطل.

با این حساب، پیروان حق، هیچگاه و در هیچ میدان شکست نخورده‌اند. آنان حتی در جایی که شهید شده‌اند و پرچم از دستشان افتاده است، به بخشی از

۱. در احادیث رسیده است که «مهدی، نخست به انطاکیه می‌رود، و از غاری در آنجا، تورات موسی (نسخه اصلی)، را بیرون می‌آورد... عصای موسی و انگشتری سلیمان نیز در آن غار است». («بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۳۹۰).. آنچه در مآخذ، درباره انطاکیه آمده است، با موضوع یادشده مناسب است: «... انطاکیه کنونی (انطاکیه، در جنوب ترکیه، بر رود اورونتس، نهر العاصی، ۲۲ کیلومتری ساحل مدیترانه قرار دارد)، فقط قسمت کوچکی از انطاکیه قدیم را اشغال کرده است. از شهر قدیم، باروها، آبار، تئاتر و قلعه‌ای باقی است. در کاوشهایی که در آنجا و در اطرافش به عمل آمده موزائیک‌های عالی، از شش قرن اول میلادی، به دست آمده است. جام بزرگ انطاکی، که در ۱۹۱۰ به دست آمد، به زعم بعضی، همان جام مقدس است».

هدف خویش نایل آمده‌اند، که همان اعلام حق باشد، و طرفداری از حق. آنان با اعلام حق، وجود باطل را مورد تردید قرار داده‌اند، و رونق پوشالی باطل را منکوب ساخته‌اند، و پایه‌های آن را لرزان کرده‌اند. و همین است که هر جا پرچم حق، در میدانی بر زمین می‌افتاده است، دوباره در میدانی دیگر افراشته می‌گشته است، و همین‌گونه ادامه داشته است تا کنون... و سپس نیز ادامه خواهد داشت... و کجای این امر، شکست است؟

این است که می‌گوییم پیروان حق و سربازان نبرد حق، هیچگاه، به معنای واقعی، شکست نخورده‌اند. غروب عاشورا، پیکر حسین «ع» و یارانش روی خاک افتاده بود، خیمه‌های آنان در آتش می‌سوخت، و خاندان و اطفال ایشان در میان سنگ و خار بیابان پراکنده بودند، حال آیا آنان شکست خورده بودند، و آیا آن چگونگی شکست بود؟ اگر شکست بود، پس آن حق که اعلام شد چه بود؟ پس ماهیت حکومت باطل که افشا گشت چه بود؟ پس آنچه در جام خورشید ریخت و باقی ماند چیست؟ پس دین خدا که از خطر محو شدن رهایی یافت، کدام است؟ پس قیام‌هایی که از آن پس، پیایی، پیش آمد و آمد تا هم اکنون—و سپس نیز پیش می‌آید—و همواره، به روی ستمگران سیلی نواخت و نواخت—و سپس نیز می‌نوازد— چیست؟ شکست فراموش شدن خط و مکتب است نه ریختن خون سرباز حق بر زمین... به هر حال، در دعوت عظیمای مهدی «ع»، تأیید و نصر الاهی، به صورتی آشکار پدیدار خواهد گشت، و دل‌های مؤمنان را، در برابر ابرقدرتان جهان و ارتشها و نیروهای آنان گرم خواهد ساخت، و شورپیروزی را در جانها زنده خواهد کرد.

آری، او— یا «اسم خدا» — خروج خواهد کرد، چنانکه شاعر شیعی قدیم، دِغْبِلِ خُزَاعِی، در قصیده تائیه معروف گفته است، و آن قصیده والا را، در حضور حضرت امام ابوالحسن الرضا «ع» خوانده است:

خروجِ إمامٍ لا محالة خارجٌ
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

يُمَيِّرُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ

وَتَجْزِي عَلَى التَّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ^۱.

... امامی از آل محمد «ص»، بیقین، خروج خواهد کرد،
 او به تأیید اسم اعظم الاهی و برکات نصر آسمانی به پا می خیزد.
 او حق و باطل را از هم جدا می کند،
 و همه را، بر شادخوار یها، و کین توز یها، کیفر می دهد.

دِعْبِلِ مِی گوید:

چون این ابیات را نزد امام رضا «ع» خواندم، آن امام بشدت گریست. آنگاه فرمود: «ای دِعْبِلِ! رُوحُ الْقُدُسِ به زبانِ تو سخن گفته است. آیا می دانی این امام چه کسی خواهد بود؟» گفتم: نه (شخص او را نمی شناسم)، لیکن شنیده‌ام که امامی از شما آلِ محمد «ص» خروج می کند، و زمین را از عدل و داد می آکند. امام رضا «ع» فرمود: «پس از من، فرزندم محمد امام است. پس از محمد فرزندش علی امام است. پس از علی (هادی) فرزندش حسن امام است. و پس از حسن (عسکری)، فرزندش، حُجَّتِ قَائِمِ خواهد بود. اوست که در زمانِ غیبت چشم به راه او یند، و در زمان ظهور همه مطیع او گردند. او زمین را پر از قسط و عدل می کند، پس از آنکه پر از جور و ستم شده باشد...»^۲

باری، در احادیث رسیده است که «مهدی، منصور بِالرُّعْبِ، و مؤتَد بِالنَّصْرِ» است. یعنی به هنگام ظهور، رُعب او در دل‌های قدرتمندان می افتد، و نیروهای غیبی و غیر مرئی به کمک او و یاران او می شتابند. و این نیروها، در جای خود، کار خود را خواهند کرد. یک نمونه آن، بنا بر احادیث بسیار، نابود شدن سپاهِ عظیم «سُفْیَانِی» است، در بیداء — سرزمینی میان مدینه و مکه. و اینها همه، منافات ندارد با لزوم حضور مردم در صحنه، و اینکه مهدی «ع»، مردم را به حق و یاری حق دعوت می کند، و از آنان کمک می طلبد — چنانکه یاد شد. برای تأیید این مطلب، یعنی اینکه مؤتَد بودنِ مهدی «ع» از سوی خدا و به تأییدات غیبی، منافات ندارد با لزوم کمک و همکاری و مجاهدت مردم، برای استقرار حکومت الاهی او، یادآوری می کنم که در حدیثی

۱. «الغدیر»، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲. «الغدیر»، ج ۲، ص ۳۵۵.

از امام جعفر صادق «ع» رسیده است که انقلاب مهدی را سه سپاه یاری می دهند، و در پیشبرد آن کمک می رسانند:

۱- سپاهی از فرشتگان.

۲- سپاهی از مؤمنان.

۳- سپاهی از رعب.^۱

پس، هم تأیید و نصر الاهی در کار است، و به وسیله فرشتگان عمل می کند، مانند جنگ بدر؛ هم به تأیید الاهی، رُعب او و ترس از او و انقلاب او، دل‌های مخالفان و نیروهای آنان را از جا می کند و آن قدرتها را متزلزل و مغلوب می سازد؛ و هم حضور فعالانه مؤمنان است که آن انقلاب عظیم را به پیش می برد، و به سامان می رساند، و در جهان می گستراند.

۱۸- آماده طلبی، نه...

با توجه به مباحث و مطالبی که گذشت، و با مرور در احادیث اهل بیت «ع»، بخوبی معلوم می گردد، که کسانی که آماده طلبند، و تصور می کنند که با ظهور امام دوازدهم «ع»، همه چیز بسرعت رو براه می گردد، و بدون هیچ رنجی و گرفتاری و جهادی، مصائب انسان رفع می شود، و مشکلات بشریت حل می گردد، و دین خدا به همه سوی می رسد، و اینهمه قدرتهای شیطانی و وسایل و ابزار و ارتشها، بآنی، از پای درمی آیند، و سپس جهانی آماده و مُرَفَّه و سراسر عدل و احسان را بر آقایان عرضه می دارند؛ این کسان در اشتباهند. و این کسان، بواقع، منتظران نیستند، منتظران به مفهوم اسلامی و تعلیم شیعی. اینگونه کسان، که در دوره‌های قبل از ظهور، خود را به راحت افکندند، و از هر درگیری با ستم و ستمکاران کناره گرفتند، و از هر اقدام اسلامی و اجتماعی تن زدند، و نوعی مقدسمآبی پیشه ساختند، و تصور کردند که عمر را به تن آسانی می گذرانند، و اگر روزی ظهور فرا رسید، مثل برق، جهان درست می شود، و محل امنی برای وادادگی و تن پروری فراهم می آید، اینگونه کسان به اصطلاح، کور خوانده اند. چگونه در مکتب عملی و فعال، و جهادپیشه، و شهادت شعار، و زهدنشان، و جهش...

۱. «الغیة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۹.

بنیان تشیع، چنین چگونگی قابل قبول تواند بود؟ و چگونه امامان ما، چنین کسانی را در رده شیعه خویش، پذیرا خواهند گشت؟ اکنون ببینیم خود آنان چه فرموده اند:

... قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ «ع»: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ، لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا، وَلَا يُهْرَقُ مِحْجَمَةً دَمٍ، فَقَالَ: «كَلَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوِ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا، لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ «ص»، حِينَ أُذِمَّتْ رَبَاعِيَّتُهُ، وَشُجَّ فِي وَجْهِهِ، كَسَلًا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ». ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ.^۱

— بن خدمت امام محمد باقر «ع» عرض کردم: مردم می گویند: مهدی که قیام کند، کارها خودبخود درست می شود، و به اندازه یک حجامت، خون نمی ریزد. فرمود: «هرگز چنین نیست، به خدای جان آفرین سوگند. اگر قرار بود کار، برای کسی، خودبخود درست شود، برای پیامبر «ص» درست می شد، هنگامی که دندانش شکست، و صورتش شکافت. هرگز چنین نیست که کار خودبخود درست شود. به خدای جان آفرین سوگند کار درست نخواهد شد تا اینکه ما و شما در عرق و خون غرق شویم». آنگاه امام، به علامت پاک کردن عرق، دست به پیشانی خود کشید.

در حدیث دیگر، از امام ابوالحسن الرضا «ع» نیز، اینگونه روایت شده

است:

... لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُنَا «ع»، لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْعَلَقُ وَالْعَرَقُ، وَالْقَوْمُ عَلَى الشُّرُوحِ. وَمَا لِبَاسُ الْقَائِمِ «ع» إِلَّا الْغَلِيظُ، وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشِبُ.^۲

— هنگامی که قائم آل محمد «ص» خروج کند، خون است و عرق ریختن، و سوار مرکبها بودن در میدانهای مبارزه. و قائم «ع»، جز جامه درشتناک نخواهد پوشید، و جز خوراک درشتناک نخواهد خورد.

و اینگونه احادیث متعدد رسیده است. این است که مردان حق باید خویشان را آماده یاری علی ابیطالب ثانی بسازند، و گوش به سخن تنبلان، و تن پروران، و آماده طلبان، یا ضعیف النفسان و ناتوانان ندهند، و دل به

۱. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۵۸.

۲. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۵۹.

«آماده طلبی» — که برخلاف سُنَّتِ الاهی است — خوش نکنند، و مرد عمل و جهاد باشند، و مرد کار و قدرت، و مرد شجاعت و توانایی، و مرد اقدام و تکلیف. داشتن آمادگی، حتی آمادگی نظامی و سیلاحداری، به اندازه ای اهمیت دارد، که از طریق «تعلیمات دعا و زیارت» نیز ما را متوجه آن کرده اند. چنانکه از جمله، در زیارت «سرداب مقدس»، چنین تعلیم داده اند که بخوانیم:

اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورًا، فَاجْعَلْ سِلَاحِي بِنُصْرَتِهِ مَشْهُورًا.

— خداوندا! همچنانکه دل مرا، با یاد حُجَّتِ خود مهدی، آباد و زنده ساختی، سلاح مرا نیز در راه یاری او آماده و آخته ساز!

در این زیارت مبارک، سپس، چنین می خوانیم:

وَإِنْ حَالًا بَيْنِي وَبَيْنَ لِقَائِهِ الْمَوْتُ — الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ أَحْتِمًا، وَأَقْدَرْتَ بِهِ عَلَيَّ خَلْقَتِكَ رَغْمًا — فَأَبْعَثْنِي عِنْدَ خُرُوجِهِ، ظَاهِرًا مِنْ حُفْرَتِي، مُؤْتَسِّرًا كَفْنِي، حَتَّى أُجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فِي الصِّفِّ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيَّ أَهْلِيهِ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ: «كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۱.

— و اگر چنان شد خدایا، که مرگ — که برای همه هست، و نشان قدرتِ قاهره تو است — از درک حضور مهدی محروم ساخت، ای خدا! تو مرا به هنگام ظهور او، از نو، زنده کن، تا از گورِ خویش سر برآورم، و کفن بر کمر بندم، و در رکاب او جنگ کنم، در صفی که افراد آن را در قرآن ستوده ای، و آن صَفِّ را «بُنْيَانِ مَرْصُوصٌ» (چنان پیکره ای پولادین) خوانده ای!

می نگرید که سخن از «سِلَاحِ مَشْهُورِ» (شمشیر آخته) است، و «بُنْيَانِ مَرْصُوصِ» (بنایی درهم رسته). و اگر از گور نیز درآیند و دوباره — به لطف الاهی — زنده شوند، برای جهاد است و مبارزه، و بستن کفن به کمر، و حمل سلاح بردوش. این است کارآیی و مقاومتی که از چشم براهان حکومتِ حَقِّه و منتظرانِ دولتِ مهدویّه، مطلوب است و مورد انتظار.

۱. «مفاتیح الجنان» — فصل «زیارتهای حضرت صاحب الامر، علیه السلام».

۱۹- ملحمه کبری، کشتار بزرگ

مَلْحَمَه (مَلْحَمَة)، در استعمالات قدیم عرب، به معنای «مَوْقِعَةٌ عَظِيمَةٌ الْقَتْلِ فِي الْحَرْبِ» است، یعنی: هنگامه ای بزرگ، و کشتاری عظیم در کارزار^۱. مَلْحَمَه، از ماده «لُحْمَه» (لُحْمَة) گرفته شده است، و لحمه به معنای پود است. جنگ بزرگ پرکشتار را از آنجا «مَلْحَمَه» گفته اند که مردمان در چنان کارزاری، چنان درهم فرو می روند که گویی پودهای جامه اند که در تارها فرورفته اند.

در آثار قدیم، و در احادیث اسلام، سخن از وقوع مَلْحَمَه ها (مَلَا حِم) رفته است، یعنی به هنگام بروز انقلابات آخر الزمان، و در طول زمانی پیش از ظهور، و در آستانه ظهور، مَلْحَمَه هایی به وقوع خواهد پیوست^۲. آری، سخن از خونریزیها و کشتارهای بزرگ است، مستکبران و ستمگستران، فوج فوج، کشته می شوند، خون همه جا را می گیرد، لاشه ها انباشته می شود، و مرغان هوا و درندگان صحرا، از این لاشه ها، سیر و پر، خوراک می خورند^۳.

بدینگونه دشمنان حق و عدالت تباه می گردند، و ابرقدرتان یکی پس از دیگری خوار و نابود می شوند. از خون ظالمان و جباران، و پلیدان و ناپاکان، و روحانی نمایان، و عالمان ادیان باطل، نهرها جاری می گردد، و زمینها رنگین می شود.

به ما تعلیم داده اند، و ما را تشویق کرده اند، که برای این کشتار عظیم، و این پاکسازی بزرگ جهانی آماده شویم. چه آماده سازی از این بهتر که به ما فرموده اند، از درگاه خدا مسئلت کنید که چنین جنگ بزرگ، و چنین پاکسازی وسیع تحقق یابد، چنانکه از جمله، در ذکر صلوات بر حضرت مهدی (ع) آمده است:

۱. «ملحمه»، در استعمالات جدید عرب، به معنای اشعار و منظومه های حماسی بلند است، مانند آثار هومر و فردوسی.

۲. صفحه ۱۰۲ و صفحه ۱۰۵-پانوشت- دیده شود.

۳. «الغیبه»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۴۶، و ۲۵۱، و ۳۸۸.

... وَأَقِم بِهِ الْحَرْبَ ...

— خدایا! آتش جنگ با دشمنان خود را، به دست مهدی، شعله‌ور ساز!

در ارتباط با مسئله آماده‌سازی برای هنگام ظهور و یاری مهدی («ع»، ما را به موضوع شهادت نیز توجه داده‌اند، تا با فداکاری بیشتر، و بیباکی افزونتر، وارد صحنه‌های پیکار شویم. فرموده‌اند: اگر شهید شدید (زیرا که بطبع در جنگ و کارزار، کشته شدن و شهادت نیز پیش می‌آید)، باید بسی شادمان باشید، زیرا که مانند شهیدان سرفرازی خواهید بود که در رکاب پیامبر خدا شهید شده‌اند. آری، هر شهید از ما، در رکاب مهدی، اجر دو شهید دارد.

اینهمه کسان را، اینهمه فاجران و کافران را، اینهمه دشمنان عدل و فضیلت را، و اینهمه خصمان جنایت‌پیشه انسان و انسانیت را چه کسی باید بکشد؟ تو، تو ای منتظر ظهور، تو ای شیعه مهدی! آری تو باید بکشی. برای اینکه بخوبی آماده شوی، اجر شهادت در این مبارزه بزرگ را، اجر دو شهید دانسته‌اند، و اجر کشتن یکی از دشمنان مهدی را، معادل اجر بیست شهید شمرده‌اند. و آفرین بر این مذهب، و بر این مکتب، مذهب و مکتبی که می‌گوید، اگر به یاری رهبر حکومت عدل جهانی شتافتی، و در راه یاری او کشته شدی، اجر دو شهید داری. و اگر دشمنان او را — که دشمنان شرف و پاکی و عدالت و انسانیت و حق و فضیلتند، و وارثان همه ظلمها و جنایتها و همه ظالمان و جنایتکاران تاریخند — کشتی، برای کشتن هر یک تن از آن پلیدان ناپاک، اجر بیست شهید خواهی داشت:

... وَمَنْ أَدْرَكَ قَائِمًا فَقُتِلَ مَعَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ. وَمَنْ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ،

عَدُوًّا لَنَا، كَانَ لَهُ أَجْرُ عَشْرِينَ شَهِيدًا.^۱

— هر کس قیام قائم ما آل محمد «ص» را درک کند، و در رکاب او (و در راه یاری او)، کشته شود، اجر دو شهید دارد. و هر کس یکی از دشمنان ما را، در حضور او بکشد، اجر بیست شهید خواهد داشت.

۱. «امالی الشیخ الطوسی»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۳، و ۳۱۷.

۲۰- حوزه منتظران

«باید هدفی داشته باشیم، که در جستجوی آن، همدیگر را گرامی بداریم.»

حالا نوبت آن است که سری بزنیم به حوزه منتظران، و چشم براهان. شاید اکنون بهتر بتوانیم سیمای این حوزه را ترسیم کنیم، و نشانه‌ها و نشانه‌های آن را بنگریم. منتظران، مبشران آزادی و منادیان رهایی اند. منتظران، فریادگران رسیدن روزند، و استقبال کنندگان طلوع خورشید. اینکه گفته اند: «زندگی در اوجی فراتر از رنج، و نومیدی، و کام حریص زمان می گذرد»، این اوج، در واقع همان زندگی منتظران است. و اینکه گفته اند: «دنیا به حکمت و امید نیازمند است»، این حکمت، همان دانایی و دل‌بیداری پیروان حق است، و این امید، همان امید رهایی. اینها همه، شکوه چهره انتظار است. هر کسی حق دارد، از شنیدن نام «انتظار»، هیجان زده شود، و شیفته دیدار سیمای منتظران گردد. آری، منتظران مردمی اند که تمام وجودشان شناخت حق است، و همه دلشان بصیرت، و همه لحظاتهمان انتظار رهایی انسانیت، مردمی که تمام آرمانشان، طلوع صبح عدالت است، تا نور حق به سراسر گیتی بتابد، و همه جای جهان آکنده از داد و دادگری گردد. براستی اینچنین مردمی دیدنی اند، و اعجاب انگیز، و تحسین آفرین. و راستی آیا این مردم چگونه اند؟

تصور کنید که به مدخل شهری رسیده‌اید. در آنجا به شما می‌گویند: این شهر، شهر منتظران است، مردم این شهر در حالت انتظار و چشم‌براهی به سر می‌برند! می‌پرسید: اینان منتظر چه کسی اند، و در انتظار چه چیز به سر می‌برند؟ می‌گویند: این مردم چشم براه مردمی هستند آسمانی، که هم اکنون زنده است و از نظرها پنهان است، او امام آنان است و ناظر کردار آنان. چشم براهند که این مرد آسمانی ظاهر شود، و جهان را از ظلم و ستم پیرایند، و با صلاح و اصلاح بیارایند، و از عدل و فضیلت بیا کند، و انسانیت مهضوم را به مقام شامخ خود برساند، و بلوغ روز، و بلوغ آفتاب، و بلوغ انسانیت، و بلوغ خرد را اعلام دارد. این

مردم دارای چنین آرمانی اند، و چشم‌براه چنین واقعه‌ای، و منتظر چنین پیشوایی... هنگامی که در دروازه آن شهر چنین بشنوید، با خود می‌گویید: به‌به، آفرین، چه با عظمت مردمی، چه روشن‌اندیش قومی، چه انسان‌دوست ملتی، چه والانگر توده‌ای، چه پاکدل امتی، و چه حماسه‌دار گروهی!... آیا اجتماع اینان، روابط انسانی اینان، داد و ستد و معاملات اینان، انصاف و مروت اینان، پاکدامنی و عفت اینان، انسانیت و فضیلت اینان، تعهد و تقوای اینان، شرف و آزادگی اینان، خرد و درایت اینان، شور و حماسه اینان، پایداری و صلابت اینان، امید و فعالیت اینان، نظافت و ظرافت اینان، ذوق و هنر و زیباییگرایی اینان، توجه به خدا و مناجات اینان، اقدام و درگیری و سلحشوری اینان، مظاهر اجتماعی اینان، اخلاق انسانی اینان، مربیان و عالمان و واعظان اینان، بازارها و معابر اینان، اخلاق انسانی اینان، مربیان و عالمان و واعظان اینان، بازارها و خیابانهای اینان، مسجدها و مدرسه‌های اینان، سیاست و مدیریت اینان، حکومت و حاکمان اینان، قاضیان و قضاوت اینان،... چگونه است؟ آیا این مردم چه کسانی‌اند؟ یکی به درون این شهر روم، شهر منتظران، و چشم‌براهان؛ و یکی در احوال آنان بنگرم، و لذت برم، و روح گیرم، و امید اندوزم، و پرشوم، و گسترش یابم، و عمق پذیرم، و ایمان استوار دارم، و خویشتن انسانی خویش بازیابم، و بر عظمت والای این عظمت‌شناسان نماز برم... باید حوزه منتظران مهدی موعود «ع»، پاسخگوی آنچه یاد شد. باشد، و هنوز بهتر و بالاتر... عینیت تشیع منتظر، باید این باشد و اینچنین...

۲۱- همیاری و همکاری

پیوند استواری که باید میان منتظران برقرار باشد، مورد توجه و تذکره طاهرین «ع» بوده است. منتظران، در اعصار غیبت، حاملان اصیلترین اعتقاد، و دارندگان راستین‌ترین موضع‌حَق‌ند. اعتقادات منتظران را، مبانی زبده اسلام، و حقایق زنده قرآن تشکیل می‌دهد - که پیشتر یاد کرده‌ایم. منتظران مدعی‌اند که ما چشم‌براه حرکتی هستیم که آرمان مقدس پیامبران را، از آدم «ع» و ابراهیم «ع» تا محمد «ص»، و آرمان مقدس امامان را، از علی بن ابیطالب «ع»

تا امام حسن عسکری (ع) تحقق بخشد، و بشریت را یکسره به رهایی بزرگ برساند. روشن است که پیوند افراد این حوزه اعتقادی مهم و درخشان — یعنی تک تک منتظران — باید تا چه اندازه صمیمی، پاک، استوار، منسجم، و عمیق باشد. در این مقام، و در مقام رفتار خدایی — انسانی که باید حاکم بر حوزه انتظار باشد، به تعلیمات سازنده بزرگ بسیاری برمی خوریم، از جمله این تعلیم:

عن جابر، قال: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ — عَلَيْهِمَا السَّلَامُ — وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ، بَعْدَ مَا قَضَيْنَا نُسُكَنَا، فَوَدَّعْنَاهُ وَقُلْنَا لَهُ: أَوْصِنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ: «لِيُعِينَنَّ قَوِيُّكُمْ ضَعِيفُكُمْ، وَلِيُعْطِفَنَّ غَنِيُّكُمْ عَلَى فَقِيرِكُمْ، وَلِيَنْصَحَنَّ الرَّجُلُ أَخَاهُ كَنُصْحِهِ لِنَفْسِهِ. وَاکْتُمُوا أَسْرَارَنَا، وَلَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَى أَعْنَاقِنَا. وَانظُرُوا أَمْرَنَا وَمَا جَاءَكُمْ عَنَّا، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ فِي الْقُرْآنِ مُوَافِقًا فَخُذُوا بِهِ، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوَافِقًا فَرُدُّوهُ، وَإِنْ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ عَلَيْكُمْ فَمَقُومُوا عِنْدَهُ، وَرُدُّوهُ إِلَيْنَا نَشْرَحَ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا شُرِّحَ لَنَا. فَإِذَا كُنْتُمْ كَمَا أَوْصَيْنَاكُمْ وَلَمْ تَعُدُّوا إِلَى غَيْرِهِ، فَمَاتَ مِنْكُمْ مَيِّتٌ — قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ قَائِمُنَا — كَانَ شَهِيدًا. وَمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَنَا فَقَتَلَ مَعَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ. وَمَنْ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَدُوًّا لَنَا، كَانَ لَهُ أَجْرُ عِشْرِينَ شَهِيدًا.^۱

— جابرمی گوید: من و گروهی از دوستان، پس از انجام دادن فرایض حج، برای خدا حافظی، به خدمت امام محمد باقر رسیدیم. به امام عرض کردیم: ای پسر پیامبر به ما سفارشی بکنید! امام باقر فرمود: «باید نیرومندان شما به ناتوانان کمک کنند. و توانگران به مستمندان برسند. هر یک از شما باید — چنانکه نیکخواه و نیکفرمای خود است — نیکخواه و نیکفرمای برادر دینی خود باشد. شما باید اسرار آل محمد (ص) را فاش نسازید (و به ناشایستگان و نامحرمان و نامستعدان نگوید)، و مردم را (با فاش ساختن پاره ای مطالب) بر سر ما نشورانید. شما باید در امر ما (خط دینی و تربیتی و تعهدی و اقدامی ما) بتررفی بنگرید، و آنچه از ما رسیده است بدرستی بشناسید و از آن آگاه

۱. «أمالی الشیخ الطوسی»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۲. ظاهراً (علاوه بر دیگر اسرار)، آراء علمی، اعتقادی، سیاسی، نظامی و تشکیلاتی نیز مقصود است. امروز نیز این امر می تواند برای ما و جامعه ما — به ملاحظاتی — مهم باشد، و موارد عملی داشته باشد.

گردید. هر یک از تعلیمات ما مطابق قرآن بود، آن را بگیرد و به کار بندد. و اگر چیزی (از ما برای شما نقل کردند و) مخالف قرآن بود، به دور افکنید. و اگر امری مورد شبهه واقع شد (و آن را بدرستی و روشنی تشخیص ندادید)، در آن باره درنگ کنید (و از پیش خود اظهار نظری نکنید و تصمیمی نگیرید)، و آن را به ما عرضه بدارید، تا همانگونه که شرح آن نزد ما معلوم است، شما را در جریان بگذاریم (و از چند و چون موضوع آگاهتان سازیم). اگر اینچنین بودید، و بدینگونه که سفارش می کنیم رفتار کردید (و برستی و راستینی پیرو نظری و عملی کتاب خدا و پیشوایان خود بودید)، و راه و روش و مسلک دیگری در پیش نگرفتید، هر یک از شما اگر از جهان درگذرد، و قائم ما (حکومت حقه ما) را درک نکرده باشد، شهید به شمار خواهد آمد. و در صورتی که قائم ما را درک کند، و در رکاب او شهید شود، پاداش دو شهید خواهد داشت. و هر کس در رکاب قائم یکی از دشمنان ما را (که دشمنان حق و عدل و فضیلت و انسانیتند) بکشد، پاداش بیست شهید خواهد برد.

این دستور عام امام، معیار سلوکه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی و تشکیلاتی شیعه است در عصر انتظار. از جمله این سلوکه‌ها و وظایف، تعاون است. تعاون و یاری‌رسانی. از همدیگر باخبر بودن، به هم سر زدن، یکدیگر را در امور خیر کمک کردن، پند دادن، خیرخواه بودن، و توانگران با تواضع و ادب نزد ناتوانان رفتن و به آنان رسیدن و مشکلات آنان را رفع کردن... این امور، جزء وظایف اولیه شیعه منتظر است.

توانایان باید به ناتوانان برسند. توانگران باید مستمندان را دریابند. باید غم از دل غمداران بردارند، و نیازمندان را بی نیاز سازند. باید هر کس خیر دیگری را بخواهد، و او را به خیر و نیکی و درستی و صواب دعوت کند. باید عمل صالح شایع باشد، و مردم یکدیگر را به شناختن و انجام دادن اعمال صالح فراخوانند، و در این راه کمک کنند. اینها سفارش امامان و پیشوایان ماست.

در اینجا، به دو امر مهم دیگر، 'درزمینه تکالیف و روحیاتی که برای انسان منتظر، در روزگاران غیبت لازم است، اشاره می‌کنم:

الف - پرهیز از یأس و مبارزه با آن

لازم است که منتظران حکومت توحید و عدل، و چشم براهان استقرار مبانی فضیلت و حق، از هیچ امری و عاملی، بویژه از طول کشیدن عصر غیبت، و فزون شدن قدرت کاذب قدرتمندان جهان، یأس به دل راه ندهند، و روح خود را با سَمِّ مُهْلِكِ یَأْسٍ مَسْمُومٍ نَسازند. یأس را باید با یاد خدا و قدرت خدا، و راست بودن وعده خدا و انبیا و امامان و دیگر بزرگان، از روح زدود. به سخن امام علی توجه کنید:

إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ، وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ... فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ،
انتظارُ الْفَرَجِ^۱

— چشم براه رسیدن فرج باشید، و از کارگشایی و آسایش رسانی الهی نومید مباشید. زیرا که بهترین اعمال، انتظار رسیدن فرج و گشایش است (از سوی خدا).

ب - استقامت و شکیبایی

در باره صبر و بردباری، و تحمل و شکیبایی، که یکی از زمینه های بزرگ تجلی قدرت روح، و تبلور ایمان، و نمایان شدن جوهر وجود و استعداد است نیز، سخنان و تعالیم بسیاری رسیده است. در اینجا به تعلیمی از پیامبر اکرم «ص» بسنده می کنیم:

إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ بِالصَّبْرِ، عِبَادَةَ^۲.

— چشم براه فرج (رسیدن گشایش الهی) داشتن، با صبر و بردباری، عبادت است.

و چنانکه یاد کرده ایم، توصیه به صبر، برای انسان منتظر، به معنای لزوم شکیبایی است در مورد غیبت امام، و برای رفع دغدغه خاطر و نفی تزلزل است، در باره اصل فرج کلی؛ بنابراین، صبر در اینجا به معنای ترک اقدامهای لازم و رهایی رتوده های مکلفین از وظایف خویش در طول روزگار نیست.

۱. «خصال»، «بحار الانوار» ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۲. «دَعَوَاتُ الرَّاهِنِ»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۴۵.

۲۲- تساوی در اموال، تساوی

در احادیث و تعالیم دین، و حقایق اسلام راستین، رسیده است که پیامبر اکرم «ص»، اموال را به «تساوی» تقسیم می فرموده است:

... أَلَيْسَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ «ص» يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟^۱

— آیا پیامبر «ص» حقوق مسلمین را به تساوی قسمت نمی کرد؟

این سخنی است که علی «ع»، در جواب اعتراض طلحه و زبیر فرموده است.

طلحه و زبیر، به خدمت مولا، اظهار داشتند که چون قبل از حاکمیت شما جانب ما رعایت می شده است، شما هم جانب ما را رعایت کن! علی «ع» در پاسخ آنان فرمود، که پیامبر اکرم، به تساوی تقسیم می کرد، و جانب کسی را رعایت نمی کرد. و ما پیرو پیامبریم.

همچنین در احادیث بسیار رسیده است، که علی «ع» نیز اموال و حقوق را به تساوی تقسیم می کرد. این مسئله مشهور است، و از مناقب و امتیازات معروف علی «ع» است. و جمله «أَقْسَمُكُم بِالسَّوِيَّةِ»، در باره آن امام بزرگ انسان، معلوم است.

همچنین در احادیث فراوان رسیده است که مهدی «ع» نیز اموال را بالسَّوِيَّة تقسیم می کند. اینک ذکر سه نمونه:

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «ص»: «أَبَشَّرَكُمُ بِالْمَهْدِيِّ... يَقْسِمُ الْمَالَ صَحَاحاً».

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَمَا صَحَاحاً؟ قَالَ: «بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ»^۲

— ابوسعید خدری روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود: «شمارا مژده می دهم به آن مهدی... مهدی مال را به صورت «صَحَاح» تقسیم می کند». مردی از پیامبر پرسید: صَحَاح چیست؟ پیامبر فرمود: «تسویه میان همه».

۱. «مناقب»، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۲. «مُتَنِدِ أَحْمَد حَبِئِل»، ج ۳، ص ۳۷، «منتخب الاثر»، ص ۱۴۷، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۸۱ و ۹۲.

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ... «ص» وَتَقْسِمُ الْمَالَ بِالسَّوِيَّةِ...^۱

— عبد الله بن مسعود، از پیامبر اکرم روایت کرده است که فرمود: «... مهدی مال را بین مردمان، به تساوی قسمت می کند».

۳- وَيُسَوِّي بَيْنَ النَّاسِ، حَتَّى لَا تَرَى مُحْتَاجاً إِلَى الزَّكَاةِ...^۲

— امام محمد باقر «ع» فرمود: «مهدی، اموال را میان مردم چنان به تساوی قسمت می کند که دیگر محتاجی به هم نمی رسد تا به اوزکات بدهند».

و این است جوهره مرام پیامبران، و ماهیت دین اسلام. با این وصف، جای دریغ بسیار و تأسف بیشتر است که برخی از فقها و فضلا، از مالکیتها دفاع می کنند، و جلو تقسیمات نسبه عادلانه را می گیرند، و از برگرداندن پاره ای از اموال و اراضی دارندگان پرتمکن، به حقداران و ناتوانان، مانع می شوند. این، محو جوهر اسلام است، چه آقایان بدانند و چه ندانند. این، کشتن نفس انبیا و ائمه طاهرین است؟ کدام فقه است آن فقه، که اینگونه فاصله های عجیب را تصدیق می کند. و اینگونه مالکیتهای کذایی دوره منحوس ظلم را، کاملاً شرعی و انبیائی می شناسد. ای وای بر این وضع، ای وای... در این جریان ضدّ خدایی، و ضدّ رضای خدا، و ضدّ ماهیت دین انبیا (که همواره، به نصّ قرآن کریم، طرفداران توده های محروم و پابرنه ها بوده اند). چه کسانی دست دارند؟ عده ای ثروتمندان زالوصفت، و برخی فقها و فضلائی بسته ذهن و محدود اندیش، و پاره ای مذهبیه های مرتجع — که البته خود تصور می کنند که مذهبیند و مذهب شناس — و جمعی ایادی مرموز! این ترکیب نامتجانس خطرناک، باعث می شود تا آگاهانی که می خواهند از مظلومان و محرومان دفاع کنند، و خط انقلاب را اصالت و استواری دهند، و ماهیت ضعیف گرای دین را متجلی سازند، از کاربمانند. من بسا سه جریان از چهار جریان یاد شده کارندارم، یعنی جریان ثروتمندان زالوصفت، و جریان ایادی مرموز — که می خواهند دین را طرفدار مالکیت و سرمایه داری و بهره کشان معرفی کنند و جوانها و توده ها را از انقلاب سرخورده و از اسلام

۱. «کشف الغمّة»، «بحار الانوار» ج ۵۱، ص ۸۴.

۲. «بحار الانوار» ج ۵۲، ص ۳۹.

مأیوس سازند—و جریان مقدس مآبان سفیه، این سه جریان را بایدهوشیاری جامعه، و شورانقلابی مستضعفین، وقاطعیّت مجریان آگاه نابودسازد. من تأسفم از برخی فقها و فضیّای حوزه دیده است. اینان چرا اینگونه می اندیشند؟ ای وای وای، که فقه آل محمد «ص»، و فقه علی و اولاد علی — رهبران بی نظیر طرفداری از محرومان، و دشمنی با توانگران و مال اندوزان و بهره کشان و تمتع شعاران — کارش به اینجا برسد. کارش به جایی برسد که اقتصاد باطل سرمایه داریهای وابسته را به رسمیت بشناسد، یا نوع مالکیتهای معروف دوران اخیر قاچاریه و سپس پنجاه ساله اخیر را — با آنچه در آنها بوده و گذشته است — به گونه ای بپذیرد؟ شگفتا و دریغا!

اینها حاصل توجه نکردن به کلیت تعالیم قرآن و ائمه طاهرین است؟! اینها حاصل جدا کردن «آیات الاحکام» است از دیگر اجزای قرآن و اسلام و تاریخ اسلام، و سیره عملی پیامبر و امامان؟! اینها حاصل نشناختن مسائل و مجاری زمان است، با اینکه اینهمه در احادیث رسیده است که زمان را بشناسید؟!!

اینها نتیجه گسستن از کلیت قرآن و تأمل در همه ابعاد قرآن است، یعنی: فقط و فقط آیات احکام را، با نظر اجتهاد و دقت نگرستن، و بقیه قرآن را گاه گاه — و بویره در ماه رمضان — برای ثواب خواندن، ۶۰۰۰ آیه را رها کردن و معلومات اجتهادی خود را در ۵۰۰ آیه منحصر ساختن.

اینها نتیجه ندانستن مسائل زمان، فرهنگ زمان، اقتصاد زمان، مجاری امور زمان است.

اینها نتیجه حبس شدن در مدرسه، و گسستن از جریان حیات بشری است.

اینها عاقبت معاشرت با اغنیا و گوش دادن به وسوسه ها و صلاح اندیشیها! و اغفالگریهای رندانه و مال دوستانه آنان است (وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ).

اینها بهره بی نصیبی از توجه و تعمق در فلسفه حیات، و نوامیس تاریخ، و حقایق اجتماع است؟!!

اینها سرانجام نداشتن مطالعه در تاریخ حیات پیامبر «ص» و ائمه طاهرین «ع»، و دور ماندن از شناختن فلسفه عملی آنان، و غرق شدن در ذهنیات

است...

اینها نتیجه درس ندادن و درسی نبودن تاریخ تحلیلی زندگی پیامبر اکرم و ائمه طاهریں در حوزه هاست.

اینها نتیجه مردن روح «زهد» است و توجه به تمتعات و رفاهخواهی و وسایل دنیا و مال و مالداران.

اینها ثمره دور ماندن از «نهج البلاغه» و «حیات نهج البلاغه» است!

اینها نتیجه نشناختن و درسی نبودن جوهر مذهب است...^۱

می گویند: «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» - بسیار خوب. آیا اینهمه اموال وسیع، «أَمْوَالُهُمْ» است. این اموال، بواقع، ملک قطعی و سالم و مشروع این توانگران است؟ اگر این است پس چرا علی «ع» فریاد می زند:

مَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا قَتَعَ غَنِيٌّ.^۲

— هر جا بینوایی گرسنه است، حق او در دست غنیی توانگراست.

و چرا امام جعفر صادق «ع» می گوید:

إِنَّ النَّاسَ مَا أَفْتَقَرُوا، وَلَا اخْتَأَجُوا، وَلَا جَاعُوا، وَلَا عَرُوا، إِلَّا بِذُنُوبِ

الْأَغْنِيَاءِ.^۳

— ناداری ناداران، نیازمندی نیازمندان، گرسنگی گرسنگان و برهنگی برهنگان، همه و همه، در اثر جنایت اغنیا و توانگران است.

آری، هر جا فقیری گرسنه است، خوراک او در سر سفره رنگین اغنیاست. هر جا زاغه نشینی بینوا در گوشه ای می لولد، حق مسکن او در خانه های بزرگ شمالی شهرها و دیگر کارخانه داران و مقاطعه کاران و تجار بزرگ و توانگران است. هر جا برهنه ای و بی لباسی به خود می لرزد، جامه او در جامه دانهای زیبا و متنوع خانواده های توانگر است. هر جا طفلی حق تحصیلات

۱. البته پیداست که مقصود در اینجا حکمی کلی نیست، تا ارزش و مقام شماری وارستگان نادیده گرفته شود؛ لیکن در دین خدا مجامله نیست، و باید واقعیات نیز گفته شود.

۲. «نهج البلاغه»، ص ۱۲۴۲.

۳. «وسائل الشیعه»، ج ۶، ص ۴.

اولیه ندارد، حق او در پای فرزندان مُسَرَّفَه و خارجِ گردِ متمکنان ریخته شده است. خرج تحصیلِ ضروریِ این طفل و امثال او، خرج تفریحها و فسادها و شب‌نشینیهای آنان است. و همینطور، و همینطور...
مگر علی «ع»، در نخستین روزهای خلافت خود نفرمود:

وَاللَّهِ لَوُوجِدْتُهُ قَدْ تُرُوجِحُ بِهِ التِّسَاءَ لَرَدَّذْتُهُ...^۱

— به خدا سوگند اگر با آن اموال زن ستانده باشند من آنها را برمی گردانم به بیت المال.

و این سخن را علی «ع»، در بارهٔ زمینها و اموالی فرموده است که در خلافت پیش از او به کسانی داده و حقوق محرومان را ضایع گذاشته بودند. و اکنون اوضاع ما بسیار شبیه است به همان اوضاع.

به هر حال، پیامبر ما به مساوات در تقسیم مال قائل بوده و بدان عمل می فرموده است. امام ما علی — و امام همهٔ مسلمین — نیز چنین می کرده است. مهدی «ع» هم که بیاید به مساوات عمل می کند. پس ما چه می گوئیم؟ چگونه ما خود را طرفدار حاکمیت محمد «ص» و علی «ع» و مهدی «ع» می دانیم؟ و تابع مکتب آنان؟ امروز مسائل جهان و انسان، عناوین ثانوی، واقعیت انقلاب اسلامی، شعلهٔ سوزان خون شهیدان، جانبداری مائوئی اسلام از محرومان، فسادِ دوران گذشته در نوع مسائل و روابط، بویژه روابط مالی و به دست آوردن مال و زمین و امکانات... و آن فسادها و وابستگیها، اینها همه اقتضا می کند که ما هوشیار و واقع بین باشیم، و جوهر دین را درک کنیم. دفاع از چه می کنیم و برای چه؟ در مورد بیشتر این اموال و املاک، در مالکیت شرعی و اسلامی آنها — حدوداً، یا بقاء، یا هر دو — شبهه است. ثروت کلان خصوصی، کجا می تواند مشروع باشد؟... مگر موازین شرع ساییده شده و از کار افتاده است. مگر با مقداری که برخی از این متمکنان، وجوه می دهند، خرج مسجد و حسینیه می کنند، در نسبت با آنچه دارند و از خون جامعه مکیده اند، و از گردهٔ محرومان کشیده اند، بَرئُ الذَّمه می شوند؟ چرا غفلت... چرا؟...

همین است که جوانان مسلمان و شیعهٔ آل محمد «ص»، نگران می شوند، آگاهان افسرده می گردند، و انقلابیون به نتیجه ای که باید نمی رسند —

که امید است این موانع حل شود. همین است که پاره‌ای از جوانان، برای رفع ظلم و تعدی و تبعیض، به این سوی و آن سوی کشیده می‌شوند، و به این مرام و آن جمع و آن گروه و گروهک می‌پیوندند، به گمان اینکه نزد آن کسان و آن مرامها چیزی هست. و نمی‌دانند که در دین و تعالیم دینی خود آنان چه چیزها هست. چرا؟ چون به آنان کمتر عرضه شده است. البته اکنون و پس از انقلاب، و با تعالیم مستضعف‌گرای امام خمینی، این مسائل — تا حدود زیادی — روشن شده است، و بعد انقلابی اسلام شناخته گشته است، و رُویت انبیایی دین نشان داده شده است^۱. امید است بسته اندیشان، آگاه گردند، و از جمود و یکسونگری درآیند. من می‌دانم که حفظ اسلام، جز با حوزه و حفظ حوزه میسر نیست. در نزد حوزه ندیدگان، اسلامی که اسلام باشد، و جوهر دینی در آن حضور داشته باشد — در حدی که باید — وجود ندارد. اما برخی از حوزه دیدگان بیخبر از دیگر چیزها و دیگر حقایق و واقعیات نیز نمی‌توانند، برای اسلام، نگهبانان خوب و موفقی باشند. اینان ممکن است گاه کلیت اسلام محمد «ص»، و علی «ع»، و مهدی «ع» را — دانسته یا ندانسته — فدای بسته ذهنی، و محدود اندیشی، و ساده‌دلی، و بیخبری، و ناآگاهی کنند، فدای محدوده‌های خارج فقه و اصول، فدای محصور بودن در فاصله‌های خانه تا مدرسه و مدرسه تا خانه ... این است مصائب نسل جوان جو یا ...

امید است که باز هم از خود حوزه به این مسائل رسیدگی شود. باید مشکل حوزه در خود حوزه حل شود. حوزه امروز مشعل عصر غیبت و فروغ راه مردم منتظر است. باید بیدار باشد، جوانب نگر باشد، آگاه باشد، و چون مشعل به همه سوی نور پیاورد.

امروز، حوزه باید با حضور آگاهانه و مسلط خویش، در همه موضوعهای والا، جای کمترین تردیدی در باره قابلیت عمیق و وسیع خود، برای اداره ملت، و هدایت امت، و بسط قسط، و نشر عدل، و احیای احکام متحرک اسلام، باقی نگذارد.

۱. باید برای رفع مسئولیت «دینی» و «نویسنده‌گی» و «سیاسی» و «اجتماعی» و «انقلابی» یاد کنم که آنچه تاکنون در این باره مطرح گشته، وعظ و تذکاراتی بیش نبوده است، و در مقام عمل و قانونگذاری و تصویب و اجرا، برای رفع تبعیضهای ناحق و اجرای عدالت اجتماعی و عمل کردن به روح اسلام، در «سیاست مالی اسلامی» اقدامی درخور نشده است.

باری بازگردیم به سخن دربارهٔ دیگر مسائل انتظار— اگرچه این یادآوری که کردیم، نیز جزء مسائل عمده و مهم امروز جامعهٔ انقلابی و منتظر ایران است، و یکی از چند «مسئلهٔ عمده» است که باید انقلاب بصراحت به آن پاسخ دهد. آری توجه به این امور، و برطرف ساختن محرومیتها امروز جزء اوجب واجبات است.

۲۳— مسجد، معبد، و زرادخانه

چرا گفتیم عینیت جامعهٔ انتظار باید عینیت مقاومت باشد نه عینیت تسلیم؟ برای اینکه جامعهٔ انتظار است، یعنی جامعه‌ای که متصل است به جامعهٔ ظهور. و عینیت جامعهٔ ظهور— در محیط اسلامی^۱— عینیت مقاومت است، چرا؟ برای اینکه بتواند، با مقاومت والا، و امکانات آمادهٔ خویش، در خدمت و نصرت مهدی قرار گیرد. در پیش گفتیم که مهدی «ع»، از مردمان، «استنصار» می‌کند، یعنی: طلب یاری می‌کند، و از میان آنان انصار و یاوران می‌طلبد.

اصولاً، در اسلام، تکیه بر قدرت و عزت است و سرفرازی و عظمت. از سویی دیگر، وقتی مردم خود در تحقق امری دخالت داشته باشند، هم از طرف خداوند اجر خواهند برد، و هم به آن امر علاقه‌مند خواهند بود. در اسلام تأکید بسیار شده است که جوانان به سالم سازی بدن، و بالا بردن «قابلیت بدنی» خود، و تمرین اسب سواری و تیراندازی و... بپردازند. پیامبر اکرم و ائمهٔ طاهرین نیز، در این امور شرکت می‌جسته‌اند، و مردم را و جوانان را در این راه تشویق می‌کرده‌اند.

همچنین در احادیث رسیده است که مهدی «ع»، پس از رسیدن ۳۱۳ تن، یاران خاص او، باز درنگ می‌کند، و دست به انقلاب جهانی خویش نمی‌زند، تا هنگامی که ده هزار تن نزد او، برای یاری او، گرد بیایند. در برخی احادیث دیگر آمده است که «(۷۰ هزار مؤمن آگاه وفادار (صدیق)، در میان یاران

۱. در محیطهای غیراسلامی نیز، مقاومت خواهد بود، و جماعتها و قدرتهایی از آنان، در برابر مهدی «ع» خواهند ایستاد. این مقاومتها باید با مقاومتهای طرفداران مهدی درهم بشکند و نابود گردد.

۲. «إكمال الدین»، «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۱۹۲، و ۲۸۳، و ۳۰۷.

مهدی خواهند بود^۱».

این است که باید مسئله آمادگی، و «تمرین نظامی» را جدی گرفت، بسیار جدی، و با اهمیت دانست، بسیار با اهمیت. من از سالها پیش معتقد بودم که باید جوانان مسلمان، حتی طلاب جوان، از قدرت بدنی کافی برخوردار باشند، و به تمرینهای لازم نظامی، و فنون مختلف ورزش پردازند، از نحوه های مختلف درگیری (کشتی و...) آگاه باشند، اهل اسلحه، و اسلحه شناسی، و اسلحه کار باشند. و اکنون نیز، بر این امر، بجد تأکید می کنم.

مساجد ما، همچنانکه معبد است، و مدرسه اعتقادات، باید مدرسه حماسه و جهاد نیز باشد. محراب باید مکان حرب باشد، هم حرب با شیطان، و هم حرب با طاغوت، با کفر جهانی، با ظلم، با گناه و تعدی، با تبعیض و تفاوت، با تکاثر طلبی و افزونخواهی، با ثروت اندوزی و محرومیت آفرینی، با... باید، در مساجد، همچنانکه در محلی قرآن است و «جامهری» و کتاب دعا، و درجایی کتابخانه، در گوشه ای هم اسلحه خانه باشد. باید جوانان محله ها، تحت آموزشهای لازم قرار گیرند، و از طریق سازماندهیهای دقیق و اصولی، در ارتباط با مساجد باشند، و در هر حادثه خطرناک و تهدید کننده، فوراً مسلح شوند، و آماده دفاع از همه چیز باشند. دشمن وقتی بداند مردم مسلحند کمتر حمله می کند. نتیجه این کار این می شود که درگیری کمتر شود نه بیشتر.

جوانان ما و ملت ما، از این پس باید این آیه حماسه آموز را، همواره، آویزه گوش خویش سازند:

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ، وَلْيَأْخُذُوا
 أَسْلِحَتَهُمْ، فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ
 يُصَلُّوا، فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ، وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ، وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ، فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً...^۲

ای پیامبر! هرگاه (در سفرهای جهاد)، در میان سربازان و سپاهیان اسلام باشی، و اقامه نماز جماعت کنی، باید گروهی از سپاهیان، مسلح، با توبه نماز بایستند، و چون یک

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۲.

رکعت نماز بخوانند و سجده را تمام کردند، بروند در برابر دشمن بایستند، و گروهی دیگر که نماز نخوانده‌اند، بیایند و با همان ساز و برگ جنگی به نماز بایستند. کافران می‌خواهند، شما اسلحه و امکانات خود را کناری گذارید، تا با یک حمله شما را از میان بردارند...

این تعلیم قرآن است. نماز را، به هنگام لزوم، مسلح بخوانید. از اسلحه خود، و امکانات جنگی غافل نشوید. تعالیم امامان نیز، اینچنین است. ما اگر بخواهیم به سخنان ائمه خود گوش داده باشیم باید پیوسته مسلح باشیم. و اگر یک سلاح کوچک هم شده است، در اختیار داشته باشیم. در صفحات گذشته، تعلیمی از حضرت امام جعفر صادق (ع)، در این باره، آوردیم. در پیش نیز، به موضوع سازماندهی، و ایجاد تشکیلات دقیق و نیرومند اشاره کردیم، و بر اهمیت آن تأکید نمودیم. مساجد می‌توانند از مهمترین پایگاههای ایجاد تشکیلات، و دفترهای نیرومند و مطمئن ارتباطی باشند، بویژه با توجه به بُعد مردمی مسجد، و رابطه صمیمی مساجد با محلات و مردم محلات^۱.

مسجد، چنانکه امام خمینی فرموده‌اند: «سنگر است، باید این سنگر را حفظ کرد». اکنون که سخن از مسلح شدن جوانان می‌گوییم، آنهم در ارتباط با دین و تکلیف، و تعهد و مسجد، باید با تأکید بسیار یاد کنیم که جوانان باید به آداب اسلحه‌داری آشنا باشند، و از اخلاق و رفتار «جوانمردان» — که در کتابهای مربوط آمده است — سرمشق گیرند. باید نخست شایسته حمل و قبول اسلحه بشوند، و سپس آن را به دست گیرند. «اخلاق سلاح‌داری»، آنهم بر موازین اسلامی، مسئله‌ای بسیار مهم است، و رعایت آن واجب است.

۲۴ — یالشارات الحسین

یا لشارات الحسین، شعاری است که همیشه در خون شیعه می‌جوشد، یا لشارات الحسین: بیایید به طلب خون حسین! این شعار شورآور، از ظهر عاشورا، از

۱. در ماههای اول انقلاب، در کتاب «تفسیر آفتاب»، درباره آمادگی نظامی و لزوم تشکیل ارتش اسلامی و... مطالبی نوشته‌ام. اکنون خوشحالم که تا حدود زیادی به بسیج عمومی توجه می‌شود. امید است که این اصل اقدامی، هرچه بیشتر بگسترده، و قوام یابد، و اصولی شود، و استحکام پذیرد، و پایدار و غیرقابل تزلزل گردد.

درونِ خاکِ خونینِ کربلا برخاست، و در جام خورشید ریخت، و به همه چیز رنگ خون زد، شفقِ خونبار را بیاراست، و فجرِ بیدار را بیا کند، و در کوهها و هامونها، و دشتها و جنگلها، و نهرها و دریاها، و در آبادیها و شهرها، و روستاها و دهها، در همه جا و همه چیز، بگسترده، و همه جا و همه وقت، خونها را به جوش آورد، و نهضتها را شکل داد.

این شعار است که همه جا را کربلا کرده است، و همه ماه را محرم، و همه روز را عاشورا... و همین شعار است که بر پرچم شورشیانِ دورانِ شورشِ بزرگ، شورشِ مهدی نیز، نقش خواهد بست. امام جعفر صادق (ع) می فرماید:

... وَرَجَاكَ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُرُّ الْحَدِيدِ، لَا يَشُوْنَهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَشَدُّ مِنْ الْحَجَرِ، لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَا زَالُوْهَا. لَا يَقْضُونَ بِرَأْيَاتِهِمْ بَلَدَةً إِلَّا خَرَبُوهَا. كَأَنَّ عَلَى خِيُولِهِمُ الْعُقْبَانَ، يَتَمَسَّخُونَ بِسَرِّجِ الْإِمَامِ - عَلَيْهِ السَّلَام - بِطَلْبُونِ بِذَلِكَ الْبَرْكَةِ، وَتَخْفُونَ بِهِ، بِقُوْنَهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْخُرُوبِ، وَبِكُفُوْنَهُ مَا يُرِيدُ فِيهِمْ.

رجاكَ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ، لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّخْلِ، يَبِيْتُونَ قِيَامًا عَلَى اطْرَافِهِمْ، وَيَصْبَحُونَ عَلَى خِيُولِهِمْ، رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ، لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ، هُمْ أَظْوَعُ لَهُ مِنْ الْأَمَةِ لِسَيِّدِهَا، كَالْمَصَابِيحِ، كَأَنَّ قُلُوبَهُمُ الْقَنَادِيلُ. وَهُمْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ. يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ، وَتَتَمَنُّونَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. شِعَارُهُمْ: يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ. إِذَا سَارُوا يَسِيرُ الرَّغْبُ أَمَامَهُمْ، مَسِيرَةَ شَهْرِ، يَمْشُونَ إِلَى الْمَوْلَى أَرْسَالًا، بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ إِمَامَ الْحَقِّ.^۱

... یاران مهدی، مردانیند پولاد دل، و همه وجودشان یقین به خدا، مردانی سختتر از صخره ها. اگر به کوهها روی آرند، آنها را از جای برکنند. درفش پیروزگر آنان به هر شهر و پایتختی روی نهد، آنجا را به سقوط وادار سازد. گویی آن مردان عقابان تیزچنگالند که بر مرکبها سوار شده اند. این شیرمردان پیروز و عقابان تیزچنگ، برای تبرک و فرخندگی، دست خویش، به زین اسب امام می کشند، و بدینسان تبرک می طلبند. آنان او را در میان می گیرند، و جان خویش را، در جنگها، پناه او می سازند، و هرچه را اشاره کند، با جان و دل، انجام می دهند. این شیر اوژنان، به شب هنگام

نخوابند، و زمزمه قرآن و مناجات خویش، چون صدای زنبوران عسل، درهم اندازند، و تا بامداد به عبادت خدای بایستند، و بامدادان سوار بر مرکبها باشند. آنانند راهبان شب و شیران روز، و آنانند گوش فرمانان امام خویش. و چنان چون مشعلهای فروزانند، و دلهای منور آنان، بسان قندیلهای نور در سینه هایشان آویخته است.

این مردان، تنها از خدا می ترسند، و فریاد «لا اله الا الله»، [و «الله اکبر»] آنان بلند است. و همواره در آرزوی شهادت و کشته شدن در راه خدایند. شعار آنان: «یا لثارات الحسین» است؛ بیایید به طلب خون حسین و یاران حسین! به هر سوی روی آورند، ترس از آنان، پیشاپیش در دل مردمان افتد (و تاب مقاومت از همه بگیرد). این خداجویان، دسته دسته، به سوی خداوند (یا امام) خویش روی می آورند. و خدا، به دست آنان، امام حق را یاری می کند.

۲۵- پرچمهای سیاه خراسان

از روزگاران قدیم، که از «مهدی موعود» گفتگو شده است، و در احادیثی در این زمینه که از پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهرین «ع» رسیده است، سخن از «رایات سود خراسان» رفته است، یعنی: پرچمهایی سیاه که از سوی خراسان (ایران) می آید، و مردمی که با آن پرچمها حرکت می کنند. گفته شده است که آنان در شمار یاران مهدی درمی آیند، و اورا یاری می کنند، تا حکومت جهانی عدل و داد را پی ریزد، و بر سر کار آورد.

محدث سنی معروف، علاء الدین متقی هندی^۱، در کتاب خود، درباره حضرت ولی عصر «ع»، یعنی: کتاب «البرهان، فی علامات مهدی آخر الزمان»، یک باب را، و اثره همین موضوع قرار داده است، و در آن باب (باب هشتم)، ۲۶ حدیث، از طریق ابوداود، ابن ماجه، احمد حنبل، ترمذی، طبرانی، حاکم نیشابوری، نعیم بن حماد، سعید بن مسیب و... آورده است. در این احادیث، از قول پیامبر اکرم «ص» و امیرالمؤمنین «ع» چنین رسیده است:

هرگاه دیدید که رایات سود (پرچمهای سیاه) از سوی خراسان (ایران) آمدند، خود را به آن پرچمها برسائید، اگر چه خویشان به روی برف بکشید، زیرا که مهدی خلیفه الله، در میان آنان است. پرچمهایی سیاه از سوی خراسان (ایران) می آیند.

۱. در گذشته ۹۷۵، ذکر کتاب وی در صفحه ۷۳ نیز گذشت.

مردمی که با آن پرچمها حرکت می کنند دلهایی دارند چنان پاره های پولاد... آنان راهبان شبند و شیران روز...^۱

پیشتر نیز، سخن برخی از اهل سنت را آوردیم که گفته اند: «مقصود از این پرچمهای سیاه — که در احادیث آمده است — پرچمهای اصحاب مهدی است، نه پرچمهای سیاهی که با ابومسلم خراسانی بود^۲».

۲۶- قیام زمینه سازان از مشرق

پس از اشاره به ابعاد عمیق پدیده «انتظار»، و ویژگیهای ضروری برای حوزه منتظران، و یادآوری نقش نیروهای مردمی در ظهور، و اهمیت بسیج عمومی و وجوب آمادگی و مترصد بودن، لازم است به حدیث بسیار مهمی نیز اشاره بکنیم. چه بسا متدینینی، و اهل علم و روحانیونی داشته باشیم که — از سر سستی و سادگی، و عدم تأمل و ترقوی در مسائل اجتماعی و بشری، و حکمتهای موزون الهی — بپندارند که به هنگام ظهور، همه جای جهان غرق در فساد و بیخبری است حتی سرزمینهای اسلامی و شهرها و آبادیهای شیعی، و دیگر احادی که رویی به حق و فضیلت داشته باشد در جهان به هم نمی رسد، و در چنین شرایطی ظهور بزرگ اتفاق می افتد. لیکن بر اساس احادیث دینی، مطلب اینگونه نیست. درست است که جهان عصر ظهور، جهان آکنده از ستم و بیداد است، لیکن در گوشه و کنار جهان بزرگ، بویره در آبادیهای اسلامی و شیعی، مردمی هستند — اگر چه در مقیاس با مردم سراسر جهان و نفوس کل بشر بسیار اندک — که معتقد به حق، و بصیر در امر حقند، و چشم براه مهدی اند، و آماده برای پیوستن به او و کمک و یاری او به سر می برند. با تأمل در احادیث و مطالبی که در همین فصل یاد شد، روشن می شود که این مردم (منتظران)، تا حدودی سازمان یافته اند و دارای تشکیلات و قدرت. و بدون این نتواند بود. یعنی حکمت تکلیف، و سیر اراده الهی، و سنتهای جاری خدایی، و قوانین اجتماعی نیز چنین اقتضایی

۱. «البرهان»، ص ۱۴۷ — ۱۵۲.

۲. صفحه ۷۰، پانوش شماره ۱ نیز دیده شود.

دارد. در چند روایت — که سنی و شیعه نقل کرده اند — آمده است که حتی پیش از ظهور مهدی «ع»، مردمی قیام می کنند، و مقدمات حکومت مهدی را فراهم می سازند.

حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، محدث معروف اهل سنت، باب پنجم از کتاب خود در باره مهدی «ع»، یعنی: «الْبَيَانُ فِي أَخْبَارِ صَاحِبِ الزَّمَانِ» را، و یژه همین مطلب ساخته، و آن باب را اینسان عنوان کرده است: «الْبَابُ الْخَامِسُ، فِي ذِكْرِ نُصْرَةِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ لِلْمَهْدِيِّ — عَلَيْهِ السَّلَامُ». یعنی: باب پنجم از کتاب، در بیان یاری کردن مردم مشرق است مهدی «ع» را. او در این باب، این حدیث را از پیامبر اکرم «ص» نقل می کند:

يَخْرُجُ أَنَا، مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيُؤَيِّدُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ ۱.

— مردمی از مشرق قیام می کنند، و زمینه حکومت مهدی را فراهم می سازند.

حافظ گنجی، پس از نقل این حدیث، می گوید:

هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ، صَحِيحٌ، رَوَاهُ الثَّقَاتُ وَالْأَثْبَاتُ، أَخْرَجَهُ الْحَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَاجَةَ الْقَزْوِينِي، فِي سُنَنِهِ.

— این حدیث، حدیثی است حسن و صحیح، که آن را او یان مؤثق، و عالمانی حجت روایت کرده اند. و حافظ ابن ماجه قزوینی، این حدیث را در کتاب سنن (صحیح) خود آورده است.

در کتابها و مدارک شیعه نیز، این احادیث و این مضامین آمده است. و از امام علی «ع» روایت شده است که فرمود:

شروع کار مهدی، از طرف مشرق است ۲.

۱. «الْبَيَانُ فِي أَخْبَارِ صَاحِبِ الزَّمَانِ»، «بِحَارِ الْأَنْوَارِ»، ج ۵۱، ص ۸۷. این حدیث، از جمله، در کتاب «الْبُرْهَانِ» مُتَّقِي هِنْدِي نيز نقل شده است، ص ۱۴۷.

۲. «الْغَيْبَةُ»، نُعْمَانِي، «بِحَارِ الْأَنْوَارِ»، ج ۵۲، ص ۲۵۲. «مشرق» که در احادیث مهدی «ع» آمده است. مراد از آن، مشرق کشورهای اسلامی است. در مقیاس قرنهای اولیه اسلام، بنابراین، این تعبیر منطبق است با سرزمین خراسان و همچنین قسمتهای شرقی تا نواحی مرکزی ایران. مؤید قسمت اول، این است که در باره ای از احادیث، بصراحت نام «خراسان» آمده است. مؤید قسمت دوم (انطباق بر نواحی مرکزی ایران) نیز تصریحاتی است که در برخی احادیث رسیده، و از جمله در حدیثی «خراسان الکوفه» گفته شده است («الْبُرْهَانِ» مُتَّقِي هِنْدِي، ص ۱۵۰). آنچه در باره —

در احادیث، حضور عجم (ایرانیان) نیز، در دوره حکومت مهدی (ع)، یاد گشته است — چنانکه در پیش اشاره شد — و اینها همه حاکی از حضور مردم است در صحنه های گوناگون آن حکومت، و فراهم ساختن مقدمات آن، و دلیل است بر لزوم آمادگی برای رسیدن آن ایام و آن روزگار... بنا بر این، اشکالی که برخی از متفکرین اجتماعی گذشته مطرح کرده اند، که حکومت مهدی (ع)، چگونه بدون مقدمه و ابتدا به ساکن تحقق می پذیرد، پاسخ داده می شود. این گوینده در همه احادیث و مطالب مربوط به ظهور دقت نکرده است. تحقق یافتن این حکومت چندان هم بدون مقدمه و ابتدا به ساکن نیست. بلکه با مقدمه چینی و زمینه سازی قیامگران مشرق است، و حرکت پرچمهای خراسان و خراسانیان (ایرانیان)، پس ابتدای به متحرک است: توده مؤمن بصیر متحرک منتظر...

در اینجا می توان تصور کرد که حتی منتظران، خود پیش از ظهور کامل حق و عدل، از فشار ظلمی که دیده اند، و از بس شاهد هتک احکام و نوامیس بوده اند، در محیط خویش — بنا بر تکلیف دینی — به پا می خیزند و قیام می کنند، و تا اندازه ای — اگر چه نسبت به سطح جهان اندک — موفقیتهایی به دست می آورند، و چه بسا حکومتی در گوشه ای از جهان تشکیل دهند. و همین موفقیتها، زمینه هایی می شود برای گرد هم آمدن و به هم پیوستن صفوفی مؤمن و بصیر و متحرک و منتظر. و همین صفوفند که سرانجام به دوران دعوت مهدی می رسند، و به ندای او پاسخ می گویند، و هسته اصلی مقاومت مؤمنان را، و وارثان زمین را تشکیل می دهند. حدیثی از حضرت امام محمد باقر (ع)، در برخی از کتابهای معتبر روایت شده است که می تواند منطبق با این تلقی باشد^۱. حدیث این است:

← «طالقان» و رجالی از طالقان که یاران مهدی (ع) خواهند بود، آمده است نیز مؤید همین مطلب است. طالقان هم با اینکه در جغرافیای قدیم اسلام، دوسه طالقان نام برده شده است، به احتمال قوی، مراد از آن، همین طالقان معروف و آبادیهای مربوط به آن است، که در ناحیه مرکزی ایران قرار دارد. در این باره به کتاب خوب و سودمند «المتهدون للمهدی-ع» نیز مراجعه کنید.

۱. مقصود از این تلقی، همین بخش اخیر سخن بالاست که قیام کنندگانی قدرتی به دست می آورند، و قدرت و حکومت و امکانات خود را بتمام به مهدی می سپارند. و گرنه دیگر مسائل و لزوم آمادگی — حتی آمادگی نظامی و تسلیحاتی — که تاکنون یاد شد، در احادیث بسیار رسیده است، و قطعی است و جای تردید ندارد.

عن أبي خالد الكابلي، عن أبي جعفر - عليه السلام - إنه قال: كَانِي بِفَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِيقِ، يَطْلُبُونَ الْحَقَّ، فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبَلُونَهُ، حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، قَتَلَا هُمْ شُهَدَاءَ. أَمَا إِنِّي لَوَأْذَرَكْتُ ذَلِكَ، لَأَبْقَيْتَ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.

— ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: گویی می نگرم مردمی را که از مشرق (خراسان، ایران) در طلب حق قیام می کنند، و به آنها پاسخی داده نمی شود. پس از مدتی باز قیام می کنند، و به آنان پاسخی داده نمی شود. چون وضع را چنین می بینند، به پیکار و مبارزه خونین برمی خیزند. در این باره، آنچه را می خواهند به آنان می دهند، اما نمی پذیرند و دست به شورش می زنند. اینان حکومتی را که به دست می آورند تسلیم مهدی می کنند. کشتگان این قیام همه شهید محسوب می شوند. اگر من، آن زمان را درک کنم، خود را برای خدمت مهدی نگاه می دارم (و آماده می کنم).

۲۷- ظلم همه گیر، نه کفر

لازم است باز هم یاد شود که آنچه در احادیث رسیده است، این است که در روزگار ظهور، سراسر جهان، آکنده از ستم و جور است نه از بیدینی و کفر، یعنی چنان نیست که در هیچ جا، اهل اعتقاد و دین یافت نشوند، و کسی کلمه ای از حق و اعتقاد و دیانت و احکام بر زبان نیاورد، بلکه مردم معتقد یافت می شوند، و سخن از حق و ایمان گفته می شود، حتی توده هایی چند مؤمن به مهدی و پدران مهدی اند، و منتظر ظهور او آیند. در احادیث رسیده است که «مسلمانان، در آخر الزمان، به وسیله مهدی از فتنه ها و آشوبها خلاصی می یابند، چنانکه در آغاز اسلام، به وسیله پیامبر (ص) از شرک و گمراهی خلاصی یافتند»^۱. این بیانه ها و هم احادیث بسیار دیگر دلالت دارد که دین و متدینین، در عصر ظهور در جاهایی هستند. آنچه نیست عدالت و مساوات، در کمال عقلی، و روابط انسانی است، در سطح جهان. و مهدی اینها را تأمین می کند، و دین را

۱. «الغیبة»، نعمانی، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۴۳. حدیثی قریب به همین معنی، در کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» - تألیف حافظ گنجی شافعی نیز، از پیامبر اکرم (ص)، روایت شده است.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۹۳، و ج ۵۲، ص ۱۸۵ و...

به بسیاری از مناطق دیگر جهان، به کمک مؤمنان، می‌رساند. آنچه مشخصه دوران قبل از ظهور است، شیوع ظلم و ستم و عدوان و بیداد است. و اگر درست بنگریم، هم اکنون جهان اینچنین است، و از ظلم و ستم آکنده است، حتی در کشورهای اسلامی و محیط‌های شیعه‌نشین نیز، عدالت، حاکم نیست.

با توجه به این واقعیات، می‌توان، مترقب‌پدیدار گشتنِ حوادث بزرگ، و طلایع طلوع دولت حقه بود. و با توجه به همین واقعیات، باید به آماده‌سازی جوانان شیعه، و دیگر معتقدان به حق، برای یاری مهدی «ع» دل بست، و به آن توجه عمیق کرد. جریان آمادگی، دیگر نباید در جامعه ما فراموش شود، بلکه باید زنده و فعال بماند، و به دیگر جامعه‌های اسلامی و... سرایت داده شود.

۲۸- یاران آماده و نبرد مداوم

اشاره کرده‌ایم که دو جریان تعلیمی مهم، در فرهنگ دینی تشیع، وجود دارد که باید همیشه مورد استفاده باشد، و تعلیم دهد، و الهام بخشد. این دو جریان، یکی «دعا» ست و دیگری «زیارت». در برنامه ریزی تعلیماتی ائمه طاهرین «ع»، از «مکتب دعا»، و «مکتب زیارت»، در راه رساندن شناختها و تعلیمها به مردمان، استفاده‌هایی عظیم شده است. در خلال جمله‌های دعا و زیارت، تعالیم سازنده دینی بسیار آمده است. امامان ما چنین خواسته‌اند که مردمان، به هنگام خواندن دعاها و زیارتها، به آن دستورها و ارشادها توجه کنند، و در حالات صفای روحی، آن تعالیم ناب را، با گوش جان بنیوشند، و خود را چنانکه در آن گفتارها و سخنهای متبرک آمده است بسازند. در زیارت می‌خوانیم:

وَتُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةً...^۱

— ای پیشوایان دین، من همیشه آماده یاری شما هستم.

ما در این جمله بصراحت می‌گوییم که آماده یاری دین و پیشوایان دین هستیم. پس باید آماده باشیم، و وسایل یاری را فراهم کرده و تعلیمهای لازمه را

۱. از جمله، در «زیارت اربعین»، و در زیارت «ربانی آیات» به صورت «وَتُصْرَتِي مُعَدَّةً لَكُمْ» آمده است.

آموخته باشیم، تا بتوانیم چنین بگوییم. و آیا این آمادگی چیست و چگونه است؟ اگر ما شیعه از سرِ صدق بخوانیم و بگوییم که: «ای پیشوایان دین، ما همیشه آماده یاری شما هستیم، و نیروی یاری رسانی ما آماده و در خدمت شماست»، آیا این آمادگی به صرف گفتن محقق خواهد گشت؟ آیا آمادگی، گفتن است و بس؟ یا آمادگی برای یاری کردن، فراهم ساختن وسایل یاری کردن است و گذراندن تمرینهای لازم؟

این آمادگی برای یاری رسانی، در عصر غیبت، و یزگی دیگری دیگر می یابد. و آن و یزگی، آماده شدن و آماده بودن، برای شرکت در قیام بزرگ، و «ملحمه کبری» است — که بدان اشارت رفت. کسانی که به مقام والای امام عصر «ع» ارادت می ورزند، و در این ارادت ورزی صادقند، و دوست دارند که اهل کردار باشند نه گفتار، باید از چگونگی که اکنون پدید آمده است شادمان باشند، و جوانان را، در این آمادگیها، تشویق کنند.

همچنین، در زیارات، می خوانیم:

سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ.^۱

— ای پیشوایان دین! من در برابر هر کس که با شما از در اطاعت و تسلیم درآمده است، سلم و آشتیم، و در برابر هر کس که با شما جنگیده است در حال جنگم.

این شعار شورآور بزرگ به چه معنی است؟ آیا جز این است که شیعه باید با هر فرد، و هر جریان، و هر حاکمیتی که در برابر حق تسلیم است و پیرو حق است موافق باشد، و با هر فرد، و هر جریان، و هر حاکمیتی که در برابر حق می ایستد، مخالف باشد و بایستد و نبرد کند؟. آری، شیعه باید با ستمگران و مستکبران در حال نبرد مداوم باشد: حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ... اینها تعالیمی است که نباید مورد غفلت قرار گیرد، دست کم، بعد از این، نباید مورد غفلت قرار گیرد.

۲۹- دگروار معنا کردن قرآن، مشکلی بر سر راه مهدی

یکی از مشکلات بزرگ، در طول تاریخ اسلام، سوء استفاده های گوناگون از کتاب خدا بوده است. قرآن کریم، عزیز است و گرامی، کتاب خداست و وحی آسمان، و یکی از دونهادهای گرانقدر (دو ثقل، ثقلین) است، که پیامبر اکرم «ص»، برای هدایت انسان، برجای گذاشته است. هرگاه، آیه ای از قرآن خوانده شود، دل هر مسلمان می لرزد. این، عظمت کلام خدا، و اثر وحی ملکوت است. اما افسوس که برخی، از این تأثیر و قداست، سوء استفاده می کنند، قرآن کریم را وسیله قرار می دهند، و «دگروار» معنا می کنند، و باعث جذب بناحق افراد و اشخاصی بی اطلاع - یا کم اطلاع - می شوند، و آنان را به نام قرآن و بیان قرآن، به انحراف از قرآن و مقاصد قرآن سوق می دهند، و گاه در مقابل قرآن وامی دارند. این مشکل، سر راه امام بزرگ، مهدی موعود، نیز قرار می گیرد، لیکن اینگونه کسان در آن روزگار کاری از پیش نمی برند، و حکومت قاهره مهدویه آنان را یا به راه می آورد، یا از سر راه برمی دارد^۱.

البته باید دانست که مؤمنان صدیق، و منتظران آگاه، به خلیفه خدا خواهند پیوست، و از سر این «امواج فتنه»، با کشتی شناخت و ایمان و عمل، سلامت، خواهند گذشت. این است که باید عقیده ها صحیح، و عملها صالح، و دلها پاک باشد (و پاک نگاه داشته شود، و این عقیده و پاکی، نسل به نسل، انتقال یابد)، تا مردم در زمان ظهور بتوانند به جریان حق، و داعی حق پیوندند.

۱. در آثار و اخبار و گفتار بزرگان رسیده است که علما و اهل بحث، با حضرت امام مهدی «ع» به هنگام ظهور، درمی افتند و با استناد به قرآن و تأویل و توجیه احکام قرآن به مقابله با وی برمی خیزند. امام نیز در سخنان روز مبعث (۱۴۰۴) این مطلب را با لحنی شدید (و به تعبیر تکفیر کردن امام) بیان داشتند. تصور نمی رود که این درگیری بر سر مسائلی از قبیل نماز و روزه و حج و جهاد باشد؛ تجربه روزگار اخیر نشان می دهد که اینگونه درگیریها بر سر اجرای عدالت اجتماعی و برقرار ساختن اصل مساوات و موازات اسلامی خواهد بود. در بحار (ج ۵۲، ص ۳۶۲)، حدیث ۱۳۱، نقل از کتاب غیبت نعمانی؛ و ص ۳۸۱، حدیث ۱۹۲، نقل از تهذیب شیخ طوسی، نیز به این امر تصریح شده است. لیکن آنچه مایه خوشوقتی است این است که در آن روزگار، مدافع حقوق محرومان و استیفاگر حق مستضعفان شمشیر قدرتمند آن امام منتقم است نه قلم بی قدرت آگاهان و انساندوستان...

باید منتظران، در دوران انتظار، چنان ساخته شده باشند، و چنان به «خودسازی» اهمیت داده باشند، که نه تنها در مقابل امام نایستند، و نه تنها به تأویلهای قرآنی گمراهان گوش ندهند، و نه تنها سست و بی تفاوت با طلوع نیر اعظم مواجه نگردند، بلکه چونان شهاب ثاقب، خویشتن را به مهدی «ع» برسانند، و در صف یاران او جای گیرند، و در بنیانِ قرصِ خروش آفرینانِ قبله چون شیر ژیان بخروشند، و در سوختن باطل، چون آتشفشان باشند، و در ریشه کن ساختن ستم، چون سیل دمان، و دریاری حق، چون کوه گران...

۳۰- حکومت فاطمی

رسالت عظیم مهدی موعود، یعنی مصلح فاطمی، و انقلابی بزرگ، و شورشگرِ نهایی جهان و تاریخ، این است که یک جهان بشری موحد و بالغ پدید آورد، و صحنه زیست انسان را از همه اصالتهای راستین بیا کند، و یک «ارض مملو از عدل و داد» پدیدار سازد. بنابراین، دولت مهدی، دولت جهانی است، و حکومت مهدی حکومت «ارضی»، که اعم است از حکومت جهانی. پس عدالتی که او می آورد، تنها عدالت اجتماعی نیست — چنانکه در پیش نیز گفتیم — بلکه عدالت حیاتی و سیاره ای است، یعنی او در همه پدیده ها، ارزشها، بهره بردار یها، بهره بخشیها، و در همه شئون و اقتضات این سیاره — آنچه آنکه خدا خواسته است — عدالت را برقرار خواهد کرد. آری، مهدی «ع» رهبر یک حیات هماهنگ، و یک هماهنگی جاری، و همگونی ژرف، و شکفتن ساری، و نبض عادل، و نظم مینوی خواهد بود. و با ظهور او، سرانجام، جهان پیرو حکومت فاطمی خواهد شد. و مهدی — فرزند بانوی عظمی، فاطمه زهرا «ع» — بر سراسر اقالیم بشری حکم خواهد راند. و همه صفات پیامبران و مصلحان، در او، تجلی خواهد کرد. و امامی فاطمی، قافله سالار بشریت بزرگ خواهد گشت. و آنجاست که نظر جعفر بن محمد رودکی، پدر شعر فارسی، تحقق خواهد یافت، که به قول معروفی بلخی:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران
کاندر جهان، به کس مگرو، جز به فاطمی

۳۱- دولت جهانگیر

«حکومت و فرمانروایی، حق آسمانی
مرد برتر است. و زمین روزی جای مرد
برتر خواهد بود».

یکی از ویژگیهای مشهور دولت «مهدی موعود»، جهانگیر بودن آن است. حکومت مهدی «ع»، شرق و غرب عالم را فرامی گیرد، و آبادی در زمین نمی ماند مگر اینکه گلبانگ محمدی، از آن برمی خیزد، و سراسر گیتی از عدل و داد آکنده می شود. در آن حکومت، همه جا و همه چیز، پیرو حق و تابع عدل می گردد. در این باره، احادیث بسیار رسیده است، از پیامبر اکرم و ائمه طاهرین. اکنون به نقل حدیثی معتبر می پردازم، زیرا که حقایق معارف، همان معارف قرآن و حدیث است و لا غیر.

... يَمْلِكُ الْقَائِمُ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ، وَيَزِدَادُ تِسْعًا، كَمَا لَبِثَ اَهْلُ الْكَهْفِ فِي
كَهْفِهِمْ. يَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، فَيَفْتَحُ اللّٰهُ لَهُ
شَرْقَ الْاَرْضِ وَعَرَبَهَا، وَيَقْتُلُ النَّاسَ حَتَّى لَا يَبْقَىٰ اِلَّا دِيْنُ مُحَمَّدٍ...^۱

— قائم آل محمد «ص»، ۳۰۹ سال حکومت می کند، به همان مقدار که اصحاب کهف، در کهف ماندند. او زمین را — همانگونه که از ستم و بیداد سرریز شده باشد — از عدل و داد سرریز خواهد کرد. خداوند، شرق و غرب جهان را برای او خواهد گشود. او مردمان را می کشد تا دینی جز دین محمد (اسلام) باقی نماند...

این حدیث — که بخشی از آن نقل شد — در کتب و مآخذ حدیثی قدیم، از حضرت امام محمدباقر «ع»، روایت شده است. چنانکه شیخ جلیل، فضل بن شاذان (از عالمان و متفکران و محدثان سده سوم هجری) نیز، این حدیث را در کتاب «الغیبه» خویش از حضرت امام محمدباقر «ع» نقل کرده است. علامه حاج میرزا حسین نوری نیز، به معتبر بودن این حدیث تصریح فرموده، و اضافه کرد:

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

است که فضل بن شاذان، حدیث صحیح دیگری، به همین مضمون، روایت کرده است.^۱

باری، احادیث درباره جهانگیر شدن دولت مهدی بسیار است. و این امر، واضح و معروف است. او جهان را پهنه فریاد «لا اله الا الله - محمد رسول الله» می سازد. در حکومت مهدی، خردها کمال می یابد. بدنها سالم و زیبا می شود. قدرتها و نیروها فزون می گردد. عدل و داد همه گیر می شود. غنا و بی نیازی به همه جا می رسد. احکام خدا در همه جهان به اجرا درمی آید. همه - کس حتی جوانان و بانوان خانه دار از علم دین بهره مند می شوند. عدالت آفاقی و انفسی پهنه گیتی را سرشار می سازد. برکات آسمان - بطور کامل - نازل می گردد. برکات زمین - بطور کامل - بیرون داده می شود. حیوانات بیابان در آرامی و آرامش زندگی می کنند، و از یکدیگر زیان نمی بینند، و در سرشاری طبیعت غرق می گردند. روابط انسانی، به بالاترین و عالیترین و پاکترین نوع خود می رسد، و... و... اینها همه، چنان معروف است، و از قدیم معروف بوده است، که شاعر و متفکر معروف عرب، ابوالعلائی مَعَرّی نیز، در این باره چنین می گوید:

مَتَى يَقُومُ إِمَامٌ يَسْتَقِيدُ لَنَا

فَيَعْرِفُ الْعَدْلَ أَجْبَالًا وَغِيظَانَ.^۲

— آن امامی که انتقام ما را از ستمگران خواهد گرفت کی قیام خواهد کرد؟
تا با قیام او، کوهها و بوستانها نیز، واقعیت عدالت را بشناسند.

این مطالب و مسائل، درباره قیام موعود، مشهور است و معروف. قلمرو حکومت مهدی «ع»، محدود به ممالک اسلامی نیست، بلکه محدود به جهان بشریت نیز نیست، زیرا تعبیر معروف احادیث، «يَمْلَأُ الْأَرْضَ...» است - چنانکه در پیش اشاره کردیم - و ارض، از جهان، به اصطلاح جامعه شناسی، اعم است. گذشته از اینها همه، ظاهر شدن ولی اعظم خدا، در میان بشر، به صورت رهبر و حاکم و معلم، و تکیه گاه و مرجع، تأثیرات ولایتی و باطنی عمده ای دارد، که به

۱. «نجم الثاقب»، ص ۷۷.

۲. «حکیم المعرّی» - تألیف دکتر عمر فروخ، ص ۷۸.

برخی از آنها در احادیث اشارت رفته است. در آن روزگار، ماهیت زمان دگرگون می شود، و حقیقت لحظه ها از حضور آزلیت سرشار می گردد، فطرتها زنده می شود و خردها کمال می یابد، و... و این شمه ای از چگونگی حال جهان، و زمان، و انسان است، در عصر ظهور موعود، و حکومت موعود...

بنابراین، ظهور، دارای سه حضور بمانند است:

۱- حضور آفاقی.

۲- حضور انسانی.

۳- حضور فطری.

حضور آفاقی، تأثیر حاکمیت ظهور است در همه آفاق جهان. حضور انسانی، گسترش حکومت مهدی است در همه سوی زندگی انسان در کره ارض.

و حضور فطری، نفوذ حکومت و تعالیم مهدی است در خردها و فطرتها و شکفتن فطرتها و خردهاست، در پهنه حیات و شناخت و تکلیف.^۱ این است آن حکومت جهانگیر، در گستره آفاق، در سرزمین انسانیت، و در ارض فطرت. پس از این مقدمه، می خواهم به یک غفلت، یا سفاهت، یا شیطنت، اشاره کنم. ببینید! ممکن است گاه، مصلحی الهی از بیدینی و فساد بیتاب شود، و از ذلت انسان و محرومیت محرومان رنج برد، و به وظایف دینی و قرآنی و اسلامی خود عمل کند، و به پا خیزد، و جامعه ای را بیدار کند، و در مردم روح حماسه دین و شهادت اسلامی بدمد، و با ظلم و ظالمان درافتد، و حکومت آنان را واژگون سازد، و سپس در محدوده قیام خویش و منطقه خویش مظاهر دین را بزرگ دارد، و حکومتی دینی تأسیس کند، و تا حدود امکان به وظایف خویش

۱. عصر حکومت مهدی (ع) را باید عصر حکومت خردنام داد و عصر حکومت عقل. پیشتر یاد کرده ایم که در آن روزگار، عقل انسان کمال می یابد، و سراسر «عقل رحمانی» می شود. آیه انسانیت باید به این نقطه کمال برسد، یعنی نقطه ای که زندگی انسان در آن مرحله، زندگی الهی باشد. و این به کامل شدن عقل بستگی دارد. برخی از متفکرین غیرمذهبی نیز به این حقیقت پی برده اند، و آن را پیش بینی کرده اند. چنانکه از جمله یکی از متفکران فرانسوی می گوید:

روزی بیاید که خورشید تنها بر مردان آزاد بتابد. مردان آزادی که فقط عقل بر آنان حکومت کند. روزی که دیگر مردم از مستمگران و بردگان و راهبان و وسایل احمقانه و ریاکارانه اینان سخنی نشنوند جز در کتابهای تاریخ یا نمایشها.

— «تکوین العقل الحدیث»، ج ۱، ص ۵۳۶، چاپ بیروت.

عمل نمایید، و گروهی نیز به کمک او بخیزند، و در راه ایجاد محیطی اسلامی گام بردارند، اکنون آن غفلت، یا سفاقت، یا شیطنت، این است که کسی یا کسانی بپندارند — و چه بسا اظهار دارند — که اینها دخالت در قلمرو کارِ امام غایب است، او باید بیاید و همه جا و همه چیز را درست کند، ما به چنین اموری مکلف نیستیم.

باید به اینگونه کسان، اگر به هم رسند — و امید است به هم نرسند — گفت:

۱- مگر اقدام برای رفع ظلم و بیدینی و بی ناموسی، از جامعه‌ای کوچک — در مقیاس جهان — و کوشش برای عملی شدن احکام اسلامی در آن جامعه، به معنای درست کردن همه چیز است و همه جا؟!!

۲- مگر کسانی که اقدام می کنند، و در میان آنان عالم و رهبری بزرگ وجود دارد، این اقدام، در اثر تشخیص تکلیف اسلامی نیست؟!!

۳- مگر مبارزه با ظلم و حفظ حدود دینی و اسلامی، در همه وقت، وظیفه انسان مسلمان نیست؟

۴- مگر مسلمان می تواند محو دین و شیوع فساد و ظلم را ببیند و ساکت بنشیند؟!!

۵- مگر — بنا بر احادیث — نباید جامعه منتظر، از هر نظر، آماده ظهور و انقلاب مهدی («ع») باشد؟

۶- مگر نباید عقاید نسلهای منتظر محفوظ بماند، و امکانات آنان در اختیار مهدی قرار بگیرد؟

۷- مگر نباید یاران مهدی — که همواره بر ۳۱۳ تن نخستین افزوده می شوند — از میان شیعه معتقد و جامعه منتظر مؤمن فداکار و جوانان معتقد و شجاع و آگاه از فنون جنگ و مبارزه فراهم آیند؟

۸- مگر این امور و مسائل، جز با تمرین و آمادگی و داشتن امکانات صحیح اسلامی، امکان پذیر است؟!!

۹- و مگر حفظ هسته اصلی تشیع برای رسیدن به ایام ظهور بزرگ لازم نیست؟

۱۰- پس از همه اینها، این اقدامات و اصلاحات، همه و همه، به منزله

روشن کردن شمعی است در شبی ظالمانی و دیجور، در گوشه‌ای از جهان، و ظهور مهدی به منزله طلوع خورشید جهانتاب است در عالم. آیا روشن کردن شمعی در شب دیجور، در گوشه‌ای از جهان، مقدمه طلب و توجه به خورشید است یا مزاحم طلب و طلوع خورشید؟ زهی نادانی؟!

اینکه فرموده اند جهان پر از ظلم و جور خواهد شد، معنایش این نیست که نباید حتی در گوشه‌ای از جهان، قومی متدین و حکومتی دینی باشد، و نباید عده‌ای مؤمن و تربیت یافته و فداکار وجود داشته باشند که دور مهدی را بگیرند. اگر جزاین است پس اینهمه روایات که می‌گوید، مهدی از مردم کمک می‌طلبد، یا احادیثی که می‌گوید، شیعه، در عرصه ظهور، چه می‌کند، و چه مسیری را می‌پیماید چیست؟ مادر گذشته این اوراق و فصلها، احادیثی در این باره آوردیم، و تعالیمی نقل کردیم، که همه وهمه، نادرستی طرز فکر یادشده را و مبتذل و واهی بودن آن را روشن می‌دارد. از جمله حدیثی از پیامبر اکرم «ص» آوردیم که «خوشا به حال آن کس که قائم را درک کند، در حالی که پیش از قیام او نیز، به وی اقتدا کرده باشد». کسانی که قائم را درک کنند، در حالی که پیش از قیام او نیز، به او اقتدا کرده باشند و تابع دین او و دین اجداد او باشند کیانند؟ همچنین در احادیث رسیده است که «هنگامی که از قیام قائم آگاه شدید خود را به او برسانید، اگر چه بدن خود را به روی برف بکشید». یا: «هنگامی که قائم خروج کند، شیعیان ما از همه شهرها، خود را به او می‌رسانند». اینها همه حاکی است از اینکه شیعه، به هنگام طلوع طلایع دولت حقه، حضور دارد، و باید سستی روا ندارد، و به کمک مهدی درآید. در این صورت، اگر ما شیعه و مسلمانان، دارای قدرتی متشکل و نیرومند و با ساز و برگ باشیم، و سپاه و ارتشی مجهز و مؤمن، و نیروهای مردمی وسیع و کارآو مسلح داشته باشیم، آیا بهتر نیست؟ آیا بهتر نیست که ما حکومت حقه‌ای تشکیل داده باشیم، و سپس همه آن امکانات را در اختیار حرکت آخرالزمان قرار دهیم، و به یاری مهدی آل محمد «ص» بشتابیم، و فریاد «استنصار» او را پاسخ در خور بدهیم؟ اینکه در احادیث آمده است که پرچمهایی (یا سپاه‌هایی و سردارانی) به هم می‌رسند، و مقدمات کار را برای غلبه مهدی «ع» آماده می‌کنند، شاید مؤید همین مسائل باشد. به هر حال خوب است کسانی که مرد میدان حماسه‌ها و خطر کردنها نیستند، روحیه دیگران را

ضایع نکنند. در تشیع آنچه هست، الْحَيَاةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ است (زندگی در سایه شمشیرها)، و «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّئْبَةُ» است، و «طَلَبَ مَعَالِيَ الْأُمُورِ»، چنگ انداختن در قله های بلند والایها و عظمتها...

۳۲- خلقی که در انتظار ظهور «مصلح» به سر می برد، باید خود «صالح» باشد

... أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.

سالها پیش، هنگامی که رساله کوچک «خورشید مغرب» - در مشهد، چاپ می شد، در آنجا این عبارت را نوشتم، نوشتم: «خلقی که در انتظار ظهور مصلح به سر می برد، باید خود صالح باشد». و حال که از آن روزگار، نزدیک به ۲۰ سال می گذرد، باز سخنم همان است، و دعوتم همان، و شعارم همان، «خلقی که در انتظار ظهور مصلح به سر می برد، باید خود صالح باشد». مگر قرآن کریم، بصراحت، نمی گوید:

... أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^۱

- حکومت زمین سرانجام به دست بندگان صالح ما خواهد افتاد.

این بندگان صالح چه کسانیند؟ اینان از زمین می رویند؟ یا از آسمان می بارند؟ نه، هیچکدام، بلکه اینان شیعه مهدی اند. شیعه مهدی همان شیعه آل محمد «ص» است، همان قومی که منتظر ظهور مهدی اند، همان منتظران، همانان که پیش از قیام مهدی نیز، اقتدای به مهدی می کنند^۲. و آیا اقتدای به مهدی، جز داشتن صلاح و عمل صالح است؟ و آیا خلقی که اقتدای به مهدی «ع» کند، جز «خلق صالح» تواند بود، پس «خلقی که در انتظار ظهور مصلح به سر می برد، باید خود صالح باشد».

در فصلهای اخیر، بویژه «فصل انتظار»، تا حدود زیادی این مسائل

۱. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۵.

۲. صفحه ۲۷۳ را ببینید!

روشن گشت. روشن گشت که انتظار، چه تعهد بزرگ، و چه تکلیف عظیمی است. روشن گشت که انتظار، چه خودسازیها، و چه آمادگیها می طلبد. اینها و مطالب چندی دیگر، براساس تعالیم دین و احادیث پیامبر اکرم و ائمه طاهرین، روشن شد، دیگر تکرار نمی کنم. خوب است خوانندگان بازم به آن صفحه ها برگردند، و دوباره، و سه باره، آنها را — با تأمل و ژرفنگری — مرور کنند.

در همان روزگار چاپ رساله «خورشید مغرب»، جوانی از دوستان دانشجو از من پرسید: «این عبارت یعنی چه، خلقی که در انتظار مصلح به سر می برد، باید خود صالح باشد؟ اگر خود صالح باشد، چه نیازی به مصلح دارد؟» گفتم: پاسخ این سؤال در «ی» نکره «خلق» است. نمی گویم جهان سراسر باید صالح باشد، تا بگویند پس چه نیازی به مصلح؟ و پیدا است که جهان مقارن ظهور، سراسر، آکنده است از فساد و ستم و تباهی و تجاوز و عدوان. بلکه می گویم، در میان این جهان آکنده از ستم و جور، و مملو از گناه و فسق و فساد، که همه جا را تاریکی تباهیها و تجاوزها و فجورها و تطاولها و عدوانها گرفته است، و مردمان همه غرقند در منجلاب انحطاط بزرگ، و از قدرت الاهی، و نیروی غیبی، و اسرار عالم بیخبرند و غافل، و از دین خدا و احکام انبیا دورند و منحرف، در چنین جهانی، و در چنین حال و احوالی، آن دسته و آن قوم که به خدا مؤمنند، و به غیب و ایمان به غیب معترفند، و خود را اهل دین می شمارند، و امام غایب ناظر بر کردارها را باور دارند، و خویشان را شیعه آن امام می دانند، و جزء جوهر اصلی دینشان، «عمل صالح» است، و خود، منتظرند و شب و روز چشم براهند، تا آن امام برسد، و جهان را از ظلم و فساد و تباهی برهاند، و به صلاح باز آورد، و پیوسته در دعاهای خویش می خوانند که: «خدایا ما را از یاران آن امام قرار ده!»، و ندبه می کنند، و توسل می جویند، و آن امام مصلح را می طلبند، اینچنین قومی — در میان جهان بزرگ فساد و ظلم و بیخبری — نباید خود منحرف و غرق در فساد و تجاوز و ستم به یکدیگر باشند، نباید غافل و بیخبر باشند، اگر باشند، خلاف منطق «انتظار مصلح» است. بلکه چنین قومی باید خود صالح باشند، و پیش از ظهور مهدی نیز به او اقتدا نمایند (چنانکه در حدیث پیامبر اکرم «ص» بود) و بر طبق رضای آن امام عمل کنند، و به آرمانی که مقدس می شمارند، یعنی: نشر صلاح و عدل در همه جهان، خود پاییند باشند...

چنین قومی باید خود «صالح» باشند، تا با «مصلح» سنخیت داشته باشند، و در ادعای خود صادق به شمار آیند؟ و چون مصلح ظاهر شود، بتوانند در کنار او قرار گیرند، و از یاوران پرهیزگار و امین او باشند، و با کمک او صلاح و فلاح را در جهان بگسترانند. این قوم و این ملت، باید در میان دریای متلاطم بشریت، جزیره‌ای باشند نمودار آرمانی که از آن دم می‌زنند، و آن را جوهر دین خود می‌دانند، و چشم براهند که امامشان بیاید، تا آن چگونگی را، به کمک و رهبری او، در همه جای جهان گسترش دهند...

آری، روزی، گروهی از مردم جهان، به امامت و رهبری مهدی موعود «ع»، وارثان زمین، و حاکمان گیتی، و خلفای ارض خواهند شد، اما چه کسانی؟ صالحون؛ اِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. پس، «خلقی که در انتظار ظهور مصلح به سر می‌برد، باید خود صالح باشد»...

و اکنون، به طلب خورشید می‌رویم،

و فروغ دامنگستر خورشید...

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا...

فصل چهاردهم

در طلب خورشید

۱- طلب خورشید

آهنگِ خاوران می کنیم، و به سوی چشمهٔ خورشید می شتاییم...
به خاورستانِ تابناکِ فروغِ ازلیِ هدایتِ چشم می دوزیم، و به آهنگِ فرا-
رسیدنِ طلایعِ روزهای نورانی، خویشتن سرشار می سازیم...
از سر امواجِ موجِ اثیرِ سپیده‌دمان می گذریم، و جان خود را بالمعاتِ آن
خورشیدِ روشناییها و تابشها، روشن می داریم...
دل را از پرتوتولای آن مهرِ درخشان می افروزیم، و دست طلب به سوی
آفاق هستیها دراز می کنیم، و آن جانِ جانها را می طلبیم...
از مفازه‌های تاریک می هراسیم، و از وادیهای ظلمت می گریزیم، و
دل به طلبِ نور می سپاریم...
درخششهای فجرِ امید را مشعلِ راه می کنیم، و به آفاقِ نور بارِ مطلعِ انوار
خیره می شویم...
... و بدینگونه می رویم تا گامی در راه خورشید شناسانِ خورشید طلب
بنهیم، و تا خاکِ راه خورشید طلبانِ خورشیدشناس را توتیای چشم کنیم...

ای فروغِ هدایت، بتاب!
و ای خورشیدِ جهانها، بر آی!
ای روشنگرِ هستی، بیفروز!
و ای رازبزرگِ تجلی، چهره بنمای!

ای کعبه مقصود، نمایان شو!
 و ای قبله موعود، عیان گرد!
 ای مشعل علم، روشنی بخش!
 و ای مربی عقل، آگاهی ده!
 ای حامل قرآن، بیا!
 و ای صاحب شمشیر، بخیز!
 ای امید رهایی، بشتاب!
 و ای پناه همگان، فرا رس!
 ای ذخیره الهی، به در آی!
 و ای عصمت نامتناهی، بخروش!
 ای شفای دردها، بهبودی بخش!
 و ای نجات جانها، حیات آفرین!
 ای سرّ عظیم، بخوان!
 و ای اسم اعظم، بدم!
 ای کشتی نجات، به سوی ما آی! ...
 و ای ساحل رستگاری، پیدا شو!

بیا و مشتاقان مهجور را در یاب، و شیفتگان بیتاب را آرامش بخش! ما
 کوله بار دل تاریک بر دوش نهاده، در این هامون بیکران راه می سپاریم، و تورا و
 نشان سرمنزل تورا می جویم...

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
 هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند
 ای خورشید، از تابیدن دریغ موز!
 ای کانون نور، از پرتوافشانی سر مپیچ!
 و ای مایه حیات، ما را، از اقیانوس بیکران حیات که در اختیار تو است،
 قطره ای بنوشان!

بر ما احسان کن، که خدا احسان کنندگان را دوست می دارد.
 ای عزیز مصر وجود!

جمال خویش زاهل نظر در یغ مدار
عطای خود زگدایان در در یغ مدار^۱

۲- مسیح المسایح

مهدی، مسیح مسیحها (مسیح المسایح) و موعود موعودها است. او نجم ثاقب است و ستاره طالع. او امام ارض است و رب ارض. قرآن کریم فرموده است:

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۲

— زمین از فروغ رب (پرورنده) خویش روشن است.

دانیان علم قرآن گفته اند: «رَبُّهَا یعنی: امامها» — زمین از فروغ امام ساکن در زمین روشن است. مقصود از «رَبِّ» ، در آیه مذکور، «امام» است. این نور که از امام است و زمین از آن روشن است، چه نور وجود باشد، یا نور شهادت،^۳ یا نور ظاهری، خود یکی دیگر از شئون سببیت امام است. در گذشته، به مسائلی در این باره، اشاره کرده ایم. در اینجا حقیقتی بزرگ و تعلیمی سترگ، از تعالیم آل محمد «ص»، مفسران واقعی قرآن، می آوریم. حضرت امام جعفر صادق «ع»، ضمن یک سخنرانی، که در آن، در باره شناخت امامت و امامان، حقایقی بیان کرده است، از جمله، فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ — عَزَّوَجَلَّ — أَوْضَحَ بِأَيُّمَةِ الْهُدَى، مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا، عَنْ دِينِهِ.
وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَا جِهَهُ. وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ. فَمَنْ
عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ، وَجَدَ ظَفْمَ
خَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ، وَعَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ. لِأَنَّ اللَّهَ — تَبَارَكَ وَتَعَالَى —
نَصَّبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ، وَأَلْبَسَهُ

۱. از: عبدالعلی نگارنده، «انجمن ادبی فردوسی» — مشهد.

۲. سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۹.

۳. مقصود، شهادت در برابر غیب است.

اللَّهُ تَاجَ الْوَفَّارِ، وَغَشَاءُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ. يُمُتُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ
مَسَاوِدُهُ، وَلَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَةِ أَسْبَابِهِ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا
بِمَعْرِفَتِهِ...^۱

— خدای عزوجل، به وسیله پیشوایان هدایت، از خاندان پیامبر، دین خویش آشکار ساخت، و راه روشن خود نمایان فرمود، و سرچشمه‌های پوشیده علم خویش بگشود. اکنون، هر یک از مسلمانان وظیفه خود را در برابر امام بشناسد، طعم شیرین ایمان را خواهد چشید، و شکوه همه جاگیر اسلام را خواهد دید. زیرا خدای متعال، امام را، برای مردمان چنان درفش راهیاب نصب کرده است، و او را دلیل و پیشگام مردم جهان قرار داده است. خدا تارک امام را با تاج و قارمزین داشته، و او را در شعشه انوار کبریایی غرق ساخته است. امام به آسمان متصل است، و هیچ چیز از دسترس او بدور نیست. و هیچ چیز از خدا به خلق نمی‌رسد، مگر با وساطت او. و اعمال بندگان پذیرفته نمی‌شود، مگر با معرفت او.

سه توضیح:

۱— اینکه در این حدیث فرخنده آمده است که «هر مسلمانی با شناخت وظیفه خود، در برابر امام، طعم شیرین ایمان خود را خواهد چشید، و شکوه همه جاگیر اسلام را خواهد دید»، اشاره است به اهمیت رهبری، هم در تربیت صحیح فرد، و هم در رشد مکتبی اجتماع. فرد هنگامی یک مسلمان بصیر و یک مؤمن آگاه تواند بود، و طعم شیرین ایمان آگاهانه خویش را خواهد چشید، که تحت تربیت درست رهبر کامل قرار گیرد، و درست تربیت شود^۲. همچنین مکتب اسلام هنگامی همه جاگیر خواهد شد، و شعاع شکوهمند آن گسترش خواهد یافت، که رهبری کامل و عادل، و آگاه و خالص، در رأس باشد، یعنی: همان امامت حقه. جهانگیر شدن اسلام، در پرتو امامت خواهد بود و بس.

۲— اینکه در بخش آخر حدیث — از آنچه در اینجا نقل شد — آمده است که «اعمال بندگان خدا پذیرفته نمی‌شود مگر با معرفت امام»، این معرفت همان معرفت «واجب حق الامام» است، که در آغاز حدیث نیز ذکر شد: «فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدًا «ص» وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ». و شناختن حق واجب امام، شناختن

۱. «اصول کافی»، ج ۱، «کتاب الحجّة»، «باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته»، حدیث ۲.

۲. صفحات ۴۳ تا ۴۸ نیز دیده شود.

وظیفه‌ای است که هر مسلمان در برابر امام دارد. و آن وظیفه، شناختن خط امامت است و قرار گرفتن در آن خط، و تلاش کردن بر طبق موازین آن خط، و آن هدایت و آن تعلیم. دین خدا این است. و عمل صالح، عملی است که بر طبق میزان دین انجام پذیرد. و میزان دین امام است. در غیر این صورت، اعمال، یک سلسله حرکات و سکانات و یک رشته زحمتهای و کوششهایی است که ربطی به جریان کلی هدایت پیدا نمی‌کند و با «میزان الاهی» منطبق نمی‌گردد. از این-روست که مقبول واقع نمی‌شود. زیرا شخص عامل، در صورتی که پیرو دقیق خط الاهی امامت نباشد، آنچه را خواسته‌اند نکرده است، بلکه آنچه را خود خواسته، یا جریانها و مسلکها... به او القاء کرده‌اند، انجام داده است. و آنچه مقبول است عمل صالح است، و صالح بودن عمل، علاوه بر صحیح بودن ظواهر آن، به جوهر داشتن آن است. و جوهر عمل، انطباق عمل است با میزان الاهی^۱. و امام، میزان اعمال است.

برای روشنتر شدن این موضوع و نزدیک شدن آن به اذهان، مثالی می‌آوریم: فرض کنید کسی عضو حزبی است. این شخص باید کارها و فعالیتهای خویش را، طبق دستورات و برنامه‌ریزیها و خط‌دادهای حزب و رهبران حزب انجام دهد. در غیر این صورت، کارها و فعالیتهای او در ارتباط با حزب، ارزشی ندارد. انسان مؤمن وارد حزب خدا می‌شود. این است که باید اعمال او، بر طبق خط حزب خدایی و بر طبق دستور رهبران الاهی باشد، تا ارزش داشته باشد، و در جهتی که باید قرار گیرد، و قبول شود، و موجب حرکت او به سوی خدا و قرب او به خدا گردد.

۳- اینکه در حدیث شریف آمده است که «لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَّةٍ أَسْبَابِهِ» هرچه از خدا برسد به سبب امام می‌رسد، اشاره بلکه تصریح است به واسطه بودن امام در همه فیوضات الاهی، فیض وجود، فیض بقا، فیض نعمت، و فیض هدایت، همه و همه. ما در گذشته، درباره «وساطت در فیض» مطالبی گفتیم. این برداشتها و تلقیها، بر پایه معارف حقه قرآن و حدیث است. این جمله حدیث، مؤید آن مطالب است. و تعبیر «بجهة اسبابه»، اشاره به قلمرو وسیع و کائناتی نفوذ و سببیت امام است، و تصرف امام در سراسر جهان اسباب، که

مساوی است با جهان ماسوی الله. این معرفت عظیم، شایسته دقت و تأمل، و تلقی و تحمّل است.

۳- دیدار پیامبران

انسانِ سرگشته آخر الزمان، که از همه مسلکها و قدرتها نومید گشته است، در طلب آرمان رهایی می خروشد، و در جستجوی پناهی روحی و معنوی، و تکیه گاهی وجدانی و فطری، به هر سوی می دود. انسان سرگشته آخر الزمان، نومید از همه جا، در اشتیاق دیدار پادشاهان و نیکان می سوزد، و در غرقاب تحیرها و تطاولها، به امید طلوع طلیعه ای غیبی، روز می شمارد. این انسان سرگشته، به خاطرات معنوی که تاریخ، از مرتبیین الهی و مشعلداران نجات دارد، می اندیشد، و همواره، در آرزوی شنیدن فریاد یکی از آنان، یا دیدن چهره منجیبی از آن منجیان، می شکبید و رنج می برد. چنین انسانی، آیا نمی خواهد آدم و نوح و ابراهیم را ببیند؟ آیا بشریت، در چنین روزگاری، نمی خواهد فریاد موسی و عیسی و محمد را بشنود؟ چرا می خواهد...

و این فریاد را از حلقوم مهدی می شنود:

چون مهدی به در آید، به مسجد الحرام رود، و روبه کعبه و پشت به مقام ابراهیم بایستد، و دو رکعت نماز گزارد، آنگاه فریاد برآورد:
ای مردمان! منم یادگار آدم، و یادگار نوح، و یادگار ابراهیم، و یادگار اسماعیل... منم یادگار موسی، و عیسی، و محمد... منم یادگار پیامبران...
منم وارث آدم، و گزیده نوح، و خلاصه ابراهیم، و عصاة محمد. منم صاحب قرآن و زنده کننده سنت...^۱

ای توده های خلاق، ای مردم عالم!

هر کس می خواهد آدم و شیث را ببیند، منم آدم و منم شیث...

هر کس می خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، منم نوح و منم سام...

هر کس می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، منم ابراهیم و منم اسماعیل...

هر کس می خواهد موسی و یوشع را ببیند، منم موسی و منم یوشع...

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۵۹، ج ۵۲، ص ۳۰۵، ۳۱۵.

هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، منم عیسی و منم شمعون...
 هر کس می خواهد محمد و علی را ببیند، منم محمد و منم علی...
 هر کس می خواهد حسن و حسین را ببیند، منم حسن و منم حسین...
 هر کس می خواهد امامان دیگر را ببیند، منم امامان دیگر...
 فریاد مرا پاسخ گویند، من شما را از همه چیز آگاه می کنم، آنچه می دانید
 و آنچه نمی دانید... هر کس کتابهای آسمانی را می شناسد گوش فرادهد...

آنگاه مهدی «ع»، به خواندن کتابهای آسمانی می پردازد، و صحیفه
 آدم «ع»، و شیت «ع»، و نوح «ع»، و ابراهیم «ع» را می خواند، و هم تورات و
 انجیل و زبور را... و سپس قرآن کریم را...^۱

۴- چنان محمد «ص»

مهدی «ع» چنان چون جد خویش محمد «ص» که در ظلمات
 «جاهلیت» قیام کرد، در دل فسادها و تباهیها و ظلمتهای آخر الزمان قیام
 می کند. و این پیشوای محمدی، و داد گستر علوی، و مصلح طالبی، و شورشگر
 فاطمی، و انقلابی حسینی، و مرتبی جعفری، و امام موسوی، و قائم رضوی، و
 حُجَّتِ عسکری، با عصای موسی، و انگشتری سلیمان پدیدار می گردد. او به روز
 عاشورا خروج می کند، در حالی که پرچم پیامبر را در دست دارد، و زره پیامبر را
 به تن و عمامه پیامبر را بر سر، و شمشیر پیامبر را در دست... و ۳۱۳ تن یاران
 خاص او - به شمار یاران پیامبر در جنگ بدر - گرداگرد او جای دارند، آنان که
 حاکمان زمانند و وارثان زمین.

همچنین مؤمنان نیرومند،^۲ و جوانان سلحشور شیعه، در خدمت او آیند.^۳ و
 زمان چنان از شادی سرشار می گردد، که مردگان نیز، در عالم ارواح، به
 شادمانی می پردازند، و از خرمی به وجد می آیند.

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹.

۲. «کامل الزیارات»، «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۳. «قال ابو عبد الله جعفر بن محمد «ع»: بینا مُبَانُ الشَّيْخَةِ عَلِيٍّ ظُهُورُ شَطُوحِهِمْ نِيَامًا، إِذَا تَوَافَقُوا إِلَى صَاحِبِهِمْ، فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، عَلِيٌّ غَيْرِ مِعَادٍ، فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ»، «الغيبة»، نُعْمَانِي، «بحارالانوار»، ج ۲، ص ۳۷۰. از این حدیث استفاده می شود که ظهور، در فصل تابستان، واقع می شود.

و بدینسان او — با اسم خدا — درآید، و همه سوی جهان را، از عدل و داد، و فروغ و برهان، و نجات و ایمان، سرشار سازد.

۵- افشای راز بزرگ

چون چنین شود، و مهدی به درآید، راز بزرگ نمایان شود، و رمز سترگ گشوده آید. و آن حکمت، که خدا را، در غایب شدن حجت خویش بود، پرده از رخ برگیرد، چنانکه حکمت کار خضر (ع) برای موسی (ع)، پس از انجام یافتن و به پایان رسیدن کار آشکار گردید.^۱ در تعالیم گفته اند:

وَجَهُّ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجَهُّ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتٍ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَّجِ اللَّهِ
— تَعَالَى ذِكْرُهُ — ... إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ، أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ،
وغيبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ. وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ — عَزَّوَجَلَّ — حَكِيمٌ، صَدَّقْنَا بِأَنَّ
أَفْعَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ لَنَا.^۲

— امام صادق (ع) فرمود: «حکمت غیبت مهدی، همان حکمتی است که در غیبت پیامبران و حجج الاهی پیشین وجود داشته است... این غیبت، امری از امور الاهی، و سری از اسرار خدایی، و رازی از رازهای ربانی است. ما وقتی بدانیم که خدای عزوجل حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، اگرچه آن حکمت و مصلحت را خود تشخیص ندهیم، و به راز آن پی نبریم.»

۶- خاورانوار

بدینگونه، با ظهور مهدی، فروغ ازلی تابیدن می گیرد، و شعشعه قدس سمرقندی پرتوافشان می گردد. مهدی، مرکز اسرار ربوبی و خاورانوار ازلی است. مهدی، جلوه «حقیقه الحقایق» است، و خود، «عصاره العصارات» است. مهدی است که بر او حله های قدسی در پوشیده اند، و اشعه انوار عالم قدس، از آن پیکره پاک، همواره، می تابد: «عَلَيْهِ جُيُوبُ التَّوْرَةِ، تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ»^۳. و

۱. «إكمال الدين»، «عِلَلُ الشَّرَائِعِ»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۹۱ و ۵۱، ص ۷۳.

۲. «إكمال الدين»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۹۱.

۳. «عیون أخبار الرضا»، «کفایة الأثر»، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۲۵۲ و ۱۰۹.

اوست تجلی تام، و حجاب ازلی قدیم، چنانکه در زیارت او می خوانیم: «السَّلَامُ عَلٰی حِجَابِ اللّٰهِ الْاَزَلِيِّ الْقَدِيمِ»^۱.

و آن امام را، در حال غیبت، به خورشید تشبیه کرده اند، که در پس ابر باشد. در این تشبیه وجوهی چند ملحوظ است. یکی از آن وجوه را، علامه مجلسی، چنین یاد کرده است:

نور وجود، و علم، و هدایت، به وسیله مهدی «ع» به خلق می رسد، زیرا که به احادیث بسیار ثابت شده است که محمد و آل محمد «ص» عَلٰی غَايِبِي اِيْجَادِ خَلَقْنَد. بنابراین، اگر آنان نبودند، نور وجود و تحقق به دیگران نمی رسید. معارف واقعی و حقایق راستین نیز، به برکت آنان، و توسل جستن به ایشان، به کسان افاضه می شود، همچنین بلاها و گرفتاریها به فیض آنان برطرف می گردد. اگر ایشان نبودند، مردم، با این اعمال قبیح، مستحق همه گونه عذاب بودند — چنانکه در قرآن کریم فرموده است: «وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيْهِمْ تَاتُوْا اٰی پيامبر، در میان مردمی، خدای آنان را عذاب نمی کند». و ما خود، بارها و بارها، تجربه کرده ایم، که به هنگام پیچیدگی کارها، و افتادن دشواریها، و دور شدن از درگاه خدا، و قطع شدن آثار فیوضات الهی، همینکه به آنان توسل جسته ایم، و آل محمد «ص» را واسطه قرار داده ایم، به اندازه ارتباط معنوی که در آن حال حاصل شده است، مشکلات حل شده و برطرف گشته است. و آنان که چشم دلشان به فروغ ایمان روشن است، این چگونگی را درمی یابند.^۲

۷- تصفیه اردوگاه

یقین است که یاران امامی که شعاع ضیاء قدس، از مشرق وجود او می تابد، باید پاکان و پاکیزگان باشند. باید در اردوگاه او خالصان و سره شدگان گرد آیند. و چنین خواهد بود. این است که شیعه آل محمد «ص»، باید از نعمت این علم و معرفت و اعتقاد بهره گیرد، و به درگاه خدا سپاس گزارد، و بروای امامان، و حب آنان، و پیروی از آنان باقی باشد. باید این ولا و حب را در جان

۱. «نجم الثاقب»، ص ۳۵.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۹۳.

خویش زنده بدارد، و همواره در قلب خود حاضر بسازد، و آن پیروی را به عمل درآورد، تا اجر شهیدان «بَدْر و أُحُد» نصیب او گردد، یعنی: آن شهیدان که شالودهٔ ایمان را استوار ساختند.

در پیش اشاره کرده‌ایم که در روزگار غیبت، مردم مؤمن، بسختی امتحان می‌گردند، و پیوسته غربال می‌شوند. تا خالصان بمانند، و ناخالصان بروند. آری، پیوسته ناخالصها و ناخالصیها دور ریخته می‌شوند. مؤمن به آل محمد «ص»، باید همیشه بکوشد، تا از راه داشتن عقیدهٔ صحیح، و ایمان قوی، و فکر روشن، و آگاهی عمیق، و عمل صالح، در ردیف خالصان مخلص جای گیرد، تا از صف شیعهٔ مهدی «ع» خارج نگردد، و به عنوان «ناخالص» طرد نشود. آن کسان که در روزگار غیبت، ایمان صحیح و عمل صالح داشته باشند، اگر ظهور را هم درک نکنند، مانند کسانی که ظهور را درک کنند، و در خیمه و در خدمت مهدی باشند.

شیعهٔ عصر انتظار، لازم است که در شناخت عقاید حقه، و معرفت امام، و مقام امام، کوشا و ثابت قدم باشد. و این اعتقادِ راستین به «حق بزرگ» را، که به او رسیده است، و او خود نیز آن را به مرحلهٔ «بصیرت» و «یقین» رسانده است، نگاه دارد، و به آیندگان بسپارد. لازم است خاندان و فرزندان خود را با اعتقاد به عقیدهٔ حق، و نور معرفت، و شعاع ولایت، و توجه به عمل صالح تربیت کند، و بر آن شیوه ثابت بدارد. باید در میان مردم منتظر، محبت و عطوفت برقرار باشد، و توانگران — چنانکه در فصل پیش گفتیم — به ناتوانان برسند. و باید همه، دشمن ظالم و یاور مظلوم باشند... اینها سفارش ائمهٔ طاهرین «ع» است...

در روایتی چند، که رسیده است که پیش از پیدا شدن آثار قیام «قائم» دست به اقدامی نزنید، ظاهراً مقصود — بر فرض صحت این روایات — اقدام برای تأسیس حکومت جهانی و نشر توحید و عدل، در آفاق تا آفاق گیتی است، زیرا که اینگونه اقدامی کار هیچ کس نیست، جز ولی اعظم و مصلح اکبر! و آن انقلاب است که آثار کیهانی دارد، و گسترهٔ جهانی. و این مهدی موعود است که همهٔ

۱. در گذشته نیز به این مطلب اشاره کردیم (صفحه ۲۷۵ و ۲۸۷ به بعد) و در اینجا، به دلیل اهمیت این یادآوری، دوباره، بدان بازگشتیم.

۲. چنانکه در روایات مورد اشاره نیز رسیده است که «تا در آسمان و زمین حرکتی پدیدار نگشته است تونیز دست به ...»

جهان به دست او فتح می‌شود، و دژهای کفر و نفاق و ستم و یران می‌گردد، و کلمه توحید، و ناموس عدل، همه جا را می‌گیرد.

باید مقصود از آن روایات آنچه گفتیم باشد، زیرا که در مرحله شناخت اسلام و تعالیم اسلام، و اجتماعیات و سیاسیات اسلام، و اخلاق اسلامی، و تکالیف اسلامی، نمی‌توان پذیرفت که حوزه‌های مسلمین از اقدامهای اجتماعی، و مبارزات حق طلبانه سیاسی، و حضورهای تکلیفی، و تعهدهای دینی، و تعاون بر «بِرّ و تقوی»، و عدم تعاون بر «اِثم و عدوان»، معاف باشند. نمی‌توان پذیرفت که برای مسلمین جایز باشد که ظلم را تحمل کنند، و استعمار و بردگی را بپذیرند، و سیطره یهود و نصاری و ملحدان را گردن نهند، و اقدامها و تکلیفها و شهادتها را یکسو افکنند، و محو آثار دین خدا و احکام خدا را بنگرند، و دم برنیاورند. این امور پذیرفتنی نیست. اینها به معنای رفع تکلیف و محو احکام است. و این امر، بدیهی البطلان است. حلال محمد «ص» تا قیامت حلال است، و حرام محمد «ص» تا قیامت حرام... و در این جهت، میان هیچ عصری با عصر دیگر فرقی نیست، چه عصر غیبت و چه دیگر عصرها...^۱

۸- شور طلب...

با اعتقاد راستین، و ایمان و یقین، و ولاء و محبت، و آگاهی و بصیرت، و ثبات و پایداری، و خردمندی و فرزاندگی، و دل روشن، و درک درست، و عقل بیدار، و اندیشه باز، و ذهن وسیع، و عمل صالح، و خدمت به خلق، و کردار شایسته، و نشر آگاهی، باید منتظر ظهور حق و تشکیل دولت حق بود. باید خود را برای مراحل مقدماتی آن حکومت: آشوبها، سختیها، قیامها و انقلابها آماده ساخت. باید آماده بود، و برای فرج آل محمد و ظهور قائم موعود دعا کرد. باید

← حرکتی نزن»، این تعبیر اشاره است به همان قیام جهانی. یعنی مسلمان برای چنان قیامی که سراسر جهان را بگیرد و بر از توحید و عدل کند، باید منتظر آمدن پیشوای آن قیام باشد. و این به معنای رفع تکلیف سیاسی و اجتماعی. در عصر غیبت و نفی مبارزه با ظلم و بیدینی، و عدم لزوم جلوگیری از هتک مقدسات و محو اسلام نیست — چنانکه در بالا یاد شد.

گذشته از اینها، مسئله «لزوم آمادگی» است، که در صفحات گذشته شرحی در آن باره آوردیم. و آمادگی از قومی ساخته است که در میدان اجتماع و سیاست و مبارزه حضور داشته باشد.

طلب کرد و طلب کرد، و در طلب شور داشت. دعا برای فرج مهدی، و نزدیک شدن ظهور او، دعا برای فرج و گشایش کار خود ما، بلکه فرج و گشایش کار همهٔ انسانها و انسانیتهاست. این است که باید دعا کرد. باید یقین داشت و با یقین آماده بود، و با آمادگی دعا کرد. نباید از دعا غفلت داشت، و از طلب دست برداشت^۱. دعا و توسل به درگاه خدا، و درخواست از خدا، و خواندن دعاهایی که رسیده است، و طلب عنایات خدا، همیشه مؤثر است و آثار بسیار دارد، بویژه دربارهٔ امر عظیم و خیر عالم، یعنی: ظهور مهدی، و نزدیک شدن رهایی انسان، و فرا رسیدن فرج اعظم، و فوز اکبر، و نجات بزرگ.

آری:

جان ما شیفتگان وصل شما می طلبد
این نه از بخت خود از لطف خدا می طلبد

و این است و اینچنین است حال شیفتگان و دلدادگان، و محبت شعاران، و طلب پیشگان، دردمندان و دوستداران، فروغ آشنایان و خورشید طلبان...

عمر ما شیفته حالان چه عجب می گذرد؟
رسته از دور جمادی ز رجب می گذرد

خوش بود منتظران را طلب طلعت دوست
عمر آن است که در شور طلب می گذرد

گر نه اندر طلب چهرهٔ آن خورشیدی
عمر بی بار، تورا، از چه سبب می گذرد

خون خورشید دلان در رگ خونبار زمان
تا بگیرد زتن چرخ سلب می گذرد

در شبستان به سر آورده و خورشید طلب
«راه خورشیدی ما در دل شب می گذرد»

از خراسان برسند آنهمه رایات سیاه
 گرچه این کبکبه از شام و حلب می گذرد
 عیسی آنکه به نماز آید و موسی به طواف
 اینچنین کار، در آنجا، به ادب می گذرد
 اسم اعظم که همه سرّ خدایی است عجب
 که گه و گاه، ز نام تو، به لب می گذرد
 ای خوش آن حسن جهانگیر که یک جلوۀ او
 از سرای عجم و مُلک عرب می گذرد
 شام هجران که به دل کوه غم آورد فرود
 باز با یاد وصالی به طرب می گذرد

۹ - رمضان - عاشورا

و بدینسان باید در طلب خورشید بود، و به طلب خورشید رفت. و باید راه
 خورشیدی را در دل شب سپرد. باید همه آماده باشند، بویره جوانان، تا زمینه های
 طلوع طلایع حق آماده گردد...
 و تا اندک اندک... علائم عمده ظهور - یکی پس از دیگری - واقع
 شود، و تا حوادث و مشکلات پیش از ظهور رخ دهد، و تا «رمضان بزرگ» برسد،
 و فریاد جهانی دعوت حق همه جا گیر شود، و تا سپس هلال محرمی بدمد که در
 روز عاشورای آن - روز شنبه^۱ - امام مهدی «ع»، از مکه، اعلام قیام کند، و به
 جنگهای خونین بزرگ دست یازد، و درفشِ مَلْحَمَه های سترک را برافرازد^۲، و به
 نابود کردن مستکبران و ابرقدرتان پردازد، و نارواییها را براندازد، و سختیهای
 روزگار را برطرف سازد، و اموال را میان همه به تساوی قسمت کند، و آزادی
 واقعی و انسانی را به پیرامون حق و به مؤمنان به حق، با کمک اهل حق، ارزانی دارد.

۱. و بنا بر برخی احادیث، جمعه.

۲. «تَجْرِی الْمَلَاِجِمْ عَلٰی یَدَیْهِ...»، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۸۳.

مهدی «ع» را هم فرشتگان یاری می کنند، هم مؤمنان... همچنین رُعب و ترسی که از قیام او در دل سرکشان می افتد، نیز از عوامل مهم پیروزیهای اوست. از شیوع اخبار انقلاب مهدی و قدرت و قاطعیت او، قدرتمندان و ارتشهای آنان، روحیه خویش را از دست می دهند، و بسیاری از آنان در برابر هجوم سپاهیان مهدی — بلکه پیشاپیش — از پای درمی آیند.

او بدینگونه فرا می رسد، و معتقدان و حق پرستان به سوی او می شتابند و نزد او گرد می آیند. امام پس از مدتی، اعلام قیام می کند و — با نام خدا — به پا می خیزد، و جهان را از عدل و داد، و نور و برهان، لبریز می سازد — چنانکه امیرالمؤمنین علی «ع» فرمود:

يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا، وَنُورًا وَبُرْهَانًا...^۱

۱۰ — سلام بر آل یاسین

سلام بر آل یاسین. سلام بر فریاد خدا، و پرورنده آیات خدا.

سلام بر تسالی قرآن و مبین علوم آن. سلام بر صاحب اسرار ربانی، و مَجْرای اراده الاهی.

سلام بر تو ای میثاق مؤکد، و ای میعاد مسلم! ای پرچم افراشته و ای دانش انباشته! ای مظهر رحمت بیکران، و ای فریادرس درماندگان! سلام بر تو، در همه شبها و روزها، و همه هنگامها و لحظه ها... در آن هنگامها که نماز می گزاری، یا دعا می خوانی، یا رکوع و سجود می کنی!

سلام بر تو، در بامدادان روشن، و در شبان تیره! سلام بر تو، ای پیشوای آرمانها، و ای امید جانها!

سلام بروصی اوصیا، و گزیده اولیا. سلام بر فرزندان نورهای تابان، و درفشهای نمایان. سلام بر نوربسی پایان الاهی، و حُجَّتِ ناپنهان خدایی. سلام بر زنده-کننده مؤمنان، و نابود سازنده کافران.

۱. «الاحتجاج»، «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۲۸۰.

سلام بر مهدی امتهاء، و یکی کننده ملتها. سلام بر قائم منتظر، و عدل همه جا گستر. سلام بر شمشیر بُرّان، و ماه تابان. سلام بر بهار زندگی، و روح سرور و پابندگی. سلام بر مهدی که خدا به امتهاء آمدن او را نوید داده است، تا به دست او همه را تابع یک دین سازد، و طرح اتفاق در همه جهان دراندازد...

۱۱- خونخواه شهیدان تاریخ

کجا رفتند راهنمایان، و چه شدند برگزیدگان؟ کجایند خورشیدهای درخشان، و ماههای تابان؟ کجایند درفشهای دین، و استوانه های علم و یقین؟

کجاست بقیه الله، مهدی آل محمد «ص»؟ که در جهان هست و زمین خالی از او نیست. کجاست آن کس که کز یها و کاستیها را به سامان می آورد؟ کجاست آن کس که رسم ستم و بیدادرا، از همه جا، برمی اندازد؟ کجاست آن یادگار پیامبر و امامان؟ کجاست آن آرمان مطلوب حق پرستان؟ کجاست نابود کننده سرکشان و خودسران؟ کجاست ریشه کن کننده معاندان و گمراهی آفرینان و خداناشناسان؟ کجاست عزت بخش دوستان و خواری ساز دشمنان؟

کجاست گسترنده فضیلت و تقوی در همه جهان؟ کجاست قبله مقصود دوستان؟ کجاست راز برپایی زمین و آسمان؟ کجاست فاتح بزرگ گیتی و افراینده پرچم هدایت و ایمان؟ کجاست سازمان دهنده گروههای اصلاح-طلب و باایمان؟ کجاست طلب کننده خون پیامبران و پیامبر زادگان؟ کجاست انتقام گیرنده خون حسین سرور شهیدان؟...

کجاست فرزند محمد مصطفی؟ کجاست فرزند علی مرتضی؟ کجاست فرزند خدیجه کبری؟ کجاست فرزند فاطمه زهرا؟...

ای جانها همه فدای تو، و ای ما همه بر خیز تو! ای زاده گزیدگان مَهْدَب و پاکانِ مَطَهَّر! ای زاده مشعلهای فروزان، و اختران تابان، و درفشهای نمایان! ای زاده دانشهای کامل، و سنتهای مشهور، و حقایق مأثور! ای زاده معجزات موجود، و دلایل مشهود! ای زاده صراط مستقیم، و تَبَّأ عَظِيم! ای زاده آیات بیّنات، و حُجَّتْها بِالْغَات! ای زاده طه و یاسین، و ذاریات و عادیات! ای

زاده صاحب معراج، و آورنده منہاج! ... آیا تو در کجا به سر می بری، و در چه سرزمینی زندگی می کنی؟ چقدر دشوار است که همگان را ببینیم و تورا نبینیم؟! چقدر سخت است که سخنان همه را بشنویم و سخن تورا و صدای تورا نشنویم؟! تو از ما پنهانی، لیکن بیرون از ما نیستی! تو از ما دور نشده ای! تو آرمان مشتاقانی! تو مطلوب معتقدانی! تو سرلوحه شرف و عظمتی! تو کعبه بزرگی و عزت و حریتی؟

ای عزیز مصر هستی، و ای زبده وجود و تجلی! ای مظهر خدای رحمان، و ای پیشوای دلسوز مهربان! ای معطی علم، و ای مرتبی عقل! ای مُحیی روح، و ای حیات جان! تا کی در طلب تو سرگردان باشیم؟ تا کی تورا بجویم و به دیدار تو نایل نیاییم؟ تا کی در جستجوی تو از دیده خون بیفشانیم؟ ...

آیا شود که شام تار فراق به صبح باز وصال بدل گردد؟ آیا رسد روزی که تو پرچم نصر الاهی را برافراشته باشی، و ما گرداگرد تورا گرفته باشیم، تو امامت کنی و ما با تو نماز گزاریم، نماز خون و قیام، نماز راز و نیاز؟! آیا رسد روزی که بنگریم سراسر جهان را از عدل و داد آکنده ای، و دشمنان حق و عدالت را خوار و ناتوان ساخته ای، و سرکشان و حق ناباوران را نابود کرده ای، و ریشه مستکبران را برآورده ای، و ابرقدرتان را از صفحه روزگار برانداخته ای؟! آیا می شود که چنین روزی را ببینیم و خدای را بر این نعمت بزرگ سپاس گزاریم، و فریاد برآوریم: الحمد لله رب العالمین.

۱۲ - نور و لاء و مؤالات

خدایا، خداوندا! از درگاہت مسئلت می کنیم که بر محمد درود فرستی، محمد که نبی رحمت است و کلمه نور. و از تومی خواهیم که دل ما را از یقین مالا مال سازی، و سینه ما را از نور ایمان، و فکر ما را از نور تصمیمهای خیر، و اراده ما را از نور دانایی، و قدرت ما را از نور عمل صالح، و زبان ما را از نور راستگویی، و دین ما را از نور آگاهی، و چشم ما را از نور تشخیص و بینایی، و گوش ما را از نور حکمت، و احساسات ما را از نور عشق و پیروی از محمد و آل محمد «ص» ...

خدایا، خداوندا! بر محمد بن الحسن العسکری، حجت و خلیفه ات در زمین،

دروود فرست؟ او که عدل و دادگری را می گستراند، و دین انقلابی را برپا می دارد. او که دوست مؤمنان است و دشمن کافران. او که تاریکیها را می زداید، و نور حق را می تاباند. او که حکمت راستین می آموزد، و راستی را شعار می سازد. او که « کلمه تامه » تو است و رحمت واسعة تو. او که کشتی نجات است و درفش هدایت...

خدایا، خداوندا! عدالت را به دست او جهانگیر کن، و یاری و نصر خویش بر او ارزانی دار، و به دست او جباران و منافقان و خدانشناسان را، در هر جای جهان، نابود ساز! آبادیها را به دست او ایمنی بخش، و مردمان را به وسیله او به راه راست بیاور!

خدایا، خداوندا! همچنانکه دل ما را، با یاد حجت خود مهدی، آباد و زنده ساختی، سلاح ما را نیز در راه یاری او آماده و آخته ساز!

خدایا، خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست! همچنین درود فرست بر جانشین حسن عسکری و وصی او، یعنی: حجت قائم که از خلق غایب است و منتظر اذن تو است...

خدایا، خداوندا! بر او درود فرست، و فرج او را نزدیک ساز، و وعده ای را که به او داده ای به انجام رسان! او را از پرده غیب به در آور، و با ظهور او گرفتاریها را برطرف فرما!

خدایا، خداوندا! رعب و ترس از او و از قدرت و سپاه او را، پیشاپیش او، روان ساز! دلها را به محبت و یاری او ثابت بدار! آتش جنگ بزرگ با کفار و ظالمان را به دست او شعله ورنما! او را با سپاهی از فرشتگان یاری ده، و بر دشمنان دین چیره گردان!..

خدایا، خداوندا! چنان به دل او الهام کن که همه هستی دشمنان حق و فضیلت را نابود سازد، و همه چیز آنان را درهم ریزد، و همه امکانات آنان را ارزانی اهل حق دارد، و همه پایگاههای علمی و صنعتی و نظامی و تبلیغاتی و اقتصادی آنان را تسخیر کند، و همه کاخهای آنان را به ویرانی کشد، و از درون وادیها تا سر کوهها همه جا را بگیرد، و همه ذخایر و برکات زمین را به تصرف درآورد، آمین یا ارحم الراحمین!

۱۳- اعتقاد و گواهی

خدایا، خداوندا! پروردگارا و آله! ما شنیدیم منادیی فریاد می زد که «به خدا ایمان آورید!»، پذیرفتیم و ایمان آوردیم. و اکنون گواهی می دهیم که الهی و معبودی جز تو نیست، و تو یگانه ای و انباز نداری. و گواهی می دهیم که محمد بنده تو و فرستاده و رسول تو است، و او و خاندان او حیبان تواند و دوستان واقعی تو. و گواهی می دهیم که علی، امیرالمؤمنین و حُجَّتِ تو است، و فرزندان او تا حجت قائم، همه، خلیفه و حجت تواند...

و ای حجت خدا، و ای مهدی آل محمد «ص»! گواهی می دهیم که تو حجت خدایی، و شما آل محمد اولید و آخر. و رجعت شما حق است. و ایمان در آن روز، برای کسانی که از پیش ایمان نداشته اند و کار خیر نکرده اند، سودمند نیست. ما باور داریم که مرگ، و سؤال قبر، و زنده شدن در قیامت، و پل صراط، و ترازوی اعمال، همه و همه حق است. همچنین حساب و بهشت و دوزخ حق است. و هرکس که با شما مخالفت کرده است شقی است، و هرکس از شما پیروی کرده است سعید است.

ای حجت خدا! تو خود شاهد باش که ما به این عقاید و حقایق ایمان داریم، بدانها معترفیم، و تو را بر آنها شاهد می گیریم. و ما دوست شما ایم و دشمن دشمنان شما. حق همان است که شما گفتید و پذیرفتید. و باطل همان است که شما نپذیرفتید و رد کردید. خیر و معروف همان است که شما بدان امر کردید، و شر و منکر همان است که شما از آن نهی فرمودید. ما مؤمنیم به خدای یگانه بی شریک، و به رسول خدا، و به امیرالمؤمنین، و به شما، از نخستین تا آخرین شما. و همواره آماده ایم تا شما را یاری کنیم، و برای تحقق اهداف شما بجان بکوشیم. آری، دوستی و ارادت و اعتقاد ما، فقط و فقط، تقدیم شماست.

و اگر روزگاران بسی به درازا بکشد، و غیبت تو — ای پیشوای محبوب، و ای آرمان مطلوب — از این نیز طولانی تر بشود، و عصرها و نسلهایی دیگر را فرا بگیرد، نه تنها از ایمان ما کاسته نمی گردد، بلکه بریقین ما به وجود فرخنده تو، و ایمان ما به تو، افزون می شود، و آتش عشق تو در جان، بیشتر شعله

می کشد، و اطمینان ما به توقوی ترمی شود، و انتظار ظهور در جان ما شدیدتر می گردد. ما همواره منتظر ظهور توایم، تا در رکاب تو جهاد کنیم، و جان و مال و فرزند و هرچه داریم در راه دین خدا و یاری تو بدهیم. ما اگر آن روزها را دیدیم—روزهایی که با فروغ ظهور تو روشن گشته است، و درفشهای انقلاب تو افراشته شده است—چونان عبیدی مطیع، در خدمت تو خواهیم ایستاد، و به امر و نهی تو گوش فرا خواهیم داد، با این آرزو که در رکاب تو، در راه یاری دین خدا، به شهادت برسیم، و به مهمانی خدا برویم...^۱

۱۴- و این است مهدی...

این است مهدی — علیه السّلام — و این است حتمیت او، تولّد و بقای او، تأثیر او، ظهور او، و شورش و انقلاب او، اصلاح و تصفیة او، و تأسیس حکومت او... که خواهد شد.

بعثت، فرود آمدن نور است در طبیعت. غدیر، تداوم حکومت نور است در زمین. عاشورا، ذبح عظیم است برای نجات دادن حکومت نور. و مهدی، انفجار نور است در استغراق ظلمت. هرچه جهان ظلمانی تر گردد، و تاریک تر شود، طلب روشنایی لازمتر و محسوستر خواهد شد. هنگامی که آفاق را ظلمت فراگیرد، نورشناسان نور طلب به پا می خیزند، و به بیداری جامعه و آماده سازی یاران مهدی دست می یازند، تا همه در جستجوی خاور انوار برآیند، و تا به طلب «طلعت رَشیده» و «عُرّة حمیده» بشتابند، و تا دست نیاز به درگاه خدای بی نیاز بردارند، و آن ذخیره الهی، و مُنجی نهایی را بطلبند.

این آرزویی است که از قدیم روزگاران، در آن باره، سخنها گفته اند، و پیامبران و حکیمان آن را وعده داده اند. و پیامبر اکرم، آنهمه در آن باره، با صراحت، نوید داده است... آری، انعکاس این آرزو، در آفاق و اعصار پیچیده است، و بانگ درای این کاروان، در معبر بشریت، طنین افکنده است...

و روزی، امواج این واقعه بزرگ، در جام خورشید خواهد ریخت. و نسیمها از کران تا کران دشتها و آبادیها بر فضای چنان دولتی خواهد وزید. و

۱. این بخشها، از: «سلام بر آل یاسین» تا اینجا، از «دعاها و زیارتهای حضرت صاحب الامر — علیه السلام» اقتباس شده است — «مفاتیح الجنان».

درختان در چنان روزگاری جوانه خواهد زد. و گلها در عصمت آن ایام خواهد شکفت. و جویبارها و نهرها و رودها، در آن ایام برکت خیز، جاری خواهد گشت...

... بانگ «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، در سحرگاهان و نیمروزها و غروبها، از فراز مئذنه‌ها، و از درون آبادیها، در همه جای جهان، به گوش مردم آن روزگار خواهد رسید. گلبانگ «حَتَّى عَلَي الصَّلَاةِ»، و «حَتَّى عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ»، در همه سوی، در پنج هنگام، طنین انداز خواهد گشت. با شعار «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»، عدل و احسان، همه جا را خواهد گرفت، و «جَامِعَةُ اَعْلُونَ» پدید خواهد آمد. و مشعل جاوید، همچون خورشید، بر فراز پهنه‌های زیست انسانی، فروغ خواهد پاشید. حماسه جاوید مرزبانان تجسّم خواهد یافت. و خون متبلور خورشید، در راه «تفسیر آفتاب»، به آبادیها و زندگیها رنگ خواهد زد.

آنروز دیوار مساجد کوتاه خواهد گشت. عدل و مساوات همه گیر خواهد شد. نابسامانیها از میان خواهد رفت. ستمها و جهلها از جهان رخت خواهد بست. دلها منور، عقلها کامل، دانشها واقعی، و جانها سرشار خواهد شد. زندگیها پاک، و امتیازهای پست مادی نابود خواهد گردید.

آن روز، عصمت جاودان زنده خواهد شد، و عینیت ایمان قوام خواهد یافت.

آن روز، قطرات نور، از جام لحظه‌ها، در قالب وجود انسان خواهد ریخت. و انسان فطری، با تزکیه و تعلیم، پرورش و آموزش، به سوی جاودانگیها راه خواهد یافت.

آن روز، فضای زمان زایل، به نمونه‌ای از دهر ثابت بدل خواهد گشت...

آن روز، همه جا و همه چیز نور خواهد بود و نور، و روشنایی خواهد بود و روشنایی، ذات همه چیز نورانی خواهد شد، و روح نور، در همه جا و همه چیز، حلول خواهد کرد...

و آن روز، همه جا و همه چیز، نور خواهد بود و نور، و روشنایی خواهد بود
و روشنایی...

*

بارخدایا! توفیق همه را، برای ایجاد یک زندگی سعادت‌مند اخلاقی، و
یک محیط نورانی انسانی درخواست می‌کنیم. و هم از درگاه تومی خواهیم که
خروج قائم آل محمد «ص» را نزدیک گردانی، و او را از نهان جهان درآوری، و
دوران غیبت او را به پایان بری، تا بر کهن‌ترین معبد توحید تکیه زند، و بانگ
دلربای خویش را، به گوش توده‌های ستم‌دیده و سرگردان بشری برساند، و به
رسم ستم و ستمگری پایان دهد، و بنای عدل و داد، و دانایی و شایستگی را، پی
نهد...

اللَّهُمَّ ارِنَا الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ،
وَالْفُرَّةَ الْحَمِيدَةَ،
اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ،
فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ،
تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ،
وَأَهْلَهُ...

فهرست اعلام

- کسان

- کتابها

- آدم، صفی «ع»: ۱۳۶، ۱۷۴، ۱۸۰،
۲۶۶، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۴۱-۳۴۲.
- آل احمد «ص»: ۲۷۱، نیز ← ائمه
طاهرين.
- آل انسانیت: ۳۸، نیز ← ائمه طاهرين.
- آل حق: ۳۸، نیز ← ائمه طاهرين.
- آل داود «ع»: ۳۵.
- آل رسول «ص»: ۱۱۹، نیز ← ائمه
طاهرين.
- آل عدالت: ۳۸، نیز ← ائمه طاهرين.
- آل عصمت: ۳۸، نیز ← ائمه طاهرين.
- آل علی «ع»: ۲۷۲، نیز ← ائمه
طاهرين.
- آل محمد «ص»: ۱۹، نیز ← ائمه
طاهرين.
- آلوسی بغدادی، شهاب الدین: ۱۲۳.
- آل یاسین نجفی، شیخ محمد حسن: ۹۴.
- آل یاسین: ۳۴۹، نیز ← ائمه طاهرين.
- آواتارای و یشنو: ۵۴-۵۵.
- آیتی، عبدالمحمد: ۹۸.

- ائمه طاهرين «ع»، آل محمد «ص»، آل
علی «ع»، امامان «ع»، در
صفحات متعدد.
- ابراهیم، خلیل «ع»: ۲۰، ۲۲، ۱۷۴،
۲۳۶، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۰۴، ۳۴۱-
۳۴۲.
- ابن ابی الحديد، مدائنی، عزالدین: ۶۳،
۷۰.
- ابن اثیر، جزری، عزالدین علی: ۱۹۸.
- ابن اثیر، جزری، مجدالدین مبارک: ۶۲،
۷۹، ۸۳.
- ابن جوزی، حافظ ابوالفرج: ۱۹۸.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین: ۸۱.
- ابن حجر هیتمی مکنی، ابوالعباس احمد:
۶۳، ۶۸-۶۹، ۷۴، ۱۳۴-۱۳۵.
- ابن خشاب، ابومحمد عبدالله: ۶۲.
- ابن خلدون، عبدالرحمان: ۶۵، ۱۶۱،
۱۶۴.
- ابن خلکان، شمس الدین: ۱۹.
- ابن سینا، ابوعلی: ۱۵۲-۱۵۴.

ابوالفدای دمشقی، عمادالدین (اسماعیل بن علی ایوبی): ۱۹۸.

ابوبصیر، یحیی بن القاسم (ابی القاسم) اسدی: ۱۲۱-۱۲۲، ۲۸۴.

ابوحاتم ← سجستانی.

ابوخالد کابلی: ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۲۲.

ابوداود سجستانی: ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۷۹، ۳۱۸.

ابوذر غفاری: ۱۳۲.

ابوریحان ← بیرونی.

ابوسعید خدری: ۱۱۸، ۳۰۸.

ابوسفیان (صخر بن حرب): ۱۰۴.

ابوسهل ← نوبختی، ابوسهل.

ابوطالب (عبدمناف - یا عمران - بن عبدالمطلب): ۱۸.

ابومحمد عبدالله (بادسی): ۱۶۲.

ابومسلم خراسانی: ۷۰، ۳۱۹.

ابونعیم، حافظ، احمد بن عبدالله اصفهانی: ۶۶-۶۸، ۷۹-۸۱.

ابویحیی زکریا (بادسی): ۱۶۲.

ابویعلی (احمد بن علی تمیمی موصلی): ۷۲.

احمد «ص»: ۱۰۰، نیز ← پیامبر اکرم «ص».

احمد حنبل: ۶۲، ۶۸، ۷۱-۷۲، ۷۹، ۳۰۸، ۳۱۸.

اخوان الصفا (فیلسوفان...): ۱۵۷-۱۵۸.

ازبلی (بهاءالدین علی): ۳۴.

ابن شهر آشوب (محمد بن علی... سرّوی): ۳۰۸.

ابن شیرویه دیلمی، حافظ ابوشجاع: ۷۹-۸۰.

ابن صباغ مالکی، نورالدین علی: ۶۳.

ابن طاووس، حسنی، رضی الدین علی: ۹۳، ۱۶۵، ۱۶۷.

ابن طلحة شافعی (ابوسالم محمد... قرشی نصیبی): ۶۲.

ابن عباس، عبدالله: ۸۰.

ابن عبد البر ← قرطبی.

ابن عربی، محیی الدین: ۶۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۹.

ابن قهد حلی، جمال الدین احمد: ۱۶۷.

ابن قتیبة دینوری، عبدالله بن مسلم: ۷۹، ۱۹۸.

ابن قسی: ۱۶۲.

ابن قیم، شمس الدین محمد: ۶۷.

ابن کثیر دمشقی، حافظ عماد الدین (ابو الفداء، اسماعیل بن عمر): ۷۰.

ابن کمال پاشای حنفی: ۶۷.

ابن ماجه قزوینی، ابوعبدالله محمد: ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۷۹، ۳۱۸، ۳۲۰.

ابن مسعود، عبدالله: ۳۰۹.

ابن منظور افریقی مصری، جمال الدین: ۸۲.

ابوالحسن عبیدالله (بیهقی): ۱۱۵.

ابوالسرور احمد حنفی (مفتی): ۷۵.

* حافظ ابونعیم اصفهانی را بر حسب متعارف در شمار عالمان و محدثان اهل سنت نام بردیم. برای اطلاع بیشتر درباره این حافظ حدیث، از جمله رجوع شود به «ریحانة الادب»، ذیل «ابونعیم» - (ج ۷، ص ۲۸۵، از چاپ ۸ جلدی).

اردبیلی، محقق، ملا احمد: ۱۶۷.
 آزدی حمیدی، ابو عبدالله: ۷۹.
 اسدی طوسی، ابونصر علی: ۱۳۰.
 اسماء الله ← پنج تن.
 اسماعیل «ع»: ۳۴۱.
 اِسْغیا (پیامبر): ۵۶.
 الهیان، تنکابنی، شیخ علی اکبر: ۱۶۷.
 الادیب، عراقی، محمد حسین: ۹۴.
 الجُرّ، خلیل: ۹۸.
 الخَوّاص، علی: ۱۶۵.
 الدُّخَيْل، علی محمد علی: ۱۹۹.
 السَّلْمی الشَّافعی، یحیی: ۶۷، نیز ←
 سلمی مقدسی.
 الصدر، محمد: ۹۲، ۱۷۱.
 الصَّفّار، حسن موسی: ۹۴.
 العسکری، نجم الدین جعفر: ۱۹، ۹۴.
 الفاخوری، حنا: ۹۸.
 الفضلی، عبد الهادی: ۹۵.
 امام - انسان کامل: ۱۵۴.
 امام بزرگ انسان: ۳۰۸، نیز ← امام
 علی بن ابیطالب «ع».
 امام جعفر صادق، جعفر بن محمد «ع»:
 ۱۸، ۲۹، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۰۹،
 ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۸-
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۸۳، ۲۳۲-۲۳۳،
 ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰،
 ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۱-۲۸۲،
 ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۶-۳۱۷،
 ۳۳۸، ۳۴۲-۳۴۳.
 امام حسن عسکری، ابو محمد، امام
 یازدهم «ع»: ۱۸-۲۶، ۲۹، ۴۲،

۹۱، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۳۰۵.
 امام حسن مجتبی «ع»: ۱۳۹، ۲۳۲،
 ۲۹۷، ۳۴۲.
 امام حسین، سرور شهیدان «ع»: ۱۸،
 ۲۹، ۱۱۹، ۱۳۹، ۲۶۶، ۲۹۶،
 ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۴۲.
 امام خمینی (روح الله موسوی): ۲۷۷،
 ۳۱۳، ۳۱۶.
 امام دوازدهم ← مهدی «ع».
 امام - رئیس مدینه فاضله: ۱۵۴.
 امام - رئیس واقعی: ۱۵۴.
 امام - ربُّ التَّوَع انسانی: ۱۵۴.
 امام زمان ← مهدی «ع».
 امام زین العابدین، علی بن الحسین «ع»:
 ۱۸، ۲۹، ۱۱۷، ۲۷۸.
 امام - سلطان عالم ارضی: ۱۵۴.
 امام عصر ← مهدی «ع».
 امام - عقل بالفعل: ۱۵۴.
 امام - عقل فعال: ۱۵۴.
 امام علی التَّقی، امام هادی، امام
 دهم «ع»: ۱۸-۲۱، ۲۹، ۴۵،
 ۲۹۷.
 امام علی، امیر المؤمنین، وصی
 پیامبر «ص»، مُقْتَدای صدیقین،
 امام اهل یقین «ع»: در صفحات
 متعدد.
 امام علی بن موسی الرضا، ابوالحسن «ع»:
 ۱۸، ۲۹، ۹۸، ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۳۶،
 ۲۹۶-۲۹۷، ۲۹۹.
 امام غایب ← مهدی «ع».
 امام قائم ← مهدی «ع».

۳۳۸، ۳۴۲-۳۴۳.
 امام حسن عسکری، ابو محمد، امام
 یازدهم «ع»: ۱۸-۲۶، ۲۹، ۴۲،

بُخاری، محمد بن اسماعیل: ۶۲، ۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۱.

بخاری هندی، محمد صدیق خان: ۶۵.

بَدَوِی، دکتر عبدالرحمان: ۶۲، ۸۶.

بُرُسی، حافظ رجب: ۱۶۱.

برقی (ابوجعفر احمد): ۲۶۶، ۲۸۱.

بَرَنَابَا (قدیس یوسف): ۵۸.

بَرَّار (حافظ ابوبکر): ۷۲.

بَغَوِی، ابو محمد حسین بن مسعود قَرَاء: ۶۲، ۸۰.

بکری، شیخ مصطفی: ۶۷.

بَلَادُورِی، احمد بن یحیی: ۱۹۸.

بلاغی، نجفی، شیخ محمد جواد: ۹۸.

بلیسی، محمد بن محمد: ۶۶.

بن باز، شیخ عبدالعزیز: ۷۸.

بودای پنجم: ۵۳، ۵۵.

بوصیری (مصری، شرف الدین محمد): ۷۰.

بیرونی، ابوریحان: ۲۱۱-۲۱۲.

بیهمقی، ابوبکر احمد: ۶۲، ۱۱۵.

پ

پنج تن (اسماء الله) «ع»: ۱۸۰.

پیامبر آخر الزمان «ص»: ۱۰۰، نیز ←

پیامبر اکرم.

پیامبر اکرم، حضرت محمد، رسول الله،

محمد مصطفی، خاتم النبیین،

خاتم الانبیاء، خاتم پیامبران: در

صفحات بسیار.

امام محمدُ التَّقِی، امام جواد، امام نهم،

ابن الرضا «ع»: ۱۸-۱۹، ۲۹، ۱۳۶،

۱۴۳، ۱۴۵، ۲۹۷.

امام محمد باقر، محمد بن علی «ع»: ۱۸،

۲۹، ۳۱، ۳۹-۴۰، ۱۰۷، ۱۱۵،

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۷۰، ۲۹۲،

۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۷.

امام — مرتبی: ۱۵۴.

امام — معلّم: ۱۵۴.

امام موسی بن جعفر، امام هفتم «ع»:

۱۸-۱۹.

امینُ الاسلام ← شیخ طبرسی.

امین بغدادی، ابوالفوز محمد: ۷۱.

امین عاملی، سید محسن: ۱۹۹.

امین (مصری)، احمد: ۸۶.

امینی اصفهانی، ابراهیم: ۹۴.

آنس (ابن مالک): ۱۰۹.

انوار طاهره: ۱۷۷، نیز ← ائمه

طاهرین.

اولاد علی: ۱۸۲، نیز ← ائمه طاهرین.

اهل بیت نبی: ۲۷۱، نیز ← ائمه

طاهرین.

ایوب «ع»: ۱۷۴.

ب

بادسی، ابویعقوب: ۱۶۱-۱۶۲.

بُحْتَرِی، ابو عباده: ۲۲.

بحر العلوم طباطبائی (علامه)، سید مهدی:

۱۶۷.

بحرانی، سید هاشم: ۹۳، ۱۲۱-۱۲۲.

ت

تَرمذی، ابوعیسی: ۶۲، ۶۹، ۷۱-۷۲، ۷۹،
۳۱۸.

تسلی دهنده: ۹۷، نیز ← پیامبر اکرم.

ث

ثعلبی، ابواسحاق: ۷۹، ۸۱، ۱۲۳.

ثقة الاسلام: ۴۷، نیز ← کلینی.

ج

جابر (ابن یزید جعفی): ۳۰۵.

جاماسب حکیم: ۵۳.

جام، نامقی، احمد (شیخ جام): ۱۶۱.

جبرئیل: ۱۲۶-۱۲۷، ۱۴۰.

جعفر بن احمد: ۴۶.

جعفر کذاب: ۲۵.

جهرمی، کمال الدین: ۱۳۵.

ح

حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین

محمد: ۱۲۷-۱۳۰، ۱۹۶.

حافظ عصر*: ۸۱، نیز ← ابن حجر.

عسقلانی.

حافظ قرآن: ۱۲۷، نیز ← حافظ شیرازی.

حاکم نیشابوری (ابو عبدالله): ۶۲،

۷۲، ۳۲۸.

حَجَّی (پیامبر): ۵۶.

حُدَیفه (ابن الیمان): ۸۰.

حسن بصری: ۷۳.

حسنی، سید ← سید حسنی.

حسینی شیرازی، سید صادق: ۱۲۲.

حَقَّی، اسماعیل: ۱۲۳.

حَکَا ← حَجَّی.

حکیمی خراسانی، محمد: ۹۵.

حلبی، نورالدین علی: ۶۳.

حُلوانی، شهاب الدین: ۶۶.

حَمَاد بن یعقوب: ۶۵.

حُمَران بن آغَین: ۱۰۹.

حمزه اصفهانی، ابو عبدالله: ۱۹۸.

حموشی، شیخ سعد الدین: ۶۳، ۷۹.

خویزی (عبد علی بن جمعه): ۱۱۹.

خ

خاتم الانبیاء: ۱۴۷، نیز ← پیامبر اکرم.

خاتم پیامبران: ۱۰۰، نیز ← پیامبر

اکرم.

خسرو شاهی، سید هادی: ۵۲.

خضر «ع»: ۳۴۳.

خطابی مالکی، محمد بن محمد (مفتی):

۷۵.

خطیب بغدادی، ابوبکر: ۶۲.

خَمَط ← نرجس خاتون (حضرت...).

* ح. م. بجز کاربرد آن درباره کسی که «حافظ قرآن» باشد، در فرهنگ اسلامی به کسی می گویند که در شناخت حدیث و

... حدیث نام و احوال رجال حدیث مهارت داشته باشد؛ کسی که ۱۰۰،۰۰۰ حدیث بداند.

ز

- زاخاو (کارل اِڈوارڈ): ۲۱۳.
 زَبیدی حَتَفی، مرتضی: ۸۳.
 زَبیدی، عبدُالله بن حَرث: ۷۱.
 زُبیر (ابن عَوّام): ۳۰۸.
 زرآبادی قزوینی، سید موسی: ۱۶۷.
 زُرارة بن اَعین: ۳۱.
 زردشت بهرام پَرْدُو: ۵۳.
 زردشت (زردشت، پیامبر آیین زردشتی):
 ۱۹۶.
 زَرقانی مصری، ابو عبدالله: ۱۳۵.
 زَمَخْشَری، جارالله: ۱۲۳.
 زینُ الدّین عاملی، محمد امین: ۹۵.
 زینی دَحْلان، سید احمد: ۶۳.

ژ

ژنده پیل ← جام، نامقی.

س

- سام (ابن نوح): ۳۴۱.
 سَبْط ابن جوزی، بغدادی، ابوالمظفر
 یوسف: ۶۳.
 سُبَیتی، شیخ عبدُالله: ۹۴.
 سجستانی، ابو حاتم سهل بن محمد:
 ۱۹۹.
 سجستانی ← ابوداود.
 سُندی (ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان
 کوفی): ۱۹۹.
 سراج انصاری، شیخ مهدی: ۲۰۰.

خواجه پارسای بخاری (محمد بن محمد
 حافظی): ۶۳، ۱۶۱.
 خواجه نصیرالدین طوسی، محمد: ۹۳،
 ۱۵۴، ۱۵۸-۱۵۹-۱۷۴، ۱۷۶-۱۷۷،
 ۲۱۰-۲۱۴.

د

- دار قُظنی (حافظ علی بن عمر): ۷۹.
 دانیال (پیامبر): ۵۶.
 داود («ع»): ۳۵، ۵۶، ۱۷۴، ۲۶۶.
 دجال: ۳۲، ۵۶، ۷۲، ۷۴-۷۵، ۸۲، ۸۷،
 ۱۱۹-۱۲۹.
 دِغِبِل خُزاعی (علی): ۲۹۶-۲۹۷.
 دوانی، علی: ۹۴.
 دوانیقی ← منصور، ابوجعفر.
 دولت آبادی، شهاب الدین: ۱۳۵.
 دهخدا (علامه): ۹۷.
 دهلوی، عبدالحق: ۷۱.
 دیلمی ← ابن شیرویه دیلمی.
 دین پرور، سید جمال الدین: ۹۴.

ر

- راوندی (قُطُب الدّین): ۳۳.
 رُشید هجری: ۲۸۰.
 روح: ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، نیز ←
 جبرئیل.
 رُوحُ القُدُس: ۲۹۷، نیز ← جبرئیل.
 رودکی (سمرقندی)، جعفر بن محمد:
 ۳۲۶.
 رومی، محمد بن بدرالدین: ۷۰.

شفیع: ۱۰۰، نیز — پیامبر اکرم.
شمسُ الدین عاملی، محمد رضا: ۹۴.
شمعون(ظ: شمعونُ الصِّفا، یطرس
حواری): ۳۴۲.

شوکانی، قاضی محمد: ۸۲.
شہرستانی (علامہ)، سیدِ ہبۃ الدین: ۴۰.
شیث «ع»: ۲۶۶، ۳۴۱-۳۴۲.
شیخ اشراق — شہروردی.
شیخ بہاء الدین عاملی (محمد): ۹۳،
۱۴۱.

شیخ جام — جام، نامقی.
شیخ حرّ عاملی (محمد بن حسن): ۹۳.
شیخ صدوق، ابوجعفر: ۳۳، ۹۳، ۱۱۶،
۱۲۰، ۱۲۸، ۱۷۰، ۱۹۸.

شیخ طبرسی، ابوعلی: ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۷،
۱۳۱.

شیخ طوسی، ابوجعفر: ۹۳، ۱۹۸، ۲۲۷،
۲۷۲، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۵.

شیخ کلینی — کلینی.
شیخ مفید، بغدادی، محمد: ۳۵، ۴۳،
۹۳، ۱۰۷، ۱۴۵.

شیرازی، جمال الدین: ۶۳.

ص

صاحب «عبقات» (عبقات الانوار) —
میرحامد حسین نیشابوری ہندی.

صادقی، دکتر محمد: ۹۵.
صافی گلبایگانی، شیخ لطف اللہ: ۲۲،
۹۴.

صالح «ع»: ۱۷۳-۱۷۴.

سعدی (شیخ مصلح الدین): ۱۴۴، ۱۹۶.
سعید بن جبیر: ۷۳.
سفارینی، شیخ محمد: ۶۳، ۷۸.
سفیانی (عثمان بن عتبّسہ): ۷۴-۷۵،
۱۰۴-۱۰۵، ۲۹۷.

سلمان فارسی: ۱۰۸.
سلیمان «ع»: ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۶۶، ۲۹۵،
۳۴۲.

سمّری، علی بن محمد: ۴۶-۴۷.
سمّودی، نورالدین: ۶۳، ۱۳۵.
سوشیانت، پیروزگر: ۵۳، ۵۵.
شہروردی، شیخ شہاب الدین:
۱۵۶-۱۵۷، ۱۹۴.

سید انبیاء: ۸۰، نیز — پیامبر اکرم.
سید حسنی: ۱۰۴-۱۰۵.
سید مرتضی، علم الہدی: ۹۳.
سیوطی، جلال الدین: ۶۳، ۶۶، ۷۱،
۱۲۳.

ش

شا، برنارد: ۱۹۳.
شافعی (محمد بن ادریس): ۶۲، ۷۴.
شانہ چی (مدیر...)، کاظم: ۸۳.
شاہ نعمت اللہ ولی: ۱۶۱.
شبراوی، عبداللہ: ۱۹.
شبستری، شیخ محمود: ۱۶۱، ۱۶۳.
شریعتی، استاد محمد تقی: ۹۴.
شریعتی، دکتر علی: ۹۵، ۲۰۹.
شعرانی، عبدالوہاب: ۱۹، ۶۳، ۱۶۱،
۱۶۵، ۱۶۷.

عبدری (رزین بن معاویہ... اندلسی):
۷۹.

عبدہ، شیخ محمد: ۶۳، ۷۲، ۸۶، ۱۲۳.
عترت: ۱۳۴، نیز ← ائمہ طاہرین.

عثمان بن سعید: ۲۳، ۴۵.
عجیلی، احمد بن عبدالقادر: ۱۳۵.

عراقی، شیخ حسن: ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷.
عطار، شیخ فریدالدین: ۱۶۱-۱۶۳.

عقیلی طبرسی، سید اسماعیل: ۷۹، ۹۳،
۱۹۹.

علامہ بحر العلوم ← بحر العلوم طباطبائی.
علامہ جلی، حسن بن مطہر: ۱۵۸.

علامہ قزوینی، محمد: ۱۲۸.
علامہ مجلسی، محمد باقر: ۹۳، ۱۹۹،

۲۸۳، ۳۴۴.
علم الہدی ← سید مرتضیٰ.

علی بن ابراہیم (قمی): ۱۱۵-۱۱۶.
علی بن ابیطالب ثانی: ۲۹۹، نیز ←

مہدی «ع».
عیاشی، شیخ ابوالنضر: ۱۱۷.

عیسیٰ، مسیح «ع»: ۱۹، ۲۸، ۳۲،
۵۵-۵۷، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸،

۸۲، ۸۶-۸۷، ۹۶-۹۷، ۹۹، ۱۶۳،
۱۷۳-۱۷۴، ۲۶۶، ۳۴۱-۳۴۲،

۳۴۸.

غ

غفاری، علی اکبر، ۲۰۲.

صَبَّان، ابوالعرفان: ۶۳، ۷۱.

صدر (آیت اللہ)، سید صدرالدین: ۹۴.

صدر (آیت اللہ، شہید...)، سید محمد
باقر: ۲۰۱.

صدر کاظمینی، سید حسن: ۱۹۹.

صدوق ← شیخ صدوق.

صَفَّار، شیخ ابوجعفر: ۳۹.

صَفَدی، صلاح الدین: ۶۳.

صَفَیَا (پیامبر): ۵۶.

صفیر، سید محمد علی: ۱۶۴.

ط

طالقانی، آیت اللہ، سید محمود: ۹۵،
۲۶۴.

طہ حسین، دکتر: ۸۶.

طَبْرانی (حافظ سلیمان بن احمد):
۷۱-۷۲، ۷۹، ۳۱۸.

طبرسی، ابومنصور (مؤلف «الاحتجاج»):
۱۲۰، ۲۷۹.

طبرسی ← شیخ طبرسی.

طبری، محمد بن جریر: ۶۲، ۹۸، ۱۹۸،
۲۳۹.

طبری ناتلی، ابو عبد اللہ: ۲۱۲.

طلحہ (ابن عبید اللہ): ۳۰۸.

طنطاوی مصری (جوہری): ۱۲۳.

ع

عامر، عبد المنعم: ۱۹۹.

عباد سعودی (العباد)، شیخ عبد المحسن:
۶۷، ۶۹، ۷۶، ۷۸.

ف

فارابی، ابونصر (معلم ثانی): ۱۵۳-۱۵۴،

۱۷۹، ۱۸۷، ۲۸۲.

فارقلیط: ۵۳، ۹۸-۹۶، ۱۰۰، نیز ←
پیامبر اکرم.

فاضل مقداد (مقداد بن عبداللہ - یاغیبد اللہ -
سیوری حلی): ۱۹۵.

فاطمہ زہرا (حضرت...)، بانوی

کبری «س»: ۶۳، ۷۱، ۹۱،

۱۶۲، ۲۳۵، ۲۶۶، ۳۲۶.

فخر رازی (محمد بن عمر): ۶۲، ۱۲۳،
۲۱۰.

فردوسی (طوسی)، حکیم ابوالقاسم:

۲۷۲، ۳۰۱؛ انجمن ادبی...:

۳۲۸؛ دانشگاه...: ۸۳.

فرعون: ۲۲، ۱۷۳.

فروخ، دکترو عمر، ۳۲۸.

فضل بن شاذان: ۳۲۷-۳۲۸.

فقیہ ایمانی، شیخ مہدی: ۶۴.

فلوطین: ۱۷۹.

فیض کاشانی، ملا محسن: ۱۷۰.

ق

قائم آل محمد «ص»، قائم منتظر ←

مہدی «ع».

قاری، حنفی، ملا علی: ۶۶.

قاضی طباطبائی تبریزی (شہید...)، سید

محمد علی: ۱۶۰.

قاضی میبدی، کمال الدین حسین: ۱۶۱.

قرطبی، ابن عبدالبر: ۶۲.

قزوینی خراسانی، شیخ مجتبی: ۹۳،

۱۰۳، ۱۰۷، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۸۷،

۲۰۴.

قزوینی رازی، شیخ عبدالجلیل: ۱۸۶.

قمی، شیخ عباس: ۴۸، ۱۴۶.

قندوزی، خواجہ کلان: ۲۰، ۶۳.

قوشچی، ملا علی: ۱۵۸-۱۵۹.

قونیوی، صدرالدین: ۷۰، ۱۶۰.

ک

کراچگی، شیخ ابوالفتح: ۹۳.

کرمی مقدسی، یوسف: ۶۷.

کریشنا: ۵۳.

کلبی (پدر: ابوالنضر محمد بن صائب...)

کوفی، مفسر و نسبشناس): ۱۱۹.

کلبی (پسر: ہشام بن محمد...، مورخ

و نسبشناس): ۱۹۹.

کلمۃ نور: ۳۵۱، نیز پیامبر اکرم.

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب:

۴۶-۴۷، ۹۳.

کمرہ ای، میرزا خلیل: ۹۴.

کمیت بن زید اسدی: ۲۷۱.

کندی، ابواسحاق یعقوب: ۱۶۴.

گ

گشتاسب: ۵۳.

گنجی، شافعی (حافظ ابو عبداللہ محمد بن

یوسف): ۳۴، ۶۶، ۷۹، ۸۱،

۳۲۰، ۳۲۲.

ل

لاهیجی، ملا عبدالرزاق: ۱۵۸.

لوقا: ۵۸.

لی چینگ: ۲۰۰.

م

مالک اشتر: ۷۳.

مانی: ۹۸.

متی: ۵۸.

متقی هندی، علی (ابن حسام الدین): ۶۶،

۷۳، ۲۰۲، ۳۱۸، ۳۲۰.

متوشالچ ← متوشالچ.

متوشالچ: ۱۹۳.

متوگل، جعفر (دهمین خلیفه عباسی

- بغداد): ۱۴۲.

مجلسی ← علامه مجلسی.

محدث ارموی، سید جلال الدین: ۱۸۶.

محمد بن عبدالعزیز بن مانع: ۶۷.

محمد بن عثمان (ابن سعید عمروی):

۴۵-۴۶، ۱۷۲.

محمد «ص»، حضرت...: ← پیامبر

اکرم.

محمد، محمد بن الحسن العسکری: ۷۰،

۱۱۷، ۳۵۱، نیز ← مهدی.

محمد مصطفی «ص»: ۸۶، نیز ← پیامبر

اکرم.

محمود: ۹۷، نیز ← پیامبر اکرم.

مرعی بن یوسف حنبلی ← کرمی

مقدسی.

مرقس: ۵۸.

مروان حمار: ۱۴۲.

مسعودی، علی بن حسین: ۱۸، ۱۹۸.

مسلم بن حجاج نیشابوری: ۶۲، ۶۹، ۷۷،

۷۹.

مسیح ثانی: ۹۸، نیز ← فارقلیط.

مسیح ← عیسی، مسیح.

مسیح موعود: ۹۶، نیز ← عیسی، مسیح.

مصطفی محمد: ۱۶۲.

مطهری (شهید...)، مرتضی: ۹۵.

معاویه (ابن ابی سفیان): ۱۴۲.

معتصم، محمد (هشتمین خلیفه عباسی،

- بغداد): ۲۱.

معتد (المعتد، پانزدهمین خلیفه عباسی

- بغداد) ابوالعباس احمد: ۱۸، ۲۱،

۲۵.

معروفی بلخی (محمد بن حسن...):

۳۲۶.

مَعْرَى، ابوالعلاء: ۳۲۸.

مغربی، احمد محمد صدیق: ۶۵.

مغنیة لبنانی، شیخ محمد جواد: ۷۲، ۹۴.

مفید ← شیخ مفید.

مُقَاتِل (ابن سلیمان): ۱۱۹.

مقدسی سلمی، یوسف بن یحیی: ۶۷، نیز

← السلمی الشافعی.

ملای رومی، جلال الدین: ۱۶۰، ۲۱۰.

مُناوی، زین الدین عبدالرؤوف: ۶۳،

۱۳۵.

منصور، ابوجعفر (دومین خلیفه عباسی

- بغداد): ۱۴۲.

- *
 منوچهر، موبد بزرگ: ۵۳.
 مودودی هندی، ابوالاعلی: ۸۶.
 موسوی اصفهانی، سید محمد تقی: ۹۴.
 موسوی هندی، سید محمد سعید (عبقاتی):
 ۹۴.
 موسوی، کلیم «ع»: ۲۰، ۲۲، ۵۵، ۵۷،
 ۹۶-۹۷، ۱۷۳-۱۷۴، ۲۶۱،
 ۲۶۶، ۲۹۵، ۳۴۱-۳۴۳، ۳۴۸.
 موعود: ۹۶، ۱۰۰، نیز ← پیامبر اکرم.
 موعود: ۹۶، نیز ← عسی، مسیح.
 مولوی حسن زمان: ۱۳۵.
 مهدی، مهدی موعود، مهدی آل
 محمد «ص»، حُجَّت بن الحسن،
 امام دوازدهم، امام زمان، ولی
 عصر، صاحب الزمان، بقیة الله،
 قائم «ع»: در صفات بسیار، نیز
 ← این اوصاف و تعبيرات :
 *
 آبرومند بارگاه کبریا: ۱۷۶.
 آخرین حجّت خدایی: ۱۵۹.
 آخرین خلیفه آورنده قرآن: ۲۶۷.
 آخرین خلیفه خدایی: ۱۵۹.
 آرمان مشتاقان: ۳۵۱.
 آرمان مطلوب: ۳۵۳.
 آرمان مطلوب حق پرستان: ۳۵۰.
 آشکار ساز مظاهر ایمان: ۱۷۶.
 آفاق هستیها: ۳۳۶.
 آل یاسین: ۳۴۹.
 ابن امیر المؤمنین «ع»: ۱۷۵.
 ابن رسول الله «ص»: ۱۷۵.
 ابوالقاسم محمد الحجة: ۶۹.
 ابوالقاسم محمد بن الحسن: ۱۹،
 ۱۷۱، ۱۷۵.
 ابوالوقت: ۱۷۷.
 اسم اعظم: ۱۶۶، ۳۳۷.
 اسم اعظم الاهی: ۱۷۷.
 افرازنده پرچم هدایت و ایمان:
 ۳۵۰.
 الاسمُ الاعظمُ الاهی: ۱۷۶.
 الامامُ بالحق: ۱۷۵.
 الحاوی لِلْعِلْمِ الْغَیْرِ الْمَتْنَاهِی:
 ۱۷۶.
 الحجة: ۱۹، ۶۹.
 الحجة القائم: ۱۷۷.
 الخلف الصالح: ۱۷۵.
 الداعی الی الصدق المطلق: ۱۷۵.
 الذابُّ عَن حَرَمِ اللَّهِ: ۱۷۵.
 الشمسُ الطالعة: ۱۱۱.
 الظلعة الرشيده: ۳۵۶.
 الغالبُ لِأَمْرِ اللَّهِ: ۱۷۵.
 الغرة الحميدة: ۳۵۶.
 القائمُ المنتظر المهدی: ۱۷۵.
 القائمُ بالحق: ۱۷۵.
 القائمُ بِأَمْرِ اللَّهِ: ۱۷۵.
 القائمُ فَوْقَ مِرْقَاةِ الْهَمَمِ: ۱۷۶.

امانُ الله: ۱۷۵.
 امان مردم جهان: ۱۷۷.
 امید جانها: ۳۴۹
 امید رهایی: ۳۳۷.
 امیر مشرق و مغرب: ۲۱.
 امین الحق: ۱۷۷.
 امین خالق مئان: ۱۷۷.
 آنباقرآن: ۱۷۶.
 انتقام گیرنده خون حسین سرور
 شهیدان: ۳۵۰.
 انفجار نور: ۳۵۴.
 انقلابی اکبر: ۲۹.
 انقلابی بزرگ: ۳۲۶.
 انقلابی حسینی: ۳۴۲.
 *
 باقیمانده سلسله امامت: ۴۲.
 برباد دهنده تاجها: ۲۵.
 بر پای دارنده امر خدای: ۱۷۶.
 برج اولیا: ۱۶۲.
 بر طرف سازنده گرفتاریها و
 اندهان: ۱۷۶.
 برهم زننده اساس حکومتها: ۲۰.
 بهار زندگی: ۳۵۰.
 بهترین خلق: ۱۶۲.
 *
 پاسدارنده ناموس خدای: ۱۷۶.
 پایمال کننده قدرتها: ۲۱.
 پدر زمان: ۱۷۷.
 پرچم افراشته: ۳۴۹.
 پرورده سراپرده غیب ربانی: ۱۷۷.
 پرورنده آیات خدا: ۳۴۹.

المُتَرَشِّحُ بِالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ: ۱۷۶.
 المُرَبِّيُّ تَحْتَ أَسْتَارِ الرَّبُّوبِيَّةِ:
 ۱۷۷.
 الْمُقْسِطُ لِدِينِ اللَّهِ: ۱۷۵.
 امام آشکارا و نهان: ۱۷۶.
 امام ارض: ۳۳۸.
 امام اعصار غیبت: ۱۶۹.
 امامُ الحق: ۳۱۷.
 امامُ السَّرْوِ الْعَلَنُ: ۱۷۵.
 امامُ المسلمین: ۱۷۵.
 امامُ الْوَرَى: ۱۴۱.
 امام برحق: ۱۷۶.
 امام بزرگ: ۱۲۳.
 امام ثانی عشر: ۱۴۷.
 امام حق: ۳۱۸، ۲۸۵.
 امام روزگار: ۱۸۶.
 امام عصر: ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۵۷،
 ۱۶۸، ۳۲۴.
 امام غایب: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳۰،
 ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۹۰، ۳۳۰،
 ۳۳۳.
 امام فاطمی: ۳۲۶.
 امام قائم: ۳۱.
 امام مُتَأَلَّه: ۱۵۷.
 امام مصلح: ۳۳۳.
 امام موسوی: ۳۴۲.
 امام موعود: ۱۴۱.
 امام مهدی: ۲۱، ۲۳، ۱۶۵، ۳۴۸.
 امام مهدی منتظر: ۱۹.
 امان الاهی: ۱۷۶.
 امانُ الخلق: ۱۷۷.

- حجاب ازلای قدیم: ۳۴۴.
 حجابُ اللّٰهِ الازلیّ القدیم: ۳۴۴.
 حجةُ اللّٰهِ: ۱۷۵.
 حجت بالغه: ۱۱۶، ۱۸۷، ۲۲۸.
 حجت خدا: ۲۴، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۳۵۳.
 حجت ربّانی: ۱۷۶.
 حجت عسکری: ۳۴۲.
 حجت غایب: ۱۸۶.
 حجت قائم: ۲۹۷، ۳۵۲-۳۵۳.
 حجت کبری: ۱۷۶.
 حجت ناپنہان الاهی: ۱۸۵.
 حجت ناطق: ۱۴۲.
 حجت وقت: ۱۳۵.
 حقیقت جامعہ: ۱۶۱.
 حقیقت زمان: ۱۴۲، ۱۴۶-۱۴۸.
 حیات جان: ۳۵۱.
 *
 خاتم ائمة طاهرین: ۲۶۷.
 خاتم الأبرار: ۱۸۶.
 خاتم اولیا: ۲۹، ۱۶۱-۱۶۲.
 خاورانوار: ۳۵۴.
 خاورانوار ازلای: ۳۴۳.
 خاورستان انوار سبحانی: ۱۷۷.
 ختم اولیا: ۱۶۳.
 خلاصه ابراهیم: ۳۴۱.
 خلاصه تجلیات: ۱۷۴.
 خلف صالح: ۱۴۷.
 خلیفة الرّحمان: ۱۷۵.
 خلیفة اللّٰهِ: ۳۱۸.
 خلیفة حق: ۲۹، ۲۹۱.

- پناه همگان: ۳۳۷.
 پیروز گرداننده حکم خدای: ۱۷۶.
 پیشوای آرمانها: ۳۴۹.
 پیشوای دلسوز مہربان: ۴۹، ۳۵۱.
 پیشوای ربّانی: ۲۴۵.
 پیشوای قیام: ۲۸۳.
 پیشوای محبوب: ۳۵۳.
 پیشوای محمدی: ۳۴۲.
 پیشوای نہان: ۲۸۲.
 *
 تاج اتقییا: ۱۶۲.
 تالی قرآن: ۳۴۹.
 تجسم اعلاى حق: ۲۶۸.
 تجلی تام: ۳۴۴.
 تحقّق والای عدل: ۲۶۸.
 تکیہ گاہ: ۳۲۸.
 *
 جامع الکلم: ۵۸.
 جان پاک: ۱۵۸.
 جان جان: ۱۶۳.
 جان جانها: ۳۳۶.
 جانشین حسن عسکری: ۳۵۲.
 جانشین شایسته شایستگان: ۱۷۶.
 جلوہ حقیقة الحقایق: ۳۴۳.
 جمال الجمع: ۱۷۶.
 *
 چشمه خورشید: ۳۳۶.
 *
 حاکم: ۳۲۸.
 حامل علم قرآن: ۱۳۸.
 حامل قرآن: ۳۳۸.

- *
 راز بر پایی زمین و آسمان: ۳۵۰.
 راز بزرگ تجلی: ۳۳۶.
 ربّانی آیات خدا: ۱۰۶.
 ربّ ارض: ۳۳۸.
 ربُّ التّوع افراد بشر: ۱۷۷.
 ربُّ التّوع انسانی: ۱۵۴.
 رحمت واسعة: ۳۵۲.
 روح جهان: ۱۴۲، ۱۴۸.
 روح سرور و پایدگی: ۳۵۰.
 روشن کننده حق و برهان: ۱۷۶.
 روشنگر هستی: ۳۳۶.
 رهبر: ۳۲۸.
 ریشه کن کننده معاندان و گمراهی
 آفرینان و خدانشناسان: ۳۵۰.
 *
 [زاده] آورنده منہاج: ۳۵۰.
 [زاده] آیات بینات: ۳۵۰.
 [زاده] اختران تابان: ۳۵۰.
 [زاده] نبأ عظیم: ۳۵۰.
 [زاده] پاکان مطهر: ۳۵۰.
 [زاده] حجّتهای بالغات: ۳۵۰.
 [زاده] حقایق مأثور: ۳۵۰.
 زاده زاده ختم رسولان: ۱۷۶.
 زاده دانشهای کامل: ۳۵۰.
 [زاده] دَرَفَشهای نمایان: ۳۵۰.
 [زاده] دلایل مشهور: ۳۵۰.
 [زاده] ذاریات و عادیات: ۳۵۰.
 [زاده] سُنْتهای مشهور: ۳۵۰.
 زاده صاحب معراج: ۳۵۱.

- خلیفه خدا: ۱۲۰، ۱۴۲، ۳۲۵.
 خوارساز دشمنان: ۳۵۰.
 خوارسازنده مستکبران: ۲۷۱.
 خورشید: ۳۳۷.
 خورشید ازلی: ۲۳۰.
 خورشید جانها: ۳۳۶.
 خورشید روشناییها: ۳۳۶.
 خورشید مغرب: ۱۱۱.
 خونخواه شهیدان: ۳۵۰.
 *
 داد گستر علوی: ۳۴۲.
 دافع الکرب والمحن: ۱۷۰.
 دانش انباشته: ۳۴۹.
 دَرَفَش افراز صدق مطلق: ۱۷۶.
 دَرَفَش هدایت: ۳۵۲.
 درهم کوبنده جباران: ۲۷۴.
 درهم کوبنده ستمگران: ۲۵.
 دشمن کافران: ۳۵۲.
 دوازدهمین امام: ۹۱.
 دوازدهمین جانشین: ۲۶۶.
 دوازدهمین خلیفه پیامبر «ص»: ۹۱.
 دوازدهمین وصی: ۹۱، ۲۶۶.
 دوازدهمین وصی پیامبر: ۱۰۱.
 دوازدهمین هادی: ۴۲.
 دوست مؤمنان: ۳۵۲.
 *
 ذخیره الاهی: ۱۱۰، ۱۷۴، ۳۳۷،
 ۳۵۴.
 ذخیره خدایی: ۱۲۱.

- سیف الله المنتقم: ۳۸.
- *
 شریک القرآن: ۱۷۵.
 شفای دردها: ۳۳۷.
 شمشیر بُران: ۳۵۰.
 شمع محفل زیبایی و زیباییان:
 ۱۷۷.
 شورشگر فاطمی: ۳۴۲.
 شورشگر نهایی جهان و تاریخ:
 ۳۲۶.
- *
 [صاحب] آثار جعفری: ۱۷۶.
 صاحب اسرار خدایی: ۱۴۱.
 صاحب اسرار ربّانی: ۳۴۹.
 [صاحب] الآثار الجعفریة: ۱۷۵.
 صاحب الامر: ۲۷۰، ۳۰۰، ۳۵۴.
 [صاحب] الجود التّقویة: ۱۷۵.
 صاحب الجود والیمّن: ۱۷۵.
 [صاحب] الحجج الرّضویة: ۱۷۵.
 [صاحب] الجلیم الحسّنیة: ۱۷۵.
 صاحب الدّعوة النّبویة: ۱۷۵.
 [صاحب] الشّجاعة الحسینیة:
 ۱۷۵.
 [صاحب] الصّولة الحیدریة: ۱۷۵.
 [صاحب] العبادة السّجادیة: ۱۷۵.
 صاحب العصر والزّمان: ۸۰، ۱۷۵.
 [صاحب] العیصمة الفاطمیة: ۱۷۵.
 [صاحب] العلوم الكاظمیة: ۱۷۵.
 [صاحب] الغیبة الالهیة: ۱۷۵.
 [صاحب] المآثر الباقریة: ۱۷۵.
 [صاحب] التّقاوة التّقویة: ۱۷۵.

- زاده صراط مستقیم: ۳۵۰.
 زاده طه و یاسین: ۳۵۰.
 زاده گزیدگان مهذب: ۳۵۰.
 زاده مشعلهای فروزان: ۳۵۰.
 زاده معجزات موجود: ۳۵۰.
 زُبدۀ آفاق: ۸۰.
 زبده وجود و تجلی: ۳۵۱.
 زنده کننده سنت: ۳۴۱.
 زنده کننده مؤمنان: ۳۴۹.
- *
 ساحل رستگاری: ۳۳۷.
 سازمان دهندۀ گروههای اصلاح
 طلب باایمان: ۳۵۰.
 سایر دراقطار: ۱۴۷.
 سبب الاسباب: ۱۸۶.
 ستاره طالع: ۳۳۸.
 ستاره هدایت: ۲۸۳.
 سرافراز در نزد خدا: ۱۷۶.
 سر اکبر: ۱۶۶، ۱۷۴.
 سر الله: ۲۹۰.
 سر دوران: ۱۴۸.
 سر عظیم: ۳۳۷.
 سر لوحه شرف و عظمت: ۳۵۱.
 سر ناموس خدای اکبر: ۱۷۷.
 سرور خاندان خود: ۲۴.
 سرور ما: ۱۷۶.
 سلاله نبوت: ۴۲.
 سلطان عالم ارضی: ۱۵۴.
 سیّد الانس والجان: ۱۷۵.
 سیّد اهل بیت: ۲۴.
 سیف الله: ۳۸.

- طلعت رشیده: ۱۱۰، ۱۱۴، ۳۵۴.
 طَوْدُ النَّهْيِ: ۱۴۱.
 *
- عَدْلِ قرآن: ۱۴۲.
 عَدْلِ همه جا گستر: ۳۵۰.
 عَزَّتِ بخشِ دوستان: ۳۵۰.
 عزیز مصر وجود: ۳۳۸.
 عزیز مصر هستی: ۳۵۱.
 عُصَارَةُ العُصَارَاتِ: ۳۴۳.
 عُصَارَةُ انبیا و اولیا: ۱۷۳.
 عُصَارَةُ محمد «ص»: ۳۴۱.
 عصمت نامتناهی: ۳۳۷.
 عقاب آسمان سیرِ دور از حدِ فکر
 وهَمَّت: ۱۷۷.
 علی بن ابیطالب ثانی: ۲۹۹.
 عَنقَاءِ بلندآشیان ستیغ از لیت:
 ۱۷۷.
 عَنقَاءُ قَافِ القِدَمِ: ۱۷۶.
 *
- غایب از انظار: ۱۴۷.
 غَايَةُ نوعِ البشر: ۱۷۷.
 غَرَّةُ حمیده: ۳۵۴.
 غَيْبُ الله: ۲۹۰.
 *
- فاتح بزرگ گیتی: ۳۵۰.
 فرزند امیرمؤمنان: ۱۷۶.
 فرزند پیامبر «ص»: ۲۹، ۷۰.
 فرزند خدیجه کبری: ۳۵۰.
 [فرزند] دَرَفَشَهَائِ نمایان: ۳۴۹.
 فرزند علی مرتضی: ۲۸۳، ۳۵۰.
 فرزند فاطمه زهرا: ۳۵۰.

- [صاحب] الهیة العسکریة: ۱۷۵.
 صاحب امر: ۱۰۸.
 صاحبِ جود و بخشش و احسان:
 ۱۷۶.
 صاحبِ جود و تقوی: ۱۷۶.
 [صاحب] حُجَجِ رضوی: ۱۷۶.
 صاحبِ حشمت و سکینه و وقار:
 ۳۰.
 [صاحب] جِلْمِ حسنی: ۱۷۶.
 صاحبِ دعوت محمدی: ۱۷۶.
 صاحبِ دین: ۲۸۲.
 صاحبِ سرالله: ۱۴۱.
 صاحبِ شبِ قدر: ۱۳۲-۱۳۳،
 ۱۳۸، ۱۴۲.
 [صاحب] شجاعت حسینی: ۱۷۶.
 صاحبِ شمشیر: ۳۳۷.
 [صاحب] صولت حیدری: ۱۷۶.
 [صاحب] عبادت سجادی: ۱۷۶.
 صاحبِ عصر و زمان: ۱۷۶.
 [صاحب] عصمت فاطمی: ۱۷۶.
 [صاحب] علوم کاظمی: ۱۷۶.
 [صاحب] غیبت الاهی: ۱۷۶.
 صاحبِ قرآن: ۳۴۱.
 [صاحب] مفاخر باقری: ۱۷۶.
 [صاحب] نقاوت نقوی: ۱۷۶.
 صاحبِ ولایت و تصرف: ۱۰۲.
 [صاحب] هیبت عسکری: ۱۷۶.
 *
- طاووس اهل بهشت: ۸۰.
 طلبِ کنندۀ خون پیامبران
 و پیامبرزادگان: ۳۵۰.

۳۵۱.
 کعبه مقصود: ۳۳۷.
 کلمة الله: ۱۷۵.
 کلمة تاقه: ۳۵۲.
 کلمة خدایی: ۱۷۶.
 کمال النشأة: ۱۷۶.
 کمال بخش جهان و جهانیان:
 ۱۷۷.
 *
 گزیده اولیا: ۳۴۹.
 گزیده نوح: ۳۴۱.
 گسترده آیین عدل خدای: ۱۷۶.
 گسترده اصول عدالت: ۲۷۴.
 گسترده فضیلت و تقوی در همه
 جهان: ۳۵۰.
 گنجور علم نامتناهی: ۱۷۷.
 *
 ماه تابان: ۱۶۶، ۳۵۰.
 مایه حیات: ۳۳۷.
 مؤید بالتصر: ۲۹۷.
 مبین علوم [قرآن]: ۳۴۹.
 مَجْرای اراده الاهی: ۳۴۹.
 مُجری تقدیر: ۱۳۶.
 مجمع الجمال: ۱۷۶.
 محور چرخ وجود و هستی: ۱۷۷.
 مُحیی روح: ۳۵۱.
 مرتبی اکبر: ۱۸۷، ۲۲۹.
 مرتبی الزمان: ۱۷۷.
 مرتبی جعفری: ۳۴۲.
 مرتبی دوران: ۱۷۷.
 مرتبی عقل: ۳۳۷، ۳۵۱.

- فرزند محمد مصطفی «ص»: ۳۵۰.
 فرزند نورهای تابان: ۳۴۹.
 فروافکننده تاجها: ۲۱.
 فروغ ازلی هدایت: ۳۳۶.
 فروغ هدایت: ۳۳۶.
 فروکشنده جباران: ۲۵.
 فریاد خدا: ۳۴۹.
 فریادرس: ۳۴۹.
 *
 قائد جهانی: ۲۹.
 قائد رضوی: ۳۴۲.
 قائم آخر الزمان: ۷۱.
 قائم آل محمد «ص»: ۳۵، ۱۲۲،
 ۱۷۴، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۵۶.
 قائم به حق: ۱۷۶.
 قائم منتظر: ۶۹، ۱۴۷، ۳۵۰.
 قائم موعود: ۳۴۶.
 قاطع البرهان: ۱۷۵.
 قبله خوبان: ۱۶۶.
 قبله مقصود دوستان: ۳۵۰.
 قبله موعود: ۳۳۷.
 قطب دوران: ۱۴۲.
 قطب رُحی الوجود: ۱۷۶.
 قطب زمان: ۱۵۷، ۱۶۱.
 قطبنمای اقیانوس بزرگ هستی:
 ۲۶۷.
 *
 کانون نور: ۳۳۷.
 کشتی نجات: ۳۳۷، ۳۵۲.
 کعبه بزرگی و عزت و حریت:

- [مظهر] یا عدلُ یا حکیم: ۱۱۰.
 مظهر یا مُنتَقِم: ۱۱۰.
 مُعْطَى علم: ۳۵۱.
 معلّم: ۳۲۸.
 مقصد یا کان: ۱۶۶.
 منبع الاسرار المرتضویّة: ۱۷۷.
 منبعُ الهدی: ۱۴۱.
 منتظر: ۱۹.
 منتظر آخرین: ۱۰۰.
 منتظر اذن: ۳۵۲.
 مُنجی انسانیت: ۲۷۴.
 مُنجی بزرگ جهانی: ۶۰.
 مُنجی نهایی: ۳۵۴، ۲۹.
 منشأ الکمال: ۱۷۶.
 منصور بالرعب: ۲۹۷.
 موعود: ۵۳، ۸۴، ۱۰۲، ۱۱۴،
 ۳۲۹.
 موعود آخر الزمان: ۵۳، ۵۷، ۱۰۰.
 موعود آخرین: ۵۴، ۱۰۰، ۱۰۲.
 موعود بزرگ: ۱۰۱.
 موعود سوم: ۵۶.
 موعود موعودها: ۳۳۸.
 موعود نهایی: ۱۰۰، ۱۰۱.
 مهتر آدمیان و پریان: ۱۷۶.
 مهدی آخر الزمان: ۷۳، ۱۶۹.
 مهدی الأمم: ۵۸.
 مهدی اتمها: ۳۵.
 مهدی دین پناه: ۱۲۹.
 مهدی قائم: ۱۷۳، ۱۷۶.
 مهدی منتظر: ۱۸.
 مهدی هادی: ۱۶۲.

- مرتبی محبوب: ۴۹.
 مرجع: ۳۲۸.
 مرکز اسرار ربوبی: ۳۴۳.
 مرکز دایرة الشهود: ۱۷۶.
 مرکز ناموس: ۱۲۷.
 مسیح المسایح: ۳۳۸.
 مسیح مسیحا: ۳۳۸.
 مشرق انوار هدایت مصطفوی:
 ۱۷۷.
 مشعل راه حیات و تکلیف: ۲۶۷.
 مشعل علم: ۳۳۷.
 مصلح اعظم: ۲۹.
 مصلح اکبر: ۳۴۵.
 مصلح بزرگ: ۳۴.
 مصلح بزرگ بشریت: ۴۲.
 مصلح بزرگ جهانی: ۲۴۵.
 مصلح طالبی: ۳۴۲.
 مصلح فاطمی: ۸۷، ۳۲۶.
 مصلح موعود: ۲۶۲.
 مطلع اسرار ولایت مرتضوی: ۱۱۳.
 مطلع الانوار المصطفویّة: ۱۷۷.
 مطلع انوار: ۳۳۶.
 مطلع نور: ۱۲۷.
 مطلوب معتقدان: ۳۵۱.
 مظهر اسماء الهی: ۲۶۸.
 مظهرُ الايمان: ۱۷۵.
 مظهر خدای رحمان: ۳۵۱.
 مظهر دادگری فراگیر: ۲۶۸.
 مظهر رحمت بیکران: ۳۴۹.
 مظهر قائم جاری امامت: ۲۶۷.
 مظهر عدل مطلق: ۲۹۱.

وصی دوازدهم: ۲۲.
 وصی صدیقین: ۲۶۷.
 ولی: ۷۰، ۱۶۴.
 ولی اعظم: ۱۷۴، ۳۴۵.
 ولی اعظم خدا: ۳۲۸.
 ولی الله اعظم: ۲۸۹.
 ولی خدا: ۱۰۲.
 ولی دوران: ۱۶۱.
 ولی زمان: ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۳،
 ۱۵۷.
 ولی فاطمی: ۱۶۱-۱۶۲.
 ولی کامل: ۱۴۲.
 ولی مطلق: ۲۹، ۱۴۱-۱۴۲.
 ولی مطلق زمان: ۱۳۱.
 ویران کننده تختها: ۲۰-۲۱.
 ویران کننده کاخها: ۲۵.
 *
 همنام پیامبر («ص»): ۳۰.
 هویت باطنه عالم: ۱۴۴.
 *
 یادگار آدم: ۳۴۱.
 یادگار ابراهیم: ۳۴۱.
 یادگار اسماعیل: ۳۴۱.
 یادگار پیامبران: ۳۴۱.
 یادگار پیامبر و امامان: ۳۵۰.
 [یادگار] عیسی: ۳۴۱.
 [یادگار] محمد («ص»): ۳۴۱.
 یادگار موسی: ۳۴۱.
 یادگار نوح: ۳۴۱.
 یدالله المبسوطة: ۱۴۴.
 یکی کننده ملتها: ۳۵۰.

مهر درخشان: ۳۳۶.
 مهر فروزان: ۱۶۶.
 میزان اعمال: ۳۴۰.
 میزان الاهی: ۳۴۰.
 میزان دین: ۳۴۰.
 میثاق مؤکد: ۳۴۹.
 میعاد مسلم: ۳۴۹.
 *
 نابود سازنده کافران: ۳۴۹.
 نابود کننده سرکشان و خودسران:
 ۳۵۰.
 ناظم المناظم: ۱۷۷.
 ناموس ناموس الله الاکبر: ۱۷۷.
 نجات جانها: ۳۳۷.
 نجم ثاقب: ۳۳۸.
 نظم فرمای منظومه های متراکم:
 ۱۷۷.
 نفس زکیه: ۱۵۸.
 نقطه پرگار شهود و حق پرستی:
 ۱۷۷.
 نور: ۳۳۶.
 نور بی پایان الاهی: ۳۴۹.
 نیر اعظم: ۳۲۵.
 *
 وارث آدم: ۳۴۱.
 واسطه الوسائط: ۱۸۶.
 واسطه فیض: ۱۴۱.
 وجیه عندالله: ۱۷۶.
 وصی اوصیا: ۲۹، ۳۴۹.
 وصی حسن عسکری: ۱۷۵-۱۷۶،
 ۳۵۲.

نوبختی، حسین بن روح: ۴۶.
 نوح «ع»: ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۰۲، ۱۹۷،
 ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۶۶، ۳۴۱-۳۴۲.
 نوری، حاج شیخ فضل الله: ۹۳.
 نوری، حاج میرزا حسین: ۹۳، ۱۷۶،
 ۳۲۷.
 نیچه (فردریک...): ۲۵۸.
 نیوتن (ایساک...): ۲۰۹-۲۱۰.

و

وایزمن (زیست شناس آلمانی): ۱۹۳.
 ولید بن عبدالملک (ابن مروان، ششمین
 خلیفه اموی - دمشق): ۱۴۳.

ه

هارون الرشید (ابوجعفر، پنجمین خلیفه
 عباسی - بغداد): ۱۴۲.
 هارد، کلمان: ۱۳۰.
 هوگو، ویکتور: ۲۸۴.
 هومر: ۳۰۱.

ی

یاقوت حموی (بغدادی، شهاب الدین):
 ۱۴۵.
 یحیی بن زکریا «ع»: ۲۸.
 یحیی بن محمد حنبلی (مفتی): ۷۶.
 یزید بن معاویه (دومین خلیفه اموی -
 دمشق): ۱۴۲.
 یمانی (سرداری از یمن): ۱۰۴-۱۰۵.

میبدی، رشیدالدین (ابوالفضل): ۶۲،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۱.
 میبدی ← قاضی میبدی.
 میرحامد حسین نیشابوری هندی: ۹۳،
 ۱۳۵.
 میرداماد حسینی (سید محمد باقر): ۱۵۳،
 ۱۷۹.
 میرزای اصفهانی (میرزا مهدی غروی
 اصفهانی خراسانی): ۱۶۷.
 مینوی، مجتبی: ۱۹۳.

ن

ناصری، منصور علی: ۷۲، ۹۱.
 نامقی ← جام، احمد.
 نبی رحمت: ۳۵۱، نیز ← پیامبر اکرم.
 نجات دهنده: ۱۰۰، نیز ← پیامبر اکرم.
 نراقی، ملا محمد مهدی: ۱۶۰.
 نرجس خاتون (حضرت... «ع»): ۱۹.
 نسایی (حافظ)، احمد بن شعیب: ۶۹،
 ۷۹.
 نظام نیشابوری (نظام الدین حسن): ۱۲۳.
 نعمانی (محمد بن ابراهیم): ۳۱، ۳۵،
 ۹۳، ۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۱، ۲۷۳-
 ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۸-۲۹۹،
 ۳۲۲، ۳۴۲.
 نعیم بن حماد: ۳۱۸.
 نفس زکیه: ۱۰۴، ۱۰۷، نیز ← سید حسنی.
 نفس زکیه: ۱۵۸، نیز ← مهدی.
 نگارنده، عبدالعلی: ۳۳۸.
 نوبختی، ابوسهل اسماعیل: ۲۳-۲۴.

یوحناى مَعْمَدان: ۹۶.

یوسف «ع»: ۱۰۷-۱۰۸، ۱۷۴، ۲۶۶.

یوشع (جانشین موسی «ع»): ۳۴۱.

یونس «ع»: ۱۷۴.

آ

آثار الباقية: ٢١٣.

آخرين تحوّل: ٩٤.

آراء أهل المدينة الفاضلة: ١٥٣، ١٥٥.

آينده بشرئت از نظر مكتب ما: ٩٥.

الف

إبراز الوهم الممكنون، من كلام ابن

خلدون: ٦٥.

إثبات الهداة (بالنصوص والمعجزات):

٩٣.

احتجاج (الاحتجاج على أهل اللجاج):

١٢٠، ٢٧٩، ٣٤٩.

أخبار المهدي: ٦٥.

ارشاد (الارشاد): ٣١، ٣٥، ٤٣، ٩٣،

١٠٧، ١٤٥.

إستقصاء الإفحام: ٩٣.

إسعاف الراغبين: ٦٣، ٧١.

اسلام وهيئت: ٤٠.

اصول كافي ← كافي، اصول.

إعلام الورى (بأعلام الهدى): ٩٣.

إكمال الدين وإتمام النعمة: ٣١، ٣٤،

٣٩، ٩٣، ١١١، ١٢٠، ١٦٩-١٧٠،

١٩٨، ٢٦٥، ٣١٤، ٣٤٣.

إلى مشيخة الأزهر: ٩٤.

الإتحاف بحبّ الأشراف: ١٩.

الاختصاص: ٣٠، ٣٩.

الإذاعة، لِمَا كَانَ وَيَكُونُ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ:

٦٥.

الاربعين (اربعين): ٦٦، ٨١.

الاستيعاب: ٦٢.

الإشارات والتنبيهات: ٢١٠.

الامام الثاني عشر: ٧٠، ٩٤، ١٦٣.

- الامام المهدي: ١٩٩.
- الامام المهدي أملُ الشعوب: ٩٤.
- الايام: ٨٦.
- البرهان ← تفسير «البرهان».
- البرهان، على صحة طول عمر الامام صاحب الزمان: ٩٣.
- البرهان، على وجود الامام صاحب الزمان: ١٩٩.
- البرهان، في علامات مهدي آخر الزمان: ٦٦، ٧٣، ٧٦، ٢٠٢، ٣١٨-٣٢٠.
- البعث والنشور: ١١٥.
- البيانات: ٨٦.
- البيان، في اخبار صاحب الزمان: ٦٦، ٧٩، ٨١، ٣٢٠، ٣٢٢.
- التوضيح، في تواتر ماجاء في المهدي المنتظر والدجال والمسيح: ٨٢.
- الجامع الصغير: ٦٣.
- الجرح والتعديل: ٧٩.
- الجمع بين الصحاح الستة: ٧٩.
- الجمع بين الصحيحين: ٧٩.
- الجواهر ← تفسير «الجواهر».
- الرحلة المدرسية: ٩٨.
- الرد على من حكم وقضى: ان المهدي الموعود جاء ومضى: ٦٦.
- الرسالة: ٦٢.
- السيرة الحلبيّة: ٦٣.
- الشفاء: ١٥٢.
- الصحيفة المهديّة: ٩٣.
- العرف الوردى، في اخبار المهدي: ٦٦، ٧١.
- العطر الوردى، في شرح «العطر الشهدي»،
- في اوصاف المهدي: ٦٦.
- الغدیر: ٢٩٧.
- الغيبية (كتاب...، شيخ طوسي): ٩٣، ١٧٢، ١٩٨، ٢٧٢، ٢٨١.
- الغيبية (كتاب...، فضل بن شاذان): ٣٢٧.
- الغيبية (كتاب...، نعماني): ٣١، ٣٥-٣٦، ٩٣، ٢٦٨، ٢٧٠-٢٧١، ٢٧٣-٢٧٤، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٩٢، ٢٩٨-٢٩٩، ٣٠١، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٤٢.
- الفتوحات الاسلاميّة: ٦٣.
- الفصول المهمة (ابن صباغ): ٦٣.
- القبسات: ١٥٣.
- القَطْرُ الشَّهْدِيّ، في اوصاف المهدي: ٦٦.
- القول المختصر، في علامات المهدي المنتظر (ابن حجر هيثمي): ٦٨، ٧٤.
- الكافي: ٤٨، نيز ← كافي، اصول.
- الكافي ← كافي، فروع.
- الكامل في التاريخ: ١٩٨.
- الكشف والبيان ← تفسير «الكشف والبيان».
- اللّمعات: ٧١.
- المحاسن: ٢٦٦-٢٦٧، ٢٨١.
- المَحَجَّة، فيما نزل في القائم الحجّة: ٩٣، ١٢٢.
- المَشْرَبُ الوردی، في اخبار المهدي: ٦٦.
- المصلح المنتظر: ٩٤.
- المصلح المنتظر في احاديث الاديان: ٩٥.
- المعارف: ١٩٨.

انجيل: ۳۲، ۹۸-۹۷، ۳۴۲.
 انجيل برنابا: ۵۸.
 انجيل لوقا: ۵۸.
 انجيل متى: ۵۸.
 انجيل مرقس: ۵۸.
 أنساب الاشراف: ۱۹۸.
 انيس الموحدين: ۱۶۰.
 اوستا: ۵۳.

ب

باب حادی عشر: ۱۵۸.
 بحار الانوار: ۳۱-۳۶، ۳۹، ۶۲، ۹۳،
 ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۶۹،
 ۱۹۹، ۲۶۸، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۷۹،
 ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۹،
 ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۱-۳۴۴،
 ۳۴۸، ۳۴۹.
 بحث حول المهدي: ۲۰۲.
 براهين قاطعه: ۱۳۵.
 بزرگان فلسفه: ۲۱۰.
 بشارات عهدين: ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۹۵، ۹۸،
 ۱۰۰.
 بصائر الدرجات: ۳۹، ۲۷۸.
 بيان الصُرقان: ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۶،
 ۱۰۸، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۵، ۱۸۸،
 ۲۰۵.

پ

پانزده گفتار: ۱۹۳.
 پوراننا (پورانها): ۵۴.

المُعَمَّرُونَ وَالْوَصَايَا (ابوحاتم سجستاني):
 ۱۹۹.
 الْمُعَمَّرِينَ (كتاب... هشام كلبى):
 ۱۹۹.
 المَلَا حِمَّ وَالْفِتْن: ۹۳.
 المُمَهَّدُونَ لِلْمَهْدَى «ع»: ۳۲۱.
 المنار - تفسير «المنار».
 المنتظر، على ضوء حقائق العامة: ۹۴.
 المنتظم، في تاريخ الملوك والأقمة: ۱۹۸.
 المهدي (آيت الله صدر): ۹۴.
 المهدي (ابن قيم): ۶۷.
 الممهدي المنتظر بين التصور والتصديق:
 ۹۴.
 المهدي المنتظر والعقل: ۷۲، ۹۴.
 المهدي الموعود المنتظر: ۱۹، ۲۰، ۲۸،
 ۳۱، ۳۴-۳۵، ۴۹، ۶۹-۷۰، ۹۴،
 ۷۱، ۱۶۰.
 المهدي في القرآن: ۲۲.
 النهاية (في غريب الحديث): ۸۳.
 الواح عمادي: ۱۹۴.
 الوجيزة في الغيبة (سيد مرتضى): ۹۳.
 الهدى، الى دين المصطفى: ۹۸.
 الهدية الندية، للأمة المحمدية، في فضل
 الذات المهديّة: ۶۷.
 الهيئة والاسلام: ۴۰، ۱۵۲.
 اليواقيت والجواهر: ۱۹، ۶۳.
 اليوم الموعود بين الفكر المادي والذيني:
 ۹۲.
 امالي الشيخ الطوسي: ۳۰۲، ۳۰۵.
 امالي (شيخ صدوق): ۱۱۶.
 انتظار، مذهب اعتراض: ۹۵.

ت

- تاجُ العروس: ۸۳.
- تاریخ ابن خَلْكَان (وَفَيَاتُ الاعْيَان): ۱۹.
- تاریخ طبری (تاریخُ الأُمَمِ والمُلُوكِ): ۱۹۸.
- تاریخُ الغیبِ الصغری: ۹۲، ۱۷۱، ۲۳۰.
- تاریخُ الغیبِ الكبرى: ۹۲.
- تاریخ بغداد: ۶۲.
- تاریخُ سِنِي مُلُوكِ الارضِ والانبیاء: ۱۹۸.
- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی: ۹۸، ۱۵۸، ۱۵۴.
- تاریخُ ما بعدَ الظهور: ۹۲.
- تاریخُ مَوَالِدِ الأئمة: ۶۲.
- تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام: ۱۹۹.
- تَمَمَةُ المُنتَهَى: ۱۴۷.
- تجرید العقائد (تجریدُ الاعتقاد، تجرید الكلام): ۱۵۸.
- تَحْدِيقُ النَّظَرِ فِي اَخْبَارِ الامامِ المنتظر: ۶۷.
- تذكرة خواص الأئمة: ۶۳.
- ترجمة تفسير طبری: ۹۸، ۱۰۰، ۲۳۹.
- تفسير «البرهان»: ۱۱۸، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۴۰-۱۴۱، ۲۳۵.
- تفسير «الجواهر» (طنطاوی): ۱۲۳.
- تفسير «الدُّرُّ المُنثور»: ۱۲۳.
- تفسير «العَیاشی»: ۳۲، ۲۹۲، ۲۹۴.
- تفسير «المَنار»: ۶۳، ۷۲، ۱۲۳.
- تفسير ثعلبی (الكشفُ والبيان): ۷۹، ۱۲۳.
- تفسير «روحُ البيان»: ۱۲۳.

- تفسير «روحُ المعانی»: ۱۲۳.
- تفسير علی بن ابراهیم قمی: ۱۱۵-۱۱۶.
- تفسير كشاف (انوار التنزیل...): ۱۲۳.
- تفسير «كشف الاسرار»: ۶۲، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۷.
- تفسير «مجمعُ البيان»: ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۱-۱۳۲.
- تفسير «مفاتيح الغیب»: ۶۲، ۱۲۳.
- تفسير «نور الثقلین»: ۹۸، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۲.
- تفسير نیشابوری (غرائب القرآن): ۱۲۳.
- تكوين العقل الحديث: ۳۲۹.
- تلخیصُ البیان، في علامات مهدي آخر الزمان: ۶۷.
- تلخیص الشافى: ۲۲۷.
- تورات: ۳۲، ۹۷، ۱۱۵، ۲۹۵، ۳۴۲.

ج

- جاماسب نامه: ۵۳.
- جامعُ الاخبار: ۱۰۸.
- جامعُ الاصول: ۶۲، ۷۹، ۸۱.
- جامع ترمذی: ۷۹، نیز صحیح ترمذی.
- جواهر العقدين: ۶۳، ۱۳۵.
- جَنَّةُ المَأْوَى: ۱۷۶.
- جوشن صغير (دعای...): ۱۷۷.
- جهانگشای عادل: ۹۴.

ح

- حدیث الولاية: ۶۲.
حکمة الاشراف: ۱۵۶.
حکیمُ المَعْرِة: ۳۲۸.
حِلِيَّةُ الاولياء: ۷۹، ۸۰.

خ

- خراج (الخراج والجرائح): ۳۳.
خِصَال (الخِصَال): ۳۳، ۲۹۴، ۳۰۷.
خَلْعُ النَّعْلَيْن: ۱۶۲.
خمس رسائل في اثبات الحُجَّة: ۹۳.

د

- داتستان دينيك: ۵۳.
داد گستر جهان: ۹۴.
دايرة المعارف فارسي: ۵۳، ۹۶، ۱۹۳.
درفجر ساحل: ۹۵.
دعاي عهد: ۱۷۷.
دعواتُ الراوندي: ۳۰۷.
دوازده امام خواجه نصير: ۱۱۷.
ديوان حافظ: ۱۲۸.
ديوان، منسوب به امام علي بن ابيطالب «ع»: ۱۶۱.

ذ

- ذخيرة المال: ۱۳۵.

ر

- روضَةُ الاحباب: ۶۳.
روضَةُ كافي ← كافي، روضه.

ز

- زبور: ۵۶، ۱۱۵، ۳۴۲.
زراتشت نامه: ۵۳.
زند: ۵۳.
زيارت «اربعين»: ۳۲۳.
زيارت «جامعه»: ۳۲۴.
زيارت «رباني آيات» (زيارت «سلام على آل ياسين»): ۱۷۷، ۳۲۳.

س

- سالنامه پارس: ۲۰۰.
سبائك الذهب، في معرفة قبائل العرب: ۷۱.
سخن (مجله...): ۲۸۴.
سفينه البحار: ۲۴.
سُنَن، ابن ماجه: ۶۲، ۶۹، ۷۹، ۳۲۰.
سُنَن، ابوداود: ۶۲، ۶۹، ۷۹.
سُنَن، نسائي: ۶۹، ۷۹.

ش

- شرحُ الدائرة: ۶۳.
شرحُ المواهبِ اللدنيَّة: ۱۳۵.
شرح باب حادي عشر: ۱۵۹.
شرح تجريد ← كشف المراد.

ع

- عَبَقَاتُ الْانْوَارِ: ٩٤، ١٣٤-١٣٥.
- عِقْدُ الدُّرَرِ، فِي اَخْبَارِ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ:
٦٧.
- عَقِيدَةُ اَهْلِ السُّنَّةِ وَالْاَثَرِ، فِي الْمَهْدِيِّ
الْمُنْتَظَرِ: ٦٩.
- عَلَلُ الشَّرَائِعِ: ٣٣، ٣٩، ٣٤٣.
- عَلْمُ الْحَدِيثِ: ٨٣.
- عَلْمُ الْيَقِينِ، فِي اَصُولِ الدِّينِ: ١٧٠.
- عَنْقَاءُ الْمَغْرِبِ، فِي بَيَانِ الْمَهْدِيِّ الْمَوْعُودِ
وَوِزْرَائِهِ: ٦٢، ١٦٠، ١٦٢.
- عَوَالِي: ٨١.
- عُيُونُ اَخْبَارِ الرَّضَا: ٣٩، ١٥١، ٣٤٣.

غ

- غَايَةُ الْمَأْمُولِ: ٧٢، ٩١.
- غَرَائِبُ الْقُرْآنِ — تَفْسِيرُ نِيْشَابُورِي.
- غَرِيبُ الْحَدِيثِ (ابْنُ قُتَيْبَةَ): ٧٩.
- ف
- فَتْحُ الْبَارِي (شرح صحيح بخارى): ٨١.
- فَتْوحَاتُ مَكِّيَّةَ (الْفَتْوحَاتُ الْمَكِّيَّةُ): ٦٢،
١٦٠.

- فَرَايِدُ السَّمُطَيْنِ: ٦٣، ٧٩.
- فَرْدُوسُ الْاَخْبَارِ: ٧٩، ٨٠.
- فُرُوعٌ كَافِيَةٌ — كَافِيَةٌ، فُرُوعٌ.
فَصَلُ الْخَطَابِ: ٦٣.
- فُصُولُ خَوَاجِهِ نَصِيرٍ (فُصُولُ نَصِيرِيَّةَ): ٩٣،

- شرح جديد تجريد (شرح قوشچی): ١٥٨.
- شرح حكمة الاشراف: ١٥٦.
- شرح صحيح بخارى — فتح الباري.
- شرح قصيدة بوصيري — طراز البردة.
- شرح نهج البلاغة (ابن ابي الحديد): ٦٣،
٧٠.
- شرح منظومة اعتقادات: ٧٨.
- شرح هداية اثيرية: ١٦١.
- شُعْبُ الْاِيْمَانِ: ٦٢.
- شَوَارِقُ الْاِلْهَامِ (في شرح تجريد الكلام):
١٥٨.
- شيعه چه مي گويد: ٢٠٠.

ص

- صحيح بخارى: ٦٢، ٦٩، ٧٧، ٧٩، ٨١.
- صحيح ترمذی: ٦٢، ٦٩، ٧٩.
- صحيح مسلم: ٦٢، ٦٩، ٧٧، ٧٩.
- صحيفة آدم: ٣٤٢.
- [صحيفة] ابراهيم: ٣٤٢.
- [صحيفة] شيث: ٣٤٢.
- [صحيفة] نوح: ٣٤٢.
- صَوَاعِقُ الْمُحْرِقَةِ (الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ): ٦٣،
١٣٤-١٣٥.

ط

- طِرَازُ الْبُرْدَةِ (شرح قصيدة ميمية نبوية
بوصيري): ٧٠.

- کتاب دانیال: ۵۶.
کتاب صفیاء: ۵۶.
کتابنامه امام مهدی «ع»: ۶۸، ۹۵.
کشف الاسرار ← تفسیر «کشف الاسرار».
کشف الغمّة (في معرفة الأئمّة «ع»): ۳۴، ۳۰۹.
کشف المراد (شرح تجريد الاعتقاد): ۱۵۸، ۱۵۹.
کشف اليقين: ۱۰۹.
کفاية الاثر: ۳۴۳.
کفاية الطالب: ۳۴، ۷۹.
کفاية الموحّدين: ۴۷، ۷۹، ۸۱، ۹۳، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۸۸، ۱۹۹.
کلمة تامه: ۳۵۲.
کنز الحقائق: ۱۶۴.
کنز العُمال (في سنن الاقوال والافعال): ۶۶.
کنوز الحقائق: ۶۳.

گ

- گرشاشپنامه: ۱۳۰.
گوهر مراد: ۱۵۹.

ل

- لسان العرب المحيط: ۸۲.
لغت فرس: ۱۳۰.
لغت نامه دهخدا: ۹۷.
لوايح الانوار: ۱۶۵.
لواميع الانوار البهيّة: ۶۳.

۲۱۴.
فلاسفة شيعة: ۲۳.
فلسفة طبيعي اصول رياضيات: ۲۱۰.
فلسفة علمي: ۲۰۹-۲۱۰.
فوائد الرضويّة (في احوال علماء المذهب الجعفرية): ۴۸.
فوائد (ابونعيم اصفهاني): ۸۱.
فوائد الفكر، في المهدي المنتظر: ۶۷.
في انتظار الامام: ۹۱، ۹۵، ۲۵۲.
فيض القدير: ۱۳۵.

ق

- قائم آل محمد «ص» وفلسفة غيبية: ۹۴.
قرآن كريم: در صفحات متعدد.
قصيده «برده»: ۷۰.
قصيده «تائيه» دِغبل: ۲۹۶.
قصيده «وسيلة الفوز والامان، في مدح صاحب الزمان»: ۹۳، ۱۴۱.
قول مستحسن: ۱۳۵.
قيام وانقلاب مهدي: ۹۵.

ک

- کافي، اصول: ۳۲، ۴۷، ۹۳، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۴۳، ۱۸۶، ۳۳۹.
کافي، روضه: ۱۰۹.
کافي، فروع: ۳۳.
کامل الزيارات: ۳۴۲.
کتاب اشعيا: ۵۶.
کتاب حجب: ۵۶.

م

- مجلة الجامعة الاسلامية: ۷۶.
- مجمع البيان ← تفسير «مجمع البيان».
- مجموعة حكمت (مج...): ۵۲، ۲۶۴.
- مجموعة مصنفات شيخ اشراق: ۱۵۶، ۱۹۴.
- مختصر تاريخ البشر: ۱۹۸.
- مذاهب الاسلاميين: ۸۶، ۶۳.
- مروج الذهب: ۱۸، ۱۹۸.
- مستدرك الصحيحين: ۶۲.
- مُسْتَد (احمد حنبل): ۶۲، ۶۸، ۷۹، ۳۰۸.
- مصابيح السنة: ۸۰، ۶۲.
- مطالب السؤل: ۶۲.
- معارف اسلامي درجهان معاصر: ۵۴.
- مَعْجَمُ الْبُلْدَان: ۶۲.
- معجم كبير (المعجم الكبير): ۷۹.
- مفاتيح الجنان: ۱۲۳، ۱۲۸، ۳۰۰، ۳۵۴.
- مفاتيح الغيب ← تفسير «مفاتيح الغيب».
- مفتاح: ۱۷۷.
- مقدمه (ابن خلدون): ۱۶۲، ۱۶۵.
- مكاشفات يوحنا: ۵۸، نيز ← انجيل يوحنا.
- ميكياك المكارم (في فوائد الدعاء للقائم): ۹۴.
- مناقب المهدي: ۶۷.
- مناقب (مناقب آل ابيطالب): ۳۰۸.
- منتخب الاثر، في الامام الثاني عشر:

- ۲۲-۲۳، ۷۰-۷۲، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۹۴، ۱۶۱، ۱۶۶، ۳۰۸.
- مُنْتَهَى الْأَمَال: ۲۴، ۴۷.
- موسوعة الامام المهدي «ع»: ۶۴، ۶۷-۶۸، ۷۸.
- موعود أمم: ۹۴.
- موعودي كه جهان درانتظار اوست: ۹۴.
- مهاجرات: ۵۴.
- مُهْجُ الدَّعَوَات: ۱۶۵-۱۶۶.

ت

- تَبَوُّت هَيْلِد: ۵۵.
- نجم الثاقب: ۹۳، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۴.
- نَعْتُ الْمَهْدِيِّ: ۶۸.
- نقض (التقض): ۱۸۶.
- نگاهی به تاريخ فردا: ۲۰۹.
- نوید امن وامان: ۹۴.
- نهج البلاغه: ۳۵، ۱۱۶، ۲۳۲، ۲۸۹-۲۹۰، ۳۱۱-۳۱۲.

و

- وحي كودك ← نبوت هَيْلِد.
- وسائل الشيعة: ۳۰، ۲۴۷، ۳۱۱.
- وسيلة الفوز والامان ← قصيدة «وسيلة الفوز والامان...».

ه

- هاشميات (قصايد هاشميات كميته اسدي): ۲۷۲.

هدايَةُ السُّعْدَاءِ: ١٣٥.

ى

ينابيعُ المودَّةِ: ٢٠، ٦٣، ١٦٠، ١٦٣.

یادآوری

در برخی از فصلهای این کتاب، از جمله فصل یازدهم، بر لزوم حضور رهبری دینی در اجتماع تأکید شده است، تا با اقامه «سیاست اسلامی» در اجتماع، تحقق «تربیت اسلامی» را در افراد عملی سازد، و اجتماع را، در سطح فرد و جمع، به سوی جامعه‌ای اسلامی سوق دهد. همچنین گفته شده است که جامعه نیز باید در خط چنین رهبری حرکت کند، تا آرمان مقصود حاصل آید. اکنون سخن این است که ما در آزمون عملی به کجا رسیده‌ایم؟ یا دست کم، نظر این نویسنده، پس از آن نوشته‌ها و جانبداریها، چیست؟ واقع این است که باید سه نکته را — که در ارتباط با هم است — در اینجا یادآور شوم، هر چند در سرآغاز بدانه‌ها اشارتی کوتاه رفت.

۱ — آنچه نویسنده (در این کتاب و در نوشته‌های دیگر خویش)، همواره مورد تأکید قرار داده است این بوده است که جامعه در خط دین افتد. یعنی این را به صلاح انسان، بویژه انسان محروم، تشخیص داده است، و این تشخیص را به دیگران ابلاغ کرده است. چون انگاره اصلی دین، بر پاداری «عدالت اجتماعی» است. خداوند متعال، در قرآن کریم، بصراحت می‌فرماید: «ما پیامبران را فرستادیم تا مردم بر اساس عدالت اجتماعی زندگی کنند — ليقوم الناس بالقسط» (سوره حدید — ۵۷ — آیه ۲۵).

۲ — ایجاد «عدالت اجتماعی»، تنها با نابودسازی «طاغوت سیاسی» میسر نمی‌گردد، بلکه باید برای این منظور خدایی و دینی، با

«طاغوت اقتصادی» نیز مبارزه شود، زیرا که اگر طاغوت اقتصادی از میان نرود، دوباره در حاکمیت و تشکیلات دینی و اجتماعی و سیاسی نفوذ می کند، و بر آنها چیره می گردد، و مانع اجرای عدالت می شود، بلکه باید گفت پس از گذشت مدتی، خود، حکومت را — به صورتهایی که عملی و تا حدودی پوشیده باشد — در دست می گیرد.

۳ — با توسعه ای که حیات بشری و مسائل «انسان نو» پیدا کرده است، باید شخصیت های علمی متعددی کار «استنباط» را برعهده گیرند (و چنانکه برخی از بزرگان نیز گفته اند، فقه رشته ای شود)، و در رأس مدیریت و سیاست جامعه اسلامی، هیئتهایی از فقیهان آگاه، زمانشناس، وسیع اندیش، انساندوست، تقوی پیشه، و آشنا به کلیت قرآن و هدایت مجموعی آن، قرار داشته باشند، یعنی به اصل «رهبری شورایی» (به معنای وسیع و عمیق آن)، بگرایند، و حضور متفکران و هیئتهای متعهد و متخصص را در مسائل گوناگون، از جمله مسائل نظامی و هنری، در حوزه مشاورت رهبری، حتمیت دهند. همچنین از هرگونه رابطه و وابستگی به جناحهای متنفذ بپرهیزند (— فما سَأَلْتُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اجْرٍ... سورة یونس — ۱۰ — آیه ۷۲)، و هدف و مقصد آنان، همان هدف و مقصد پیامبران باشد: ایجاد «عدالت اجتماعی»؛ یعنی همان که امام علی «ع» نمونه عملی آن را نشان داد، و از آغاز کار به مسئله «عدالت مالی» پرداخت، و توانگران را از حکومت خویش و نفوذ علنی و غیرعلنی در آن مأیوس ساخت. و همان که — بنا بر اعتقاد — حضرت ولی عصر «عج» نیز چون آشکار شوند، به عنوان ادامه حرکت پیامبران و احیای آیین قرآن، آن را خط اصلی حکومت خویش قرار خواهند داد (— لِيَمْلَأَ الارضَ قِسْطاً وَعَدْلًا —).

اکنون بخوبی روشن می شود که طرفداری پرشور این نویسندگان، از موضوعاتی مانند موضوع «فصل یازدهم» این کتاب، بنا بر وظیفه اسلامی و شرعی، طریقت دارد نه موضوعیت، و بقا و استمرار آن در گرو حرکت رهبران دینی، و مسئولان، و نهادها، در همان خط قرآنی و انسانی است: لِيَتَّقُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ...

ولا حولَ ولا قُوَّةَ الا بالله... والسلامُ على من يَخِدُمُ الحقَّ
لذاتِ الحق، ويسعى لاقامة القسط والعدل.